

## پیشگفتار

تفسیر موضوعی چیست؟ و چه مشکلاتی را حل می‌کند؟

پاسخ به این دو سؤال مهم اثر عمیقی در فهم صحیحتر و بهتر کتابهایی چون کتاب حاضر دارد، و تا جواب این دو پرسش روشن نشود نمی‌توان به خوبی دریافت که این گونه کتابها چه هدفی را تعقیب می‌کند؟

در پاسخ سؤال اوّل یادآور می‌شویم که قرآن مجید کتابی است که در طول ۲۳ سال توجه به نیازها و شرایط مختلف اجتماعی و حوادث گوناگون نازل شده، و همگام با پیشرفت جامعه اسلامی پیشروی کرده است.

آیات سوره‌هایی که در مکه نازل شده عمدتاً ناظر به تحکیم پایه‌های ایمان و اعتقاد نسبت به توحید و معاد، و مخصوصاً مبارزه شدید و پی‌گیر با شرک و بت پرستی است، در حالی که آیات سوره‌هایی که در مدینه نازل شده و طبعاً بعد از تشکیل حکومت اسلامی بوده ناظر به احکام اجتماعی و عبادی و سیاسی و تشکیل بیت المال و نظام قضایی اسلام و مسائل مربوط به جنگ و صلح و نبرد با منافقان و امثال آن می‌باشد که اسلام با آن درگیر بوده.

بدیهی است که هیچیک از این مسائل به صورت یک رساله عملیه یا یک کتاب درسی و کلاسیک مطرح نگشته، بلکه طبق نیازها و مناسبتها و ضرورتها، آیات نازل گشته است؛ مثلاً ملاحظه می‌کنیم که احکام مربوط به جهاد و دستورات جنگی و عهدنامه‌ها و اسیران و غرامتهای جنگی و مانند آن به طور

پراکنده در هر غزوه به مناسبت آن غزوه نازل گشته، درست مانند نسخه‌های یک طبیب ماهر که هر روز به تناسب حال بیمار می‌نویسد تا او را به سلام کامل برساند.

حال اگر آیات قرآن را که در هر سوره از سوره‌ها نازل شده به ترتیب تفسیر کنیم، نام آن «تفسیر ترتیبی» خواهد بود، و اگر آیات مربوط به یک «موضوع» را از تمام قرآن جمع آوری نموده در کنار هم بچینیم، و آن را فصل بندی نموده تفسیر کنیم نامش «تفسیر موضوعی» است.

مثلاً هر گاه تمام آیات مربوط به جهاد که در طی ده سال در سوره‌های مدنی نازل شده، یا آیات مربوطه به اسماء و صفات خداوند که در طی ۲۳ سال در تمام قرآن نازل گردیده، در کنار هم قرار گیرد، و در رابطه با یکدیگر تفسیر شود تفسیر موضوعی نام خواهد داشت، در حالی که اگر هر آیه را در جای خود جداگانه مورد بحث و بررسی قرار دهیم همان تفسیر ترتیبی است.

هر یک از این دو نوع تفسیر مزایا و آثاری دارد که ما را از یکدیگر بی نیاز نمی‌سازد و به مصداق «هر چیز به جای خویش نیکوست» هر نوع تفسیر برا پژوهندگان قرآن ضروری و لازم است! (الله در آغاز کار تفسیر ترتیبی سپس تفسیر موضوعی).

«تفسیر ترتیبی» این مزایا را دارد:

جایگاه هر آیه را با زمان و مکان نزولش، با آیات قبل و بعدش، با قرائن داخلی و خارجی آن روشن می‌سازد که بدون اینها فهم دقیق معنای آیه ممکن نیست.

به تعبیر دیگر تفسیر ترتیبی، هر آیه‌ای را درست در جای خود می‌بیند، و رابطه آن را با حیات جامه اسلامی و پیشرفت و تکامل آن در نظر می‌گیرد، و این رابطه مسائل زیادی را کشف می‌کند.

در حالی که در تفسیر موضوعی، آیات از شکل حوادث عینی و جزئی در آمده شکل کلی به خود می‌گیرد و از جایگاه خود تا حدی دور می‌شود ولی در عوض، تفسیر موضوعی امتیازات مهم زیر را دارد:

۱. ابعاد پراکنده یک موضوع را که در آیات مختلف آمده در کنار هم قرار می‌دهد و موضوعات را به صورت چند بعدی و جامع می‌نگرد و طبعاً حقایق تازه‌ای از آن کشف می‌کند.

۳. ابهاماتی که در بدو نظر در بعضی از آیات قرآن به چشم می‌خورد با توه به اصل اساسی «القرآن نفّسٌ بعضه بعضاً» (آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند) برطرف می‌سازد.

۳. جهان بنینی اسلام، و بطور کلی نگرش آن را در هر مسأله و هر موضوع آشکار می‌سازد.

۴. بسیاری از اسرار نهفته قرآن را تنها با روش تفسیر موضوعی می‌توان آشکار ساخت و به ژرفای آیات آن تا آنجا که در حوصله استعداد انسانهاست دست یافت.

بنابراین هیچ مسلمان ژرف اندیش و آگاهی بی نیاز آن دو نوع تفسیر نیست. گرچه از قدیم‌ترین ایام، حتی از عصر ائمه هدی علیهم‌السلام تفسیر موضوعی مورد توجه بوده، و دانشمندان اسلام در این زمینه کتابها نوشته‌اند که نمونه روشن آن

کتابهای «آیات الاحکام» است، ولی باید اعتراف کرد که تفسیر موضوعی از رسد شایسته خود بی نصیب بوده، و هنوز مراحل طفولیت خود را طی می‌کند، و باید در پرتو زحمات دانشمندان به محلّ شایسته خود برسد.

کتاب حاضر «پیام قرآن» که با ابداع «یک روش کاملاً تازه» در فسیر موضوعی قرآن، گامی جدیدی را در این موضوع برداشته و بحمدالله از استقبال گسترده و حمایت روز افزون قشرهای وسیعی بهره‌مند بوده است باز در آغاز راه است، و نیاز به همکاری و همفکری بیشتر از سوی علمای اسلام و مفسران عالی مقام دارد تا بتواند به هدف نهایی برسد، و ما همیشه در انتظار نظرات تکمیلی اهل نظر و ارباب معرفت بوده و هستیم و از خدای بزرگ توفیق و هدایت بیشتر را می‌طلبیم.

قم - حوزه علمیه

ناصر مکارم شیرازی

# بسم الله الرحمن الرحيم

## پیامبر اسلام در قرآن

قبل از هر چیز باید به سراغ چهره اسلام و پیامبر در قرآن مجید برویم و اشارات کوتاه و پرمعنا را که در آیات مختلف آمده، مورد بررسی قرار دهیم. اما از آنجایی که پی بردن به نکات و اشارات گوناگون این آیات، نیاز به آگاهی اجمالی از تاریخ اسلام دارد، در اینجا مروری بر مجموعه فشرده‌ای از تاریخ اسلام و چگونگی پیدایش و پیشرفت سریع آن خواهیم، تا راه برای مباحث آینده هموار گردد.



## پیامبر و ظهور و پیشرفت سریع اسلام

اسلام چهارده قرن قبل، از مکه معظمه طلوع کرد و در مدت ۲۳ سال (دوران دعوت پیامبر) از جنوبی‌ترین قسمت حجاز (یعنی یمن) تا شمال جزیره العرب (یعنی شامات) را تحت نفوذ خود قرار داد و حتی بخشی از آفریقا (یعنی حبشه)

در روزگار قدیم) را متوجه خود کرد. اما و امروزه سراسر دنیا را متوجه خویش کرده و بیش از یک میلیارد پیرو دارد.

آنچه در این نوشته پی‌گیری می‌شود، اشاره کوتاهی به زندگی پیامبر اسلام ﷺ و پیشرفت سریع اسلام و عوامل آن است.

البته می‌دانیم که این کار آسانی نیست؛ زیرا آنچه انجام شده تا اسلام به این مرحله رسیده، در برابر آنچه در تاریخ آمده آن قدر گسترده است که می‌توان گفت مانند قطره‌ای از دریا است، و آنچه ما در اینجا می‌آوریم از همان تاریخی استفاده می‌کنیم که به قلم مورّخان به نگارش در آمده و روشن است که چقدر در برابر اصل ماجرا اندک است.

در آغاز، اسلام از یک نفر یعنی رسول اکرم، حضرت محمد مصطفیٰ ﷺ شروع شد که در سن ۴۰ سالگی به رسالت مبعوث گردید. به دنبال آن خدیجه، و علیؑ ایمان آوردند، کار تبلیغی پنهانی اسلام از همین نقطه شروع گردید. در طول سه سال پیامبر تنها کسانی را دعوت می‌کرد که کاملاً به آنها اطمینان داشت که اسرار را فاش نمی‌کنند: «وَكَانَ قَبْلُ فِي السَّنِينَ الثَّلَاثِ مُسْتَتِرًا بِدَعْوَتِهِ لَا يُظْهَرُهَا إِلَّا لِمَنْ يَتَّقِيهِ» اما پس از سه سال با نزول آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» موظف شد آشکارا مردم را به اسلام دعوت کند.

رسول اسلام با اعلام آشکارای دعوت خود، بر بالای کوه صفا و دعوت به مهمانی بستگان خود کارش را شروع کرد و تا این روز جمعیت مسلمان بسیار اندک و انگشت شمار بود<sup>۱</sup> و در دو جلسه مهمانی که ترتیب داد اولی را ابولهب

---

۱. کامل ابن اثیر، جلد ۱، صفحه ۴۸۶، طبع دار الاحیاء، التراث العربی و تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۶۱.

مهلت نداد پیامبر سخن بگوید و دومی را پس از شنیدن سخنانش خنده‌ای کردند و رو به ابوطالب گفتند: «قَدْ أَمَرَكَ: "أَنْ تَسْمَعَ لِإِثْنِكَ وَ تُطِيعَ"»: «به تو فرمان داد:» که از پسر ت بشنوی و اطاعت کنی» پیشرفت اسلام آن قدر از نظر آن حضرت مسلم بود که در همین جلسه، خلیفه و وارث خود را تعیین نمود.<sup>۱</sup>

مدّت کمی گذشت و سران مکه ملاحظه کردند که محمد ﷺ با روشن کردن افکار مردم، و نشان دادن نادرستی بت پرستی، و لزوم ایمان به خالق جهان کم کم پیش می‌رود، از اینجا احساس خطر کردند؛ - چه این که همه موقعیت و درآمد مادی آنها وابسته به همان تفکر و آداب و رسوم موجود بود - لذا به ابوطالب مراجعه و از او خواستند دست از حمایت محمد ﷺ بر دارد یا بین آنها و محمد ﷺ فاصله نشود یا خود ابوطالب او را اصلاح کند و گفتند: «يَا أَبِطَالِبُ إِنَّ ابْنَنَا أَخِيكَ قَدْ سَبَّ إِلَهَنَا وَ عَابَ دِينَنَا وَ سَفَّهَ أَحْلَامَنَا وَ ضَلَّلَ آبَائَنَا فَمَا أَنْ تَكْفُهُ عَنَّا وَ إِمَّا أَنْ تُخْلِيَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ»:

«ای ابوطالب پسر برادرت خدایان ما را دشنام می‌دهد، و بر آیین ما عیب می‌گیرد، و خردمندان ما را سبک مغر می‌خواند، و پدران ما را گمراه می‌شمارد؛ یا باید خود، او را از این طریق باز داری و یا بین ما و او فاصله نباشی تا ما او را به سزای عملش برسانیم»<sup>۲</sup>.

این بار ابوطالب آنها را به صورتی رد کرد؛ ولی اسلام همچنان راه رشد خود را می‌پیمود. سران کفر آیین و فرهنگ محیط خود را در خطر دیدند؛ بار دیگر به

۱. طبری، جلد ۲، صفحه ۶۳.

۲. سیره ابن هشام، جزء ۱، صفحه ۲۸۳، طبع مصر و کامل ابن اثیر، جلد ۱، صفحه ۴۸۸ و طبری جلد ۲، صفحه ۶۵

ابوطالب مراجعه کردند و گفتند: «فَقَالُوا يَا أَبَاطَالِبِ إِنَّ لَكَ سِنًا وَ شَرَفًا وَإِنَّا قَدْ اسْتَنْهَيْكَ أَنْ تَنْهَى ابْنَ أَخِيكَ فَلَمْ تَفْعَلْ وَإِنَّا وَاللَّهِ لَا نَصِيرُ عَلَى شَتْمٍ وَ آبَائِنَا وَ تَسْقِيهِ أَحْلَامِنَا حَتَّى تَكْفَهُ عَنَّا أَوْ نُنَازِلَهُ وَ إِيَّاكَ حَتَّى يَهْلِكَ أَحَدُ الْفَرِيقَيْنِ»: «گفتند: ای ابوطالب! از تو سنی گذشته و دارای شرف و بزرگی هستی؛ ما از تو خواستیم که پسر برادرت را باز داری ولی عمل نکردی، به خدا سوگند! دیگر در برابر دشنام و بدگویی به خدایان، و پدران و نسبت سفاهت دادن به عقلای قوممان صبر نخواهیم کرد؛ مگر این که خود، او را باز داری؛ یا این که با او و تو، از در نبرد پیش آییم تا یکی از ما دو گروه از بین برویم»

این بار ابوطالب جریان را به پیامبر گزارش کرد و توجه داد که آن‌ها سخت بر کار خود مصمم‌اند. شاید پیامبر احساس کرد که ابوطالب نسبت به حمایت از او اندکی سست شده است؛ لذا کلام معروف خود را با عمو در میان گذاشته و گفت: «يَا عَمَّاهُ لَوْ وَضَعُوا الشَّمْسَ فِي يَمِينِي وَ الْقَمَرَ فِي شِمَالِي عَلَى أَنْ أَتَرَكَ هَذَا الْأَمْرَ، حَتَّى يُظْهِرَهُ اللَّهُ أَوْ أَهْلَكَ فِيهِ مَا تَرَكْتُهُ ثُمَّ بَكِي وَ قَامَ فَلَمَّا وَلَّى، نَادَاهُ أَبُو طَالِبٍ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ وَ قَالَ إِذْهَبْ يَا بَنَ أَخِي! فَقُلْ مَا أَحْبَبْتَ فَوَ اللَّهُ لَا أَسْلَمُكَ لِشَيْءٍ أَبَدًا»: ۱

«ای عمو! اگر خورشید را در است راستم و ماه را در دست چپم بگذارند که دست از این کار بردارم؛ دست بر نخواهم داشت؛ تا این که خداوند آن را غالب سازد یا من در این راه از بین بروم؛ سپس گریه کرده و به پا خاست و حرکت نمود، همین که اراده رفتن کرد، ابوطالب او را صدا زد و به او گفت: "پسر برادر! برو و هر چه دوست داری بگو؛ به خدا سوگند! من تو را تنها نخواهم گذاشت و

۱. کامل ابن اثیر، جلد ۱، صفحه ۴۸۹ و سیره ابن هشام، جزء ۱، صفحه ۲۸۴ و ۲۸۵ و تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۶۵.



تسلیم هیچ چیز نخواهم کرد».

پیامبر چون بار دیگر از عمو حمایت دید، کار خود را با دلگرمی بیشتری ادامه داد؛ و قریش متوجه شدند که ابوطالب دست از حمایت محمد ﷺ نمی‌کشد، دوباره به ابوطالب مراجعه کردند و، پیشنهاد دادند که زیباترین جوان قریش را به جای برادرت به تو می‌دهیم که به فرزندی پذیری و محمد را به ما تحویل دهی. در این هنگام ابوطالب پاسخ جالب و دندان شکنی به آنها داد<sup>۱</sup> لذا آنها از هر طایفه شروع به آزار و اذیت مسلمانان کردند، و بار دیگر از ابوطالب خواستند که از پسر برادرش بخواهد تا از مسیر خود دست بر دارد. ابوطالب پیام را رساند و محمد ﷺ چنین پاسخ داد: «أَيُّ عَمٍّ أَوْلَا أَدْعُوهُمْ إِلَى مَا هُوَ خَيْرٌ لَهُمْ مِنْهَا، كَلِمَةً يَقُولُونَهَا تُدِينُ لَهُم بِهَا الْعَرَبُ وَ يَمْلِكُونَ رِقَابَ الْعَجَمِ فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ: "مَا هِيَ وَ أَيْبِكَ لَنُعْطِيَنَّكَهَا وَ عَشَرَ أَمْثَالِهَا" قَالَ: "تَقُولُونَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ..." وَ قَالُوا: "سَلْ غَيْرَهَا" فَقَالَ: "لَوْ جِئْتُمُونِي بِالشَّمْسِ حَتَّى تَضَعُوهَا فِي يَدِي مَا سَأَلْتُكُمْ غَيْرَهَا"»

«ای عمو! آیا من آنها را به سوی چیزی دعوت نکنم که برایشان سودمندتر است و آن یک سخن است که اگر بگویند، عرب تسلیم آنان می‌شود و بر عجم نیز حکومت خواهند کرد ابوجهل گفت: "آن کدام کلمه است (بگو)، به جان پدرت آن چیست ما ده کلمه را خواهیم گفت"، فرمود: "بگوید لا اله الا الله..." گفتند: "غیر از این را بخواه، فرمود: "اگر خورشید را بیاورید و در دست من بگذارید غیر از این را نخواهم خواست".<sup>۲</sup>

۱. سیره ابن هشام، جز ۱، صفحه ۲۸۵ و کامل، جلد ۱، صفحه ۴۸۹ و طبری، جلد ۲، صفحه ۶۶.

۲. کامل ابن اثیر، جلد ۱، صفحه ۴۹۰، و طبری، جلد ۲، صفحه ۶۶

در این مدت افراد آگاه (نه ثروتمندان مغرور) و کسانی که زیر دست ستمگران مکه در فشار بودند، به اسلام گرویدند و همین گرایش بود که سران مکه را در خطر انداخت و تصمیم گرفتند که راه دیگری (غیر از مراجعه به ابوطالب) برای نجات از این خطر بیمایند و محمد ﷺ در خانه ارقم مرکزی برای مشاوره و اظهار عقائد و بیاناتش برگزیده بود.

### فشار بر تازه مسلمانان

سران مکه از تأثیر گذاردن بر ابوطالب و رسول خدا مأیوس شدند؛ و تصمیم گرفتند که تازه مسلمانان مستضعف را تحت فشار قرار دهند؛ تا شاید آنها از اسلام باز گردند و از قدرت پیامبر کاسته شود و ناچار گردد دست از تبلیغ اسلام بکشد. در این میان بر بلال، عمار، یاسر، سمیه، حباب ابن ارت صهیب، عامربن فهیره، ابوفکیه، لبیبه، زبیده، نهديه، و ام عبیس و دیگر افراد فشارهای طاقت فرسایی وارد کردند؛ تا آنجا که یاسر و سمیه در این راه شهید شدند؛ پیامبر از کنار آنها می‌گذشت و چنین می‌فرمود: «صَبْرًا آلَ یَاسِرٍ فَإِنَّ مَوْعِدَكُمْ الْجَنَّةُ»: «ای خاندان یاسر استقامت کنید که وعده گاه شما بهشت است».<sup>۱</sup>

تاریخ نشان می‌دهد که چگونه آنها شکنجه می‌شدند و چگونه در برابر آنها پاسخ می‌دادند و مطالب دیگری در این باره که بسیار خواندنی و محل عبرت است!

## تهمت و استهزاء

حربه آزار و اذیت، به مؤمنان کارگر نشد؛ به همین دلیل تصمیم گرفتند که به شخص پیامبر فشار آورند؛ و او و طرفدارانش را مسخره و استهزاء کنند؛ و با برچسب‌هایی مانند ساحر، کاهن، شاعر و مجنون، پیامبر را از میدان خارج کنند.<sup>۱</sup>

ابولهب، اسود بن عبد یغوث، حارث بن قیس، ولید بن مغیره، ابی رومیه بن خلف، ابوقیس، عاصب بن وائل، نضر بن حارث و عده‌ای دیگر جزء کسانی بودند که پیامبر و مسلمانان را در فشار تهمت، استهزاء و اذیت قرار دادند. در سیره ابن هشام آمده: «إِنَّهُ خَرَجَ يَوْمًا فَلَمْ يَلْقَهُ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا كَذَّبَهُ وَ إِذَاهُ لَا حُرٌّ وَلَا عَبْدٌ فَرَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَى مَنْزِلِهِ فَتَدَثَّرَ مِنْ شِدَّةٍ مَا أَصَابَهُ»: «روزی از خانه خارج شد کسی نبود به او بر خورد و تکذیبش ننماید، و اذیتش نکنند چه حر و چه برده؛ پس پیامبر به خانه برگشت و از شدت آزار پارچه‌ای بر خود افکند».<sup>۲</sup>

تاریخ می‌گوید: «أَبُولْهَبَ كَانَ شَدِيدًا عَلَيْهِ وَعَلَى الْمُسْلِمِينَ عَظِيمَ التَّكْذِيبِ لَهُ، دَائِمَ الْإِذْيِ، فَكَانَ يَطْرَحُ الْعَذْرَةَ وَ النَّتْنَ عِنْدَ بَابِ النَّبِيِّ وَ كَانَ جَارُهُ فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَقُولُ أَيُّ جَوَارٍ هَذَا يَا بَنَى عَبْدِ الْمُطَّلَبِ»: «ابولهب نسبت به او و مسلمانان به شدت سر سختی نشان می‌داد؛ و بسیار تکذیبشان می‌نمود؛ و همواره به او آزار می‌رساند و اشیاء آلوده به در خانه‌اش می‌ریخت او همسایه پیامبر بود و رسول خدا می‌فرمود: "ای فرزندان عبدالمطلب این چگونه همسایگی است که شما

۱. طبری، جلد ۲، صفحه ۷۱ و سیره ابن هشام، جزء ۱، صفحه ۳۰۸، و کامل، جلد ۱، صفحه ۴۹۳.

متن ابن هشام چنین است:

«ثم ان قريشاً اشدت امرهم للشفاء الذي اصابهم في عداة رسول الله و مَنْ اسلمَ معه مهم فاعرو برسول الله سفائهم فكذبوه و آذوه و رموه بالشعر و السحر و الكهانة و الجنون و رسول الله مظهر لامر الله لا يستخفي به».

۲. ابن هشام، جزء ۱، صفحه ۳۱۰.

دارید". همچنین وقتی اسود فقراء مسلمانان را می‌دید به عنوان استهزاء می‌گفت: «هُؤُلَاءِ مُلُوكُ الْاَرْضِ»: «اینها سلاطین روی زمین‌اند» و عاص بن وائل می‌گفت: «إِنَّ مُحَمَّدًا ابْتَرَّ لَا يَعِيشُ لَهُ وَ لَدُّ ذَكَرٌ...»: «محمد ابتر (بریده نسل) است؛ زیرا فرزند پسر ندارد».<sup>۱</sup>

### هجرت به حبشه

فشار آن قدر زیاد شد که ایجاب می‌کرد آن حضرت فکری به حال این مسلمانان مستضعف و بی‌پناه کند؛ پس پیامبر برای نجات مسلمانان از فشار مشرکان، آنها را آماده ساخت تا به سرزمین حبشه هجرت کنند.

در سال پنجم بعثت یعنی دو سال پس از دعوت آشکار، در ماه رجب عده‌ای از آنها را به سوی حبشه حرکت داد.<sup>۲</sup> با این هجرت اسلام حرکت تازه و رشد جدیدی کرده و این بدان جهت بود که قریش تصمیم گرفت مهاجران را از حبشه بازگرداند و فشار خود را ادامه دهد.

آنها با بردن هدیه‌های گران‌بها و قیمتی این مطلب را با نجاشی پادشاه حبشه در میان گذاشتند، با این‌که با هدایای خود همه اطرافیان نجاشی را هماهنگ ساخته بودند، نجاشی گفت: «من تا سخن آنان را نشنوم کسانی که به من پناهنده شده‌اند را تحویل نخواهم داد»، و مسلمانان را احضار کرد و از آنان راجع به پناهندگیشان سؤال نمود.

۱. کامل، جلد ۱، صفحه ۴۹۳، و طبری، جلد ۲، صفحه ۷۰.

۲. سیره ابن هشام، جزء ۱، صفحه ۳۴۴، و کامل، جلد ۱، صفحه ۴۹۸.

جعفر بن ابیطالب که قبلاً به عنوان سخنگو انتخاب شده بود به سؤالات نجاشی پاسخ گفت و طبق خواسته او آیاتی از سوره مریم برای او خواند که ضمن این آیات، نظر پیامبر اسلام ﷺ درباره حضرت مریم و مسیح آشکار می‌گشت. نجاشی به مسلمانان اعلام کرد شما در نزد من امانید و فرستادگان قریش را باز گرداند؛ تاریخ می‌نویسد:

نجاشی پرسید: «در دینی که انتخاب کرده‌اید چیست؟»

فَقَالَ جَعْفَرُ: «أَيُّهَا الْمَلِكُ! كُنَّا أَهْلَ جَاهِلِيَّةٍ نَعْبُدُ الْأَصْنَامَ وَ نَأْكُلُ الْمَيْتَةَ وَ نَأْتِي الْفَوَاحِشَ وَ نَقْطَعُ الْأَرْحَامَ وَ نُسَيِّئُ الْجَوَارَ، وَ يَأْكُلُ الْقَوِيُّ مِنَّا الضَّعِيفَ حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْنَا رَسُولًا مِنَّا نَعْرِفُ نَسَبَهُ، وَ صِدْقَهُ وَ أَمَانَتَهُ وَ عِفَاقَهُ فَدَعَانَا لِتَوْحِيدِ اللَّهِ وَ أَنْ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ نَخْلَعُ مَا كُنَّا نَعْبُدُ مِنَ الْأَصْنَامِ وَ أَمَرْنَا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ وَ صَلَهِ الرَّحِمِ وَ حُسْنِ الْجَوَارِ وَ الْكَفِّ عَنِ الْمَحَارِمِ وَ الدَّمَاءِ وَ نَهَانَا عَنِ الْفَوَاحِشِ وَ قَوْلِ الزُّورِ وَ أَكْلِ مَالِ الْيَتِيمِ وَ أَمَرْنَا بِالصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ... فَأَمَّا بِهِ وَ صَدَّقْنَاهُ وَ حَرَمْنَاهُ مَا حَرَّمَ عَلَيْنَا وَ حَلَّلْنَا مَا أَحَلَّ لَنَا فَتَعَدَّيْ عَلَيْنَا قَوْمُنَا فَعَذَّبُونَا وَ فَتَنُونَا عَنْ دِينِنَا لِيُرِدُّونَا إِلَى عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ فَلَمَّا قَهَرُونَا وَ ظَلَمُونَا وَ حَالُوا بَيْنَنَا وَ بَيْنَ دِينِنَا خَرَجْنَا إِلَى بِلَادِكَ وَ اخْتَرْنَاكَ عَلَى مَنْ سِوَاكَ وَ رَجَوْنَا أَنْ لَا تُظْلَمَ عِنْدَكَ أَيُّهَا الْمَلِكُ»:

«ای ملک! ما در جاهلیت زندگی می‌کردیم؛ بتها را می‌پرستیدیم؛ مردار می‌خوریدم؛ مرتکب فحشاء می‌شدیم؛ قطع رحم می‌نمودیم؛ با همسایگان رفتار بد داشتیم و نیرمندان ضعیف را می‌خورد؛ تا این‌که خداوند پیامبری را از میان ما مبعوث کرد که نسبش را می‌شناختیم؛ و با صداقت، امانت و پاکیش آشنا بودیم؛

او ما را به توحید و یگانگی دعوت نمود، و خواست که برای خدا شریک قائل نشویم؛ دست از پرستش بت برداریم؛ و فرمان داد، راست بگوییم و اداء امانت کنیم؛ صله رحم و حسن جوار داشته باشیم؛ و دست از عمل حرام و خونریزی بشویم؛ و ما را از فحشاء، دروغ و خوردن اموال ایتام بازداشت و به ما فرمان داد که نماز بخوانیم و روزه بگیریم... ما هم به او ایمان آوردیم، و تصدیقش کردیم و هر چه را بر ما حرام شمرد حرام دانستیم و آنچه حلال شمرد حلال. به همین جهت قوم و طائفه ما بر ما ظلم روا داشتند و ما را شکنجه کردند و آزار دادند تا ما را به پرستش بتها باز گردانند هنگامی که بر ما چیره شدند، به ما ستم نمودند و بین ما و انجام وظایف دینی مان حایل شدند به سرزمین تو هجرت کردیم و از بین همه حاکمان تو را برگزیدیم، و امید آن داریم که در پناه تو مورد ستم واقع نشویم».

نجاشی پس از شنیدن آیات قرآن در مورد حضرت مریم و مسیح مطالبی گفت و اضافه کرد که: «إِذْهَبُوا فَإَنْتُمْ آمِنُونَ، مَا أَحَبُّ إِلَيَّ جَبَلًا مِنْ ذَهَبٍ وَإِنِّي آذَيْتُ رَجُلًا مِنْكُمْ»: «بروید شما در امنیت هستید، من هرگز حاضر نیستم در برابر داشتن کوهی از طلا به یکی از شما اذیتی روا دارم».<sup>۱</sup>

پس از این واقعه فرستادگان قریش سر شکسته باز گشتند. در این ایام حادثه دیگری به وجود آمد و آن اسلام آوردن حمزه مرد قوی و نیرومند طایفه بنی هاشم بود که باز هم بر قدرت اسلام افزود<sup>۲</sup> و چون مسلمانان بر اظهار اسلام و ابراز اعمالشان جرأت به خرج دادند عظمت اسلام بیشتر

۱. سیره ابن هشام، جزء ۱، صفحه ۳۵۸، و کامل، جلد ۱، صفحه ۴۹۹ و طبری، جلد ۲، صفحه ۷۳.

۲. ابن هشام، جزء ۱، صفحه ۳۱۱، و کامل، جلد ۱، صفحه ۵۰۱ و طبری، جلد ۲، صفحه ۷۴.

شد. پس مسلمانان در مکه تصمیم گرفتند که دسته جمعی و در ملاء عام قرآن بخوانند؛ و برای این امر ابن مسعود برگزیده شد و به او از قبل گفتند که مورد ضرب و شتم قرار می‌گیری.

تاریخ می‌گوید: «فَعَدَا عَلَيْهِمْ فِي الضُّحَى حَتَّى أَتَى الْمَقَامَ وَ قُرَيْشٌ فِي أُنْدِيَّتِهَا ثُمَّ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ قَرَأَ سُورَةَ الرَّحْمَانِ فَلَمَّا عَلِمَتْ قُرَيْشٌ أَنَّهُ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ قَامُوا إِلَيْهِ يَضْرِبُونَهُ وَ هُوَ يَقْرَأُ ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَى أَصْحَابِهِ وَ قَدِ اثَّرُوا فِي وَجْهِهِ فَقَالُوا: هَذَا الَّذِي خَشِينَا عَلَيْكَ فَقَالَ: مَا كَانَ أَعْدَاءُ اللَّهِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْهُمْ الْيَوْمَ وَ لَئِنْ شِئْتُمْ لَأُغَادِيَنَّكُمْ، قَالُوا حَسْبُكَ»؛

«فردا صبح هنگامی که قریش در نزدیکی مقام ابراهیم در جلسه مشورتی بودند در نزدیکی آنها با صدای بلند شروع به قرائت سوره رحمن نمود؛ قریش وقتی شنیدند که او قرآن می‌خواند بر سرش ریختند و او را سخت کتک زدند در حالی که همچنان قرآن می‌خواند. پس از آن برخاست و به نزد یارانش آمد این در حالی بود که آثار ضرب و جرح بر پیشانیش آشکار، آنها بود گفتند: "ما از همین وضع بر تو می‌ترسیدیم"، گفت: "باک ندارم این دشمنان خدا در نزد من بسیار کم ارزش‌اند، اگر بخواهید فردا نیز می‌آیم و قرآن می‌خوانم"»<sup>۱</sup>

و نیز در اینجا در می‌یابی که مسلمانان عبادات خود را در کنار کعبه انجام می‌دادند، در حالی که جمعیت آنان از ۶۰ نفر گذشته بود و برای تعلیم قرآن به خانه یکدیگر رفت و آمد می‌کردند.

---

۱. کامل، جلد ۱، صفحه ۵۰۲، و سیره ابن هشام، جزء ۱، صفحه ۳۳۶، و طبری، جلد ۲، صفحه ۷۳.

## محاصره اقتصادی و...

هنگامی که ستمکاران مکه ملاحظه کردند که هیچ کدام از حربه‌های گذشته مؤثر نیفتاد، و اسلام همچنان رشد می‌کند، تصمیم گرفتند بین خود عهدنامه‌ای بنویسند و با هیچ کدام از بنی هاشم و بنی عبدالمطلب رابطه اقتصادی - اجتماعی برقرار نکنند؛ شاید که این فشارها پیامبر را از راهی که دارد باز گرداند: «وَلَمَّا رَأَتْ قُرَيْشُ الْإِسْلَامَ يَفْشُو وَيَزِيدُ وَأَنَّ الْمُسْلِمِينَ قَوُوا... وَغَادَ إِلَيْهِمْ عَمْرُو بْنُ عَاصٍ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ مِنَ النَّجَاشِيِّ بِمَا يَكْرَهُونَ مِنْ وَضْعِ الْمُسْلِمِينَ عَنْهُمْ وَآمَنَهُمْ، ائْتَمَرُوا فِي أَنْ يَكْتُبُوا بَيْنَهُمْ كِتَابًا يَتَعَاقَدُونَ فِيهِ عَلَى أَنْ لَا يَنْكَحُوا بَنِي هَاشِمٍ وَبَنِي الْمُطَّلَبِ وَلَا يَنْكَحُوا إِلَيْهِمْ وَلَا يَبْعُوهُمْ وَلَا يَبْتَاعُوا مِنْهُمْ شَيْئًا فَكُتِبُوا بِذَلِكَ صَحِيفَةً وَتَعَاهَدُوا عَلَى ذَلِكَ ثُمَّ عَلَّقُوا الصَّحِيفَةَ فِي جَوْفِ الْكَعْبَةِ تَوْكِيدًا لِذَلِكَ الْأَمْرِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ»:

«قریش هنگامی که متوجه شد اسلام به پیش می‌رود، و بر تعداد مسلمانان افزوده می‌شود و در حال نیرومند شدن هستند... و عمرو بن عاص و عبدالله بن ابی امیه هم از سفر حبشه بازگشتند در حالی که از جانب نجاشی خبر خوشحال کننده‌ای نیاوردند؛ بلکه نجاشی امنیت آنها را بر عهده گرفته، به مشورت پرداختند که عهدنامه‌ای بین خود امضاء کنند که از این پس با بنی هاشم و بنی عبدالمطلب رابطه ازدواج برقرار نکنند نه از آنها (دختر) بگیرند و نه به آنها (پسر) بدهند؛ همچنین نه چیزی به آنها بفروشند و نه از آنها بخرند لذا نوشتند و تعهد نمودند و امضاء کردند؛ و برای تحکیم این پیمان و برای آنکه کسی از آن باز



نگردد آن را در داخل خانه کعبه آویختند».<sup>۱</sup>

در اینجا فشار را بر کل طایفه بنی هاشم و بنی مطلب وارد کردند تا با ایجاد اختلاف و فشار درون قبیله‌ای رسول خدا ﷺ را به تسلیم وا دارند.

سه سال این جمعیت را در محاصره اقتصادی کامل قرار دادند و آنها جز آنچه می‌توانستند بطور پنهانی تهیه کنند، از همه چیز محروم بودند.<sup>۲</sup> اما باز هم این توطئه شکست خورد؛ و عهدنامه را موریانه از بین برد و افرادی که از این عمل زشت و غیر انسانی به تنگ آمده بودند و در صدد لغو پیمان بر آمدند و آن را لغو کردند<sup>۳</sup> و بالأخره رسول خدا ﷺ و طایفه‌اش به جامعه مکه باز گشتند.

در این حال که اسلام در مسیر پیشرفت بود و رسول خدا ﷺ به کار خود ادامه می‌داد دو حادثه به وجود آمد که فشار را بر محمد ﷺ زیاد کرد و آن وفات ابوطالب و خدیجه بود که سه سال پیش از هجرت اتفاق افتاد،<sup>۴</sup> و گفته‌اند چنان عرصه بر پیامبر ﷺ تنگ شد که: «حَتَّى يَنْتَرُ بَعْضُهُمُ التُّرَابَ عَلَى رَأْسِهِ وَ حَتَّى أَنْ بَعْضُهُمْ يَطْرَحُ رَحِمَ الشَّاةِ وَ هُوَ يُصَلِّي...».

«بعضی خاک بر سرش می‌ریختند، و بعضی زهدان گوسفند بر بدنش می‌افکندند در حالی که نماز می‌خواند».

پیامبر تصمیم گرفت با گروهی از طایفه ثقیف (در طائف) تماس برقرار کند و برای رفع مزاحمت و رشد اسلام از آنها کمک بگیرد ولی آنها او را تکذیب کردند و از خود راندند، در اینجا بود که بر او بسیار سخت گذشت و دعای معروف

۱. کامل، جلد ۱، صفحه ۵۰۴، و ابن هشام، جزء ۱، صفحه ۳۵۷، و طبری، جلد ۲، صفحه ۷۴

۲. سیره ابن هشام، جزء ۱، صفحه ۳۷۹.

۳. کامل، جلد ۱، صفحه ۵۰۵، و ابن هشام، جزء ۲، صفحه ۱۴، و طبری، جلد ۲، صفحه ۷۸.

۴. کامل، جلد ۱، صفحه ۵۰۷، و ابن هشام، جزء ۲، صفحه ۵۷، و طبری، جلد ۲، صفحه ۸۰.

خود را خواند و تاریخ در این زمینه می‌گوید:

«فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ وَ قَدْ يَسَّسَ مِنْ خَيْرِ ثَقِيفٍ... وَأَعْرَوْا بِهِ سُفَهَاظَهُمْ فَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ وَ الْجَوْهَ إِلَى حَائِطِ الْعُتْبَةِ وَ شَيْبَةُ ابْنِ رَبِيعَةَ... وَ رَجَعَ السُّفَهَاظُ عَنْهُ وَ جَلَسَ إِلَى ظِلِّ حَبْلَةٍ وَ قَالَ: اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَشْكُو ضَعْفَ قُوَّتِي وَ قِلَّةَ حِيلَتِي وَ هَوَانِي عَلَى النَّاسِ، اللَّهُمَّ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ أَنْتَ رَبُّ الْمُسْتَضْعِفِينَ وَ أَنْتَ رَبِّي إِلَى مَنْ تَكَلَّنِي إِلَى بَعِيدٍ يَتَجَهَّمُنِي أَوْ إِلَى عَدُوٍّ مَلَكَتْهُ أَمْرِي إِنْ لَمْ يَكُنْ بِكَ عَلَيَّ غَضَبٌ فَلَا أَبَالِي وَ لَكِنْ عَافَيْتُكَ هِيَ أَوْسَعُ إِنِّي أَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ بِهِ الظُّلُمَاتُ وَ صَلَّحَ عَلَيْهِ أَمْرُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ مِنْ أَنْ تَنْزِلَ بِي غَضَبُكَ أَوْ تَحُلَّ بِي سَخَطُكَ»:

«پیامبر از خیر و کمک طائفه ثقیف مایوس شد، لذا برخاست که برود... آنها سفیهان خود را ترغیب کردند که بر او حمله کنند. آنچنان آزارش دادند که ناچار به دیوار باغ عتبه و شیبه فرزندان ربیع پناهنده شد...؛ لذا آنها بازگشتند و در سایه شاخه درخت انگوری نشست و چنین گفت: "بار خداوند! از ضعف و ناتوانیم، از کاستی تدبیرم و از اینکه مردم به من توجه نمی‌کنند به تو شکایت می‌آورم، ای مهربان‌ترین مهربانان! تو پروردگار مستضعفانی، پروردگار و مالک منی، مرا به چه کسی وا می‌گذاری به شخص دور دستی که بر من می‌تازد و یا به دشمنی امر مرا می‌سپاری. (بار پروردگارا) اگر من مورد خشم و غضب تو قرار نگرفته باشم (در برابر این مشکلات) باک ندارم؛ چرا که عافیت تو گسترده تر از آن است که در وهم آید، من به نور وجه تو که تاریکی‌ها با آن روشنی یافته و امور دنیا و آخرت با آن اصلاح شده پناه می‌برم که خشم و غضبت بر من نازل شود یا

سخط تو بر من فرود آید»<sup>۱</sup>

فرزندان ربیعہ مقداری انگور به غلام نصرانی خود (عداس) دادند تا به آن حضرت بدهد. وقتی انگور را در حضورش گذاشت، پیامبر دست برد و گفت: بِسْمِ اللَّهِ و بعد خورد. عداس گفت: این کلمه‌ای نیست که اهل این دیار بگویند، پیامبر پرسید: «اهل کجایی؟» گفت: «اهل نینوا»، پرسید: «دینت چیست؟» و او جواب داد، و سرانجام به دست رسول خدا ﷺ مسلمان شد؛ دست آن حضرت را بوسید و رفت. بالاخره رسول خدا ﷺ بدون نصیب از این سفر بازنگشت.<sup>۲</sup>

### شروع به تبلیغ جدید

با همه این مشکلات پیامبر دست از کار خود نکشید؛ و در زمان حج با قبایل مختلف ملاقات می‌کرد و اسلام را با آنان در میان می‌گذاشت از قبیله کنده گرفته تا قبیله کلب و بنی حنیفه و ابولهب همه جا در پی او حرکت می‌کرد و حرف‌های او را تکذیب می‌نمود.<sup>۳</sup>

### پیامبر و ملاقات با مردم مدینه

سوید بن صامت از طایفه اوس (از مدینه) برای حج به مکه آمده بود. پیامبر او را ملاقات کرد و به اسلام دعوتش نمود و قرآن را بر او خواند او آن را سخن خوبی شمرد، و به مدینه بازگشت و مسلمان از دنیا رفت. پس از آن شخصی به

۱. کامل، جلد ۱، صفحه ۵۰۸، و طبری، جلد ۲، صفحه ۸۱.

۲. کامل، جلد ۱، صفحه ۵۰۸، و ابن هشام، جزء ۲، صفحه ۶۱ و ۶۲، و طبری، جلد ۲، صفحه ۸۱.

۳. کامل، جلد ۱، صفحه ۵۰۹، و ابن هشام جزء ۲، صفحه ۶۳، و طبری جلد ۲، صفحه ۸۳ و ۸۴.

نام ابوحیسر با جمعی از جوانان بنی عبدالاشهل وارد مکه شدند پیامبر با آنان ملاقات کرد و به اسلام دعوتشان نمود و قرآن برایشان خواند؛ به یکی از آنان به نام ایاس بن معاذ به ابوحیسر گفت: ما به مکه برای گرفتن هم پیمان آمده ایم و این مرد، همان است که می خواستیم ولی ابو حسیر به او پاسخ مثبت نداد. ایاس پس از مدت کمی از دنیا رفت اما بستگانش نقل کردند او همچنان «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و تکبیر می گفت تا از دنیا رفت.<sup>۱</sup>

### بیعت عقبه اول

سال دیگر به هنگام مراسم حج، پیامبر با گروهی از اهل مدینه - که بعداً به انصار معروف شدند - ملاقات نمود و این واقعه در عقبه بود. این گروه از طایفه خزرج بودند؛ آنها را به خدا و اسلام دعوت کرد؛ چون این گروه شنیده بودند که یهودیان می گفتند: «خداوند پیامبری را در همین ایام مبعوث می کند و ما با کمک او، شما خزرج را از میان بر خواهیم داشت»، به یکدیگر نگاه کردند و گفتند: «این همان پیامبر است»، به آن حضرت پاسخ مثبت دادند و تصدیقش نمودند و گفتند: «بین مردم ما اختلاف شدیدی حاکم است امیدواریم که خداوند به وسیله تو، وحدت را بین ما برقرار سازد».

اینان هفت نفر بودند: اسعد بن زراره، عوف بن حارث، رافع بن مالک، عامر بن عبد حادته، قطبۀ بن عامر، عقبۀ بن عامر و جابر بن عبدالله.<sup>۲</sup>

پس از پایان مراسم حج آنان وارد مدینه شدند و از پیامبر، برای مردم سخن گفتند و به اسلام دعوتشان کردند تا نام اسلام بین مردم مدینه آشکار شد.

---

۱. کامل، جلد ۱، صفحه ۵۱۰ و ابن هشام، جزء ۲، صفحه ۶۹ و طبری، جلد ۲، صفحه ۸۵.  
 ۲. کامل، جلد ۱، صفحه ۵۱۰ و ابن هشام، جزء ۲، صفحه ۷۰ و طبری، جلد ۲، صفحه ۸۶ تا ۸۸.

در سال بعد در ایام حج ۱۲ نفر در عقبه با آن حضرت ملاقات نمودند و بیعت نمودند - این بیعت همان عقبهٔ اوّل است - و به هنگام بازگشت، پیامبر مصعب بن عمیر را برای تعلیم اسلام و قرآن همراه آنان فرستاد؛ مصعب به خانهٔ اسعد بن زراره وارد شد؛ کسانی که مسلمان شده بودند اطراف او را گرفتند؛ او شروع به تبلیغ اسلام کرد؛ مصعب با روش خاص خود مردم مدینه را به اسلام دعوت نمود تا آنجا که هیچ خانه‌ای از طایفه بنی عبدالأشهل باقی نماند مگر این که افراد آن مسلمان شدند و او همچنان به دعوت خود ادامه داد تا جمع زیادی در مدینه به اسلام گرویدند.<sup>۱</sup>

### بیعت عقبه دوم

گسترش اسلام در مدینه بین انصار موجب شد که جمعی تصمیم بگیرند که مخفیانه در سفر حج با پیامبر ملاقات کنند و دربارهٔ امور خود و دعوت آن حضرت به مدینه با او صحبت نمایند این جمعیت ۷۲ نفر بودند، (۷۰ مرد و ۲ زن) که مخفیانه به صورت بسیار سری پس از گذشتن دو ثلث از شب یکی یکی در مکان معینی به حضور آن حضرت رسیدند عباس عموی پیامبر نیز با آن حضرت بود، در مورد این که باید از پیامبر به خوبی دفاع کنند بسیار سخن گفتند آنها وعده همکاری دارند و پیامبر نیز وعده وفاداری داد.<sup>۲</sup>

کلماتی که در این جلسه رد و بدل شده جالب و پربار است.

عباس سخن را آغاز کرده و گفت: «إِنَّ مُحَمَّدًا مِنَّا حَيْثُ قَدْ عَلِمْتُمْ فِي عِزٍّ وَ

۱. کامل، جلد ۱، صفحه ۵۱۱ و ابن هشام، جزء ۲، صفحه ۷۳.

۲. کامل، جلد ۱، صفحه ۵۱۳ و ابن هشام، جزء ۲، صفحه ۷۳، و طبری، جلد ۲، صفحه ۹۱.

مَنْعَةٍ وَ إِنَّهُ قَدْ أَبَى إِلَّا الْإِنْقِطَاعَ إِلَيْكُمْ فَإِنْ كُنْتُمْ تَرَوْنَ أَنَّكُمْ وَافُونَ لَهُ بِمَا دَعَاكُمْ إِلَيْهِ وَ مَا نَعُوهُ وَ أَنْتُمْ ذَلِكَ وَ إِنْ كُنْتُمْ تَرَوْنَ أَنَّكُمْ مُسْلِمُوهُ فَمِنْ الْآنِ فَدَعُوهُ فَإِنَّهُ فِي عِزٍّ وَ مَنْعَةٍ»:

«مقام و موقعیت محمد ﷺ آنچنان است که می دانید او در نهایت عزّت و قدرت است و از او به خوبی دفاع می شود؛ ولی اکنون تصمیم جدی گرفته که در بین شما باشد؛ اگر می دانید به آنچه دعوتش می کنید وفا دارید و از او دفاع می کنید بسیار خوب؛ ولی اگر او را به دست دشمن می سپارید از همین الآن رهایش کنید که او در عزّت و قدت خواهد بود».

انصار به رسول خدا عرض کردند آنچه از ما می خواهی بفرما:  
 «فَتَكَلَّمْ وَ تَلَا الْقُرْآنَ وَ رَغَّبَ فِي الْإِسْلَامِ ثُمَّ قَالَ تَمْنَعُونِي مِمَّا تَمْنَعُونَ مِنْهُ نِسَائِكُمْ وَ أَبْنَائِكُمْ»:

«سخن گفت، و قرآن تلاوت کرد و آنها را به اسلام ترغیب نمود، سپس فرمود: "باید همان گونه که از خانواده و فرزندان خود دفاع می کنید از من هم دفاع کنید"».

براء بن معرور دست او را گرفت و گفت: «وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ! لَنَمْنَعَنَّكَ مِمَّا نَمْنَعُ مِنْهُ أَوْ رُنَّا قَبَائِعُنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَخَنُّ وَ اللَّهُ! أَهْلُ الْحَرْبِ»:

«سوگند به کسی که تو را به حق مبعوث کرد! ما از تو همان گونه دفاع می کنیم که از فرزندان و ذریّه خود پشتیبانی می کنیم؛ ای رسول خدا! با ما بیعت کن که ما به خدا سوگند مرد جنگیم».

أَبُو الْهَيْثَمِ ابْنِ يَثَّهَانَ گفـت: «يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ النَّاسِ حِبَالاً وَ إِنَّا

قَاتِعُوهَا يَعْنِي الْيَهُودَ فَهَلْ عَسَيْتَ إِنْ أَظْهَرَكَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ تَرْجِعَ إِلَى قَوْمِكَ وَتَدْعَنَّا؟»:

«ای رسول خدا! بین ما و بین مردم (یعنی یهود) رابطه‌ای بود و مبادا هنگامی که خداوند تو را بر دشمنانت پیروز ساخت به سوی قوم و قبیله خود برگردی و ما را تنها بگذاری؟»

«فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ قَالَ: بَلِ الدِّمُ الدِّمُ وَ الْهَدْمُ الْهَدْمُ أَنْتُمْ مِنِّي وَ أَنَا مِنْكُمْ أَسْأَلِمُ مَنْ سَأَلْتُمُ وَ أُحَارِبُ مَنْ حَارَبْتُمْ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَخْرِجُوا إِلَيَّ إِنِّي عَشْرَ نَقِيْبًا يَكُونُونَ عَلَى قَوْمِهِمْ فَأَخْرِجُوهُمْ تِسْعَةً مِنَ الْخَزَرَجِ وَ ثَلَاثَةً مِنَ الْأَوْسِ»:

«رسول خدا تبسمی کرد و فرمود: "خیر خون در برابر خون، و هدم و خرابی در برابر هدم و خرابی خواهد بود - هر چه بر سر شما آمد بر سر ما نیز خواهد آمد - شما از من هستید و من هم از شما؛ با هر کس صلح کردید، در صلح خواهم بود و با هر کس نبرد نمودید، نبرد خواهم نمود؛ اکنون دوازده نفر را به عنوان سرپرست و مسؤول انتخاب کنید و به من معرفی نمایید که هر کدام مسؤولیت طایفه خود را بر عهده بگیرند؛ "آنها نه نفر را از خزرج و سه نفر را از اوس معرفی کردند».

در اینجا عباس بن عباد با دورانیشی به نکته جالبی اشاره کرده و گفت:

«يَا مَعْشَرَ الْخَزَرَجِ هَلْ تَدْرُونَ عَلَامَ ثُبَايْعُونَ هَذَا الرَّجُلَ ثُبَايْعُونَهُ عَلَى حَرْبِ الْأَحْمَرِ وَ الْأَسْوَدِ فَإِنْ كُنْتُمْ تَرَوْنَ أَنَّكُمْ إِذَا نَهَكْتُمْ أَمْوَالَكُمْ مُصِيبَةً وَ أَشْرَافَكُمْ قَتَلًا أَسَلَمْتُمُوهُ فَمِنْ آلَانِ، فَهُوَ وَاللَّهِ خِزْيُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ إِنْ كُنْتُمْ تَرَوْنَ وَ اخُونَ لَهُ فَخَذُّوهُ فَهُوَ وَاللَّهِ خَيْرُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ. قَالُوا: فَإِنَّا نَأْخُذُهُ عَلَى مُصِيبَةِ الْأَمْوَالِ وَ قَتْلِ

الْأَشْرَافِ فَمَا لَنَا بِذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: "الْجَنَّةُ" قَالُوا: "أَبْسِطْ يَدَكَ فَبَايَعُوهُ".

«ای خزر جیان! متوجه هستید که بر چه چیز با این مرد پیمان می‌بندید؟! آنچه من احساس می‌کنم این است که شما بیعت می‌کنید بر مبارزه با همه انسان‌ها، سیاه و سفید، اگر می‌دانید آنگاه که امواتان از بین رفت بر خود مصیبت می‌شمارید و یا اگر اشرافتان به قتل رسیدند او را رها خواهید کرد از هم اکنون بیعت نکنید که رسوایی دنیا و آخرت را به دنبال خواهد داشت؛ اما اگر می‌دانید به پیمان خود وفادار خواهید ماند گرداگرد او را بگیرد که خیر دنیا و آخرت در آن است».

گفتند: "ما با او پیمان می‌بندیم! هر چند اموالمان در این راه از بین برود و اشراف و بزرگانمان کشته شوند؛ اما سؤالمان از رسول خدا این است که در برابر این فداکاری چه خواهیم داشت؟" فرمود: "بهشت!" عرض کردند: "دست را دراز کن تا بیعت کنیم"<sup>۱</sup>

این پیروزی بزرگ موجب شد مردم مکه به مسلمانان فشار بسیار طاقت فرسایی وارد کنند و همین جا بود که پیامبر به مسلمانان مکه دستور داد که به مدینه هجرت کنند.<sup>۲</sup>

### هجرت، فصل نوینی در تاریخ اسلام

پس از هجرت مسلمانان، پیامبر در مکه همچنان منتظر دستور خداوند بود؛ از طرفی قریش با اسلام آوردن مسلمانان مدینه و مهاجرت مسلمانان مکه، احساس خطر بسیار جدی کرد و این دفعه تصمیم گرفت که کار شخص پیامبر،

۱. کامل، جلد ۱، صفحه ۵۱۳ و ابن هشام، جزء ۲، صفحه ۸۸.

۲. ابن هشام، جزء ۲، صفحه ۱۱۲ و کامل، جلد ۱، صفحه ۵۱۵، و طبری جلد ۲، صفحه ۹۷.



رهبر اصلی این جریان را یکسره کند؛ پس از مشورت های زیاد بر آن قرار گذاشتند که تمام قبایل، با قریش در کشتن او شریک شوند و در همین وقت خداوند دستور هجرت را صادر کرد.<sup>۱</sup>

در آغاز ماه ربیع الاول پیامبر به طرز معجزه آسایی از حلقه محاصره دشمن نجات یافت و روانه مدینه شد و در روز دوازدهم - که مصادف با روز دوشنبه بود - به محله قبا وارد شد.<sup>۲</sup> پیامبر تا روز پنجشنبه در آنجا ماند و مسجد قبا را بنا نهاد و نماز جمعه را در نزدیکی قبا در میان قبیله بنی سالم خواند و این نخستین نماز جمعه و نخستین خطبه نماز جمعه در مدینه بود که رسول خدا اقامه فرمود. سپس از آنجا روانه مدینه گردید. با ورود به مدینه و استقبال شورانگیز مردم از پیامبر، آمادگی بیشتری برای رشد اسلام پیدا شد. نخستین کار آن حضرت بنای مسجد، پایگاه اصلی عبادت و مشورت و تجمع مسلمین بود؛<sup>۳</sup> ولی از همین زمان توطئه ها و کارشکنی ها بر ضد اسلام و مسلمین در مدینه آغاز شد و پیامبر چاره ای نداشت جز این که دست به اسلحه برد و از نیروی عظیم مسلمین مدینه برای خنثی کردن این توطئه ها استفاده کند.

پس از هفت ماه از ورود به مدینه، نخستین گروه برای تعرض به قافله قریش را به سرکردگی عمویش حمزه آماده ساخت؛ پس از آن گروه دیگری به سرپرستی سعد بن وقاص به سوی ابواء؛ پس از آن نبرد بواط برای ضربه زدن به کاروان قریش و غزوۀ العشیره را برای تعقیب کاروان قریش ترتیب داد.

---

۱. ابن هشام، جزء ۲، صفحه ۱۲۳ و کامل، جلد ۲، صفحه ۵۱۵.

۲. ابن هشام، جزء ۲، صفحه ۱۳۸ و کامل، جلد ۲، صفحه ۵۱۸ و طبری، جلد ۲، صفحه ۱۰۰.

۳. ابن هشام، جزء ۲، صفحه ۱۴۳ و کامل، جلد ۲، صفحه ۵۲۱ و طبری، جلد ۲، صفحه ۱۰۶ تا ۱۱۶.

در سال دوم نیز سریهٔ عبدالله بن جحش را برای درگیری با قریش بین مکه و طائف و نیز در همین سال، نبرد بدر به وقوع پیوست که سران شیطان صفت کفر را به جهنم فرستاد و تعداد زیادی از مگّیان را اسیر کرد؛ پس از این پیروزی روحیهٔ مسلمانان بالا رفت و ترس از آنان دل دشمن را لرزاند، به دنبال آن غزوهٔ بنی قینقاع به خاطر پیمان شکنی یهود مدینه اتفاق افتاد و غزوهٔ کدر بر ضد قبیله بنی سلیم و سویق در برابر حملهٔ ابوسفیان به وجود آمد.

در سال سوم هجرت، نبرد غطفان در برابر بنی ثعلبه به وقوع پیوست که می‌خواستند به مسلمانان حمله کنند و غزوهٔ بنی سلیم انجام یافت و دو نفر از شیاطینی که همواره بر ضد اسلام توطئه می‌کردند یعنی کعب ابن اشرف و ابو رافع به دست جوانان قدرتمند اسلام کشته شدند. بعد از آن احد به وجود آمد و به دنبال آن غزوه حمراء الاسد واقع شد. اگرچه مسلمانان در احد گرفتار شکستی موقت شدند اما این مطلب باعث شد که مسلمانان را غرور نگیرد و آمادهٔ نبردهای جدیدی شوند و بدانند که غفلت و غرور و توجه به مادیات، شکست را به دنبال دارد.

در سال چهارم هجری غزوهٔ رجب؛ برای سرکوبی قبیلهٔ عضل و قاره که مبلغان اسلامی را بردند و آنها را به دست دشمن سپردند انجام شد و جریان بنو معونه که باز هم ۷۰ نفر به عنوان دعوت مردم به اسلام خواستند و آنها را کشتند و اجلاء بنی نضیر که تصمیم ترور پیامبر را داشتند و پیامبر همه را از مدینه بیرون کرد و غزوهٔ ذات الرقاع که در برابر طائفه بنی محارب و بنی ثعلبه از قبیلهٔ غطفان انجام شد و در این سال بدر دوم اتفاق افتاد که در تعقیب ابوسفیان صورت

گرفت. این نبردها در مجموع، پیشرفت اسلام و قدرت آن را در جزیره العرب آشکار می ساخت.

در سال پنجم که همه قبایل عرب احساس خطر در برابر این نیروی جدید کرده بودند، هماهنگ شدند که این قدرت را درهم بشکنند و نگذارند یک نیروی ضد ظلم و شرک در منطقه ریشه دار شود، نبرد احزاب را به راه انداختند اما با شکست آن، برایشان قطعی شد که دیگر فکر حمله به مسلمین و از بردنشان را از سر خود به در کنند در این سال غزوه بنی قریظه و محاصره قلعه آنها اتفاق افتاد که شر گروهی توطئه گر را از همسایگی مسلمین قطع کرد در سال ششم هجری غزوه ذی قرد که دست به غارت اموال مسلمین و رسول خدا زده بودند و همچنین تجمع بنی مصطلق که بر ضد اسلام آماده شده بودند را درهم شکست که به غزوه بنی مصطلق معروف است و اینها همه نشان از قدرت اسلام بود.

### حدیبیه فتح بزرگ و آشکار

در سال ششم، پیامبر دست به یک عمل ابتکاری و پیروزمندانه زد؛ و آن اینکه اعلام کرد که مسلمانان برای عمره آماده شوند و شتران را برای قربانی به همراه بردارند، تا مکیان بدانند پیامبر قصد نبرد ندارد.

این جریان مطمئناً دو اثر بسیار آشکار به همراه داشت؛ یکی اعلام اینکه مسلمین در جزیره العرب از هیچ کسی واهمه ندارند و دیگر این که با ورود به مکه قدرت اسلام رویاروی مرکز بت پرستی به نمایش در آید و این از رشد و پیروزی اسلام حکایت داشت؛ زیرا مکه از مراکز مهم توطئه و قدرت بر ضد

اسلام بود. مکّیان از این مطلب آگاه شدند و تصمیم گرفتند که از ورود پیامبر جلوگیری کنند؛ لذا پیامبر با اصحابش بیعتی سخت بست که به بیعت رضوان معروف شد. قریش با شنیدن این خبر آماده شد با پیامبر پیمان صلح برقرار کند. پس از انجام پیمان صلح قرار بر این شد که تا سال دیگر مشرکان، مکه را تخلیه کنند و پیامبر برای عمره به آنجا برود.<sup>۱</sup>

با امضای این پیمان در حقیقت زمینه فراهم شد که آن حضرت دشمنان بزرگ و کوچک دیگری که ممکن بود گه گاه توطئه کنند یا مزاحم مسلمانان شوند را از میان بردارد و یا آنان را تسلیم سازد؛ لذا به محض بازگشت از حدیبیه نیروها را برای ضربه زدن به این دشمنان آماده کرد. سریه عکاشه در برابر بنی اسد سریه محمد بن مسلمه به سوی ثعلبه، سریه ابوعبیده جراح به سوی ذی القصد، سرایای شش گانه زید بن حارثه<sup>۲</sup> در برابر جموح و عیص، و طرف، و حسمی، و وادی القری و ام قرفه، سریه عبدالرحمان بن عوف به دومة الجندل، سریه علی بن ابی طالب به سوی فدک؛ و سریه کرزبن جابر<sup>۳</sup> به سوی عرینین؛ همه نبردهایی بودند که بلافاصله پس از حدیبیه انجام شد<sup>۴</sup> و بسیاری از قبایلی که آمادگی برای مبارزه با اسلام داشتند پیش از آنکه کار مؤثری انجام دهند درهم شکسته شدند. اکنون قدرت اسلام بالا گرفته و قبایل فکر تهاجم به مسلمین را از سر بیرون کرده اند مکه احساس ضعف نموده و پیمان بسته که حکومت اسلامی را به رسمیت بشناسد.

---

۱. کامل، جلد ۱، صفحه ۵۸۲، و سیره ابن هشام، جلد ۳، صفحه ۳۲۱، و طبری، جلد ۲، صفحه ۲۷۰.

۲. سیره ابن هشام، جلد ۳، صفحه ۵۳.

۳. ابن هشام، جلد ۴، صفحه ۲۹۰.

۴. کامل، جلد ۱، صفحه ۵۸۸ - ۵۹۰.

## نامه به سران حکومتها

در این هنگام قدرت اسلام بالا گرفته بود و می‌بایست دامنه آن به خارج جزیره عربستان نیز کشیده شود و نخستین شعاع خورشید اسلام به بیرون این جزیره بتابد.

پیامبر برای انجام فرمان خداوند متعال رسولانی را همراه نامه برای کسری (شاه ایران)، قیصر (حاکم روم)<sup>۱</sup>، نجاشی (حاکم حبشه) و مقوقس (فرمانروای مصر) و عده دیگری از سران و زمامداران فرستاده و آنان را به اسلام دعوت کرد. جز خسرو پرویز پادشاه ایران عده‌ای پاسخ مساعد دادند و بعضی هم سکوت کردند و این دلیل آن است که یا تبلیغات صحیح اسلامی به آنها رسیده بود و از حقایق اسلام آگاهی یافته بودند و یا قدرت اسلام را احساس کرده و گزارش آن را داشتند و صلاح را در این می‌دیدند که با نیروی نظامی با آنها روبرو نشوند.<sup>۲</sup> از میان کانون‌های توطئه خبیر مرکز یهود باقی مانده بود،<sup>۳</sup> که می‌بایست درهم شکسته شود؛ لذا در سال هفتم پیامبر تصمیم گرفت این قبیله و قبیله دیگری از یهود که در سرزمین فدک بودند را تسلیم کند.

و پس از آن سرایای متعددی به وقوع پیوست و اسلام همچنان پیروزمندانه از این موانع گذشت.

اکنون در جزیره العرب قدرت اسلام در مرحله بسیار بالایی قرار گرفته و

---

۱. طبری، جلد ۲، صفحه ۲۸۸.

۲. کامل، جلد ۱، صفحه ۵۹۱.

۳. طبری، جلد ۲، صفحه ۲۹۸، و ابن هشام، جلد ۳، صفحه ۳۴۲.

نوبت آن است که از پیمان حدیبیه استفاده شود و مسلمانان برای زیارت خانه خدا به عمره بروند؛ پیامبر پس از بازگشت از خیبر در ماه ذی الحجه به همه مسلمانان که در سال ششم برای عمره با آن حضرت بودند، اعلام نمود که آماده سفر مکه باشند.<sup>۱</sup> مردم مکه پس از شنیدن این خبر، خانه‌ها را ترک کردند - طبق قرار داد - و به کوه‌ها پناهنده شدند و مسلمانان وارد مکه شدند، پیامبر اعلام فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ امراً أَرَاهُمُ الْيَوْمَ مِنْ نَفْسِهِ قُوَّةً»: «خدای رحمت کند کسی را که امروز از خود قدرتی به کفار نشان دهد»

و به این ترتیب هم آرزوی مسلمانان برای زیارت خانه خدا تحقق یافت و هم مانور قدرت اسلام در مرئی و منظر مکیان انجام شد.<sup>۲</sup>

سال هشتم هجری فرا رسید پیامبر دایره قدرت اسلام را توسعه داد و سریه غالب بن عبدالله لیشی به سوی بنی الملوخ و علاء بن حضرمی به بحرین - طبق یک قول - و سریه شجاع بن وهب به سوی بنی عامر و سریه عمرو بن کعب غفاری به سوی ذات الاطلاع (در نواحی شام) اتفاق افتاد.

در این سال عمرو بن عاص به سوی سرزمین بلی و عذره برای دعوت به اسلام رفت که غزوه ذات السلاسل<sup>۳</sup> نام گرفت. در همین سال عمرو بن عاص را به سوی جیفر و عیاز فرزندان جلندی در عمان فرستاد، که ایمان آوردند و از مجوس جزیه گرفته شد.

در همین سال به سرکردگی ابو عبیده جراح غزوه خبط اتفاق افتاد و سریه‌های

---

۱. طبری، جلد ۲، صفحه ۳۹۰، و ابن هشام، جلد ۴، صفحه ۱۲.

۲. کامل، جلد ۱، صفحه ۶۰۲.

۳. سیره ابن هشام، جلد ۴، صفحه ۲۷۲.

ابو قتاده در برابر کسانی که بر ضد رسول خدا برای جنگ، نفرات جمع آوری می کردند انجام شد و همچنین در این سال، غزوه موته<sup>۱</sup> در سرزمین موته از قرای شام با ۳ هزار نفر صورت پذیرفت.

نبرد موته و شهادت تعدادی از فرماندهان سپاه اسلام، ممکن بود احساس ضعف در نیروهای خودی به وجود آورد و همچنین برای دشمن بزرگ به حساب آید؛ اما مقدمات فتح مکه فراهم شد که قبیله خزاعه هم پیمان رسول خدا و قبیله بنی بکر هم پیمان قریش بود و بنی بکر به خزاعه تجاوز کرد و قریش از آن حمایت نمود و همین قضیه سبب شد که رسول خدا بتواند به هم عهد خود کمک کند. پیامبر دستور آمادگی نبرد مکه را صادر کرد و با طرح نقشه بسیار دقیقی با ده هزار سپاه آن چنان بر مکه مسلط شد که تقریباً بدون درگیری در آن حرم امن الهی به مقصود خود رسید، و مرکز اصلی شرک و قدرت بر ضد اسلام پاک سازی شد.<sup>۲</sup>

هنگامی که چشم ابوسفیان به نیروی اسلام افتاد به عظمت و رشد اسلام اعتراف کرد و به عباس گفت: «لَقَدْ أَصْبَحَ مُلْكُ بْنُ أَخِيكَ عَظِيماً»: «فرزند برادرت به سلطنت بزرگی نایل شده است»، عباس به او گفت: «وَيَحْكُ إِنَّهُ النَّبِيُّ»:<sup>۳</sup>

«وای بر تو! این نبوت است، نه سلطنت و حکومت» و شعار معروف که رسول خدا جلو در خانه کعبه به صورت دعا سر داد و ابطال تعدادی از آداب و

۱. سیره ابن هشام، جلد ۴، صفحه ۱۵، و طبری، جلد ۲، صفحه ۳۱۸.

۲. کامل، جلد ۱، صفحه ۶۰۹، و سیره ابن هشام، جلد ۴، صفحه ۳۱، و طبری، جلد ۲، صفحه ۳۲۳.

۳. کامل، جلد ۱، صفحه ۶۱۴.

رسوم جاهلی را اعلام فرمود، به این ترتیب وقتی رسول خدا وارد مکه شد عمامه‌ای سیاه بر سر داشت و جلو در کعبه ایستاده، و گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ، صَدَقَ وَعْدُهُ، وَ نَصَرَ عَبْدَهُ، وَ هَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ»؛ «خدایی جز خدای یگانه نیست؛ به وعده‌اش وفا کرد؛ و بنده‌اش را نصرت داد؛ و به تنهایی احزاب را منهزم نمود»، بعد اضافه فرمود: «أَلَا كُلُّ دَمٍّ (فی الجاهلیة) أَوْ مَأْتَرَةٍ أَوْ مَالٍ يُدْعَى فَهُوَ تَحْتَ قَدَمَيَّ هَاتَيْنِ إِلَّا سُدَانَةَ الْبَيْتِ وَ سِقَايَةَ الْحَاجِّ ثُمَّ قَالَ: "يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ مَا تَرَوْنَ إِنِّي فَاعِلٌ بِكُمْ" قَالُوا "خَيْرًا أَخْ كَرِيمٌ وَ ابْنُ أَخٍ كَرِيمٍ" قَالَ: "إِذْهَبُوا فَانْتُمُ الطُّلُقَاءُ»<sup>۱</sup>: «آگاه باشید همه خون‌ها و قصاص‌های مورد ادعای زمان جاهلیت، همچنین امتیازات و همه ادعاهای مالی آن دوران (باطل و) زیر این دو قدم من است؛ جز پرده داری و خدمت‌گزاری خانه خدا و سقایت حاجیان». آنگاه فرمود: «ای قریشیان! فکر می‌کنید من با شما چه رفتاری خواهم کرد؟»، گفتند: «جز نیکی درباره تو نمی‌اندیشیم برادری کریم و فرزند برادری بزرگوار»، فرمود: «بروید، همه آزادید».

پس از آن پیامبر دسته‌هایی از سپاهیان را برای خاموش کردن فتنه قبایل اطراف مکه فرستاد<sup>۲</sup> و با هوازن که تصمیم گرفته بودند با نیروی اسلام به مبارزه برخیزند نیز شدیداً در حنین درگیر شد، و آنها را نیز شکست داد<sup>۳</sup> و به دنبال آن طائف را محاصره کرد که منجر به تسلیم آنها شد.<sup>۴</sup>

سال نهم فرا رسید که در این زمان، مراکز توطئه مشرکین و یهود و نصاری

۱. کامل، جلد ۱، صفحه ۶۲۰.

۲. کامل، جلد ۱، صفحه ۶۱۸، و سیره ابن هشام، جلد ۴، صفحه ۷۰.

۳. کامل، جلد ۱، صفحه ۶۲۴، و سیره ابن هشام، جلد ۴، صفحه ۸۰، و طبری، جلد ۲، صفحه ۳۴۴.

۴. کامل، جلد ۱، صفحه ۶۲۸، و سیره ابن هشام، جلد ۴، صفحه ۱۲۲.



درهم شکسته شده‌اند و مسلمین از تعرض آنان مصون هستند.

اکنون قدرتی نو در این سرزمین شکل گرفته، و قبایل و سرجنبانان محیط هم یا مسلمان و یا تسلیم شده‌اند. در این میان خبر رسید که هرقل سلطان روم و عده‌ای از عرب‌ها که آیین نصرانیت را پذیرفته بودند تصمیم دارند بر کشور اسلامی یورش آورند؛ رسول خدا ﷺ اعلام کرد: «همه مجهّز برای جنگ با روم شوند». تاریخ نویسان می‌گویند دلیل اعلام منطقه جنگی - بر خلاف سیره آن حضرت که میدان نبرد را مکتوم می‌داشت - دوری راه و امثال آن بود؛ ولی آنچه در این رابطه به نظر می‌رسد این است که این اعلام برای ارباب دشمن بوده است. سپاه به سختی و با امکانات بسیار کم مجهز شد - لذا آن را جیش العسرة نام نهاده‌اند- و به سوی تبوک حرکت کردند؛<sup>۱</sup> وقتی به بندر ایله رسیدند حاکم آنجا از در صلح درآمده و آماده پرداخت جزیه شد و مصالحه برقرار گردید؛<sup>۲</sup> خالد بن ولید را به سوی حاکم دومة الجندل فرستاد، او نیز جزینه را قبول نمود.<sup>۳</sup> رسول خدا ﷺ در تبوک حدود ۱۵ روز ماند ولی از سپاه روم خبری نشد؛ لذا بازگشت.<sup>۴</sup>

در این سال هیئتی از ثقیف بر پیامبر وارد شد و اسلام را برگزیدند؛<sup>۵</sup> در این هنگام علی رضی الله عنه مأمور پاک سازی قبیله طی از بت پرستی گردید و در آنجا نبردی در گرفت که منجر به اسارت دختر حاتم شد و نتیجه آن اسلام آوردن عدی بن

۱. کامل، جلد ۱، صفحه ۶۳۵، و سیره ابن هشام، جلد ۴، صفحه ۱۵۹، و طبری، جلد ۲، صفحه ۳۷۳.

۲. کامل، جلد ۱، صفحه ۶۳۸.

۳. کامل، جلد ۱، صفحه ۶۳۸.

۴. کامل، جلد ۱، صفحه ۶۳۸.

۵. همان مدرک، صفحه ۶۴۰.

حاتم و... گردید.<sup>۱</sup>

فتح مکه و تسلیم ثقیف و فراغت از تبوک، عظمت اسلام و حقانیت این آیین را بیش از پیش ثابت کرد و دیگر قبایل نیز تدریجاً به معارف اسلام آشنا شدند و خدمت پیامبر رسیدند و اسلام را قبول کردند و یا لا اقل پیمان ترک محاصره با رسول خدا ﷺ امضاء نمودند و از این زمان به بعد هیئت‌های نمایندگی از سوی قبایل مختلف به محضر پیامبر آمدند؛ لذا این سال را عام الوفود نامیده‌اند.<sup>۲</sup>

و فد بنی اسد به خدمتش رسیدند و گفتند: «أَتَيْنَاكَ قَبْلَ أَنْ تُرْسِلَ إِلَيْنَا رَسُولًا»:  
«پیش از آن که فرستاده‌ای به سراغ ما بفرستی، خود آمدیم».

و فد بلی، وفد زاریین، وفد بنی تمیم نیز خدمتش رسیدند.<sup>۳</sup>  
همچنین نامه‌هایی از ملوک و سلاطین حمیر دال بر پذیرش قدرت و حکومت اسلام رسید؛<sup>۴</sup> وفد بهراء، وفد بنی البکاء، وفد بنی فزاره، وفد ثعلبه بن منقذ، وفد سعد بن بکر نیز به مدینه آمدند.<sup>۵</sup>

اعلام بیزاری از شرک و بت پرستی و ممنوعیت مشرکان از شرکت در مراسم حج، که با آیات سوره براءت به وسیله حضرت علی علیه السلام اعلام شد از رخدادهایی بود که در همین سال اتفاق افتاد: «فَأَقَامَ النَّاسُ الْحَجَّ وَ حَجَّتِ الْعَرَبُ الْكُفَّارُ عَلَى عَادَتِهِمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ عَلَى يُؤَذِّنُ بِبِرَائَةِ فَنَادَى يَوْمَ الْأَضْحَى: لَا يَحُجُّنَّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ وَ لَا يَطُوفَنَّ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ وَ مَنْ كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ عَهْدٌ فَاجْلُهُ إِلَى

۱. همان مدرک، صفحه ۶۴۰.

۲. مدرک سابق، صفحه ۶۴۱، و سیره ابن هشام، جلد ۴، صفحه ۲۰۵.

۳. کامل، جلد ۱، صفحه ۶۴۲.

۴. سیره ابن هشام، جلد ۴، صفحه ۲۳۵.

۵. کامل، جلد ۱، صفحه ۶۴۴.

مُدَّتِهِ»<sup>۱</sup> «مردم حج را به پا داشتند و کفار عرب نیز بر حسب عادت دوران جاهلیت در مراسم حج حضور یافتند؛ و علی علیه السلام اعلام برائت نمود؛ در روز عید قربان اعلام نمود همه بدانند: "بعد از این هیچ مشرکی نباید در مراسم حج حضور پیدا کند؛ و هیچ کس نباید خانه خدا را برهنه طواف نماید و همه بدانند هر کس با رسول خدا پیمانی بسته تا سر رسید پیمان به قدرت خود باقی است".

سال دهم فرا رسید و آوازه اسلام در همه جا پیچید، و نصارای نجران برای مباحله آمدند و بدون مباحله مصالحه کردند: «و ضَالِحُوهُ عَلَى الْفَى حُلَّةٍ ثَمَنُ كُلِّ حُلَّةٍ أَرْبَعُونَ دِرْهَمًا وَعَلَى أَنْ يُضَيِّقُوا رُسُلَ رَسُولِ اللَّهِ وَ جَعَلَ لَهُمْ ذِمَّةَ اللَّهِ تَعَالَى وَعَهْدَهُ إِلَّا يُقْتُلُوا عَنْ دِينِهِمْ وَلَا يُعْشِرُوا وَ شَرَطَ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا يَأْكُلُوا الرِّبَا وَلَا يَتَعَامَلُوا بِهِ»<sup>۲</sup> «در برابر (پرداخت) و دو هزار حله که قیمت هر حله چهل درهم بود با او مصالحه کردند و نیز از آنان پیمان گرفت که از فرستادگان رسول خدا پذیرایی کنند و برای آنها پیمان الهی قرار داد که کسی مسیحیان نجران را مجبور به ترک آیینشان نکند و از آنها عشریه (زکوة) نگیرد و با آنان شرط نمود که ربا نخورند و معامله ربوی ننمایند».

و در این سال هیئتهای دیگری مانند وفد سلامان، وفد غبشان، وفد عامر، وفد ازد، وفد مراد، وفد زبید با عمرو بن معدی کرب، وفد عبد قیس، وفد بنی حنیفه وفد کنده، وفد محارب، وفد رهاوین، وفد عبس، وفد صدف، وفد خولان، وفد بنی عامر، وفد طی، و خلاصه اینکه همه به مدینه برای اعلام وفاداری به اسلام و

۱. کامل، جلد ۱، صفحه ۶۴۴ و سیره ابن هشام، جلد ۴، صفحه ۱۹۰.

۲. کامل، جلد ۱، صفحه ۶۴۶.

پیامبر وارد شدند.<sup>۱</sup>

تبلور رشد اسلام و قدرت آن را می توان در حجة الوداع ملاحظه کرد که بنا بر بعضی از روایات بیش از یکصد هزار نفر برای زیارت خانه خدا با پیامبر ﷺ حرکت کردند؛ و این بزرگ ترین اجتماع روحانی در آن عصر است. همچنین خطبه هایی که در این سفر خوانده شد (چه در مکه، چه در عرفات، چه در منی و چه در بین راه در غدیر خم) برای اعلان رسمی جانشینی اش در حجة الوداع به تعبیر تاریخ چنین آمده است:

«فَارَاهُمْ مَنَاسِكَهُمْ وَعَلَّمَهُمْ سُنَنَ حَجِّهِمْ وَخَطَبَ خُطْبَةَ الَّتِي بَيَّنَّ فِيهَا لِلنَّاسِ مَا بَيَّنَّ وَكَانَ الَّذِي يَبْلُغُ عَنْهُ بِعَرَفَةَ رِبِيعَةُ بْنُ أُمِيَّةَ بْنِ خَلْفٍ لِكَثْرَةِ النَّاسِ فَقَالَ بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ: "أَيُّهَا النَّاسُ ائْسَمِعُوا قَوْلِي فَلَعَلِّي لَأُفْقَاكُمْ بَعْدَ غَامِي هَذَا بِهَذَا الْمَوْقِفِ أَبَدًا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ دِمَائَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ كَحَرَمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، وَكُلُّ رِبَاٍّ مَوْضُوعٌ لَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ وَإِنَّ رَبَا عَبَّاسٍ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ مَوْضُوعٌ كُلُّهُ وَكُلُّ دَمٍ كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ... أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ يَسَسَ أَنْ يُعْبَدَ بِأَرْضِكُمْ هَذِهِ وَأَبَدًا وَلَكِنَّهُ يُطَاعُ فِيمَا سِوَى ذَلِكَ وَقَدْ رَضِيَ بِمَا تُحَقِّرُونَ مِنْ أَعْمَالِكُمْ..."»<sup>۲</sup>

«مناسک حج را به آنها ارائه کرد و آداب و سنن حج را تعلیمشان داد؛ خطبه ای خواند و آنچه لازم بود برای مردم بیان کند، همه را توضیح داد و در عرفه کسی که صدای او را به مردم می رساند ربیعه بن امیه بن خلف بود و این بدان جهت بود که جمعیت بسیاری حضور داشتند (و صدای رسول خدا به همه نمی رسید) پس

۱. کامل، جلد ۱، صفحه ۶۴۷ تا ۶۴۹. برای آگاهی از غزوات، و سرایای آن حضرت، به سیره ابن هشام،

جلد ۴، صفحات ۲۵۶، کامل، جلد ۱، صفحه ۲۵۲ و طبری، جلد ۲، صفحه ۴۰۴ مراجعه فرمایید.

۲. کامل، جلد ۱، صفحه ۶۵۲.

از حمد و ستایش خداوند فرمود: "ای مردم سخنانم را بشنوید شاید بعد از امسال دیگر شما را در اینجا برای ابد ملاقات نکنم؛ ای مردم خون‌ها و اموالتان بر یکدیگر حرام است مانند حرمت و احترام امروز و همه رباها (مطالبات ربوی) باطل اعلام می‌گردد - و کسی حق مطالبه ندارد - و شما فقط سرمایه اصلی را طلب دارید و همه مطالبات ربوی عباس بن عبدالمطلب نیز از عهده شما برداشته شده؛ هر خونی که در جاهلیت ریخته شده باطل و هدر اعلام می‌شود - و کسی حق تقصیب و قصاص ندارد - و... ای مردم! شیطان از چون دیگر در این سرزمین مورد پرستش قرار نمی‌گیرد مأیوس گشته؛ ولی نسبت به سایر کارها از او اطاعت می‌شود و او هم به همین مقدار راضی است".

در تاریخ حجة الوداع با صراحت آمده که به هنگام حرکت برای حج، جمع کثیری در مدینه اجتماع کرده بودند، و یا این که یک بیماری در همان ایام شایع شد که عده زیادی را از حج بازداشت، می‌خوانیم:

«وَمَعَ ذَلِكَ كَانَ مَعَهُ جُمُوعٌ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا اللَّهُ وَقَدْ يُقَالُ: خَرَجَ مَعَهُ تِسْعُونَ أَلْفًا وَيُقَالُ مِائَةُ أَلْفٍ وَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ أَلْفًا وَقِيلَ مِائَةُ أَلْفٍ وَ عِشْرُونَ أَلْفًا وَقِيلَ مِائَةُ أَلْفٍ وَ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ أَلْفًا وَيُقَالُ أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ وَ هَذِهِ عِدَّةٌ مَنْ خَرَجَ مَعَهُ وَ أَمَّا الَّذِينَ حَجُّوا مَعَهُ فَأَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ كَالْمُقِيمِينَ بِمَكَّةَ وَالَّذِينَ أَتَوْا مِنَ الْيَمَنِ مَعَ عَلِيٍّ (ع) وَ ابِي مُوسَى»<sup>۱</sup>:

«همراه او برای انجام مراسم حج جمعیت بسیار زیادی بودند که عده آنان را جز خدا کسی نمی‌داند؛ گاه گفته می‌شود نود هزار نفر؛ و گاه یکصد و چهارده

۱. سیره حلبی، جلد ۳، صفحه ۲۸۳ و دیگر تواریخ به نقل از الغدير، جلد ۱، صفحه ۹ (حتماً برای اطلاع از مسائل مربوط به این سفر به همین مدرک مراجعه فرمایید که جامع مدارك است).

هزار و حتی یکصد و بیست هزار نفر؛ و یکصد و بیست و چهار هزار نفر و بیش از این نیز گفته شده؛ و این تعداد کسانی است که با او حرکت کردند اما کسانی که همراه او در مراسم حج بودند بسیار زیاد است از قبیل مردم مکه، یا کسانی که از یمن با علی علیه السلام و ابوموسی آمده بودند».

شما می توانید مسلمانان باقیمانده که توان زیارت حج را نداشته اند را به حساب آورید و قدرت اسلام را ملاحظه کنید.

و بالاخره می یابید که رسول خدا به هنگام وفات، سپاه اسامه را برای نبرد با دیار شامات (بصری) آماده کرده بود که تخلف کردند.

## پیامبر اسلام در قرآن

اشاره:

در بخش گذشته فشرده‌ای از زندگانی پیامبر اسلام را از دیدگاه مورخان ملاحظه کردیم. اکنون موقع آن است که چهرهٔ پیامبر از کودکی تا پایان عمر در قرآن مجید، مورد بررسی دقیق و فشرده به عنوان مقدمه‌ای برای بحث‌های نبوت خاصه قرار گیرد.

بررسی آیات قرآن مخصوصاً در چنین بحثی اهمیت بسیار دارد؛ چرا که در برابر مخالفان و معاندان ایراد شده، و اگر منطبق بر واقعیت‌های عینی زندگی پیامبر نبود، حتماً مورد ایراد آنها قرار می‌گرفت، و ایراد آنها در تواریخ ثبت می‌شد، همان‌گونه که در زمینه‌های دیگر ثبت شده است.

به تعبیر دیگر: قطع نظر از این که قرآن کلام خدا است، و همه آیات آن مطابق با واقع است، که اگر به فرض که چنین نبود باز هم آیات مربوط به زندگی پیامبر نمی‌توانست مشتمل بر خلاف واقع باشد؛ چرا که در این صورت دست‌آویز خوبی برای تکذیب و مخالفت دشمنان به شمار می‌آمد.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و نکاتی را که قرآن راجع به مقاطع مختلف

زندگی پیامبر اسلام دارد را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

### محیط دعوت پیامبر

قرآن مجید در دو سوره با این تعبیر پر معنا: «وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»: «هر چند (عرب جاهلی معاصر پیامبر اسلام) پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند.»<sup>۱</sup> وضع آنها را روشن می‌سازد.

تعبیر «ضلال مبین» (گمراهی آشکار) که در این دو آیه به عنوان سابقه قوم عرب بیان شده اشاره سربسته‌ای به چگونگی عصر جاهلیت است که ضلالت و گمراهی بر سراسر جامعه آنها حکم فرما بود.

گمراهی در عقاید که به صورت شرك تجسم یافته بود و بت‌هایی را از سنگ و چوب با دست خود می‌تراشیدند و می‌پرستیدند، گمراهی در مسائل اجتماعی تا آنجا که دختران خود را با دست خود زنده به گور می‌کردند و به این امر را مایه مباهات می‌دانستند، گرد کعبه زنان و مردان به صورت برهنه مادرزاد طواف می‌کردند، و آن را عبادت می‌شمردند! جنگ و خونریزی و غارتگری به عنوان یک ارزش در جامعه آنها محسوب می‌شد؛ تا آنجا که کینه‌ها را پدران برای فرزندان‌شان به ارث می‌گذارند.

زن در میان آنها متاع بی ارزشی بود که حتی روی آن قمار می‌کردند!

بهترین ترسیم برای مفهوم «ضلال مبین» همین چیزی است که جعفر بن ابیطالب به هنگام تشریح اوضاع عرب جاهلی در برابر نجاشی بیان کرد؛ او چنین

---

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۴، و سوره جمعه، آیه ۲.



گفت: «إِيَّهَا الْمَلِكُ كُنَّا قَوْمًا أَهْلَ جَاهِلِيَّةٍ نَعْبُدُ الْأَصْنَامَ وَ نَأْكُلُ الْمَيْتَةَ...»:

«ای پادشاه! ما قومی جاهل بودیم؛ بت‌ها را پرستش می‌کردیم؛ گوشت مردار می‌خوردیم، و انواع اعمال زشت را مرتکب می‌شدیم، قطع رحم می‌نمودیم و همسایگان را به فراموشی می‌سپردیم، و اقویا و نیرومندان ضعیفان را پایمال و نابود می‌کردند... آری ما چنین بودیم تا خداوند، پیامبری از میان خود ما، به سوی ما فرستاد که اصل و نسب او را می‌شناختیم، و صداقت و امانت و عفت او را آزموده بودیم، او ما را به توحید و رها کردن بت‌ها دعوت کرد؛ و به ما دستور داد راست بگوییم، و در امانت خیانت نکنیم، صلهٔ رحم به جا آوریم، با همسایگان به نیکی رفتار کنیم و از گناه و تجاوز و خونریزی بپرهیزیم...»<sup>۱</sup>

به دنبال این اشاره سربسته که در دو آیه بالا آمده به سراغ توضیحات بیشتری می‌رویم که در آیات دیگر آمده است:

### ۱. بت‌ها در عقاید عرب

عقاید هر قوم و ملت، بخش مهمی از فرهنگ آنها را تشکیل می‌دهد و انحطاط آن، انحطاط فرهنگی و تمدن آنها محسوب می‌شود، و بر این اساس اعراب جاهلی از منحط‌ترین فرهنگ‌ها برخوردار بودند.

آنها به شدت بت‌ها را پرستش می‌کردند، و آن چه را با دست خود ساخته بودند حاکم بر سرنوشت خویش، و گاه حاکم بر آسمان و زمین می‌پنداشتند.

قرآن مجید در این زمینه خطاب به پیامبر اسلام ﷺ می‌گوید: «قُلْ أَتَعْبُدُونَ

---

۱. کامل، جلد ۲، صفحه ۸۰ و تفسیر فی ضلال، جلد ۸، صفحه ۹۵.

مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ: «بگو: "آیا جز خدا چیزی را می پرستید که مالک سود و زیانی برای شما نیست؟! و خداوند، شنوا و دانا است"»<sup>۱</sup>.

علاوه بر بت‌های معمولی، سه بت بزرگ و معروف داشتند که از شهرت خاصی برخوردار بودند و آنها را تمثال دختران خدا و وسیله تقرب به او می‌پنداشتند؛ بتی به نام منات در محلی در کنار دریای احمر، در میان مدینه و مکه نصب کرده بودند، و همه اعراب برای آن احترام خاصی قائل بودند و نزد آن قربانی می‌کردند ولی بیش از همه، دو قبیله اوس و خزرج به آن اهمیت می‌دادند. بت لات بت معروف دیگری است که در سرزمین طائف بود، همان‌جا که امروز مسجدی برپا است و خدمه این بت بیشتر از طایفه ثقیف بودند.

سومین بت، عزّی بود که در محلی در مسیر مکه به سوی عراق، نزدیک منطقه ذات عرق قرار داشت، و قریش نسبت به آن علاقه خاصی داشتند.

غیر از اینها بت‌های قبیله‌ای و فامیلی و حتی خانگی وجود داشت و اصولاً زندگی عرب جاهلی بدون بت مفهوم نداشت؛ حتی به هنگام سفر اجازه مسافرت را از بت‌ها می‌گرفتند و در مسافرت‌ها نیز بت‌هایی با خود همراه داشتند.

قرآن به گوشه‌ای از این مسأله در سوره نجم اشاره کرده، و می‌گوید: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ - وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ - أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ﴾: «به من خبر دهید آیا بت‌های "لات" و "عزّی" و "منات" که سؤمین آنها است (دختران خدا

هستند؟! آیا سهم شما پسر است و سهم او دختر؟! (در حالی که به زعم شما دختران کم ارزش تراند!)».<sup>۱</sup>

جالب این که آنها به حدی از فرزند دختر متنفر بودند که گاهی با دست خود زنده به گورش می کردند؛ در عین حال ملائکه را دختران خدا و این بت ها را تمثال آنها می دانستند، و قرآن با همان منطق خودشان، با آنان برخورد می کند، و می گوید: چگونه برای خدا دختر قائل می شوید با این که از دختر متنفرید؟!

خداوند در جای دیگری، به عنوان مذمت و نکوهش شدید از این افکار منحط و خرافی می فرماید: ﴿وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِثَاءً أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ﴾: «و آنها فرشتگان را که بندگان خداوند رحمانند مؤنث پنداشتند؛ آیا هنگام آفرینش آنها حضور داشته اند؟! گواهی آنان نوشته می شود و (از آن) بازخواست خواهند شد».<sup>۲</sup>

پیامبر اسلام ﷺ با این افکار سخت به مبارزه برخاست، و آنها را ناشی از پندارهای واهی و هوای نفس اعلام کرد، همان گونه که در ذیل آیات سوره نجم بعد از اشاره به بت های سه گانه معروف، می فرماید: ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمِيَّتُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾: «اینها فقط نام هایی است که شما و پدرانتان بر آنها گذاشته اید (نام هایی بی محتوا و اسم هایی بی مسمّا)، و هرگز خداوند دلیل و حجّتی بر آن نازل نکرده؛ آنان فقط از گمان های بی اساس و هوای نفس پیروی می کنند در

۱. سوره نجم، آیات ۱۹، ۲۰ و ۲۱.

۲. سوره زخرف، آیه ۱۹.

حالی که هدایت از سوی پروردگارشان برای آنها آمده است».<sup>۱</sup>

درست است که مشرکان، دلایل واهی برای بت پرستی می‌بافتند؛ از جمله این‌که: ذات خدا برتر و بالاتر از آن است که عقل و فکر ما به او راه یابد، و منزّه تر از آن است که ما مستقیماً او را مورد عبادت قرار دهیم؛ بنابراین باید به کسانی روی آوریم که ربوبیت و تدبیر این عالم، از سوی خداوند بر عهده آنها گذارده شده، و آنها را واسطهٔ میان خود و او قرار دهیم.

آنها همان فرشتگان و جنّ، و بطور کلی وجودات مقدس عالم‌اند که باید، آنها را به عنوان ارباب و خدایان بپذیریم و پرستش کنیم تا ما را به خدا نزدیک کنند ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾<sup>۲</sup> و از آنجا که دسترسی به این مقدّسات نداریم تمثال و سمبلی برای آنها می‌سازیم، و آنان را پرستش می‌کنیم!

این تمثال‌ها همان بت‌ها بودند و چون در پندار خود، نوعی وحدت و اتحاد میان بت‌ها و موجودات مقدّس، قائل بودند، و بت‌ها را نیز خدایان و ارباب خود خطاب می‌کردند.

آنها با این اوهام و پندارهای درهم، خدایی را که از وجود انسان به خود او نزدیک‌تر است را از خود دور می‌شمردند، و به جای روی آوردن به خداوندی که منبع فیض و قدرت است و همه جا حاضر و ناظر است به سراغ مخلوقات می‌رفتند که هیچگونه قدرت و شعوری نداشتند بلکه مصنوع عبادت کنندگان‌شان بودند، و سرانجام این موجودات پست و بی ارزش را بر تخت ربوبیت و الوهیت می‌نشاندند، و اقیانوس بیکران خداندی را فراموش کرده و رو به سراب

---

۱. سورهٔ نجم، آیه ۲۳.

۲. سورهٔ زمر، آیه ۳.

می آوردند.

## ۲. فقر شدید بر توده مردم حاکم بود

پیامبر اسلام ﷺ در زمانی قیام کرد که عرب جاهلی با فقر بسیار شدیدی دست به گریبان بود؛ تا آنجا که فرزندان و حتی پسران خود را که باعث ایجاد هزینه در زندگی مادی و اقتصادی بودند را، به قتل می رساندند تا نان خور کمتری داشته باشند؛ چنانکه در آیه ۳۱ سوره اسراء می خوانیم: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةً إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ﴾: «فرزندانان را از ترس فقر، به قتل نرسانید؛ ما آنها و شما را روزی می دهیم».<sup>۱</sup>

امیر مؤمنان علی (ع) همین معنا را در یک تحلیل جامع مجسم کرده، و خطاب به مسلمانان چنین می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ وَ أَمِينًا عَلَى التَّنْزِيلِ وَ أَنْتُمْ مَعَشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ وَ فِي شَرِّ دَارٍ مُنِيخُونَ بَيْنَ حِجَارَةٍ خُسْنٍ وَ حَيَاتٍ صُمٍّ، تَشْرَبُونَ الْكَدِرَ، وَ التَّائَكُلُونَ الْجَشِبَ»: «خداوند محمد ﷺ را مبعوث کرد که جهانیان را بیم دهد و امین بر آیات او باشد در حالی که شما ملت عرب، بدترین دین و آیین را داشتید، و در بدترین خانه ها زندگی می نمودید، در میان سنگ های خشن و مارهای فاقد شنوایی - که خطرناک ترین مارها است چون از هیچ صدایی نمی هراسند - زندگی می کردید، آب های آلوده می نوشیدید،

---

۱. اگرچه بعضی احتمال داده اند که این آیه اشاره به همان کشتن دختران باشد که به نظر حقارت به آنها می نگریستند و آنها را موجودی پست می شمردند که تنها مصرف کننده بودند، ولی این احتمال با توجه به ضمیر جمع مذکر، که در آیه آمده است، و می فرماید: ﴿إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا﴾: «به یقین کشتن آنها گناه بزرگی است!» و این ضمیر به اولاد که در صدر آیه آمده است باز می گردد، و معلوم می شود که منظور از آن یا خصوص پسران، یا حداقل پسران و دختران است؛ که به عنوان تغلیب، ضمیر جمع مذکر در مورد آنها به کار رفته است.

و غذاهايتان ناگوار بود».<sup>۱</sup>

### ۳. عبادات عجيب آنها

عبادت آنها نيز بسيار عجيب بود، و قرآن در برابر مشرکاني که ادعا مي کردند اگر محمد ﷺ عباداتي آورده ما خود نيز پيش از اين عباداتي داشتيم و در کنار خانه کعبه نماز مي خوانديم، مي گويد: «وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً»: «(آنها که مدعی بودند ما هم نماز داریم)، نمازشان نزد خانه کعبه، چيزی جز سوت کشيدن و کف زدن نبود».<sup>۲</sup>

آری! آنها نعره زدن های احمقانه و کف زدن های ابلهانه خود را نماز مي ناميدند.

مکاء در اصل به معنای صدای پرندگان است، و تشبيه صدای اعراب جاهلی در اطراف خانه خدا به صدای پرندگان، شايد از اين جهت است که گفتار آنها مفهومی نداشت و مانند صدای پرندگان بی محتوا بود؛ و يا اين که تمام سعیشان در آواز خوانی بود.

تصدية به معنای کف زدن يا به معنای صدایی است که به هنگام کف زدن بر مي خيزد، و از اين رو به انعکاس صوت در کوه نيز صدای مي گويند.

تازه مطلب به همين جا ختم نمی شد؛ بلکه گروهی از اعراب همان گونه که در تاريخ آمده به صورت لخت مادرزاد خانه خدا را طواف مي کردند؛ و اين همان

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۶.

۲. سوره انفال، ۳۵.

چیزی بود که به هنگام نزول آیات اول سورة براءت و مأموریت علی علیه السلام برای ابلاغ آن در ماه حج، ضمن مسائل دیگر به آن اشاره شد: «لَا يَطُوفَنَّ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ وَلَا يَحُجُّنَ الْبَيْتَ مُشْرِكٌ...»: «بعد از این هیچ برهنه‌ای نباید برای طواف خانه خدا بیاید و هیچ بت پرستی، حق شرکت در مراسم حج ندارد»<sup>۱</sup>

می‌گویند انگیزه این عمل (طواف به حالت عریان) این بود که گروهی از عرب که خود را حمس<sup>۲</sup> می‌نامیدند، معتقد بودند که باید طواف در لباس‌های مخصوص، انجام گیرد، و اگر کسی چنان لباسی نداشت و از لباس‌های دیگر استفاده می‌کرد، باید پس از پایان طواف آن لباس‌ها را حتماً به دور افکند؛ نه خودش از آن استفاده کند و نه دیگران. به همین دلیل این جامه‌ها را لقاء، به معنای لباس‌های دور افکندنی می‌نامیدند؛ و با توجه به این که بسیاری از آنها فقیر بودند و لباسشان منحصر به فرد بود ناچار بودند برهنه طواف کنند تا لباس‌های خود را از دست ندهند!

گاه این خرافه مورد استفاده هوسبازان قرار می‌گرفت و زنان و مردان جوان، پیکر عریان خود را به این بهانه نشان می‌دادند.<sup>۳</sup>

در سیره ابن هشام آمده است که مردان بطور کامل برهنه می‌شدند، اما زنان تمام لباس‌های خود را جز یک پیراهن چاکدار، که بدن آنها را نمایان می‌کرد از تن بیرون می‌آوردند و سپس به طواف مشغول می‌شدند.

روزی زنی از عرب، در حالی که این گونه در برابر مردان چشم چران طواف

---

۱. تفسیر مجمع البیان، جلد ۵، صفحه ۴، ذیل تفسیر آیات اول سورة بقره.

۲. حمس (بر وزن خمس) جمع احمس و به معنای کسی است که خود را متعصب و متصلب در آیین می‌بیند؛ و قریش چون در آیین شرک پابرجا بودند خود را حمس می‌نامیدند.

۳. اسلام و عقاید و آراء بشری، صفحه ۲۸۸.

می‌کرد، این شعر را خواند که در تاریخ ثبت شده است:

الْيَوْمَ يَبْدُو بَعْضُهُ أَوْ كُلُّهُ      فَمَا بَدَأَ مِنْهُ فَلَا أُحِلُّهُ

:«امروز تمام آن، یا قسمتی از آن! آشکار می‌شود، و آنچه از آن آشکار

می‌شود، من آن را حلال نمی‌کنم»!<sup>۱</sup>

قربانی کردن آنها برای بت‌ها نیز داستان مفصلی دارد؛ از جمله مردم دَوْمَةُ الْجَنْدَل<sup>۲</sup> هر سال شخصی را با تشریفات انتخاب کرده و در برابر بت‌های خود قربانی می‌کردند؛ سپس پیکر خونین او را نزدیک قربانگاه دفن می‌نمودند حتی بعضی نوشته‌اند: «کاری را که مصریان داشتند، که پسران و دختران زیبا را به الهه نیل تقدیم می‌نمودند، برای بعضی از قبایل عرب به صورت سنتی باقی ماند، گاهی پدران نیز نذر می‌کردند تا یکی از فرزندان خود را قربانی کنند»!<sup>۳</sup>

#### ۴. خرافات دیگر در میان اعراب جاهلی

از جمله در مورد گوشت‌های حلال و حرام، احکام و قوانین زشت و بی‌معنایی برای خود درست کرده بودند؛ چنانکه قرآن می‌گوید: «وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بِرَعْمِهِمْ وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا»؛ «و گفتند: "این چهارپایان و زراعت (که مخصوص بت‌ها است، برای همه) ممنوع است؛ و جز کسانی که ما بخواهیم (به گمان آنها) نباید از آن بخورند. و (اینها)

---

۱. سیره ابن هشام، جلد اول صفحه ۲۱۵.

۲. شهری در شمال غربی نجد، در قسمت‌های کوهستانی جزیره العرب است، و همان جایی بود که داستان حکمت صفین در آنجا واقع شد.

۳. اسلام و عقاید و آراء بشری، صفحه ۲۷۸.



چهارپایانی است که سوار شدن بر آنها حرام شده است.<sup>۱</sup> ظاهراً به خاطر این که آن را هم مخصوص بت‌ها کرده بودند.

و در آیه بعد از آن می‌خوانیم: ﴿وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ﴾: «و گفتند: "بچه‌هایی که در شکم این حیوانات است، مخصوص مردان ماست؛ و بر همسران ما حرام است؛ امّا اگر مرده باشد [= مرده متولّد شود]، همه در آن شریکند.»<sup>۲</sup>

قرآن در ذیل این آیات، آنها را به خاطر این بدعت‌های زشت به عذاب الهی تهدید کرده، و می‌گوید: ﴿قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾: «به یقین کسانی که فرزندان خود را از روی سفاهت و نادانی کشتند، گرفتار خسران شدند؛ (زیرا) آنچه را خدا به آنها روزی داده بود، برخود حرام کردند؛ و بر خدا افترا بستند. آنها گمراه شدند؛ و هدایت نیافتند»<sup>۳</sup>

حتی بعضی از سنت‌های باقی مانده از انبیاء را چنان تحریف می‌کردند که عملاً بی اثر می‌شد؛ مانند سنت تحریم جنگ در ماه‌های حرام (ذی القعدة، ذی الحجة، محرم و رجب) که عامل باز دارنده‌ای در برابر جنگ و خونریزی بی حساب آنان بود که به وسیله سنت خرافی «نسیئ» بی اثر نمودند؛ به این معنا که هر وقت می‌خواستند احترام ماه‌های حرام را بشکنند، می‌گفتند: مانعی ندارد، یک ماه دیگر را به جای آن می‌نهم، که قرآن سخت، این عمل زشت را مذمت

۱. سورة انعام: ۱۳۸.

۲. سورة انعام، آیه ۱۳۹.

۳. سورة انعام، آیه ۱۴۰.

کرده و می‌گوید: ﴿إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ﴾: «تأخیر ماه‌های حرام (و جا به جا کردن آنها) فقط، افزایشی در کفر (مشرکان) است».<sup>۱</sup> حج و زیارت خانه خدا که از سنن ابراهیم علیه السلام و عاملی برای وحدت و تقرّب به خدا بود، آنچنان آلوده به خرافات شده بود که نه تنها مایه تقرّب به خدا نمی‌گشت، بلکه مردم را از خدا دور می‌کرد و از یکدیگر نیز پراکنده می‌ساخت؛ چون مسائل قومی و شرک و بت پرستی بر آن حاکم بود.

## ۵. در مسائل اخلاقی سخت فاسد بودند

مسائل اخلاقی در میان آنها در منحنی‌ترین سطح خود بود و عداوت شدید و کینه‌هایی که از اسلاف برای اخلاف به یادگار می‌ماند، بر آنها حکومت می‌کرد که نه تنها اخلاق، بلکه همه چیز اجتماع آنها قربانی آن می‌شد.

قرآن در این زمینه به مسلمانانی که از این مرحله رها شده بودند، می‌گوید: ﴿وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا﴾: «و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود، به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید، و او میان دل‌های شما، الفت برقرار ساخت، و به برکت نعمت او، برادر شدید! و شما بر لبِ حفره‌ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد».<sup>۲</sup>

«شفا» به گفته مقایس اللغة، در اصل به معنای اشراف و سلطه بر چیزی است و از آنجا که کناره هر چیز انسان را مشرف بر آن می‌کند به آن شفا گفته می‌شود؛

۱. سوره توبه، آیه ۳۷.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

مانند کناره‌های گودال یا پرتگاه یا لب نهرها و لب آدمی که در کناره دهان او قرار گرفته، و همچنین بهبودی بیمار را از این رو شفا می‌گویند، چون غلبه و سلطه بر بیماری پیدا می‌شود.

به هر حال قرآن وضع اعراب جاهلی را به کسانی تشبیه کرده که لب پرتگاه آتش قرار دارند، و به آسانی در آن سقوط می‌کنند؛ آتشی که همه چیزشان را می‌سوزاند و خاکستر می‌کند.

عداوت و نفاق و اختلاف به حدی بر آنها حاکم بود که قرآن با صراحت می‌گوید هرگز از طرق عادی امکان نداشت اتحاد و وحدتی در میان آنان حاصل شود؛ بلکه این یک معجزه الهی بود که پیامبر اکرم ﷺ قادر به انجام آن شد: «لَوْ أَنْفَقْتُ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا أَلْفَتُ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَفَ بَيْنَهُمْ»: «اگر تمام آنچه را روی زمین است صرف می‌کردی که میان دلهای آنان پیوند دهی، نمی‌توانستی؛ ولی خداوند در میان آنها پیوند ایجاد کرد».<sup>۱</sup>

شراب و قمار و ازالام (نوعی بخت آزمایی) در میان آنها چنان حاکم بود، که با نهی اول، جلوگیری از آنها در همان مرحله واقع نشد؛ لذا تحریم شراب در چند مرحله صورت گرفت.<sup>۲</sup>

یکی از بزرگترین مفاسد اخلاقی و اجتماعی، مسأله پایمال شدن حقوق زن در جامعه عرب جاهلی بود؛ تا آنجا که طبق گفته بعضی از مفسران در عصر جاهلیت هنگامی که وضع حمل زن فرا می‌رسید، حفره‌ای در زمین حفر می‌کرد و بالای آن می‌نشست، اگر نوزاد دختر بود آن را در میان حفره پرتاب می‌کرد و

۱. سوره انفال، آیه ۶۳.

۲. شرح بیشتر آن در تفسیر نمونه ذیل آیه ۹۰ سوره مائده آمده است.

اگر پسر بود از آن نگهداری می نمود!

یکی از شعرای آنها در همین زمینه با لحن افتخار آمیزی می گوید:

سَمَّيْتُهَا إِذْ وُلِدَتْ تَمُوتُ      وَ الْقَبْرُ صَهْرُ ضَامِنٍ ذَمِيْتُ

:«نام آن نوزاد دختر را به هنگامی که تولد یافت تموت گذاشتم (تفأل بر این که به زودی می میرد در مقابل نام گذاری برای پسران که به معنای زندگی و ادامه حیات است) و قبر داماد من است که دخترک را در بر گرفته و خاموش ساخته است»<sup>۱</sup>

این عمل خواه به دلیل فقر بی حساب و اعتقاد به عدم کارایی اقتصادی دختران باشد، و خواه به دلیل تعصب افراطی در مورد دختران، که مبادا در جنگ ها اسیر شوند و به دست دشمن بیفتند، یکی از دردناک ترین و وحشیانه ترین پدیده های عصر جاهلیت عرب بود که در قرآن مجید کراراً به آن اشاره شده است، قرآن در یک جا می فرماید:

﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ - يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَّا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾  
«و هنگامی که به یکی از آنها بشارت دهند دختر نصیب تو شده، صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می شود؛ و بشدت خشمگین می گردد - بخاطر بشارت بدی که به او داده شده، از قوم و قبیله خود پنهان می شود؛ (و نمی داند) آیا آن (دختر) را با قبول ننگ نگهدارد، یا (زنده) در خاک پنهانش کند؟! آگاه باشید که بد حکم می کنند!»<sup>۲</sup>

۱. مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۴۴۴.

۲. سورة نحل، آیات ۵۸ و ۵۹.

این عمل که گاه از یک نوع تعصب احمقانه درباره حفظ ناموس ناشی می شد و تا سر حد بزرگ ترین جنایات پیش می رفت - کشتن یک انسان، فرزند بی دفاع خودش را - دلیل روشنی بر جهل فوق العاده و سقوط اخلاق و عواطف انسانی و بی حرمتی کامل نسبت به مقام زن در آن جامعه جاهلی است.

تعبیر: «أَيُّمُسِكُهُ عَلَى هُونٍ» نشان می دهد که وجود دختر را برای خود عملاً یک ننگ می پنداشتند تا آن حد که از زشتی این پدیده، از میان قوم و قبیله فرار می کردند؛ غافل از این که اگر دختران نبودند، مادران نبودند، و اگر مادران نبودند آنها وجود پیدا نمی کردند، و شاعر آنها در این زمینه می گوید:

لِكُلِّ أَبِي بِنْتٍ يُرَاعَى شَوْوْنَهَا      ثَلَاثَةُ أَصْهَارٍ إِذَا حُمِدَ الصَّهْرُ  
فَبَعْلُ يُرَاعِيهَا وَ خِذْرٌ يُكِنُّهَا      وَ قَبْرٌ يُوَارِيهَا وَ خَيْرُهُمُ الْقَبْرُ

«برای هر پدری که صاحب دختر می شود و می خواهد شئون آن دختر را حفظ کند سه داماد وجود دارد:

نخست شوهری که در خور او باشد و مراقبت از او کند، و دیگر پرده ای که او را در پشت خود محفوظ دارد، و سومی قبری است که او را در خود بپوشاند، و از همه اینها بهتر، همین قبر است».<sup>۱</sup>

### کودکی پیامبر ﷺ

در قرآن مجید بحث زیادی درباره دوران طفولیت پیامبر ﷺ نیامده است. تنها در آیات ۶ و ۷ و ۸ سورة ضحی می خوانیم: «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى -

۱. تفسیر قرطبی، جلد ۶، صفحه ۳۷۳۴.

وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ - وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ ﴿١٠﴾: «آیا او تو را یتیم نیافت و پناه داد؟!»

- و تو را گمشده یافت و هدایت کرد، - و تو را نیازمند یافت و بی نیاز نمود».

در آیه نخست اشاره به یتیمی پیامبر ﷺ شده که در تاریخ نیز آمده است؛ چون در آن هنگام که در شکم مادر بود، پدرش عبدالله را از دست داد و شش ساله بود که مادرش نیز از دنیا رفت و خداوند او را در آغوش جدش عبدالمطلب و در هشت سالگی که جدش از دنیا رفت، در دامن عمویش ابوطالب پناه داد که او را همچون جان شیرین در بر می گرفت و محافظت می کرد.

در آیه سوم اشاره به تهی دستی پیامبر ﷺ در آغاز عمر کرده که سپس خداوند مهر او را در قلب خدیجه رضی الله عنها انداخت و با او ازدواج کرد و ثروت سرشارش را در پای او ریخت.

و اما در آیه دوم می فرماید: «تو را گمشده یافت و هدایت کرد» بعضی از مفسران، «ضالًّا» را به معنای عدم شناخت حق تفسیر کرده، و گفته اند مفهوم آیه این است که تو گمراه بودی و حق را نمی شناختی و ما تو را به سوی حق هدایت کردیم؛ در حالی که بعضی دیگر آن را به معنای غفلت می دانند؛ یعنی تو از این احکام و کتاب آسمانی غافل بودی؛ در مقابل بعضی می گویند مراد ضلالت ظاهری است؛ یعنی در طفولیت یک یا چند بار، در درّه های مکه یا نقاط دیگر گم شدی و خداوند تو را هدایت کرد و به آغوش پر مهر عبدالمطلب و ابوطالب و حلمیه سعدیه مادر رضاعیت باز گردانید.

شرح این آیه را در جلد هفتم پیام قرآن در بحث تنزیه انبیاء بیان کردیم و همچنین در تفسیر نمونه در جلد ۲۷ ذیل همین آیه نیز اقوال مختلف و تفسیر

مناسب‌تر از همه بیان شده است.

به هر حال این آیات، دورنمایی از زندگی پیامبر ﷺ را در کودکی بیان می‌کند. از ویژگی‌های پیامبر ﷺ در این دوران، این بود که هرگز نزد استادی درس نخواند، گرچه این معنا در ابتداء نقص به نظر می‌رسد؛ ولی در مورد شخص پیامبر ﷺ یک نقطه قوت به شمار می‌رود؛ چرا که بعد از آوردن قرآن با آن عبارات و محتوا و معارف عالی، دیگر کسی در این که قرآن از ناحیه خدا است و زاییده فکر یک انسان درس نخوانده نیست شک نمی‌کرد، چنانکه در آیه ۴۸ سوره عنکبوت می‌خوانیم: ﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَأَرْتَابَ الْمُبْطِلُونَ﴾: «تو هرگز پیش از این هیچ کتابی نمی‌خواندی، و با دست خود چیزی نمی‌نوشتی، مبادا کسانی که در صدد (تکذیب و) ابطال سخنان تو هستند، شک و تردید کنند».

بدون شک اگر پیامبر ﷺ در آن محیط کوچک که افراد درس خوانده در آن بسیار محدود بودند، در مکتب استادی حضور می‌یافت، هرگز نمی‌توانست چنین سخنی را آشکارا بگوید؛ زیرا افرادی که از این ماجرا به خوبی آگاه بودند، به مقابله بر می‌خاستند و آن را دستاویز خوبی برای تکذیب پیامبر ﷺ قرار می‌دادند.

به فرض که پیامبر ﷺ به مکتب رفته و کتابت آموخته بود، باز هم مسلم بود که این قرآن ساخته مغز بشر نیست؛ و لکن اُمّی بودن او قرینه‌ای قوی و آشکار بر این معنا است.

در دو آیه از قرآن نیز صریحاً عنوان اُمّی بر پیامبر ﷺ اطلاق شده و خداوند

از پیامبر به «النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ» تعبیر می‌آورد.<sup>۱</sup> همچنین در یک آیه نیز به طور ضمنی این عنوان برای او ذکر شده، و اینگونه می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ﴾: «او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده پیامبری از خودشان برانگیخت».<sup>۲</sup>

و می‌دانیم معروف‌ترین تفسیر برای امی همان درس نخوانده بودن است؛ چرا که اُمّ به معنای مادر است و امی به کسی گفته می‌شود که به همان حالت که از مادر متولد شده مانده، و مکتب و استادی را درک نکرده؛ هر چند بعضی آن را به معنای کسی که از میان امت و توده مردم برخاسته، نه از میان اشراف و جباران، تفسیر کرده‌اند، و بعضی دیگر آن را به معنای کسی که در مکه متولد شده یا از مکه برخاسته می‌دانند؛ چرا که یکی از نام‌های مکه اُمّ القُریّ است. روایات نیز در این زمینه متفاوت است؛ ولی مانعی ندارد که واژه «اُمّی» اشاره به هر سه مفهوم باشد: درس نخوانده، از میان امت برخاسته، و در شهر مکه تولد یافته.

اگر چه بعضی از شرق شناسان مخالف، تلاش کرده‌اند که این امتیاز را از پیامبر اسلام ﷺ بگیرند و برای او سابقه تحصیلی قائل شوند؛ ولی در برابر این سخن که اگر او درسی خوانده بود، این قضیه در آن محیط بر هیچ کس مخفی نمی‌ماند و هرگز توانایی انکار آن را با این صراحت نداشت، پاسخی ندارند.

## آغاز دوران بعثت

اینها همه اشاراتی بود که قرآن در مورد حیات پیامبر اسلام ﷺ قبل از بعثت

---

۱. سورة اعراف، آیات ۱۵۷ و ۱۵۸.

۲. سورة جمعه، آیه ۲.



دارد که بسیار کوتاه و گذرا است؛ در حالی که وقتی وارد بحث‌های مربوط به بعثت می‌شود، بحث‌ها بسیار گسترده می‌شود.

در مورد بعثت پیامبر ﷺ قرآن اشارات مختلفی دارد؛ از جمله در پنج آیه اول سوره علق که به اتفاق همه مفسران، در آغاز وحی و بعثت پیامبر اکرم ﷺ نازل شده<sup>۱</sup> می‌خوانیم: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ - خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ - اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ - الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ - عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ».

این آیات که مطابق مشهور در غار حرا بر پیامبر ﷺ نازل گردید، به او دستور می‌دهد که به نام خدا تلاوت آیات قرآن را آغاز کند؛ همان خدایی که انسان را از موجود ناچیزی همچون خون بسته آفرید، آری آن خداوند قدرت دارد که این کتاب بزرگ آسمانی که در برگیرنده عالی‌ترین معارف و قوانین و دروس تربیتی است را از وسائل کوچکی مانند حروف الفبا بیافریند!

بار دیگر تأکید بر قرائت می‌کند قراءت آمیخته با نام پروردگار بزرگ، سپس علاوه بر مسأله خواندن، اشاره به نوشتن نیز می‌کند، و آموزگار آن را خداوند معرفی می‌کند؛ خداوندی که نخستین معلم بشر بود و آنچه نمی‌دانست را به او آموخت (بخشی را به صورت علوم فطری در نهادش آفرید، و بخش دیگری را به وسیله عقل و تدبیر در عالم آفرینش و بخش سوم را به وسیله انبیاء به او تعلیم داد).

محتوای این آیات نشان می‌دهد که بعثت در یک فضای بسیار معنوی و آکنده

---

۱. اگر چه بعضی از مفسران مانند قرطبی، قول ضعیفی نقل کرده‌اند که اولین آیات نازل شده بر پیامبر (ص) سوره حمد یا مدثر بوده؛ ولی به گفته مفسر روح البیان، اگر اختلافی باشد در مورد تمام سوره علق است، اما در پنج آیه نخست اختلافی نیست که اولین آیات نازل شده است (جلد ۱۰، صفحه ۴۷۰).

از نور علم و دانش آغاز شد.<sup>۱</sup>

سنگینی وحی از یک سو، و رسالت بزرگی که بر دوش پیامبر ﷺ گذاشته شده بود از سوی دیگر، و دور نمای رعب آوری که در مسأله برخورد قاطع با مشرکان لجوج و متعصب نمایان بود از سوی سوم، سبب شد که پیامبر ﷺ پس از وحی نخستین، احساس خستگی فوق العاده‌ای کند.

به خانه آمد و در بستر آرمید. ناگهان دومین بخش از آیات قرآنی نازل شد و او را صدا زد: «ای جامه خواب به خود پیچیده (و در بستر آرمیده)! - برخیز و انذار کن، (و جهانیان را بیم ده) - و پروردگارت را بزرگ بشمار: ﴿يَا أَيُّهَا الْمَدْيَنُ \* قُمْ فَأَنْذِرْ \* وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ﴾»<sup>۲</sup>.

اگرچه در شأن نزول این آیات در میان مفسران گفتگو است و بعضی آن را مربوط به زمانی می‌دانند که مشرکان عرب در آستانه موسم حج جمع شده بودند و دربارهٔ مقابله با پیامبر اسلام ﷺ به مشورت پرداخته بودند، ولی در روایات متعدد آمده است که حداقل آیات آغاز این سوره بعد از واقعهٔ حرا و بعثت نازل شده، هر چند آیات بعد مربوط به سال‌های بعد باشد.<sup>۳</sup>

نظیر این آیات، که آیات آغازین سورهٔ مزمل است نشان می‌دهد که پیامبر ﷺ بر اثر شدت ناراحتی جامه به خود پیچیده و در بستر آرمیده بود که این آیات نازل شد و به او گفت: ﴿يَا أَيُّهَا الْمَزْمِلُ - قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا - تَصَفَّهُ أَوَانْقُصْ مِنْهُ

---

۱. در آیات ۱۶۴ سوره آل عمران و آیه دوم سوره جمعه نیز اشاره به اصل بعثت بدون ذکر نخستین آیات شده است.

۲. سوره مدثر، آیات ۱ - ۲ - ۳.

۳. مفسران برای مدثر، پنج تفسیر گفته‌اند که شرح آن در تفسیر نمونه، جلد ۲۵، ذیل این آیات آمده است، و از همه مناسب‌تر آن است که پیامبر (ص) ناراحت بود و در بستر آرمیده بود که این آیات نازل شد.

قَلِيلًا - أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَبُّ الْقُرْآنِ تَرْتِيلًا - إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا: «ای جامه به خود پیچیده! - شب را، جز کمی، به پاخیز. - نیمی از شب را، یا کمی از آن کم کن، - یا بر نصف آن بیفز، و قرآن را با تأمل و دقت بخوان. - چرا که ما بزودی سخنی سنگین به تو القا خواهیم کرد.»

لحن این آیات نشان می‌دهد که در اوایل دعوت پیامبر ﷺ نازل شده است؛ چرا که القاء قول ثقیل (سخن سنگین)، اشاره به قرآن مجید می‌کند که بر پیامبر ﷺ القاء شد؛ چون زمانی که عدهٔ خیلی به او ایمان آورده بودند ناچار بود شبانه آنها را دور خود جمع کند و دور از چشم دشمنان، آیات قرآن که محتوی معارف و قوانین اسلامی است، بر آنها بخواند.

البته بخشی از آیات این سوره به نظر می‌رسد در سال‌های بعد نازل شده و حتی احتمالاً آیهٔ طولانی آخر سوره که در آن سخن از پیکار در راه خدا آمده مربوط به دوران مدینه، یا اواخر دوران مکه باشد - زیرا خبر از آیندهٔ نزدیک می‌دهد - به هر حال این معنا مانع از نزول آیات نخستین در اوایل بعثت نیست به خصوص این که بسیاری از مفسران نیز به آن اشاره کرده‌اند.

می‌دانیم که پیامبر ﷺ در آغاز بعثت، دعوت خود را مخفی می‌نمود و جز با افرادی که اطمینان به آمادگی نسبی آنها برای پذیرش اسلام داشت تماس نمی‌گرفت، و دعوت به اسلام نمی‌کرد و در این مدت عدهٔ معدودی به او ایمان آوردند.

داستان یوم الدار

در این هنگام - که مصادف با سال سوم بعثت بود - مأمور شد، دعوت خود را آشکار کند، و آیه: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»: «و (نخست) خویشاوندان نزدیک را انداز کن»!<sup>۱</sup> و همچنین آیه «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»: «آنچه را مأموریت داری، آشکار ساز؛ و از مشرکان روی گردان (و به آنها اعتنا نکن)»<sup>۲</sup> نازل شد، به این ترتیب پیامبر ﷺ به دعوت علنی پرداخت و این کار را از خویشاوندان خود شروع کرد که داستانش معروف است و در بخش گذشته بیان شد.

در این هنگام انواع فشارها متوجه پیامبر اکرم ﷺ شد و دشمنان از هر سو به حرکت در آمدند.

قابل توجه این که برخورد دشمن با پیامبر ﷺ در چند مرحله و به چند صورت مختلف بود (و ظاهراً این مراحل در تمام انقلاب‌های الهی بوده است):

**مرحله اول**، مرحله استهزاء بود و این در زمانی صورت گرفت که هنوز آیین جدید را جدی نمی‌گرفتند، و از آن احساس خطر نمی‌کردند و تصورشان این بود که با مسخره کردن و استهزاء کار یکسره می‌شود و نیازی به بیش از آن نیست، آیه ۳۶ سوره انبیاء ناظر به این مرحله است: «وَإِذَا رَأَوْا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُؤًا هَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ»: «هنگامی که کافران تو را می‌بینند، کاری جز استهزا کردن تو ندارند؛ (و می‌گویند): آیا این همان کسی است که معبودهای شما را نکوهش می‌کند؟! در

---

۱. سوره شعراء، آیه ۲۱۴.

۲. سوره حجر، آیه ۹۴.

حالی که خودشان ذکر خداوند رحمان را انکار می کنند.»<sup>۱</sup>

این نوع مواجهه منحصر به مخالفان پیامبر اسلام ﷺ نبود، قرآن با صراحت می گوید: «هیچ پیامبری به سراغ آنها نمی آمد مگر این که او را مسخره می کردند.» ﴿وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ﴾.<sup>۲</sup>

ولی هنگامی که استهزاء و سخریه اثر نکرد، و اسلام همچنان به پیشرفت خود ادامه داد و متوقف نشد، در مرحله دوم تصمیم گرفتند که فکر کردند پیغمبر اکرم ﷺ را با برچسب های همچون دیوانگی و جنون و یا ساحر و شاعر بودن و کسی که مطالب خود را از این و آن، یا افسانه های پیشینیان گرفته از میدان بیرون کنند.

گاه می گفتند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾: «ای کسی که ذکر (قرآن) بر تو نازل شده، تو به یقین دیوانه ای!»،<sup>۳</sup> و گاه به یکدیگر می گفتند: ﴿أَتِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتَنَا لِيُشَاعِرَ مَجْنُونٍ﴾: «آیا ما خدایان (بت های) خود را به خاطر شاعر دیوانه ای رها کنیم»،<sup>۴</sup>

و گاه می گفتند: ﴿هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ﴾: «این سحر است، و ما نسبت به آن کافریم».<sup>۵</sup>

قرآن در اینجا اضافه می کند که تنها مشرکان عرب نبودند که برچسب به پیامبر اسلام ﷺ می زدند؛ بلکه این مشکل را تمام انبیاء در طول تاریخ داشتند: ﴿كَذَلِكَ

---

۱. نظیر همین مطلب در آیه ۴۱ سوره فرقان نیز آمده است: ﴿وَإِذَا رَأَوْكَ إِذْ يَتَخَذُونَكَ إِلَّا هُزُوءًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا﴾.

۲. سوره حجر، آیه ۱۱.

۳. سوره حجر، آیه ۶.

۴. سوره صافات، آیه ۳۶.

۵. سوره زخرف، آیه ۳۰.

مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ<sup>۱</sup>: «این گونه است که هیچ پیامبری به سوی کسانی که قبل از آنها بودند فرستاده نشد مگر این که گفتند: او ساحر است یا دیوانه!»<sup>۱</sup>

در جای دیگر می خوانیم که خداوند می فرماید: ﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴾: «ما می دانیم که آنها می گویند: "(این آیات را) انسانی به او تعلیم می دهد". در حالی که زبان کسی که اینها را به او نسبت می دهند عجمی است؛ ولی این (قرآن)، زبان عربی آشکار است.»<sup>۲</sup>

و گاه «می گفتند: "این همان افسانه های دروغین پیشینیان است که او آن را رونویس کرده، و هر صبح و شام بر او املا می شود"».<sup>۳</sup> ﴿وَقَالُوا أَأَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾.

می دانیم اساطیر جمع اسطوره و به معنای افسانه های دروغین است. به این ترتیب آنها انواع تهمت ها و برچسب هایی را که به ذهنشان می رسید به پیغمبر اکرم ﷺ نسبت دادند؛ ولی هیچ کدام از آنها اثر نگذاشت و اسلام همچنان به پیشروی خود با سرعت تمام در میان قشرها ادامه داد.

**مرحله سوم** شروع شد، مرحله تضییقات اجتماعی و اقتصادی؛ چرا که فکر می کردند خطر جدی است و باید از این راه پیامبر اکرم ﷺ و گروه اندکی

۱. سوره ذاریات، آیه ۵۲.

۲. سوره نحل، آیه ۱۰۳. در تفاسیر آمده است که مردی به نام بلعام در مکه بود که اصالتاً یک غلام رومی متعلق به طایفه بنی حضم بود و مشرکان می گفتند محمد (ص) قرآن را از او می آموزد و بعضی نیز سخن از دو غلام نصرانی به نام یسا و جبر و یا سلمان فارسی به میان آورده اند؛ که هیچ کدام عرب زبان نبودند؛ در حالی که قرآن در فصاحت و بلاغت معجزه است.

۳. سوره فرقان، آیه ۵.

را که به او ایمان آورده‌اند از پای در آورند.

داستان شعب ابی طالب در سال ششم بعثت و محصور ماندن مسلمانان در آن درّه خشک و سوزان در مدت سه سال، که منتهی به مرگ و میر کودکان مسلمان و حتی بعضی از بزرگسالان شد، و همچنین داستان هجرت جمعی به سوی حبشه بر اثر فشار فوق العاده و اذیت و آزار مشرکان نسبت به آنها که در سال پنجم بعثت اتفاق افتاد، معروف است.

عجیب این‌که آنها نه فقط مسلمانان را تحت فشار قرار دادند؛ بلکه در تاریخ آمده است که پیمان بستند با تمام بنی هاشم و بنی مطلب اعم از مسلمان و غیر مسلمان قطع رابطه کنند نه زنی از آنها بگیرند، نه به آنها زن بدهند نه چیزی از آنها بخرند و نه چیزی به آنها بفروشند؛ تا فشار بر مسلمین شدیدتر شود.

اگر چه در آیات قرآن اشاره روشنی به این مسئله دیده نمی‌شود، ولی از توصیه‌هایی که مشرکین و کفار و منافقان به یکدیگر در مدینه می‌کردند، می‌توان وضع مکه را دریافت: ﴿هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا﴾: «آنها کسانی هستند که می‌گویند: "به افرادی که نزد رسول خدا ﷺ هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند"». <sup>۱</sup>

این فشارها نیز اثری نگذاشت؛ بلکه توجه همگان را بیش از پیش به مسلمانان معطوف کرد و آوازه اسلام بر سر زبان‌ها افتاد؛ ضمناً مسلمانان چهره کاملاً مظلومانه‌ای به خود گرفتند که عواطف گروه عظیمی را به سوی آنها جلب نمود.

---

۱. سورة منافقون، آیه ۷.

مسأله از نظر دشمنان شکل حادثی به خود گرفت و مبارزه بی امان دشمن را وارد **چهارمین مرحله** کرد؛ یعنی آنها تصمیم گرفتند که خون پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را بریزند و برای همیشه فکر خود را راحت کنند و یا لااقل او را از سرزمین مکه تبعید نمایند.

در دارالندوه که مرکز اجتماع و محل مشورت آنها بود، جمع شدند و نقشه شیطانی دقیقی برای این کار طرح کردند؛ همان گونه که قرآن می‌گوید: ﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾: «(به خاطر بیاور) هنگامی را که کافران برای تو نقشه می کشیدند که تو را به زندان بیفکنند، یا به قتل برسانند، و یا (از مکه) بیرون کنند؛ آنها توطئه می کردند، و خداوند هم تدبیر می کرد؛ و خدا بهترین تدبیرکنندگان است.»<sup>۱</sup>

و چنانکه می‌دانیم خداوند به نحو عجیبی نقشه‌های شیطانی آنها را نقش بر آب کرد و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله توانست از حلقه محاصره شمشیرکشان دشمن، سالم بیرون آید، و راه مدینه را در پیش گیرد، و هجرت بزرگ خود را که سر آغاز تحولی بزرگ در اسلام و جهان بشریت بود را شروع کند.

باز در این زمینه به قرآن باز می‌گردیم که می‌فرماید: ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾: «اگر او (پیامبر) را یاری نکنید، خداوند او را (در سخت ترین لحظات) یاری کرد؛ آن هنگام که کافران او



را (از مکه) بیرون کردند، در حالی که یکی از دو نفر بود (و يك نفر بیشتر همراه نداشت)؛ در آن هنگام که آن دو در غار بودند، و او به همسفر خود می‌گفت: "غم مخور، خدا با ما است". آنگاه خداوند، آرامش خود را بر او فرستاد؛ و با لشکریایی که مشاهده نمی‌کردید، او را تأیید نمود؛ و گفتار (و خواسته) کافران را پایین تر قرار داد، (و آنها را با شکست مواجه ساخت)؛ و تنها سخن خدا (و آیین او)، برتر (و پیروز) است؛ و خداوند توانا و حکیم است.<sup>۱</sup>

به این ترتیب پیامبر ﷺ از میان خطرات گوناگونی که او را احاطه کرده بود به لطف الهی در امان ماند و با سکینه و آرامش، هجرت خود را آغاز نمود و اسلام وارد مرحله نوین و سرنوشت سازی از حیات خود شد و دشمنان در این مرحله نیز شکست خوردند.

اسلام در مدینه به سرعت گسترش یافت و پیروان زیادی پیدا کرد، و همراه آن طرح حکومت اسلامی از سوی پیامبر اعظم ﷺ ریخته شد و مسلمانان دارای ارتش و بیت المال و آنچه نیاز یک حکومت بود شدند.

به موازات توسعه اسلام، دشمن که احساس خطر جدی تری می‌نمود مبارزه خود را گسترش داد، و در پنجمین مرحله مبارزه مسلحانه را با اسلام شروع کرد، و غزوات اسلامی بدر کبری و صغری و أحد و خیبر و حنین و... یکی بعد از دیگری به وقوع پیوست و در همه جا جز در یک مورد، مسلمین شاهد پیروزی‌های چشمگیر و پی در پی بودند.

قرآن مجید در آیات فراوانی اشاره به این مرحله از زندگانی پیامبر ﷺ

می‌کند و مسلمانان را همواره به یاد یاری و کمک خود در آن لحظات سخت می‌اندازد بلکه اختصاراً می‌توان گفت که قرآن در اشاره به تاریخ اسلام بیشترین عنایت را به این مسئله دارد، به همین دلیل در آیه ۲۵ سوره توبه، یک اشاره اجمالی به این غزوات می‌کند و می‌فرماید: ﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ﴾: «خداوند شما را در مواضع بسیاری یاری کرد (و بر دشمن پیروز شدید)؛ و در روز حنین (نیز یاری نمود)».

مواطن جمع موطن، گاه به معنای وطن و محل اقامت دائمی استعمال می‌شود، و گاه به معنای میدان جنگ می‌آید در اینجا منظور از «مواطن كثيرة»، میدان‌های متعدد جنگ‌های اسلامی است، که عدد آن را بالغ بر هشتاد میدان ذکر کرده‌اند؛ و لذا در حدیثی می‌خوانیم؛ هنگامی که یکی از خلفای عباسی نذر کرده بود، که اگر از مسمومیت رهایی یابد، مال کثیری به فقها بدهد، بعد از بهبودی، فقهای اطراف او، نتوانستند مقدار مال کثیر را تعیین کنند، و این امام نهم حضرت محمد بن علی التقی (علیه السلام) بود که آن را به هشتاد تفسیر کرد (احتمالاً هشتاد هزار درهم)؛ زیرا در آیه فوق مواطن کثیره اطلاق بر تعداد غزوات اسلامی که بالغ بر هشتاد غزوه بوده، شده است.<sup>۱</sup>

سر انجام فتح المبین و فتح مکه فرا رسید و مسلمین آخرین قدرت دشمن را در هم شکستند، و اسلام بر جزیره عرب حاکم شد.

ولی دشمن شکست خورده از پای ننشست، و به ناچار به صورت یک جمعیت مخفی - منافقانی که ظاهراً ابراز اسلام می‌کردند و باطناً مشغول انواع

---

۱. نور الثقلین، ج ۲، ص ۱۹۷.

توطئه‌ها بودند - در آمد، و به این ترتیب **مرحله ششم** (مرحله نهایی مبارزه دشمن) فرا رسید.

البته ظهور منافقان با نخستین پیروزی‌های اسلام شروع شد و به موازات آن گسترش یافت، و این امر تا امروز نیز ادامه دارد!

آنها در این مرحله نیز با شکست قطعی مواجه شدند و توطئه‌های آنان یکی بعد از دیگری آشکار شد، و نقشه‌هایشان نقش بر آب گشت؛ هر چند قسمتی از این آتش، زیر خاکستر باقی ماند و بعد از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شروع به فعالیت نمود.

آیات فراوانی از قرآن مجید به این موضوع اشاره می‌کند که از بخش‌های بسیار آموزنده قرآن محسوب می‌شود.

در سوره‌های احزاب، توبه و منافقون بحث‌های بسیار زنده و کوبنده‌ای درباره آنها دیده می‌شود، که از عمق توطئه‌های منافقان حکایت می‌کند؛ از جمله در آیه ۴۸ سوره توبه بعد از بحث درباره این گروه و کارشکنی‌ها و فتنه‌گری‌ها و جاسوسی‌های آنها می‌فرماید: «لَقَدْ ابْتَغُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ»: «آنها پیش از این (نیز) در پی فتنه انگیزی بودند، و کارها را بر تو دگرگون (و آشفته) ساختند؛ تا آن که حق فرا رسید، و فرمان خدا آشکار گشت (و پیروز شدید)، در حالی که آنها ناخشنود بودند».

این مراحل شش‌گانه تنها در مقابل انقلاب اسلامی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نبود؛ بلکه در مقابل بسیاری از انقلاب‌های الهی وجود داشته و دارد که خود موضوع

داستان مفصل و آموزنده‌ای است.

ولی هیچ‌کدام از این تلاش‌ها سودی نبخشید و درخت اسلام بارورتر گشت و شاخ و برگ خود را در تمام شبه جزیره عرب گسترده ساخت؛ و به مضمون آیه: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ - وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا»<sup>۱</sup>: «هنگامی که یاری خدا و پیروزی (بر مشرکان مکه) فرا رسد، - و ببینی مردم گروه گروه وارد دین خدا می شوند».

### ماه‌های آخر عمر مبارک پیامبر

سرانجام سال پایان عمر مبارک پیامبر ﷺ فرا رسید؛ و در همان سال بود که حجة الوداع را به جا آورد، و در همان موقع آخرین سوره‌های قرآن یعنی سوره مائده با آخرین پیام‌ها نازل شد، و اینجا بود که پیامبر ﷺ مأمور شد دستور خداوند را در مورد جانشین و خلیفه و وصی خود، حضرت علی عليه السلام ابلاغ کند، همان گونه که در آیه ۶۷ این سوره می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»: «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، به طور کامل (به مردم) ابلاغ کن؛ و اگر چنین نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای. خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، حفظ می‌کند؛ و خداوند، گروه کافران (لجوج) را هدایت نمی‌کند».

این امر در غدیر خم، در آن گذرگاه بزرگی که گروه‌های مختلفی که همراه

---

۱. سوره نصر، آیات ۱ و ۲.

پیامبر ﷺ در حجة الوداع بودند از هم جدا می شدند، انجام شد و در یک مجمع بزرگ در برابر انبوه عظیم جمعیت، حق این رسالت ادا گشت (شرح آن را می توانید در آغاز جلد پنجم تفسیر نمونه مطالعه کنید).

سرانجام آن حادثه بزرگ و ناگوار، یعنی رحلت پیامبر ﷺ فرا رسید اما این ضایعه در حالی بود که پایه های اسلام از هر نظر محکم شده، و زمینه پیشرفت آن در اقطار و اکناف جهان فراهم گشته بود؛ و لذا آرزوهای دشمنان که فکر می کردند با رحلت پیامبر ﷺ آیین او فرو منحل می شود، بر باد رفت و به مصداق ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ﴾: «و پیش از تو (نیز) برای هیچ بشری جاودانگی قرار ندادیم؛ آیا اگر تو بمیری، آنان (که انتظار مرگ تو را می کشند) جاوید خواهند بود؟!»،<sup>۱</sup> و به مصداق ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾: «به یقین تو می میری و آنها نیز خواهند مُرد»<sup>۲</sup> ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾: «هر انسانی طعم مرگ را می چشد»<sup>۳</sup> این قانون عمومی عالم آفرینش تحقق یافت و دشمنان ناکام شدند.

و به مصداق ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾: «آنها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند؛ ولی خدا جز این نمی خواهد که نور خود را کامل کند، هر چند خوشایند کافران نباشد»،<sup>۴</sup> این نور الهی روز به روز درخشان تر شد تا امروز که قسمت عظیمی از جهان بشریت را زیر پوشش خود قرار داده و می رود که هر سال مناطق جدیدی

۱. سورة انبياء، آیه ۳۴.

۲. سورة زمر، آیه ۳۰.

۳. سورة انبياء، آیه ۳۵.

۴. سورة توبه، آیه ۳۲.

را بر گستره خود بیفزاید.

این بود دورنمایی از دوران‌های مختلف عمر پیامبر ﷺ در قرآن مجید که  
شرح همه آنها نیز با ذکر آیاتی که در هر مرحله نازل شده کتاب مستقلى را  
مى طلبد.

## **دلایل صدق ادعای پیامبر اسلام (اعجاز قرآن)**

**اشاره:**

بدون تردید ادعای هیچ مدعی را دربارهٔ هیچ موضوعی بدون دلیل نمی‌توان پذیرفت تا چه رسد به موضوع بسیار مهمی مانند: نبوت انبیاء و ادعای وحی و ارتباط با خدا، و دعوت مردم به پیروی از خویش.

بنابراین نخستین مسأله‌ای که در مورد پیغمبر اسلام ﷺ با آن روبرو می‌شویم، مسألهٔ دلایل نبوت است.

این دلایل چنانکه اجمالاً می‌دانیم متنوع می‌باشد، که چهار عنوان بیان می‌گردد:

**۱. معجزات**

**۲. محتوای دعوت**

**۳. اخبار انبیاء پیشین و کتب آسمانی گذشته**

**۴. قرائن مختلف، که از سوابق زندگی او، اطرافیان و اصحاب، وسایل پیشبرد**

هدف، میزان تأثیر او در محیط، میزان اعتقاد و فداکاری او در برابر هدف خویش و اخلاق و صفات دیگری که می‌تواند ما را از صداقت او در این ادعا آگاه سازد. با این اشاره به سراغ معجزات پیامبر ﷺ می‌رویم و نخستین و برترین و پایدارترین معجزه او یعنی قرآن را مورد بررسی قرار می‌دهیم البته قبل از هر چیز به منطق قرآن درباره خودش توجه می‌کنیم.

۱. ﴿قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنَّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُوا بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾.<sup>۱</sup>

۲. ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَاذْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾.<sup>۲</sup>

۳. ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾.<sup>۳</sup>

۴. ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾.<sup>۴</sup>

۵. ﴿أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ - فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ﴾.<sup>۵</sup>

۶. ﴿قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - فَإِنْ

۱. سورة اسراء، آیه ۸۸.

۲. سورة هود، آیه ۱۳.

۳. سورة بقره، آیات ۲۳ و ۲۴.

۴. سورة يونس، آیه ۳۸.

۵. سورة طور، آیات ۳۳ - ۳۴.



لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ<sup>۱</sup>.

۷. ﴿وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ - أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ<sup>۲</sup>﴾.

### ترجمه

۱. «بگو: "اگر انس و جن دست به دست هم دهند که همانند این قرآن ریاورند، همانند آن را نخواهند آورد؛ هر چند (در این کار) پشتیبان یکدیگر باشند»
۲. «آیا می‌گویند: "او به دروغ قرآن را (به خدا) نسبت داده" (وساختگی است)! بگو: "اگر راست می‌گویید، شما هم ده‌سور ساختگی همانند این قرآن ریاورید؛ و هر کس را که می‌توانید - غیر از خدا - (برای این کار) دعوت کنید!"»
۳. «و اگر درباره آنچه بر بنده خود نازل کرده ایم تردید دارید، یک‌سور همانند آن ریاورید؛ و گواهان خود را - غیر خدا - (برای این کار) فراخوانید اگر راست می‌گویید! - پس اگر چنین نکنید - که هرگز نخواهید کرد - از آتشی بترسید که مردم (گنه‌کار) و سنگها (بتها) هیزم آن هستند؛ و برای کافران، آماده شده است!»
۴. «آیا آن‌همی‌گویند: "او قرآن را به دروغ به خدا نسبت داده است؟! " بگو: "اگر راست می‌گویید یک‌سور همانند آن ریاورید و غیر از خدا هر کس را نمی‌توانید (به یاری) طلبید"».

۱. سورة قصص، آیات ۴۹ تا ۵۰.

۲. سورة عنکبوت: ۵۰ تا ۵۱.

۵. «یلمی گویند: "قرآن را به خدا افترا بسته" ولی آنان ایمان ندارند - اگر راست می‌گوئید سخنی همانند آن بیاورید».

۶. «بگو: "اگر راست می‌گویید (که تورات و قرآن از سوی خدا نیست) کتابی هدایت بخش‌تر از این دو از نزد خدا بیاورید تا من از آن پیروی کنم" - اگر این پیشنهاد تو را نپذیرند بدان که آنها تنها از هوس‌های خود پیروی می‌کنند و آیا گمراه‌تر از آن کس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته کسی پید می‌شود؟! مسلماً خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند».

۷. «گفتند: "چرا معجزاتی از سوی پروردگارش بر او نازل نشده؟! " بگو: "معجزات همه نزد خدا است (و به فرمان او نازل می‌شود و نه به میل من و شما) که من تنها بیم دهنده‌ای آشکارم" - آیا برای آنان کافی نیست که این کتاب را بر تو نازل کردیم که پیوسته بر آنها تلاوت می‌شود؟! در این، رحمت و تذکری است برای کسانی که ایمان می‌آورند (و این معجزه بسیار واضحی است)».

### تفسیر و جمع بندی

در تمام این آیات هفت‌گانه در واقع قرآن مجید، روی مسأله تحدی (دعوت به معارضه) که یکی از ارکان اعجاز است تکیه کرده؛ گاه با صراحت و گاه با دلالت التزامی می‌گوید: این کتاب آسمانی از سوی خدا است و اگر شک و تردیدی در آن دارید جمع شوید و تمام نیروهای خود را به کار گیرید و چیزی همانند آن و یا بخشی از آن را بیاورید؛ زیرا اگر زائیده فکر بشر باشد شما هم بشر هستید و دارای فکر و هوش، و در حقیقت با یک منطق عقلی روشن اعجاز

قرآن را بطور اجمال تثبیت کرده است.

قرآن در نخستین آیه (در مورد بحث) می‌فرماید: «(در برابر بهانه جویان لجوج) بگو: "اگر همه انسان‌ها و پریان اجتماع کنند که همانند این قرآن را بیاورند نخواهند آورد و هر چند یکدیگر را در این کار پشتیبانی کنند»: ﴿قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً﴾»

این آیه که از یک سو دعوت عامی از همه انسان‌ها کرده و از سوی دیگر با توجه به جاودانگی دعوت قرآن انسان‌هایی را که در عصر ما و اعصار دیگر زندگی می‌کنند را شامل می‌شود و از سوی سوم با تعبیر به «اجْتَمَعَتِ» و جمله «بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً» آنها را دعوت به همکاری و همفکری و تعاون در مقابله به مثل می‌کند و از سوی چهارم با انواع تحریکات و به اصطلاح بر سر غیرت آوردن طرف، در این معارضه همراه است، که قوی‌ترین شکل تحدی را ترسیم می‌کند؛ و هنگامی که با قاطعیت می‌گوید: «لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ» (هرگز همانند آن را نمی‌آورند) ارتباط و پیوند آن را با ماورای جهان انسانیت روشن می‌سازد.

با این‌که این فریاد رسا جنبه عمومی داشته و انگیزه دشمنان اسلام در عصر نبوت و در هر عصر و زمان دیگر برای مبارزه و کوبیدن آن قوی بوده، مسلماً اگر قدرت بر چنین کاری داشتند هرگز از آن چشم نمی‌پوشیدند و این‌که تاریخ اسلام و جهان نشان نمی‌دهد شخص یا جماعتی اقدام به این کار کرده باشند دلیل عجز و ضعف و ناتوانی آنها و در نتیجه حقانیت قرآن است.

ضمناً از این آیه استفاده می‌شود که صرف اجتماع مراد نیست؛ بلکه ظهیر

بودن یعنی پشتیبانی کردن و کمک یکدیگر نمودن، در تحّی مطرح است.  
 قابل توجّه این که خداوند تنها تحدّی به مسأله بلاغت و شیرینی بیان و رسا بودن معنی قرآن نمی کند؛ بلکه با به کار بردن تعبیر مثله (همانند آن) شباهت در تمام جهات را در عبارات، محتوا، معارف، و احکام و همه شئون آن مطرح می کند.



در دومین آیه سطح تحدّی و دعوت به معارضه به مثل را پایین تر می آورد و می گوید: «آنها یعنی مخالفان اسلام می گویند قرآن را به خدا افترا بسته بگو: "اگر راست می گوئید شما هم ده سوره مانند این سوره های دروغین بیاورید»: ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ﴾

به این هم قناعت نمی کند بلکه می افزاید: «تمام کسانی را که می توانید غیر از خدا (برای انجام این امر) به یاری طلبید اگر راست می گوئید»: ﴿وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾.

در واقع قرآن تحدّی خود را به ده سوره که کمتر از یک دهم کل قرآن است تنزل می دهد.



و در سومین آیه به کمتر از یک صدم تنزل می دهد و می فرماید: «اگر درباره آنچه بر بنده خود (محمد ﷺ) نازل کرده ایم شک و تردید دارید (لا اقل) یک سوره مانند آن را بیاورید»: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ

مَنْ مِّثْلِهِ».

سپس می‌افزاید: «تمام گواهان خود را جز خدا دعوت کنید اگر راست می‌گوئید»: «وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ».

روشن است که منظور از گواهان جز خدا، همفکران و یاوران آنها هستند؛ زیرا اینها همان کسانی هستند که در نفی رسالت پیامبر به نفع آنها گواهی می‌دادند و طبعاً در اینجا باید به آنان کمک کنند تا سوره‌ای همانند قرآن بیاورند؛ و الا اگر منظور گواهی دادن بر همانندی آن سوره با قرآن باشد باید قبل از هر کس، از خدا گواهی بخواهند؛ لذا مرحوم طبرسی در مجمع البیان نخستین تفسیری را که در اینجا از ابن عباس نقل می‌کند این است که: «منظور، اعوان و انصار آنها است و می‌گوید از این جهت اعوان و انصار، شهداء نامیده شده‌اند که حضور و شهود به هنگام همکاری دارند».

فخر رازی نیز در تفسیر خود بعد از آن که دو معنا برای شهداء ذکر می‌کند (بتها و اعوان و انصار) معنای دوم را ترجیح می‌دهد.<sup>۱</sup>  
جمع دیگری از مفسران نیز همین معنا را پذیرفته‌اند.

«سورة» به معنای بخشی از آیات قرآن است که با «بِسْمِ اللَّهِ» شروع و قبل از «بِسْمِ اللَّهِ» دیگر پایان می‌یابد - جز در یک مورد از قرآن که سورة براءت می‌باشد - گفته شده که سوره از سور مدینه و به معنای دیوار شهر است، گویی مجموع قرآن به منزله یک کشور عظیم و پهناور، و سوره‌های آن شهرهای آیات هستند، و به همین دلیل ما معتقدیم که در میان آیات یک سوره، همواره پیوند و رابطه‌ای

---

۱. تفسیر فخر رازی، جلد ۲، صفحه ۱۱۹.

بر قرار است؛ هر چند گاهی در ظاهر این رابطه آشکار نباشد؛ همان‌گونه که در میان خانه‌ها و عمارات و جاده‌های هر شهر یک نوع انسجام و ارتباط وجود دارد، و مساجد و مدارس و بازارها و مناطق مسکونی هر کدام در جای خود قرار گرفته است.

ضمناً از این تعبیر استفاده می‌شود که سوره‌ها بر خلاف پندار بعضی از نا آگاهان به هنگام نزول قرآن به همین شکل بوده است (هر چند گاهی بعضی از آیات که نازل می‌شد به دستور پیامبر در سوره خاصی جای می‌گرفت).

تعبیر به «مِنْ مِثْلِهِ» به معنای چیزی است که در تمام اوصاف، اعم از فصاحت و بلاغت الفاظ، با محتوا و معارف عالی همانند قرآن باشد.<sup>۱</sup> شاهد این سخن آیه ۳۸ سوره یونس است که می‌فرماید: ﴿فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ﴾: «بیاورید سوره‌ای همانند قرآن» و در آیه ۳۴ سوره طور می‌خوانیم: ﴿فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ﴾: «بیاورید سخنی همانند قرآن».

بنابراین احتمال بازگشت ضمیر «مِثْلِهِ» به پیامبر که مفهومش این چنین می‌شود که اگر در اصالت این آیات آسمانی تردید دارید کسی همانند محمد ﷺ را پیدا کنید که هرگز درسی نخوانده باشد و آیاتی همانند آن را بیاورید، بسیار بعید به نظر می‌رسد؛ هر چند جمعی از مفسران آن را به عنوان یک احتمال یا به عنوان تفسیر مورد قبولی ذکر کرده‌اند.

این احتمال نیز وجود دارد که هر دو تعبیر در این معنا جمع شود و مفهومش این باشد که سوره‌ای همانند سوره‌های قرآن، از شخص درس نخوانده‌ای

---

۱. بنابراین «مِنْ» یا زائده است یا بیانیه.

همانند محمد ﷺ بیاورید.

در حدیثی که در تفسیر برهان آمده، هر دو معنا در یک عبارت جمع شده است.<sup>۱</sup>

به هر حال در تعقیب این آیه می‌افزاید: «پس اگر چنین نکنید - که هرگز نخواهید کرد - از آتشی بترسید که مردم (گنهکار) و سنگها (بتها) هیزم آن هستند؛ و برای کافران، آماده شده است!»، بترسید و با این قرآن مخالفت نکنید: ﴿فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾.<sup>۲</sup>



در چهارمین آیه نیز تحدی به آوردن سوره‌ای همانند قرآن شده است و می‌فرماید: «آیا آنها می‌گویند: "او قرآن را به دروغ (به خدا) نسبت داده است؟! " بگو: "اگر راست می‌گویید، يك سوره همانند آن بیاورید؛ و غیر از خدا، هر کس را می‌توانید (به یاری) فراخوانید!"»: ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتِطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾.

واژه «سورة»، شامل سوره‌های بزرگ و کوچک قرآن می‌شود و تعبیر به «مِثْلِهِ» اشاره به همانند بودن از تمام جهات است؛ و جمله: ﴿وَادْعُوا مَنِ اسْتِطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾، تمام ما سوی الله را شامل می‌شود.

بنابراین اگر قرآن زائیده فکر بشر بود، انسان دیگری نیز می‌توانست همانند آن را بیاورد، تا چه رسد به این‌که بخواهد از افراد بی شماری نیز کمک گیرد؛ به

۱. تفسیر برهان، جلد ۱، صفحه ۶۷، حدیث ۱.

۲. سوره بقره، آیه ۲۴.

خصوص این‌که در میان عرب جاهلی، فصحاء و بلغاء فراوان بودند.

ضمناً از این آیه و آیات قبل به خوبی استفاده می‌شود که بهترین طریق برای وصول به اهداف مهم، استفاده از افکار گروهی است، این سخن را قرآن در زمانی می‌گوید که مسأله برگزاری سمینارها و کنگره‌ها برای وصول به حقایق مسائل هرگز مطرح نبود، و حتی تلاش‌های دانشمندان جنبه فردی و شخصی داشت.



در پنجمین آیه همین معنا را به صورت دیگری ذکر می‌کند و می‌فرماید: «یا می‌گویند: "قرآن را به خدا افترا بسته؟! چنین نیست، بلکه آنان ایمان ندارند (و اینها بهانه است). - اگر راست می‌گویند سخنی همانند آن بیاورند!"»؛ ﴿أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ \* فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ﴾.<sup>۱</sup>

«تَقَوَّلَ» از «تَقَوَّلَ» به گفته مرحوم طبرسی در مجمع البیان به معنای سخنی است که با زحمت و تکلف ساخته می‌شود و معمولاً در کذب و دروغ به کار می‌رود؛ چرا که واقعیتهای ندارد و محتاج به تکلف است.<sup>۲</sup> تعبیر «بحديث مثله» (سخنی همانند آن) می‌تواند اشاره به تمام یا چند سوره یا یک سوره از قرآن، و یا حتی کمتر از آن باشد؛ چرا که «حديث» به همه اینها اطلاق می‌شود. راغب در مفردات می‌گوید: «هر سخنی که به انسان از طریق گوش یا وحی در بیداری یا خواب منتقل شود، به آن حدیث گفته می‌شود».

۱. سوره طور، آیه ۳۳ و ۳۴.

۲. مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۱۶۸.



در ششمین آیه که در سوره قصص وارد شده، سخن از آوردن کتابی همانند این کتاب است، پس می‌فرماید: «بگو: "اگر راست می‌گویید (که تورات و قرآن از سوی خدا نیست)، کتابی هدایت بخش تر از این دو از نزد خدا بیاورید، تا از آن پیروی کنم!»: ﴿قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِندِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾.<sup>۱</sup>

سپس برای افشا کردن باطن آلوده آنان و بیان اعجاز قرآن مجید می‌افزاید: «اگر پیشنهاد تو را نپذیرفتند، بدان که آنان تنها از هوس‌های خود پیروی می‌کنند» و می‌دانند این قرآن یک معجزه الهی است؛ ولی باز از پذیرش آن امتناع می‌دارند؛ چرا که با منافع نامشروع و هوای نفس آنها، هماهنگ نیست ﴿فَإِنْ لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ﴾.<sup>۲</sup>

یعنی اگر آنها از آوردن مثل آن عاجز شدند، معلوم می‌شود این کتاب زائیده فکر بشر نیست، وگرنه دلیل نداشت که با آن همه تلاش و کوششی که برای این کار داشتند و فصیحان و بلیغانی که در اختیار گرفته بودند، ناتوان شوند.

واژه کتاب به معنای هر چیز مکتوب و نوشته شده است؛ بنابراین شامل تمام قرآن، و یا قسمت‌های مختلف آن می‌شود؛ مخصوصاً با توجه به اینکه این آیه در سوره قصص است و سوره قصص در مکه نازل شده و مسلماً در آن زمان تمام قرآن نازل نگشته بود، روشن می‌شود که قرآن مجید هم تمام آن معجزه است

۱. سوره قصص، آیه ۴۹.

۲. سوره قصص، آیه ۵۰.

در هفتمین و آخرین آیه مورد بحث در پاسخ بهانه جویانی که «گفتند: چرا معجزاتی از سوی پروردگارش بر او نازل نشده؟!»: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ﴾، می‌فرماید: «بگو: "معجزات فقط نزد خدا است (و به فرمان او نازل می‌شود)؛ من تنها بیم دهنده‌ای آشکارم"»: ﴿قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾.

سپس می‌افزاید: «آیا برای آنان کافی نیست که این کتاب را بر تو نازل کردیم که پیوسته بر آنها تلاوت می‌شود؟!»: ﴿أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ﴾.<sup>۱</sup>

یعنی آنها با وجود این معجزه بزرگ و بی‌مانند الهی، چرا انتظار معجزات دیگری را می‌کشند؟ به این ترتیب با صراحت از اعجاز قرآن خبر می‌دهد و با دلالت التزامی، تحدی می‌کند و مخالفان را به معارضه می‌طلبد.

مفسر بزرگ مرحوم طبرسی در مجمع البیان می‌گوید: «در این آیات دلالت روشنی است بر این‌که قرآن مجید برای معجزه کافی است، و حتی این‌که در اعلا درجات اعجاز قرار دارد؛ چرا که خداوند آن را کفایت‌کننده از جمیع معجزات برشمرده و کفایت به معنای رسیدن به حدی است که دیگر نیازی به غیر آن باقی نماند.»<sup>۲</sup>

۱. سورة عنکبوت، آیات ۵۰ و ۵۱.

۲. مجمع البیان، جلد ۷ و ۸، صفحه ۲۸۹ (ذیل آیه مورد بحث).

با توجه به دو نکته که در تفسیر قرطبی و تفسیر فی ضلال آمده، اهمیت این مطلب روشن می‌شود. نخست این که خوارق عادات جسمانی بیشتر برای کسانی است که گرفتار مسائل حسی هستند و این مطلب متناسب با دوران آغاز اندیشه‌های بشری است؛ و اما چنین معجزه روحانی که جنبه معنوی دارد، هماهنگ با دوران شکوفائی دانش بشری است؛ و دیگر این که معجزات و خارق عادات انبیاء مانند معجزه موسی و عیسی غالباً با برچسب سحر مورد مخالفت قرار می‌گرفت، در حالی که اعجازی که از جنس کلام است، از الفاظی تشکیل شده که همه افرادی که اهل آن زبان هستند قدرت بر آن دارند.<sup>۱</sup>



نتیجه این شد که قرآن مجید حداقل در هفت آیه از سوره‌های مختلف، قرآن را به عنوان یک معجزه بزرگ الهی قلمداد کرده و منکران را به طرق مختلف مورد تحدی قرار می‌دهد؛ و می‌دانیم هرگاه کسی خارق عاداتی انجام داد و همگان را به معارضه دعوت کرد و از آن عاجز ماندند دلیل بر اعجاز آن است. به عبارت دیگر قرآن در تعبیرات خود، به آنها گوشزد می‌کند که اگر معتقدید این آیات ساخته مغز بشر است و شما هم بشرید و مغز دارید و قدرت فکر دارید و گویندگان و سخن‌سرایان و نکته‌سنان در میان شما کم نیستند؛ اگر در این ادعا صادق هستید شما هم آیاتی همانند این آیات بیاورید؛ و با انواع عبارات تحریک‌آمیز آنها را به شرکت در این مبارزه دعوت می‌کند.

---

۱. تفسیر فی ضلال، جلد ۶، صفحه ۴۲۲ و تفسیر قرطبی، جلد ۷، صفحه ۵۰۷۱ (ذیل آیات مورد بحث).

از سوی دیگر، اگر آنها می‌توانستند در چنین مبارزه‌ای پیروز شوند حتماً تمام قوای خود را جمع آوری می‌کردند؛ زیرا شکست در این مبارزه برای آنها مساوی با از دست دادن همه چیز بود.

قرآن با اساس فرهنگ آنها، که فرهنگ شرک و بت و بتخانه بود و در تمام شئون زندگی آنها نفوذ عمیق داشت، سر جنگ داشت و تنها به اینجا ختم نمی‌شد؛ بلکه این مبارزه شیوخ و زمام‌داران و ثروت‌مندان ظالم و مغرور آنان را از اوج قدرت به زیر می‌کشید؛ و تمام امتیازات موهوم و ساختگی را از آنها می‌گرفت.

بنابراین قطع نظر از شواهد تاریخی که به آن اشاره خواهیم کرد؛ انگیزه‌های مقابله به مثل بسیار فراوان بود؛ و اگر واقعاً می‌توانستند حضرت محمد ﷺ را از این راه خلع سلاح کنند، چه نیازی به آن همه جنگ‌های خونین و مبارزات سخت بود، و این که می‌بینیم آنها تن به همه چیز دادند، اما به سراغ آوردن آیاتی همانند قرآن نرفتند بهترین دلیل بر شکست آنها در این مبارزه است.

## توضیحات

### ۱. نفوذ و جاذبه بی نظیر قرآن

در هنگام مطالعه تاریخ، به حوادث شگفت‌انگیز و مستندی برخورد می‌کنیم که از یک سو بیانگر نفوذ چشمگیر قرآن در قلوب شنوندگان (حتی بیگانگان از اسلام و قرآن) است؛ و از سوی دیگر دلیل روشنی بر عجز مخالفان از مقابله به مثل به شمار می‌آید، بررسی این حوادث تاریخی مسائل زیادی را به انسان می‌آموزد، و ما را بیش از پیش به عظمت این کتاب آسمانی و صدق آنچه در آیات آن آمده، واقف می‌کند که نمونه‌های آن را در زیر می‌خوانید:

### داستان ولید بن مغیره مخزومی

آیات سوره مُدَّثِّر به خوبی که سخن از کسی به میان می‌آورد که به فکر مبارزه با قرآن مجید می‌افتد بود و گرفتار سرنوشتی شوم می‌شود. ماجرا را در شأن نزول این آیات بسیاری از مفسران مانند: طبرسی، قرطبی، مراغی، فخر رازی و غیر آنها به این شرح نقل کرده‌اند:

هنگامی که آیات سوره غافر نازل شد؛ پیامبر اسلام ﷺ در مسجد الحرام به نماز ایستاده بود، ولید بن مغیره مخزومی - مرد معروف و سرشناس مکه که

سران قریش به عقل و درایت او اعتقاد داشتند و در مسائل مهم با او به شور می‌پرداختند - نزدیک حضرت بود و تلاوت آیات را گوش می‌داد. هنگامی که پیامبر ﷺ متوجه این معنا شد، آیات را تکرار کرد، این آیات سخت ولید بن مغیره را تکان داد و هنگامی که به مجلس قومش (طایفه بنی مخزوم) بازگشت؛ گفت: «به خدا قسم! هم اکنون کلامی از محمد ﷺ شنیدم که نه شباهت به سخن انسان‌ها دارد؛ و نه به سخنان پریان»، «وَ إِنَّ لَهُ لَحَلَاوَةً وَ إِنَّ عَلَيْهِ لَطَلَاوَةً وَ إِنَّ أَعْلَاهُ لَمُثْمِرٌ وَ إِنَّ أَسْفَلَهُ لَمُعْدِقٌ وَ أَنَّهُ لَيُعْلَوُا وَ مَا يُعْلَى»: «گفتار او شیرینی و زیبایی و طراوت فوق العاده‌ای دارد؛ شاخه‌هایش پر میوه و ریشه‌هایش پر مایه؛ و سخنی است که از هر سخن دیگر بالاتر می‌رود و هیچ سخنی بر آن برتری نمی‌یابد. این را گفت و به منزلش بازگشت.

قریش به یکدیگر گفتند: به خدا سوگند! که او فریفته آیین محمد ﷺ و کتاب او شده و از آیین ما بیرون رفته و او سرانجام تمام قریش را منحرف خواهد کرد؛ و آنها به ولید، ریحانه قریش (گل سر سبد قبیله قریش) می‌گفتند.

ابوجهل گفت: «من چاره این کار را می‌کنم!» حرکت کرد و آمد و با چهره غمگین در کنار ولید نشست؛ ولید گفت: «چرا غمگینی فرزند برادر!» گفت: قریش بر تو در این سن و سال عیب می‌نهند و گمان می‌کنند تو سخن محمد ﷺ را زینت بخشیدی»، ولید همراه ابوجهل برخاست و به مجلس قریش درآمد و گفت: «شما گمان می‌کنید محمد ﷺ دیوانه است؟! آیا هرگز آثار جنون در او دیده‌اید؟» گفتند: «نه» گفت: «فکر می‌کنید او کاهن است؛ آیا آثار کهانت در او دیده‌اید؟» گفتند: «نه»، گفت: «گمان می‌کنید او شاعر است آیا هرگز دیده‌اید لب

به شعر بگشاید؟» گفتند: «نه»، گفت: «پس فکر می‌کنید او دروغ‌گو است؟ آیا هرگز سابقه دروغی درباره او دارید؟» گفتند: «نه او همیشه نزد ما به عنوان صادق و امین، شناخته می‌شد».

در اینجا قریش به ولید گفتند: «پس به عقیده تو درباره او چه بگوییم؟» ولید فکر کرد و نگاهی نمود و چهره درهم کشید و گفت: «او فقط مرد ساحری است؛ مگر ندیده‌اید میان مردان و خانواده و فرزندان و دوستان ما جدایی می‌افکند؟ بنابراین او ساحر است و هر چه می‌گوید سحری است جالب».<sup>۱</sup>

### گوش دادن سران قریش به قرآن

در سیره ابن هشام می‌خوانیم که سه نفر از سران قریش (ابوسفیان و ابوجهل و اخنس بن شریق) شبی از شب‌ها برای شنیدن آیات قرآن به صورت مخفیانه نزد خانه پیامبر ﷺ آمدند در حالی که حضرت نماز می‌خواند و آیات قرآن را تلاوت می‌کرد هر کدام در گوشه‌ای پنهان شدند، بی آنکه دیگری با خبر شود و تا صبح گوش به تلاوت قرآن سپردند و هنگام طلوع فجر متفرق شدند؛ ولی به زودی در جاده، یکدیگر را دیدند و هر کدام به نحوی، دیگری را سرزنش کرد: «دیگر این کار را تکرار نکنید که اگر بعضی از سفیهان شما این منظره را ببینند؛ افکاری برای آنها پیدا می‌شود!» شب دیگر همین کار را تکرار کردند و صبح هنگامی که یکدیگر را مشاهده کردند همان سخنان شب قبل و همان سرزنش‌ها

---

۱. مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۳۸۶، و بسیاری دیگر از مفسران مانند: فخر رازی، مراغی، قرطبی، نویسندگان المیزان و فی ضلال، این حدیث را با تفاوت‌هایی نقل کرده‌اند.

و قرارداد عدم تکرار چنین کاری را مطرح کردند، و به خانه‌های خود رفتند؛ اتفاقاً شب سوم نیز همین مسأله دقیقاً تکرار شد، و صبح هنگامی که یکدیگر را بار دیگر ملاقات کردند، بعضی گفتند: «ما از اینجا تکان نمی‌خوریم تا عهد و پیمان ببندیم و برای همیشه این کار را ترک کنیم»، سرانجام پیمان بستند و متفرق شدند.<sup>۱</sup>

آری جاذبه قرآن آنقدر زیاد بود که حتی دشمنان سر سخت در مقابل آن زانو می‌زدند؛ و اگر پرده‌های تعصب و لجاجت و علاقه به حفظ منافع شخصی، کنار می‌رفت یقیناً ایمان می‌آوردند.

### داستان ابن ابی العوجاء و دوستانش

مرحوم طبرسی در احتجاج از هشام بن حکم، دانشمند معروفی که از شاگردان امام صادق علیه السلام بود می‌گوید که: ابن ابی العوجاء، و ابوشاکر دیصانی، و عبدالملک بصری، و ابن مقفع - که همگی از ملاحده و افراد بی ایمان بودند - کنار خانه کعبه جمع شده و اعمال حاجیان را به باد مسخره می‌گرفتند و بر قرآن طعنه می‌زدند.

ابن ابی العوجاء گفت: بیایید هر کدام از ما یک چهارم قرآن را نقض کنیم (و چیزی همانند آن بیاوریم) و میعاد ما سال آینده در همین جا خواهد بود در حالی

---

۱. سیره ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۳۳۷.



که تمام قرآن را نقض کرده‌ایم؛ زیرا نقض قرآن سبب ابطال نبوت محمد ﷺ، و ابطال نبوت او ابطال اسلام، و اثبات حقانیت ادعای ما است. آنها بر این مسأله توافق کردند و پراکنده شدند.

در سال آینده در همان روز در کنار خانه کعبه اجتماع کردند، ابن ابی العوجاء لب به سخن گشود و گفت: از آن روز که من از شما جدا شدم در این آیه فکر می‌کردم: ﴿فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا﴾: «هنگامی که (برادران یوسف) از او مایوس شدند، به کناری رفتند و با هم به نجوی پرداختند»<sup>۱</sup> دیدم آن قدر فصیح و پر معنا است که نمی‌توانم چیزی را به آن بیفزایم و پیوسته این آیه فکر مرا از غیر آن به خود مشغول داشت.

عبدالملک گفت: من نیز از آن وقت که جدا شدم در این آیه می‌اندیشیدم: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلُ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمْ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ﴾: «ای مردم! مثلی زده شده است، به آن گوش فرا دهید: کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید (و پرستش می‌کنید)، هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند؛ و هرگاه مگس چیزی از آنها برباید، نمی‌توانند آن را بازپس گیرند. هم طلب‌کننده ناتوان است، و هم طلب‌شونده (هم عابدان، و هم معبودان)»<sup>۲</sup>.

من خود را عاجز دیدم که همانند آن بیاورم.

و ابوشاکر گفت: از آن زمان که از شما جدا شدم در این آیه می‌اندیشیدم: ﴿لَوْ

۱. سوره یوسف، آیه ۸۰.

۲. سوره حج، آیه ۷۳.

كَانَ فِيهِمَا إِلَهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا:» (در حالی که) اگر در آسمان و زمین، جز خداوند یگانه، خدایان دیگری بود، نظام جهان به هم می خورد.<sup>۱</sup>

و خود را قادر ندیدم که همانند آن را بیاورم!

و ابن مقفع افزود: «ای قوم! این قرآن از جنس کلام بشر نیست؛ چرا که از آن لحظه که از شما جدا شدم در این آیه می اندیشیدم: ﴿وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيَضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾: «و گفته شد: "ای زمین، آب را فروبر! و ای آسمان، (از بارش) خودداری کن!" و آب فرو نشست و کار پایان یافت و (کشتی) بر (دامنه کوه) جودی، پهلوی گرفت؛ و (در این هنگام) گفته شد: دور باد گروه ستمکاران" (از رحمت خدا!)»<sup>۲</sup>

و من خود را از آوردن همانند آن عاجز دیدم.

هشام بن حکم می گوید: در این اثناء جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از کنار آنها گذشت و این آیه را تلاوت فرمود: ﴿قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾: «بگو: اگر انس و جن دست به دست هم دهند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد؛ هر چند (در این کار) پشتیبان یکدیگر باشند».<sup>۳</sup>

در این هنگام آن چهار نفر به یکدیگر نگاه کردند و گفتند: «اگر اسلام حقیقتی داشته باشد و حتی محمد صلی الله علیه و آله کسی جز جعفر بن محمد علیه السلام نخواهد بود، به خدا

۱. سوره انبیاء، آیه ۲۲.

۲. سوره هود، آیه ۴۴.

۳. سوره اسراء، آیه ۸۸.

سوگند! ما هرگز او را نمی‌بینیم مگر این‌که ابهت او ما را فرا می‌گیرد، و از هیبتش مو بر تن ما راست می‌شود؛ این را گفتند و با اعتراف به ناتوانی خود پراکنده شدند.

### داستان عثمان بن مظعون

او که یکی از صحابه معروف پیامبر اسلام ﷺ است می‌گوید: من در آغاز اسلام را به صورت ظاهری پذیرفته بودم نه با قلب و دل؛ دلیل آن هم این بود که پیامبر ﷺ کراراً به من پیشنهاد اسلام کرد و من هم از روی حیاء پذیرفتم. این وضع همچنان ادامه یافت تا این‌که روزی خدمتش بودم دیدم سخت در فکر فرو رفته است، ناگهان چشم خود را به طرف آسمان دوخت، گویی پیامی را دریافت می‌دارد، وقتی به حال عادی بازگشت از ماجرا پرسیدم، فرمود: هنگامی که با شما سخن می‌گفتم ناگهان جبرئیل بر من نازل شد، و این آیه را برای من آورد: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾: «خداوند به عدل و احسان فرمان می‌دهد و (همچنین) به بخشش به نزدیکان؛ و از فحشا و منکر و ستم نهی می‌کند؛ خداوند به شما اندرز می‌دهد، شاید متذکر شوید».<sup>۱</sup>

هنگامی که پیامبر ﷺ این آیه را تا به آخر برای من خواند محتوای عالی آن بر دل من چنان اثر گذاشت که در همان ساعت، اسلام در اعماق جان من فرو نشست. به سراغ ابوطالب عموی پیامبر ﷺ رفتم، و جریان را به او خبر دادم

گفت: «ای طایفه قریش! از محمد ﷺ پیروی کنید که هدایت خواهید شد؛ زیرا او شما را جز به فضایل اخلاقی دعوت نمی‌کند».

سپس به سراغ ولید بن مغیره - دانشمند معروف عرب و یکی از سران مشرکان - رفتم و همین آیه را بر او خواندم، گفت: «اگر این سخن از خود محمد ﷺ باشد بسیار خوب گفته، و اگر از پروردگار او باشد باز بسیار خوب است».<sup>۱</sup>

### داستان اسعد بن زراه

در کتاب اَعْلَامُ الْوَرَى و بِحَارُ الْأَنْوَار، سرگذشت دیگری از جاذبه و تأثیر فوق العاده آیات قرآن در نفوس شنوندگان آمده است. جریان طبق نقل بحار الانوار به طور فشرده چنین است:

دو نفر از طایفه خزرج به نام اسعد بن زراه و ذکوان بن عبدقیس به مکه آمده بودند تا از مردم آنجا پیمانی بر ضد طایفه اوس که از رقیبان و دشمنان سر سخت خزرج در مدینه بودند، بگیرند؛ آنها به خانه عتبه بن ربیعہ وارد شدند و منظور خود را از سفر به مکه برای او توضیح دادند.

عتبه در پاسخ آنها گفت: «شهر ما از شهر شما دور است، مخصوصاً در این ایام گرفتاری تازه‌ای پیدا کرده‌ایم که ما را سخت به خود مشغول داشته، بنابراین توان یاری شما را نداریم».

اسعد پرسید: «شما در حرم امن زندگی می‌کنید، چه گرفتاری دارید؟»

---

۱. مجمع البیان جلد ۵ و ۶، صفحه ۳۸۱، ذیل آیه ۹۰ سورة نحل.

عتبه گفت: «مردی در میان ما ظهور کرده که می‌گوید: "رسول خدا ﷺ هستم!" عقل ما را ناچیز می‌داند، به خدایان و بت‌های ما بد می‌گوید، اجتماع ما را پراکنده و جوانان ما را فاسد نموده است».

اسعد پرسید: «او از کدام خانواده است؟»، گفت: «فرزند عبدالله، و فرزند زاده عبدالمطلب است و اتفاقاً از خانواده شریفی است».

در اینجا اسعد و ذکوان در فکر فرو رفتند، و به خاطرشان آمد که از یهود مدینه شنیده بودند که به همین زودی پیامبری در مکه ظهور خواهد کرد، و به مدینه هجرت خواهد نمود؛ اسعد پیش خود گفت؛ نکند این همان کسی باشد که یهود از او خبر می‌دادند.

سپس رو به عتبه کرد و پرسید: «او الآن کجا است؟» گفت: «او و پیروانش هم اکنون در دره‌ای از کوه، محاصره شده‌اند و تنها در موسم حج و عمره ماه رجب، می‌توانند در مسجد الحرام و در میان جمعیت به راحتی ظاهر شوند، او الآن به مسجد الحرام آمده، اما اگر می‌خواهی به آنجا بروی، به سخنان او گوش فرامده، و حتی یک کلمه با او حرف نزن، که او ساحر غریبی است (و این در ایامی بود که مسلمانان در شعب ابیطالب در محاصره بودند)».

اسعد به عتبه گفت: «من چاره‌ای ندارم مُحرِم شده‌ام و باید طواف خانه کعبه کنم، او هم که در آنجا نشسته است، تو به من می‌گویی من به او نزدیک نشوم، پس چه کنم؟» عتبه گفت: «مقداری پنبه در گوش‌های خود قرار ده، تا سخنان او را نشنوی!» اسعد وارد مسجد الحرام شد در حالی که هر دو گوش خود را با پنبه سخت بسته بود و مشغول طواف خانه کعبه شد، در حالی که پیامبر ﷺ با جمعی

از بنی هاشم در حجر اسماعیل در کنار خانه کعبه نشسته بودند، او نگاهی به پیامبر ﷺ انداخت و به سرعت گذشت.

در دور دوم طواف با خود گفت: «هیچ کس احمق تر از من نیست، آیا می شود یک چنین داستان مهمی در مکه بر سر زبان ها باشد و من از آن خبر نگیرم، و قوم خود را در جریان نگذارم!» دست کرد و پنبه ها را از گوش بیرون آورد و دور افکند، و در جلو پیامبر اکرم ﷺ قرار گرفت و پرسید: تو ما را به چه چیز دعوت می کنی؟! پیامبر ﷺ به آرامی فرمود: «به شهادت بر یگانگی خدا و این که من فرستاده او هستم، و نیز شما را به این کارها دعوت می کنم...» سپس آیات ۱۵۱ تا ۱۵۳ سوره انعام ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً...﴾ تا آخر آیات که مجموعه ای است از معارف عالی اسلامی و دستورات اجتماعی و مسائل اخلاقی - که مجموعاً ده دستور است - را برای او تلاوت فرمود. هنگامی که اسعد این آیات روح پرور را که با فطرتش آشنا بود، شنید به کلی منقلب شد و فریاد زد: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله».

سپس افزود: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد. من اهل یثرب و از طایفه خزرج هستم، روابط ما با برادرانمان از طایفه اوس بر اثر جنگ های طولانی به کلی از هم گسسته، و شاید خداوند به کمک تو آن پیوند گسسته را برقرار سازد. ما وصف تو را از طایفه یهود مدینه شنیده بودیم که از ظهور تو بشارت ها می دادند، و امیدواریم که شهر ما هجرتگاه تو گردد، زیرا یهود از کتب آسمانی خود چنین به ما خبر داده اند؛ من برای بستن پیمان جنگی بر ضد دشمنان آمده

بودم، ولی خداوند مرا به پیروزی بزرگتری نایل کرد.

رفیق او ذکوان نیز مسلمان شد؛ و هر دو از رسول خدا ﷺ تقاضا کردند  
مُبلَغی همراه آنان به مدینه بفرستد تا به مردم قرآن تعلیم دهد و به سوی اسلام  
دعوت نماید، و آتش جنگ‌ها خاموش گردد.

پیامبر اکرم ﷺ مصعب بن عمیر را همراه آنان به مدینه فرستاد و از آن زمان،  
پایه‌های اسلام در مدینه گذارده شد، و چهره مدینه دگرگون گشت.<sup>۱</sup>

### داستان تکان دهنده اصمعی

زمخشری در تفسیر کشاف از اصمعی<sup>۲</sup> نقل می‌کند که از مسجد بصره بیرون  
آمدم ناگهان چشمم به یک عرب بیابانی افتاد که بر مرکبش سوار بود، وقتی با من  
روبرو شد گفت: از کدام قبیله‌ای؟! گفتم: از بنی اصمع، گفت: از کجا می‌آیی؟  
گفتم: از آنجا که سخن خداوند رحمان (قرآن) را می‌خوانند، گفت: برای من هم  
بخوان!

من آیاتی از سوره الذاریات را برای او تلاوت کردم تا به آیه ﴿وَفِي السَّمَاءِ  
رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾<sup>۳</sup> رسیدم، گفت: کافی است!

برخاست و شتری را که با خود داشت نحر کرد، و گوشت آن را در میان  
نیازمندان تقسیم نمود، شمشیر و کمانش را نیز شکست و کنار انداخت و رفت،

---

۱. بحار الانوار، جلد ۱۹، صفحه ۸ تا ۱۰.

۲. نام او عبدالملک بن قریب بود و در ایام هارون الرشید می‌زیست، حافظه عجیب و اطلاعات وسیعی از  
تاریخ و ادبیات عرب داشت و در سال ۲۱۶ در بصره وفات کرد (الکنی و الالقاب، جلد ۲ صفحه ۳۷).

۳. سوره ذاریات، آیه ۲۲.

و این داستان گذشت.

هنگامی که من (اصمعی) با هارون الرشید به زیارت خانه خدا رفتم، و مشغول طواف بودم، ناگهان دیدم کسی با صدای آهسته مرا فرا می خواند، نگاه کردم، دیدم همان مرد عرب است، لاغر شده و رنگ صورتش پریده است - پیدا بود که عشقی آتشین بر او چیره گشته و او را بی قرار ساخته است - وقتی مرا دید سلام کرد و گفت: بار دیگر همان سوره ذاریات را برایم بخوان! هنگامی که به همان آیه رسیدم فریادی کشید و گفت: ما وعده خدای خود را به خوبی یافتیم، سپس گفت: آیا بعد از این هم آیه ای هست؟ من آیه بعد را خواندم ﴿فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ﴾: بار دیگر صیحه ای زد و گفت: «يَا سُبْحَانَ اللَّهِ مَنْ ذَ الَّذِي أَغْضَبَ الْجَلِيلَ حَتَّى أَلْجَأُوهُ إِلَى الْيَمِينِ»: «به راستی عجیب است، چه کسی خداوند جلیل را به خشم آورده که این گونه سوگند یاد می کند، آیا سخن او را باور نکردند که ناچار از قسم شده!» این جمله را سه بار تکرار کرد و بر زمین افتاد و مرغ روحش به سوی آشیان ملکوت پرواز کرد!<sup>۱</sup>

### واکنش مرد عرب بیایانی، در برابر یک آیه از قرآن

در منابع مختلف اسلامی آمده است مرد عربی خدمت پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: «عَلَّمَنِي مِمَّا عَلَّمَكَ اللَّهُ»: «از آنچه خدا به تو آموخته به من بیاموز». پیامبر ﷺ او را به یکی از یارانش سپرد تا آیات قرآن را به او تعلیم دهد، او سوره



﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ﴾ را تا آخر به او تعلیم داد، آن مرد از جا برخاست و گفت: «همین مرا کافی است»!

و در روایت دیگری آمده است که گفت: «تَكْفِينِي هَذِهِ الْآيَةُ»: «یعنی همین آیه آخر سوره ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ...﴾ مرا کفایت می‌کند» (مرد عرب خداحافظی کرد و رفت).

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «او را به حال خود واگذارید که مرد فقیهی شد» و روایت دیگری آمده است که فرمود: «انْصَرَفَ الرَّجُلُ وَهُوَ فَقِيهٌ»: «او فقیه شد و بازگشت»!<sup>۱</sup>

### داستان جالب سیّد قطب

در تفسیر فی ضلال، در ذیل آیه ۳۸ سوره یونس: ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ...﴾ ماجرای عجیبی از زندگی خود نقل می‌کند، او می‌گوید: «من از حوادثی که برای دیگران واقع شده سخنی نمی‌گویم، تنها حادثه‌ای را بیان می‌کنم که برای خود من اتفاق افتاد، و شش نفر ناظر آن بودند. ما شش نفر مسلمان بودیم که با یک کشتی مصری، اقیانوس اطلس را به سوی نیویورک طی می‌کردیم، مسافران کشتی ۱۲۰ نفر مرد و زن بودند و تنها مسلمان در میان مسافران ما بودیم؛ روز جمعه به این فکر افتادیم که نماز جمعه را در قلب اقیانوس، و بر روی کشتی بر پا داریم، و علاوه بر اقامه فریضه مذهبی، مایل

---

۱. تفسیر روح البیان، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۵ و نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۶۵۰ و سفینه البحار، ماده قرء، جلد ۲، صفحه ۴۱۴ و تفسیر نمونه، جلد ۲۷ صفحه ۲۳۱ (ذیل آیات سوره زلزال).

بودیم یک حماسهٔ اسلامی در مقابل یک مبلغ مسیحی که در داخل کشتی نیز، دست از برنامه‌های تبلیغاتی خود بر نمی‌داشت بیافرینیم، به خصوص این که او مایل بود حتی ما را به مسیحیت تبلیغ کند!

ناخدای کشتی که یک نفر انگلیسی بود، موافقت کرد نماز جمعه را در عرشهٔ کشتی به جا آوریم، و به کارکنان کشتی که همه از مسلمانان آفریقا بودند نیز اجازه داده شد که با ما نماز بخوانند و آنها از این جریان بسیار خوشحال شدند؛ زیرا نخستین بار بود که نماز جمعه در برابر آنان بر عرشهٔ کشتی انجام می‌گرفت. من (سید قطب) به خواندن خطبهٔ نماز جمعه، و سپس امامت نماز پرداختم، و جالب این که مسافران غیر مسلمان اطراف ما حلقه زده بودند و با دقت انجام فریضهٔ مذهبی را می‌نگریستند.

پس از پایان نماز، گروه زیادی از آنها نزد ما آمدند و این موفقیت را تبریک گفتند؛ در میان این گروه خانمی بود که بعداً فهمیدیم یک زن مسیحی اهل یوگسلاوی است که از جهنم تیتو و کمونیسم فرار کرده است؛ او فوق العاده تحت تأثیر نماز ما قرار گرفته بود، به حدی که اشک از چشمانش سرازیر بود و نمی‌توانست خود را کنترل کند.

او به زبان انگلیسی ساده و آمیخته با تأثر شدید و خضوع و خشوع خاصی سخن می‌گفت، و از جمله سخنانش این بود: «بگوئید بینم کشیش شما با چه لغتی سخن می‌گفت...؟» سرانجام به او گفتم که ما به لغت عربی صحبت می‌کردیم؛ ولی او گفت: من هر چند یک کلمه از مطالب شما را نفهمیدم، اما به وضوح دیدم که کلمات، آهنگ عجیبی داشت، و از این مهم‌تر چیزی که نظر مرا

فوق العاده به خود جلب کرد این بود که در لابه‌لای خطبهٔ امام شما، جمله‌هایی وجود داشت که از بقیه ممتاز بود؛ این جمله‌ها دارای آهنگ فوق العاده مؤثر و عمیقی بود، آن چنان که لرزه بر اندام من می‌انداخت، گویا اینها مطالب دیگری بود، فکر می‌کنم هنگامی که امام شما این جمله‌ها را ادا می‌کرد، مملو از روح القدس می‌شد!

کمی فکر کردم و متوجه شدم این جمله‌ها همان آیات قرآن بود که من در لابه‌لای خطبه و ضمن نماز، آنها را می‌خواندم. این جریان ما را تکان داد، و متوجه این نکته ساخت که آهنگ مخصوص قرآن آنچنان مؤثر است که حتی بانویی را که یک کلمه از معنای آن را نمی‌فهمد تحت تأثیر شدید خود قرار می‌دهد.<sup>۱</sup>

### داستان نجاشی و علمای مسیحی حبشه

نخستین هجرت مسلمانان، به حبشه و آن هنگامی بود که فشار مشرکان مکه و آزار آنان بر مسلمین از حد گذشته بود؛ به ناچار گروه کثیری از آنها با اذن پیامبر ﷺ راهی حبشه شدند، و سلطان حبشه به آنها پناه داد و در نهایت امنیت در آنجا می‌زیستند و همین امر از یک سو، سبب نفوذ تدریجی اسلام در حبشه و از سوی دیگر، سبب نفوذ اسلام در مکه شد؛ زیرا دیگران نیز می‌توانستند ایمان

---

۱. تفسیر فی ضلال، جلد ۴، صفحه ۴۲۲.

بیاورند و در صورت فشار مشرکان، راهی حبشه شوند.

ابن هشام در تاریخ معروف خود می‌نویسد: هنگامی که قریش مشاهده کردند که یاران رسول خدا ﷺ در سرزمین حبشه در امن و امان زندگی می‌کنند - آن را خطری برای آینده خود احساس کردند - و به مشورت پرداختند و قرار بر این شد که دو نفر از افراد زیرک و فعال را انتخاب کنند و نزد نجاشی بفرستند تا مسلمانان را از حبشه به مکه بازگردانند، و در مکه فشارهای بیشتری بر آنان وارد کنند. عبدالله بن ابی ربیع و عمرو بن عاص را با هدایایی برای نجاشی و فرماندهان لشکرش فرستادند و دستور دادند که قبل از آن‌که با نجاشی سخن بگویند، هدایای فرماندهان را به آنها برسانند، سپس با هدایای مخصوص نزد نجاشی حضور یابند و تقاضا کنند مسلمانان را بدون پرس و جو و سؤال به آنها بسپارند، آنها چنین کردند و قبلاً ذهن فرماندهان را از این مسأله پر کردند که به کشور سلطان شما عده‌ای جوانان سبک مغر ما پناهنده شده‌اند که دست از آیین خود برداشته و در آیین شما نیز وارد نشدند، یک دین ساختگی بدعت گذاردند که نه برای ما و نه برای شما آشنا نیست، و اشراف قوم ما، ما را به سوی سلطان شما فرستادند تا آنها را بازگرداند؛ هر گاه سلطان با شما سخن گفت، شما این نظر را تأیید کنید که قبل از حرف زدن مسلمانان آنها را به ما بسپارند؛ چرا که طایفه ما به وضع آنها آشناترند. فرماندهان لشکر نجاشی این پیشنهاد را پذیرفتند.

سپس آن دو فرستاده قریش نزد سلطان حبشه آمدند و آن مطالب را گفتند، فرماندهان نیز آن دو را تصدیق کرده گفتند: «راست می‌گویند آنها افراد خود را

بهتر از ما می‌شناسند».

نجاشی خشمگین شد و گفت: «امکان ندارد گروهی را که به کشور من پناه آورده‌اند و آن را بر مناطق دیگر ترجیح داده‌اند، به دست دشمنانشان بسپارم، مگر این که آنها را فرا بخوانم و در مورد ایشان تحقیق کنم، اگر مطلب آن گونه باشد که این دو می‌گویند، به آنها تحویلشان می‌دهم، و اگر غیر از آن باشد آنها را با خوش رفتاری در پناه خود می‌گیرم».

دستور داد تا از مسلمانان دعوت به عمل آورند. نجاشی اسقف‌ها و علمای بزرگ مسیحیت را نیز با کتاب‌های مذهبی برای این مجلس فرا خواند.

در آن مجلس بزرگ، نجاشی از مسلمانان پرسید: «این دینی که شما غیر از آیین قوم خود پذیرفته‌اید که مغایر با دین ما و همهٔ ادیان جهان است چیست؟» جعفر بن ابی طالب لب به سخن گشود و گفت: «ای زمامدار! ما قومی اهل جاهلیت بودیم، بت‌ها را پرستش می‌کردیم، گوشت مردار را می‌خوردیم، و کارهای زشت و قبیحی انجام می‌دادیم و پیوند خویشاوندی را قطع، و پناهندگی را به فراموشی می‌سپردیم، و نیرومندان ضعیفان را می‌خوردند و نابود می‌کردند. ما بر این حال بودیم تا این که خداوند پیامبری از ما به سوی ما فرستاد که نسب او را به خوبی می‌شناختیم و به صدق و امانت و پاکدامنی او ایمان داشتیم؛ او ما را به خداوند یگانه دعوت کرد؛ و دستور داد پرستش سنگ‌ها و بت‌ها را که آیین نیکان ما بود رها کنیم؛ و به ما دستور داد راست بگوییم، ادای امانت کنیم؛ صله رحم به جا آوریم و به همسایگان نیکی نماییم و ما را از گناهان زشت و سخنان باطل و خوردن مال یتیم و تهمت به افراد پاکدامن نهی کرد. به ما دستور داد

خدای یگانه را بپرستیم و شریکی برای او قرار ندهیم، به ما دستور داد نماز بخوانیم و زکات بدهیم و روزه بگیریم... (همچنین سایر دستورات اسلام را بر شمرد). ما سخن او را تصدیق کردیم و به او ایمان آوردیم و از او پیروی نمودیم ولی قوم ما بر ما تعدی کردند و شکنجه‌ها دادند و اصرار داشتند ما را از آیین توحید به عبادت بت‌ها باز گردانند؛ و نیز اصرار داشتند که همان آلودگی‌های سابق را حلال بشمریم؛ هنگامی که ما را مقهور و مورد ستم قرار دادند و بر ما تنگ گرفتند، ما چاره‌ای جز این ندیدیم که به کشور شما پناهنده شویم، و شما را بر دیگران ترجیح دهیم و امید ما این بود که در پناه شما مورد ستم واقع نشویم. نجاشی به او گفت: «آیا چیزی از کتاب آسمانی او با تو هست؟» جعفر گفت: «آری»، نجاشی گفت: «بخوان».

جعفر آیات آغاز سوره مریم را بر او تلاوت کرد: ﴿كَهَيَّعَصْ \* ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا...﴾

این آیات که با فصاحت و بلاغت خاصی داستان مریم و تولد مسیح علیه السلام را که (مورد علاقه نجاشی و اهل حبشه بود) به زیباترین وجهی بیان می‌کند، در دل نجاشی بسیار اثر کرد، تا آنجا که نجاشی گریه کرد، به قدری که محاسن او تر شد، اسقف‌ها و علمای مسیحی نیز آنچنان گریستند که کتب آسمانی که در دست آنها بود از اشک چشمشان تر شد!

نجاشی رو به حضار کرد و گفت: «این به خدا، همان چیزی است که بر عیسی علیه السلام نازل شد، هر دو از نور واحدی است.» سپس به آن دو نفر گفت: «به خدا سوگند! آنها را هرگز به دست شما نمی‌سپارم».

و به این ترتیب، نمایندگان قریش بعد از آن همه نقشه‌های شیطانی و هزینه‌ها، شکست خوردند و ناکام برگشتند.<sup>۱</sup>

## جاذبه قرآن در میان دانشمندان بیگانه

جاذبه قرآن منحصر به قوم عرب و اعصار گذشته نیست؛ بلکه در عصر ما حتی برای کسانی که اطلاعاتی از دقائق ادبیات عرب ندارند، جاذبه آن عجیب و فوق العاده است، به همین دلیل گروهی از دانشمندان غرب بی اختیار زبان به تمجید قرآن گشوده و اعتراف به حقایق کرده‌اند که برای ما جالب است.

از جمله دکتر واگلیری استاد دانشگاه ناپل در کتاب معروف خود (پیشرفت سریع اسلام) می‌گوید: «کتاب آسمانی اسلام نمونه‌ای از اعجاز است؛ قرآن کتابی است که نمی‌توان از آن تقلید کرد؛ پس چطور ممکن است که این کتاب اعجازآموز کار محمد ﷺ باشد، در صورتی که او یک عرب درس نخوانده بود. ما در این کتاب خزائن و ذخایری از دانش می‌بینیم که ما فوق استعداد و ظرفیت باهوش‌ترین افراد بشر و بزرگترین فیلسوفان و قوی‌ترین رجال سیاست است.»<sup>۲</sup>

کارلایل دانشمند معروف انگلیسی درباره قرآن چنین می‌گوید: «اگر یک بار به این کتاب مقدس نظر بیفکنیم، می‌بینیم که حقایق برجسته و خصائص اسرار وجود، طوری در مضامین جوهری آن پرورش یافته که عظمت و حقیقت قرآن

۱. سیره ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۳۵۶ تا ۳۶۰ (با تلخیص).

۲. کتاب پیشرفت سریع اسلام، ترجمه مرحوم سعیدی، صفحه ۴۹ با کمی تلخیص.

به خوبی از آن نمایان است؛ و این خود مزیت بزرگی است که مخصوص قرآن می‌باشد و در هیچ کتاب علمی و سیاسی و اقتصادی دیگری دیده نمی‌شود. آری! خواندن بعضی از کتاب‌ها تأثیر عمیقی در ذهن انسان می‌گذارد؛ ولی هرگز با تأثیر قرآن قابل مقایسه نیست».

جان دیون پورت در کتاب عذر تقصیر به پیشگاه محمد ﷺ و قرآن، می‌نویسد: «قرآن به اندازه‌ای از نقائص مبرا و منزّه است که نیازمند کوچک‌ترین تصحیح و اصلاحی نیست»؛ سپس اضافه می‌کند: «سالیان درازی کشیشان از خدا بی‌خبر، ما را از پی بردن به حقایق قرآن مقدس و عظمت آورنده آن محمد ﷺ دور نگه داشتند، اما هر قدر که در جاده علم و دانش گام بگذاریم پرده‌های جهل و تعصب از میان می‌رود و به زودی این کتاب توصیف‌ناپذیر، عالم را به خود جلب می‌کند و تأثیر عمیقی در علم و دانش جهان می‌گذارد و عاقبت محور افکار مردم دنیا می‌شود».<sup>۱</sup>

گوته شاعر بزرگ آلمانی می‌گوید: «ما ابتدا از قرآن روی گردان بودیم، اما طولی نکشید که این کتاب توجه ما را به خود جلب کرد و ما را دچار حیرت ساخت تا آنجا که در برابر اصول قوانین علمی و بزرگ آن سر تسلیم فرود آوردیم!»

ژول لابن دانشمند فرانسوی در کتاب تفصیل الآیات می‌گوید: «دانش و علم جهانیان از سوی مسلمانان به دست آمد و مسلمین علوم را از قرآن که دریای دانش است گرفتند و نهرها از آن برای بشریت در جهان جاری ساختند».<sup>۲</sup>

۱. عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ترجمه فارسی، صفحه ۱۱۱.

۲. المعجزة الخالدة.



دینورت یکی دیگر از دانشمندان غربی می نویسد: «واجب است اعتراف کنیم که علوم طبیعی و فلکی و فلسفه و ریاضیات که در اروپا رواج یافت، عموماً از برکت تعلیمات قرآن است و ما مدیون مسلمانانیم، بلکه اروپا از این جهت شهری در اسلام است»<sup>۱</sup>

نولدکه خاورشناس مشهور می گوید: «قرآن همواره بر دلهای کسانی که از دور با آن مخالفت می ورزند تسلط یافته و آنها را به خود پیوند می دهد».<sup>۲</sup>



### آنها که به معارضه برخاستند

گفتیم معجزه آن است که دیگران را به معارضه دعوت کند و همه در برابر آن عاجز گردند؛ و از آنجا که قرآن همه جهانیان را به معارضه دعوت کرده این سؤال پیش می آید که از کجا معلوم در طول تاریخ کسی همانند آن را نیاورده باشد؟! پاسخ این سؤال روشن است؛ زیرا این موضوع مسأله کوچکی نیست که تاریخ بتواند آن را فراموش کند؛ این مسئله با سرنوشت یک مذهب بزرگ و سرنوشت رقبای آن که در دنیا قدرت زیادی دارند و سالیانه مبالغ بسیار هنگفتی را خرج مبارزه و معارضه با اسلام می کنند دارد. اگر چنین اتفاقی می افتاد همه جا آن را آشکار کرده، و روی آن مانور می دادند و بهره برداری گسترده تبلیغاتی

---

۱. المعجزة الخالدة.

۲. مجموعه سخنان فوق، از کتاب «ابعاد زندگی اسوه بشریت» از انتشارات دانشگاه رسول اکرم ﷺ، صفحه ۱۳۹، نقل شده است.

می‌کردند؛ بنابراین به مصداق ضرب المثل معروف «لَوْ كَانَ لِبَآنَ»: «اگر چنین چیزی بود حتماً آشکار می‌شد» باید هر نوع مبارزه و معارضه واقعی با قرآن جلوه داشته باشد.

لذا پاره‌ای از افراد که شاید هرگز به فکر معارضه با قرآن نبودند را به این کار متهم نمودند و روی آن تبلیغ می‌کردند. این نشان می‌دهد که در مجموع مخالفان اصرار فراوانی برای تحقق چنین مسأله‌ای داشته‌اند و به همین دلیل به هر وسیله ممکن برای وصول به مقصد خود متشبث می‌شدند.

تنها کسی که نام او در تاریخ ثبت شده مسیلمه (مشهور به کذاب) است که در همان عصر پیامبر ﷺ در سرزمین یمامه (از نواحی شرق حجاز) قیام کرد و ادعای پیامبری نمود.

او که نام اصلیش مسیلمه بن حبيب بود و در اواخر عمر پیامبر اکرم ﷺ (در سال دهم هجرت) دعوی خود را آشکار کرد، و سعی داشت در همه چیز و تا آنجا که می‌تواند از رسول خدا ﷺ تقلید کند. او مدعی بود که فرشته‌ای به نام رحمن بر او نازل می‌شود، و آیاتی همانند قرآن برای او می‌آورد.

می‌گویند: او از پیامبر اسلام ﷺ درخواست نمود که وی را در پیامبری شریک سازد و وصیت نماید که پس از رحلت آن حضرت ﷺ جانشین او گردد، تا دست از مخالفت بر دارد.

از قرائن چنین بر می‌آید که دست تعصب‌های قبیله‌ای پشت سر مسیلمه بود و او را در این کار تأیید می‌کرد. مردم یمامه نیز می‌خواستند به این وسیله برتری و سیادت قریش و مردم مکه و مدینه را که در سایه مقام نبوت پیامبر اسلام ﷺ به

وجود آمده بود را از بین ببرند. از این رو به دنبال مردی حادثه جو، جاه طلب و مادی می‌گشتند و این صفات را در مسیلمه یافتند.

ولی سخنانی که از او به عنوان معارضه با قرآن نقل شده نشان می‌دهد که گذشته از همه اینها، او مردی سبک مغز بود، و بی آنکه به محتوای سخن بیندیشد به دنبال سجع در کلمات بود.

از جمله عبارات مضحکی که از وی در این زمینه نقل شده و به اصطلاح تقلید از قرآن است، این کلمات است:

«و الْمَبْدَرَاتِ بَذْرًا، وَ الْخَاصِدَاتِ حَصْدًا، وَ الذَّارِيَاتِ قَمْحًا، وَ الطَّاحِنَاتِ طَحْنًا، وَ الْغَاجِنَاتِ عَجْنًا، وَ الْخَائِزَاتِ خَبْزًا، وَ الثَّارِدَاتِ ثَرْدًا، وَ اللَّاقِمَاتِ لَقْمًا، إِهَالَةً وَسِمْنًا»<sup>۱</sup>: «قسم به دهقانان و کشاورزان! قسم به دروکنندگان! قسم به جدا کنندگان گندم از کاه! قسم به خمیر کنندگان! قسم به نان پزندگان! قسم به ترید کنندگان و قسم به لقمه بردارن با چربی و روغن!»

گویی می‌خواسته است با این جمله‌های مضحک به مقابله آیات سوره عادیات یا ذاریات برود، قرآن می‌گوید:

﴿وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا - فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا - فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا - فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا - فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا - إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ...﴾: «سوگند به اسبان دونده (مجاهدان) در حالی که نفس زنان به پیش می‌تاختند، - و سوگند به افروزندگان جرقه آتش در برخورد سمهایشان (با سنگ‌های بیابان)، - و سوگند به هجوم آوران در سپیده دم، - که گرد و غبار به هر سو پراکندند، - و (ناگهان) در میان جمع

---

۱. سفینه البحار، ماده سلم (با مختصر تفاوت) و تاریخ ابن اثیر، جلد ۲، صفحه ۳۶۱ و اعجاز القرآن الرافعی، (ترجمه) صفحه ۱۲۷.

(دشمن) ظاهر شدند، - که انسان در برابر نعمت‌های پروردگارش بسیار ناسپاس و بخیل است».

بین تفاوت ره از کجا تا کجا است!

در عبارت دیگری از او نقل می‌کنند که این گونه آیات را بر خود نازل کرده است! «يَا ضِفْدَعُ بِنْتَ ضِفْدِ عَيْنٍ، نَقَىٰ مَا تَنْقِيَنَّ أَغْلَاكَ فِي الْمَاءِ وَ أَسْفَلَكَ فِي الطَّيْنِ لَا أَلْمَاءُ تُكَدِّرِينَ وَلَا الشَّارِبُ تَمْنَعِينَ»: «ای قوباغه ماده، ای دختر قورباغه! آنچه می‌خواهی صدا کن! نیمی از بالای بدنت در آب و نیم پایین آن در گل است! نه آب را گل آلود می‌کنی، و نه کسی را از نوشیدن آب جلوگیری می‌نمایی».<sup>۱</sup>

سایر سخنان و به اصطلاح آیات دیگری که از او نقل شده نیز همین گونه است؛ بلکه بعضی بدتر و بعضی حتی رکیک است که صرف نظر کردن از ذکر آنها اولی است.

از عباراتی که از وی نقل شده به خوبی استفاده می‌شود که او تنها به سجع عبارات اهمیت می‌داد، و مسجع بودن را کافی می‌دانست؛ درست همانند اشعاری که در زمان ما برای کودکان می‌سازند که مطالب بی ارزش و مبتذل و گاه بی معنا و نامربوط را در الفاظ شعری می‌ریزند و تنها به قافیه آن اکتفا می‌کنند. مورخان نوشته‌اند که در عصر او زنی به نام سجاح (بر وزن تباه) بود که در دروغ گفتن، ضرب المثل شمرده می‌شد و عرب می‌گفت: «فُلَانٌ أَكْذَبُ مِنْ سَجَاحٍ»: «فلان کس از سجاح هم دروغگوتر است». او که از طایفه بنی تمیم بود

---

۱. سفینه البحار، جلد اول، ماده سلم و تاریخ ابن اثیر، جلد ۲، صفحه ۳۶۱ و اعجاز القرآن رافعی (ترجمه) صفحه ۱۲۸.

نیز دعوی نبوت و نزول وحی داشت، و گروهی از او متابعت کردند، او نیز الفاظ مسجعی مانند مسیلمه به هم می‌بافت.

می‌گویند پیروان این دو که در نزدیکی هم زندگی می‌کردند، آماده جنگ با یکدیگر شدند؛ ولی مسیلمه از در حيله و مکر وارد شد، وبا سجاح خلوت کرد، و گفت: «آیا مایلی که با تو ازدواج کنم و طایفه تو و طایفه من، دست به دست هم دهند و عرب را بخوریم!» او رضایت داد و سه روز نزد او ماند و هنگامی که بازگشت، طایفه‌اش به او گفتند: «در این ازدواج مهریه چه بود؟» او نزد مسیلمه آمد و مطالبه مهر کرد؛ مسیلمه کسی را مأمور کرد که در بین آن دو طایفه فریاد زند و بگوید مهر سجاح، بخشیدن و حذف نمازهای صبح و شام است که در آیین محمد ﷺ آمده است.

هنگامی که مسیلمه (در جنگ یمامه بعد از پیامبر اسلام ﷺ به دست وحشی، قاتل معروف حمزه (رضی الله عنه) کشته شد این زن اظهار اسلام نمود<sup>۱</sup> و این دو چنان به دروغگویی معروف شدند که شاعری در حق آنها می‌گوید:

وَالَّتِ سَجَاحٌ وَالْأَهْلُ مُسَيْلِمَةٌ      كَذَابَةٌ مِنْ بَنِي الدُّنْيَا وَكَذَابٌ

:«سجاح، مسیلمه را دوست داشت، و او هم سجاح را دوست داشت - زن

دروغگویی از ابناء دنیا در کنار مرد دروغگوئی قرار گرفت»<sup>۲</sup>

۲. اسود عنسی از کسانی بود که در اواخر عمر پیامبر ﷺ به معارضه با قرآن برخاست، او نیز چنین می‌پنداشت که برای معارضه با قرآن کافی است کلمات مسجعی را به هم تلفیق کند هر چند محتوایی نداشته باشد.

۱. دایرة المعارف قرن بیستم فرید وجدی، طبق نقل تنزیة التنزیل مرحوم شهرستانی، صفحہ ۱۷۶.

۲. دایرة المعارف دهخدا، ماده سجاح.

اسود عنسی از طایفه بنی مذحج بود و در ایام حجة الوداع (در اواخر عمر مبارك پیامبر ﷺ) به ادعای پیامبری برخاست و دوران دعوی نبوتش بیش از چهار ماه طول نکشید، او بر بحرین و نجران و پاره‌ای از بلاد یمن و سواحل خلیج فارس و غیر آن دست یافت؛ و سرانجام در یمن به دست فیروز ایرانی با کمک همسرش کشته شد و مژده قتلش هنگام حیات رسول خدا ﷺ به مدینه رسید.<sup>۱</sup>

گفته می‌شود او در مناطقی می‌زیست که دارای انحطاط فکری و آلودگی اخلاقی بودند و به همین دلیل گروهی از بی‌بند و بارها از او پیروی کردند، او تنها در معارضه با قرآن به سجع کلمات می‌اندیشید نظیر آنچه در بالا از مسیلمه نقل شد؛ ولی به زودی پیروانش به فساد عقیده او پی بردند و دست از پیروی وی کشیدند.

۳. بعد از پیامبر ﷺ نیز افرادی را به معارضه با قرآن متهم ساخته‌اند هر چند نسبت دادن این کار به آنها از نظر تاریخی مسلم نیست. شاید ملاحظه پاره‌ای از کلمات مسجع بعضی از ادبای عرب، سبب شده که افراد نا آگاهی این معنا را به آنها نسبت بدهند، و یا دشمنان آگاه با طرح این احتمال بخواهند بهره برداری کنند.

از جمله آنها می‌توان عبدالله بن مقفع (از نویسندگان و ادبای معروف قرن دوم هجری) که در عصر امام صادق (ع) می‌زیسته نام برد. می‌گویند او در آغاز مسیحی بود و بعد اسلام آورد ولی احاطه کاملی به زبان فارسی داشت و بعضی

---

۱. دایرة المعارف بستانی، بنا به نقل تنزیة التنزیل، سید هبة الدین شهرستانی صفحه ۱۸۶.

از کتب فارسی را به عربی ترجمه نمود؛ که از آن جمله کتاب کلیله و دمنه است. در مقدمه‌ای که بر این کتاب نوشته به وضوح اظهار اسلام می‌کند؛ ولی می‌گویند: گاه کلمات زنده‌ای از او شنیده شده و به واسطه همانها سرانجام به دست سفیان بن معاویه مهلبی امیر بصره که ظاهراً اختلاف‌هایی با او داشت کشته شد. می‌گویند هنگامی که سفیان می‌خواست او را در تنور آتش بیفکند، به او گفت من تو را می‌کشم و هیچ ایرادی بر من نیست؛ چون تو زندیقی و عقاید مردم را خراب کرده‌ای!

به هر حال اعتقادات او دقیقاً برای ما روشن نیست؛ ولی آنچه مسلم است اینکه او داعیه معارضه با قرآن نداشته است؛ اما بعضی می‌گویند که کتاب معروف الدُّرَّةُ الیَتمَةُ را به این منظور نوشته است.

خوشبختانه کتاب مزبور در دسترس ما است و چندین بار چاپ شده و کمترین اشاره‌ای در این کتاب به مسئله معارضه با قرآن دیده نمی‌شود، و معلوم نیست چرا چنین نسبتی به او و کتابش داده‌اند.

به هر حال هیچ سند تاریخی که گواه بر معارضه او با قرآن باشد در دست نیست و کتاب مزبور هر چند ادیبانه نوشته شده، اما چیزی که قابل معارضه با قرآن باشد در آن وجود ندارد.

۴. ابوالعلاء معری نیز از کسانی به شمار می‌رود که چنین نسبتی به او داده شده است. او از نویسندگان و شعرای معروف قرن پنجم هجری و فردی ملحد بود و سخنان زنده‌ای از او نقل شده است. حتی وضع او قابل مقایسه با عبدالله بن مقفع نیست؛ ولی به هر حال سند تاریخی که نشان دهد او در فکر معارضه، با

قرآن بوده در دست نداریم، و ظاهراً انتساب چنین نسبتی به او به خاطر اتهامش به بی‌دینی و الحاد از یک سو، و ادیب و نویسنده و شاعر بودنش از سوی دیگر است.

او حتی عبارت پردازی‌های مسجع ابن راوندی را در کتاب التاج به باد سخریه گرفته است، و در رساله‌ای که به نام الغفران در پاسخ التاج نگاشته، با صراحت می‌گوید: «که قافیه پردازی‌ها و مسجع‌های ابن راوندی، چیزی جز مانند آنچه کاهنان با هم می‌بافتند که می‌گفتند: "أَفٌّ وَ تُفٌّ وَ جَوْرَبٌ وَ حُفٌّ"، نمی‌باشد»<sup>۱</sup>. به این ترتیب او نیز بر این نکته تأکید می‌کند که بافتن عبارات مسجع بی‌محتوا کمترین ارزشی ندارد.

جالب این‌که در همان رساله الغفران گفتار جالبی درباره قرآن دارد که نشان می‌دهد، به عظمت قرآن و محتوای آن، معترف بود - هر چند آن را وحی آسمانی نمی‌دانسته است - او با صراحت می‌گوید: «هنگامی که یک آیه از قرآن در میان سخنان دیگر واقع شود، مانند ستاره درخشانی است که در شب تاریک می‌درخشد»!

۵. احمد بن حسین کوفی شاعر معروف به متنبی، چنانکه از نامش پیدا است ادعای نبوت کرد، او از ادبای قرن چهارم هجری بود؛ و از ذوق شعری بهره فراوانی داشت؛ وی در آغاز قبول اسلام کرد؛ ولی می‌گویند: بعداً دعوی نبوت نمود، و جالب این‌که دعوی او در سن هفده سالگی بود.

در حواشی کتاب اعجاز القرآن رافعی آمده است در سال ۳۲۰ ادعای نبوت

---

۱. اعجاز القرآن رافعی (ترجمه)، صفحه ۱۳۷.



کرد و جمعی از بنی کلب از او پیروی کردند؛ امیر حِمص او را به زندان انداخت و یاران او متفرق شدند و از این کار توبه نمود و آزاد شد و بعداً به کَلّی منکر این امر گردید؛ او مدتی نزد سیف الدوله، مقرب بود و هرگاه در مجلس او نامی از دعوی نبوت می آمد انکار می کرد، و سرانجام در سال ۳۵۴ به دست فاتک بن ابی جهل به سبب اختلافی که با اطرافیان عضد الدوله دلمی پیدا کرد، کشته شد.<sup>۱</sup>

۶. یکی دیگر از کسانی که به فکر معارضه قرآن بود، احمد بن یحیی معروف به ابن راوندی است که از متکلمان معتزله و ملازم با ملحدان و مخالفان اسلام بود. چون او را ملامت می کردند، می گفت: «می خواهم عقاید آنها را به دست آورم»، سپس تظاهربه الحاد کرد و با مردم منازعه می نمود. در تاریخ آمده است که: پدر او یهودی بود و بعداً اسلام آورد، لذا بعضی از یهود به بعضی از مسلمین می گفتند: ابن راوندی کتاب شما را تباه می کند آن گونه که پدرش کتاب یهود را تباه کرد و همچنین نوشته اند که او بر مذهبی استقرار پیدا نمی کرد و برای یهود کتابی در ردّ اسلام به نام البصیره در برابر چهارصد درهم نوشت؛ و پس از اتمام آن در مقام ردش بر آمد اما یکصد درهم گرفت و از آن خودداری کرد.

می گویند: او در مقام معارضه با قرآن، دست به تألیف کتابی به نام التاج زد ولی تاکنون نمونه ای از آن کتاب به دست نیامده، و این همان کتابی است که ابوالعلاء معری درباره آن می گوید: «أَمَّا تَاجُهُ فَلَيْسَ نَعْلًا! وَ هَلْ تَاجُهُ إِلَّا كَمَا قَالَتِ الْكَهَنَةُ: "أُفَّ وَ تُفَّ وَ جَوْرَبٍ وَ حُفَّ"»: «یعنی آنچه را او کتاب تاج نام نهاده، ارزش کفش را هم ندارد؛ آیا قافیه پردازی ها و سجع های ابن راوندی چیزی جز

---

۱. اقتباس از اعجاز القرآن رافعی (ترجمه)، پاورقی صفحه ۱۳۷.

آنچه کاهنان به هم بافتند که می‌گفتند: "اف و تف و جورب و خف است؟"<sup>۱</sup>



از مجموع آنچه گفته شد به خوبی استفاده می‌شود که هیچ کس پاسخ مثبتی به دعوت قرآن به مبارزه و مسأله تحدی نداده است با این که به اصطلاح تَوَفَّر دواعی بر نقل آن بوده است؛ یعنی از زمان مشرکان عرب و اهل جاهلیت تا به امروز که دستگاه‌های استکباری، برای درهم کوبیدن اسلام و قرآن بزرگترین سرمایه‌گذاری را می‌کنند و قاعدتاً اگر می‌توانستند ادبای عرب، و علمای غیر عرب را برای آوردن چیزی همانند قرآن بسیج کنند، حتماً فروگذار نمی‌کردند. و اینکه می‌بینیم در طول تاریخ افرادی جز امثال مسیلمه و سجاح با آن رسوایی‌ها، قدم به این میدان نگذارده‌اند به خوبی در می‌یابیم که این امر امکان‌پذیر نبوده است، و گرنه بهترین مستمسک را به دست دشمنان سر سخت می‌داده است، و روی آن همه جا تبلیغ فراوان می‌کردند، و این همان معنای عجز و ناتوانی از معارضة در برابر قرآن است.

---

۱. اقتباس از متن و حاشیه ترجمه مرحوم ابن الدین بر اعجاز القرآن رافعی، صفحه ۱۳۳ تا ۱۳۷.

## شأنهای اعجاز قرآن

### اشاره

گروهی بر این باورند که اعجاز قرآن تنها از دریچه فصاحت و بلاغت، یعنی زیبایی الفاظ و رسا بودن معانی است؛ در حالی که امروز غالب محققان و آگاهان می‌دانند که این معنا تعریف جامعی از فصاحت و بلاغت نیست، و جنبه‌های اعجاز قرآن بسیار متنوع و متعدد است؛ حتی ممکن است با گذشت زمان به جنبه‌های تازه‌ای از اعجاز قرآن برخورد کنیم که در گذشته برای ما روشن نبوده است.

در حال حاضر، جهات زیر را در زمینه اعجاز قرآن می‌توان برشمرد که شواهد همه آنها در خود قرآن است:

۱. اعجاز از نظر فصاحت و بلاغت یعنی زیبایی ظاهر، و عمق باطن، و متانت و عفت بیان، و صراحت و قاطعیت و گستردگی مفاهیم، و هماهنگی لفظ و معنا.

۲. اعجاز از نظر معارف و طرح مسائل عقیدتی.

۳. اعجاز از نظر طرح مسائل تاریخی.

۴. اعجاز از نظر وضع قوانین.

۵. اعجاز از نظر علوم روز و مسائل ناشناخته علمی در عصر قرآن.

۶. اعجاز از نظر پیشگویی‌ها و اخبار غیبی.

۷. اعجاز از نظر یکپارچگی و عدم وجود اختلاف در میان آیات قرآن که در

طول ۲۳ سال با تمام دگرگونی‌های شرایط زمانی و مکانی نازل شده است. با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم، و هر یک از شاخه‌های بالا را جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم:



### ۱. اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت

علمای معانی در تفسیر فصاحت و بلاغت می‌گویند: «فصاحت که گاهی توصیفی برای کلمه، و گاه توصیفی برای کلام دانسته می‌شود، عبارت است از خالی بودن کلام از حروف و کلمات ثقیل و سنگین و نامأنوس و بدآهنگ و ناموزون و همچنین تعبیرات رکیک و سبک و نفرت‌انگیز و گوش‌خراش و ناهماهنگ و پیچیده و گنگ و مبهم. و بلاغت عبارت است از تناسب کلام با مقتضای حال، و هماهنگی کامل با هدفی که سخن به خاطر آن گفته می‌شود». به تعبیر دیگر فصاحت بازگشت به کیفیت الفاظ می‌کند، و بلاغت ناظر به کیفیت معنا و محتوی است یا به تعبیر دیگر فصاحت به جنبه‌های صوری و ظاهری کلام می‌نگرد، و بلاغت به جنبه‌های معنوی و محتوایی.

شکی نیست که این دو بیش از آنکه جنبه علمی و دستوری داشته باشد جنبه ذوقی و استعدادی دارد؛ ولی همان ذوق و استعداد نیز در سایه تعلیم و تربیت و توجه به قواعدی است که غالباً از کلمات فصحاء و بلغاء گرفته شده و به این

وسیله شکوفاتر و کامل تر و منظم تر می شود؛ درست همانند ذوق شعر یا استعداد خوشنویسی که به وسیله استاد و از طریق آموزش تکامل می یابد.

به هر حال بعضی معتقدند که اعجاز قرآن و دعوت به معارضه که در آیات مختلف آمده است عمدتاً ناظر به همین معنا است، و امور زیر را می توان گواه بر آن گرفت:

۱. امتیاز عرب و هنرنمایی او در آن عصر و زمان تنها در قسمت فصاحت و بلاغت بوده است، تا آنجا که اشعار جاهلی در اوج فصاحت قرار داشت و هر سال در اجتماع اقتصادی که در بازار عکاظ در نزدیکی طائف تشکیل می شد، یکی از مهم ترین برنامه های آنها، خواندن زیباترین اشعار سروده آن سال بود و هنگامی که از میان آنها بهترین را انتخاب می کردند، آن را به عنوان یک اثر برجسته ادبی در کنار خانه کعبه آویزان می کردند و با گذشت سال ها، هفت قطعه معروف که به نام معلقات سبع شهرت یافت، گردآوری شد.

بنابراین اگر قرآن می خواهد، آنها را تحدی و دعوت به معارضه کند باید در این جنبه باشد.

۲. تعبیری که مشرکان عرب از قرآن و پیامبر ﷺ داشتند، که قرآن را سحر و پیامبر را ساحر می نامیدند نیز ممکن است اشاره به جذبۀ فوق العاده قرآن باشد که مسلماً جنبه های زیبایی کلام و فصاحت را شامل می شود.

۳. در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که در مورد تناسب معجزات پیامبران با علوم و هنرهای پیشرفته عصر خود وارد شده است می خوانیم: «هنگامی که خداوند موسی علیه السلام را مبعوث کرد، سحر و ساحری بر اهل آن

سامان عصر غلبه داشت؛ لذا خداوند چیزی از سوی خود برای آنها فرستاد، که در قدرت آنها نبود و سحرشان را باطل کرد و حجّت را تمام نمود، و عیسی عَلَيْهِ السَّلَام را هنگامی مبعوث کرد که بیماری‌های صعب‌العلاج، آشکار شده بود و مردم نیازمند به طبیب بودند؛ به همین دلیل خداوند از جانب خود چیزی فرستاد که نزد آنها نبود؛ که مردگان را برای آنها زنده می‌کرد، و کور مادرزاد و مبتلایان به بیماری غیر قابل علاج پیسی را به فرمان خدا بهبودی می‌بخشید، و حجّت را به وسیله آن بر آنها تمام کرد، و خداوند محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در وقتی مبعوث کرد که در آن عصر خطبه‌ها و سخنان (دلنشین و فصیح و بلیغ) بر اهل آن عصر غالب بود - راوی می‌گوید گمان می‌کنم امام به شعر نیز اشاره کرد - خداوند از سوی خود مواعظ و حکمت‌هایی (در بالاترین حدّ فصاحت و بلاغت) فرستاد، که سخنان آنها را باطل کرد و حجّت را با آن تمام نمود.<sup>۱</sup>

این قرائن همه نشان می‌دهد که اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت بوده و هست؛ ولی انصاف این است که از این قرائن، چیزی بیشتر استفاده نمی‌شود که مسأله اعجاز از نظر فصاحت و بلاغت عمیقاً مورد توجه بوده، نه آن‌که منحصر به آن بوده باشد، به خصوص آن‌که جنبه‌های دیگر اعجاز قرآن مجید کاملاً آشکار و نمایان است.

برای آگاهی افزون‌تر در این زمینه از اعجاز قرآن توجّه به نکات زیر لازم است:

۱. همان گونه که در بالا اشاره شد عرب جاهلی در حدی از فصاحت و

---

۱. عیون الاخبار (طبق نقل تفسیر نور الثقلین، جلد ۱، صفحه ۴۳) این حدیث را مرحوم کلینی در کافی، و علامه مجلسی در بحار الانوار نیز نقل کرده‌اند.

بلاغت بود که اشعار باقی مانده آن عصر از جمله تعلقات سبع هنوز هم به عنوان اشعار برگزیده عرب شناخته می شود؛ ولی می دانیم بعد از نزول قرآن آنها همه آن اشعار را بر چیدند و در مقابل فصاحت بی نظیر قرآن زانو زدند، و با تمام انگیزه هایی که برای معارضه و مبارزه با قرآن داشتند، قادر به ارائه چیزی نشدند. در بحث جاذبه های قرآن که قبلاً آوردیم نمونه های زنده و روشنی از تأثیر قرآن در این جنبه مشاهده کردیم.

۲. در طول تاریخ همیشه در برابر مردان حق، گروهی که منافع نامشروعشان به خطر می افتاد به پا می خاستند و بر چسب هایی بر آنها می زدند؛ که این برچسب ها در عین دروغ و تهمت بودن، حاکی از پاره ای از واقعیات بوده که در آن محیط وجود داشته است. برای مثال از جمله برچسب هایی که به پیامبر اسلام ﷺ زدند مسأله سحر و ساحری بود که در مقیاس بسیار وسیعی به کار می رفت. در آیات ۲۴ و ۲۵ سوره مدثر می خوانیم: ﴿فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ - إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾: «سرانجام (ولید، بزرگ مشرکان) گفت: "این (قرآن) چیزی جز یک سحر جالب (همچون سحرهای پیشینیان نیست) این جز سخن بشر نمی باشد».<sup>۱</sup>

علت اصلی این نسبت ناروا به پیامبر ﷺ نفوذ عجیب و خارق العاده آیات قرآن بود که با فصاحت و بلاغت عجیبش دل ها را به سوی خود جذب می کرد، به گونه ای که نمی توانستند این نفوذ را یک امر عادی تلقی کنند، و برای آن واژه ای جز واژه سحر که در لغت به معنای هر کار نافذ و خارق العاده ای است که

---

۱. داستان جالب ولید بن مغیره و گفتار او در مورد جاذبه قرآن در مباحث گذشته، مشروحاً بیان شد.

منشأ آن آشکار نباشد، برای آن انتخاب کنند.

اگر چه آنها با این نسبت می‌خواستند پرده روی یک حقیقت آشکار بشکند و اعجاز الهی را انکار کنند؛ ولی با این سخن خود، ناآگاهانه به عظمت قرآن اعتراف می‌کردند که جاذبه سحر آسایی دارد!

۳. مطالعه در آثار نویسندگان و ادیبان، نشان می‌دهد که آنها معمولاً به دو گروه متمایز تقسیم می‌شوند: بیشتر آنان به زیبایی الفاظ اهمّیت می‌دهند، و حتّی گاهی معانی را فدای لفظ می‌کنند، و به عکس گروهی اهمّیت زیادی به الفاظ نمی‌دهند و تمام قدرت و نبوغ خود را برای عمق معانی به کار می‌گیرند. به همین دلیل نویسندگان تاریخ ادبیات ما، آثار شعرای بزرگ را (از یک نظر) به دو سبک مختلف تقسیم کرده‌اند، سبک عراقی و سبک هندی.

شعرای بزرگی که به سبک اوّل شعر گفته‌اند، ذوق و استعداد خود را بیشتر در زیبایی الفاظ به کار برده‌اند، در حالی که طرفداران سبک دوم غالباً به دقایق معانی و ظرافت‌های مخصوص آن توجّه کرده‌اند.

انکار نمی‌توان کرد که معدود کسانی بودند که به هر دو جنبه اهمّیت می‌دادند و آثار دلنشینی از خود به جای می‌گذارند؛ ولی در این‌که آنها نیز در کار خود تا چه حد موفق بودند، سخن بسیار است.

دلیل آن هم روشن است، زیرا الفاظ زیبا و آهنگ دار و جالب، همیشه بر قامت معنای مورد نظر راست نمی‌یابد، و تمام ریزه کاری‌های آن را منعکس نمی‌سازد؛ لذا غالباً شاعر و گوینده و خطیب، بر سر دوراهی زیبایی لفظ و زیبایی معنا قرار می‌گیرد، و ناچار است بالاخره یکی از این دو را برگزیند؛ و لذا در



بسیاری از نظم و نثرها، معانی فدای سجع و قافیه شده‌اند.

ولی کسانی که از ادبیات عرب آگاه باشند و با قرآن آشنا گردند، می‌بینند این کتاب بزرگ الهی، این امتیاز مهم را در سرحد اعجاز حفظ کرده که هم الفاظ در آن در نهایت عذوبت و شیرینی، و هم جمله بندی‌های آن در کمال ظرافت و زیبایی، و کلمات آهنگ دار و موزون است، و هم حق معانی با تمام ریزه کاری‌ها و دقایقش ادا شده است، و این یکی از ابعاد اعجاز قرآن در جنبه فصاحت و بلاغت است.

قرآن در ادای معانی هیچ گونه تکلفی ندارد، و مقصود خود را به وضوح بیان می‌کند در عین حال، لباسی که از الفاظ بر آن معانی پوشانده شده در حدّ اعلای زیبایی است.

۴. در میان شعرا و سخن پردازان، این نکته معروف است که در بسیاری از موارد، برای زیبایی بیان باید از مبالغه‌های دروغ استفاده کرد و مثلاً به خاطر گرد و غباری که از سمّ ستوران لشکر، در بیابان برپا می‌شود، طبقات هفتگانه زمین را شش، و طبقات هفتگانه آسمان را هشت کرد! و یا نه کرسی فلک را زیر پای گذارد، تا به بلندای رکاب قزل ارسلان رسید! و دل را دریای خون، و اشک چشم را رود جیحون ساخت، تا آنجا که گفته‌اند:

در شعر میبچ و در فن او      که از اکذب او است احسن او!

و به این ترتیب زیباترین شعرها، دروغ آمیزترین آنها است.

تعبیر قرآن درباره شعرا که می‌گوید: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ﴾: «آیا ندیدی آنها در هر وادی سرگردانند؟» ظاهراً اشاره به همین معنا است که غالباً

غرق پندارها و تشبیهات شاعرانه خویش اند!<sup>۱</sup>

ولی هنگامی که ما به قرآن مراجعه می‌کنیم، در هیچ موردی مبالغه دروغ‌آمیز نمی‌بینیم، و با تمام زیبایی و ظرافتی که در الفاظ و معانی وجود دارد همگی بیانگر حقایق است؛ و این که مشاهده می‌کنیم قرآن در آیات متعددی تهمت شاعر بودن را از پیامبر اسلام ﷺ و تهمت شعر را از قرآن نفی می‌کند نیز به همین دلیل است.<sup>۲</sup>

آری! با این که قرآن عاری از تخیل‌های شاعرانه و مبالغه‌ها و اغراق‌های دور از حقیقت شعری، و تشبیهات و استعارات خیالی است و چیزی جز بیان حقایق (آن هم بطور جدی و قطعی) ندارد، در عین حال آن چنان شیرین و جذاب است که حتی دور افتادگان از اسلام بلکه مخالفان پیامبر ﷺ را به خود جذب می‌کرد که نمونه‌هایی از آن در بحث جاذبه قرآن گذشت.

جالب این که تاریخ می‌گوید: بسیاری از شعرای نامدار عرب هنگامی که خود را در برابر فصاحت قرآن دیدند، از جان و دل اسلام را پذیرا شدند. از جمله شاعر توانمندی که در قلمرو جاذبه قرآن مسلمان شد لبید بود که شعرش در زمان جاهلیت به عنوان یکی از معلقات سبع (هفت قطعه شعر معروفی که به عنوان اشعار برگزیده عرب انتخاب و بر دیوار کعبه آویزان شده بود) به شمار می‌آمد، مسلمان شد.

حسان بن ثابت نیز از شعرای ثروتمندی بود که به خاطر جاذبه قرآن مسلمان

---

۱. سوره شعرا، آیه ۲۲۵.

۲. در سه آیه از قرآن، این نسبت ناروا از مشرکان نقل شده است (سوره انبیاء، آیه ۵، سوره صافات، آیه ۳۶، سوره طور، آیه ۳۰) و در دو آیه، خداوند با صراحت این معنا را از پیامبرش نهی می‌کند (سوره یس، آیه ۶۹ و سوره حاقه، آیه ۴۱)

شد.

خنساء شاعره نقّاد عرب، و اعشی ادبای کم نظیری بودند که به اسلام گرایش پیدا کردند، و از جاذبه قرآن بهره‌ها گرفتند.<sup>۱</sup>

۵. یکی دیگر از مظاهر فصاحت و بلاغت قرآن، آهنگ مخصوصی است که در خود او وجود دارد.

سخنان ادبا، معمولاً یا به صورت شعر و یا به صورت نثر ظهور پیدا می‌کند اما قرآن نه شعر است و نه حتّی یک نثر معمولی و متعارف؛ بلکه نثری است که آهنگ مخصوص به خود را دارد، همان نثری که هنگام تلاوت قاریان قرآن، کاملاً در غالب آهنگی قرار می‌گیرد.

اگرچه ما نمی‌توانیم تعبیر موسیقی را که در عرف ما آلوده به مفاهیم منفی است در مورد قرآن به کار ببریم؛ ولی بعضی از نویسندگان معروف عرب، مانند مصطفی رافعی در کتاب اعجاز القرآن چنین می‌گوید: «اسلوب و طریقه قرآن، آهنگ و لهجه‌هایی به وجود می‌آورد، که هر شنونده‌ای را وادار به استماع می‌کند و این خود یک نوع موسیقی مخصوص است، که در کلمات موزون دیگر تا آن زمان سابقه نداشته است، این نظم و ترتیب در قرآن، وسیله‌ای بود که طبع عرب را به وجد می‌آورد و به طرز جدیدی از نظم و اسلوب سخن، آشنا می‌ساخت که بی سابقه بود».

یکی از دانشمندان غربی به نام بولاتیتلر در این زمینه می‌گوید: «بسیار مشکل است انسان فکر کند که قدرت فصاحت یک انسان، توانایی آن را دارد که مانند

---

۱. شیوه‌های اعجاز قرآن، صفحه ۷۷.

قرآن تأثیر گذار باشد به ویژه آن که مرتباً اوج می گیرد، بی آن که ضعفی در آن مشاهده شود، و هر زمان قله های تازه ای را فتح می کند. آری! معجزه ای است که در برابر آن مردان روی زمین و فرشتگان آسمان ناتوان اند.<sup>۱</sup>

دانشمند دیگری به نام کنت هنری دی کستری می افزاید: «اگر در قرآن غیر از شکوه معانی و زیبایی مبانی نبود، کافی بود که بر افکار مسلط شود و تمام قلوب را به سوی خود جذب کند».<sup>۲</sup>

۶. این نکته نیز حائز اهمیت است که معمولاً هر سخنی با تکرار خسته کننده می شود اما قرآن چنان شیرین است که با صدها بار تلاوت باز نه تنها ملال آور نیست؛ بلکه جاذبه و شیرینی خود را حفظ می کند. این معنا نه تنها در میان علاقه مندان به قرآن مشهور است بلکه در میان دیگران نیز شهرت دارد.

این همان چیزی است که در حدیث معروفی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم که مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: «مَا بَالُ الْقُرْآنُ لَا يَزْدَادُ عَلَى النَّاسِ وَ الدَّرْسُ إِلَّا غَضَاضَةً؟» «چرا قرآن بر اثر کثرت انتشار و درس و تلاوت کهنه نمی شود بلکه هر روز شاداب تر است؟»

فرمود: «لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَجْعَلْهُ لَزْمَانٍ دُونَ زَمَانٍ وَ لَلنَّاسِ دُونَ نَاسٍ، فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ، وَ عِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ عَظٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ «زیرا خداوند متعال، آن را برای زمان معین یا گروه خاصی قرار نداده؛ و لذا در هر زمان تازه است، و نزد هر قومی با طراوت تا روز قیامت».<sup>۳</sup>

۱. پاورقی های اثبات الهداة، جلد اول صفحه ۲۲۳.

۲. همان مدرک، صفحه ۲۲۲.

۳. میزان الحکمة، جلد ۸ صفحه ۷۰.

حضرت علی علیه السلام نیز در جمله کوتاه و گویایی می فرماید: «وَلَا تُخْلِقْ كَثْرَةَ الرَّدِّ وَوُلُوجِ السَّمْعِ»: «کثرت تکرار، و شنیدن پی در پی، هرگز آن را کهنه نمی کند».<sup>۱</sup>

۷. یکی از ظرافت‌های فصاحت و بلاغت، پرهیز از فزونی الفاظ و رعایت اختصار در عین مفهوم بودن عبارات و بیان تمام مقصود است؛ و به اصطلاح معروف در یک فراز فصیح باید «ایجاز مُخل» و «اطناب مُمل» ترک شود.

این معنا در حد اعلا در آیات قرآن رعایت شده، و گاهی یک داستان بزرگ را در یک آیه - که هر جمله از آن گویای فراز وسیعی از آن داستان است - بیان می کند که نمونه‌های زیادی در قرآن، از آن به چشم می خورد.

آیه معروف «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكَ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»: «و گفته شد: ای زمین، آبت را فروبر! و ای آسمان، (از بارش) خودداری کن!» و آب فرو نشست و کار پایان یافت و (کشتی) بر (دامنه کوه) جودی، پهلو گرفت؛ و (در این هنگام)، گفته شد: "دور باد گروه ستمکاران" (از رحمت خدا!!).<sup>۲</sup>

آری! همین آیه است که ابن مقفع ادیب معروف عرب را به زانو در می آورد، که طبق مواعده با دوستانش می خواست به معارضه یک چهارم قرآن برخیزد. اما وقتی به این آیه رسید دست نگه داشت و خود را کاملاً عاجز و ناتوان دید؛ زیرا در عین اختصار ماجرای طوفان نوح علیه السلام و جزئیات و سرانجام آن را با تعبیرات کوتاه و بسیار پر معنا شرح می دهد، و به گفته بعضی از محققان ۲۳ نکته از صنایع ادبی در آن جمع است (از قبیل: استعاره، طباق، مجاز حذف، اشاره، موازنه،

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶.

۲. سوره هود، آیه ۴۴.

جناس، تسهیم یا ارسال، تقسیم، تمثیل، ارداف و...).<sup>۱</sup>

۸. دیگر از ویژگی‌های قرآن از نظر ادبی، این است که در عین ظرافت و لطافت عبارات، صراحت و قاطعیت فوق العاده‌ای دارد.

می‌دانیم همه از صراحت لهجه یک گوینده لذت می‌برند؛ چرا که حقایق را عریان و پوست کنده و بدون هرگونه پیرایه بیان می‌کند، و چیزی برای انسان لذت بخش‌تر از درك حقیقت نیست. دندان روی حرف گذاشتن و چند پهلوی سخن گفتن - جز در موارد استثنایی که شرایط ایجاب کند - نشانه عدم اعتماد گوینده به گفته‌های خویش، و یا ترس و وحشت او از قضاوت شنوندگان است، و در هر دو صورت از ضعف و ناتوانی گوینده حکایت می‌کند.

صراحت و قاطعیت در بسیاری از موارد، آمیخته با خشونت است. مهم آن است که گوینده در عین صراحت، لطافت بیان را نیز به کار بندد و این معنا به خوبی در آیات قرآن مشهود است.

مهم‌ترین جبهه مبارزه اسلام جبهه توحید و شرك است و قرآن بیشترین صراحت و قاطعیت را در این زمینه دارد

گاه می‌گوید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَاباً وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئاً لَيْسَتْ نَفْسٌ مِنْهُ ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ﴾: «کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید (و پرستش می‌کنید)، هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند؛ و هرگاه مگس چیزی از آنها برباید، نمی‌توانند آن را بازپس گیرند. هم طلب‌کننده ناتوان است، و هم

---

۱. شیوه‌های اعجاز قرآن، صفحه ۵۲.

طلب شونده (هم عابدان، و هم معبودان)».<sup>۱</sup>

و هنگامی که بت پرستان برای فرار از منطق کوبنده قرآن، خود را زیر چتر پدران و نیاکان می کشیدند و می گفتند: ﴿بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا﴾: «ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می نماییم»، با قاطعیت می گوید: ﴿أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ﴾: «آیا اگر پدران آنها، چیزی نمی فهمیدند و هدایت نمی یافتند (باز هم باید از آنها پیروی کنند)؟!»<sup>۲</sup>

و در جای دیگر، از این قاطعانه تر در برابر تکیه به آداب و رسوم نیاکان از زبان ابراهیم می گوید: ﴿لَقَدْ كُنْتُمْ أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾: «به یقین شما و پدرانتان، در گمراهی آشکاری بوده اید».<sup>۳</sup>

و در مورد ایمان به پیامبر اسلام ﷺ می گوید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِماً﴾: «به پروردگارت سوگند که آنها ایمان نخواهند آورد، مگر این که در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند؛ و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملاً تسلیم باشند».<sup>۴</sup>

به این ترتیب تسلیم ظاهر و باطن و پنهان و آشکار، و حتی هماهنگی دل و خواسته ها را با فرمان پیامبر ﷺ شرط ایمان صادقانه می شمرد، و با این همه صراحت و قاطعیت، باز لطافت تعبیرات کاملاً مشهود است.

در مباحث دیگر اعم از آنچه مربوط به مبدء یا معاد و یا قوانین اجتماعی یا

۱. سوره حج، آیه ۷۳.

۲. سوره بقره، آیه ۱۷۰.

۳. سوره انبیاء، آیه ۵۴.

۴. سوره نساء، آیه ۶۵.

مسائل مربوط به جنگ و صلح، یا بحث‌های اخلاقی است نیز این قاطعیت به وضوح به چشم می‌خورد که شرح کامل آن در خور یک جداگانه است.

۹. متانت و عفت بیان: افراد درس نخوانده معمولاً توجّهی به تعبیرات خود ندارند، و بسیار می‌شود که برای ادای مقصود خود از کلمات و جمله‌های دور از نزاکت و ادب کمک می‌گیرند و با این‌که قرآن در میان چنین مردمی آشکارگشت هرگز رنگ آن محیط را به خود نگرفت و در تعبیرات خود نهایت متانت و عفت را رعایت نمود، و این موضوع به فصاحت و بلاغت قرآن رنگ خاصی بخشیده است.

گویندگان و نویسندگان بزرگ، هنگامی که به صحنه‌های عشقی یا مسائل دیگری از این قبیل برخورد می‌کنند، یا ناچار می‌شوند برای ترسیم چهره واقعی قهرمانان اصلی داستان، ادب و متانت زبان یا قلم را رها نمایند و به اصطلاح برای ادای حق سخن هزار گونه تعبیرات تحریک‌آمیز یا زننده به کار برند.

یا مجبور می‌شوند برای حفظ نزاکت و عفت بیان و قلم، پاره‌ای از صحنه‌ها را در پرده‌ای از ابهام بپوشانند، و با حریفان سر بسته سخن بگویند و جمع میان این دو، یعنی بیان و ترسیم واقعیت بطور کامل و عدم آلودگی قلم و زبان با آنچه بر خلاف نزاکت و عفت است، کاری بسیار دشواری است که کمتر کسی از عهده آن بر می‌آید.

چگونه می‌توان باور کرد فردی درس نخوانده و برخاسته از یک محیط بسیار عقب مانده و نیمه وحشی، هم ترسیم دقیق و کاملی از مسائل کند و هم کوچک‌ترین تعبیر دور از نزاکتی نداشته باشد.



به عنوان مثال هنگامی که قرآن صحنه‌های حساس داستان یوسف علیه السلام و زن زیباروی هوس آلودی، را ترسیم می‌کند، بدون آن‌که از ذکر وقایع چشم‌پوشد، و مطالب را در پرده ابهام و اجمال بیان کند، تمام اصول اخلاق و عفت را نیز به کار می‌برد و همه گفتنی‌ها را می‌گوید؛ اما کوچک‌ترین انحرافی از اصول عفت بیان پیدا نمی‌کند؛ مثلاً در شرح ماجرای خلوتگاه زلیخا چنین می‌گوید:

﴿وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾: «و آن زن که یوسف در خانه او بود، از او تمنای کامجویی کرد؛ درها را بست و گفت: "بیا به سوی آنچه برای تو مهیا است!" (یوسف) گفت: "پناه می‌برم به خدا! او (عزیز مصر) صاحب نعمت من است؛ مقام مرا گرامی داشته؛ (آیا ممکن است به او ظلم و خیانت کنم؟!)" به یقین ستمکاران رستگار نمی‌شوند».<sup>۱</sup>

جالب این که قرآن در اینجا از واژه «زاود» استفاده کرده و این در جایی گفته می‌شود که کسی با اصرار آمیخته به نرمش و ملایمت، چیزی را از انسان بخواهد، و این واژه کاملاً با ادای مقصود هماهنگ است.

از سوی دیگر، نامی از زلیخا یا همسر عزیز مصر نمی‌برد، بلکه می‌گوید: «الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا» (بانویی که یوسف در خانه او بود) تا حق‌شناسی یوسف را مجسم سازد و در عین حال مقام تقوای او را نشان دهد که در برابر چنین کسی که زندگی‌اش در پنجه وی قرار داشت، مقاومت کرد.

از سوی سوم، جمله «غَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ» (همه درها را محکم بست) که مصدر

باب تفعیل است و معنی مبالغه را می‌رساند، نشان می‌دهد که آن صحنه در چه شرایط سختی صورت گرفته است.

از سوی چهارم، جمله «قَالَتْ هَيْتَ لَكَ» (بشتاب به سوی آنچه برای تو مهیا است) آخرین سخنی را که زلیخا برای رسیدن به وصال یوسف گفت شرح می‌دهد؛ ولی چقدر سنگین و پر متانت و آمیخته با عفت بیان، و خالی از هرگونه بد آموزی!

از سوی پنجم کلام یوسف: «مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ» که در پاسخ زلیخا گفت را بیان می‌کند که هشداری به زلیخا محسوب می‌شود، یعنی من در چند صباحی که در این خانه بوده‌ام، خیانت به صاحب خانه که با او نان و نمک خورده‌ام نمی‌کنم تو که یک عمر در اینجا بوده‌ای چرا؟!

آیات بعد که شرح آن به طول می‌انجامد به قدری زیبا این داستان را شرح می‌دهد و سرانجام نیک مقاومت در برابر هوس و سپردن خویشتن به خدا را در صحنه‌ها به طرز بسیار جالبی ترسیم می‌کند.

در آیه دیگر هنگامی که می‌خواهد احساسات زنان مصر که از سوی زلیخا دعوت به یک میهمانی به منظور تبرئه خویش شده بودند را در یک جمله کوتاه بیان می‌کند: ﴿فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ﴾: «هنگامی که (همسر عزیز) نیرنگ آنها را شنید، به سراغشان فرستاد؛ و برای آنها پستی (گرانها، و مجلس باشکوهی) فراهم ساخت؛ و به دست هر کدام، کاردی (برای بریدن میوه) داد؛ و (به یوسف) گفت: ”بر آنان وارد شو!“ هنگامی که چشمشان به او افتاد، او را بسیار با شکوه (و زیبا) یافتند؛ و (بی

توجه) دستهای خود را بریدند؛ و گفتند: "منزه است خدا! این بشر نمی باشد؛ این جز يك فرشته بزرگوار نیست!"<sup>۱</sup>.

تعبیر «ملک کریم» (فرشته بزرگوار) در عین این که زیبایی فوق العاده یوسف را بیان می کند، پاکدامنی او را در بالاترین حد نشان می دهد؛ همان گونه که در تعبیرات معمولی به هنگام ستودن پاکی یک فرد می گوئیم: او فرشته است.

باز به دنبال این ماجرا جمله های بسیار گویا و زیبایی است که موقعیت یوسف، آن اسطوره پاکدامنی و عفت را در این ماجرا کاملاً نشان می دهد<sup>۲</sup>.

۱۰. مثالهای قرآن: قرآن مجید برای بیان حقایق، از مثال های فراوانی بهره گیری کرده است که مجموعه آنها از مظاهر بارز فصاحت و بلاغت این کتاب بزرگ الهی است، ریزه کاری هایی که در این امثله به کار رفته و نکات ظریف و باریک و دلنشینی که در هر یک از آنها به چشم می خورد به راستی انسان را به اعجاب و ا می دارد.

اصولاً نقش مثال در توضیح و تفسیر مباحث، نقش انکار ناپذیری است و به همین دلیل در هیچ بحث مهمی از ذکر مثال برای روشن ساختن حقایق و نزدیک نمودن آنها به ذهن بی نیاز نیستیم؛ چرا که گاه یک مثال حساب شده و هماهنگ با مقصود، کار یک کتاب را می کند و مطالب پیچیده را از آسمان به زمین می آورد و آن را برای همه قابل فهم می سازد، لذا یکی از هنرهای فصیحان و بلیغان و ادبا و شعرای جهان همین تمثیل است.

---

۱. سورة یوسف، آیه ۳۱.

۲. برای آگاهی بیشتر از این نکات، به تفسیر نمونه، جلد نهم و دهم مراجعه فرمایید.

زمخشری در کشف دربارهٔ مَثَل می‌گوید: «مَثَل در اصل کلام عرب به معنای مَثَل یعنی نظیر است... و ضرب المثل نزد آنان و تکلم علماء به امثال و نظایر، شأنی رفیع دارد؛ چرا که پرده از روی معنای مخفی بر می‌دارد، و نکات تاریک را روشن می‌سازد تا به حدّی که امر مخیّل به نظر چون امر محقّق می‌رسد، و شیئی متوهّم، در محلّ متیقّن قرار می‌گیرد، و غایب مانند شاهد جلوه‌گر می‌شود و از همین جهت در کتاب قرآن مبین و سایر کتب الهی، خداوند امثال بسیار ایراد کرده است»<sup>۱</sup>.

مثال‌ها چندین فایده دارد: مسائل عقلی را حسی می‌کند، راه‌های دور را نزدیک می‌سازد، مطالب را به صورت همگانی و همه فهم در می‌آورد، درجهٔ اطمینان به مسائل را بالا می‌برد، و بالاخره ضرب المثل مناسب، حتّی افراد لجوج را خاموش می‌سازد. بعضی از محققان امثال قرآن را به صورت یک کتاب در آورده‌اند و بیش از یکصد مثال قرآن را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند. به راستی مثال‌های قرآن معجزه است، لذا برای رسیدن به این حقیقت در ذیل تعدادی از آنها را دقیقاً مورد بررسی قرار می‌دهیم.

### نمونه‌هایی از مثال‌های اعجاز‌آمیز قرآن

هنگامی که قرآن می‌خواهد ترسیم دقیقی از منظرهٔ حق و باطل کند، می‌فرماید:

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ

وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزُّبْدُ فَيَنْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ:» (خداوند) از آسمان آبی فرو فرستاد؛ و از هر درّه و رودخانه ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد؛ سپس سیلاب بر روی خود کفی حمل کرد؛ (همچنین) و از آنچه (در کوره ها)، برای به دست آوردن زینت آلات یا وسایل زندگی، آتش بر آن می افروزند، کفهایی مانند آن به وجود می آید - خداوند برای، حق و باطل چنین مثالی می زند - سرانجام کفها به بیرون پرتاب می شوند، ولی آنچه به مردم سود می رساند (آب یا فلز خالص) در زمین می ماند؛ خداوند اینچنین مثال می زند!«<sup>۱</sup>

در این مثال پر معنا که با الفاظ و عبارات موزونی ادا شده، منظره حق و باطل به بهترین صورتی در آن ترسیم گردیده و حقایق مهمی در آن نهفته است که به قسمتی از آن ذیلاً اشاره می شود:

۱. شناخت حق و باطل از یکدیگر گاهی آن قدر پیچیده می شود که حتماً باید به سراغ نشانه ها رفت.

۲. حق همیشه مفید و سودمند است همچون آب زلال که مایه حیات و زندگی است و یا فلزات خالص، که یا زینت است و یا ابزار حیات.

۳. حق همیشه متکی به خویش است اما باطل از آبروی حق کمک می گیرد و سعی می کند خود را به لباس او در آورد و از حیثیت او استفاده کند همان گونه که هر دورغ از راست فروغ می گیرد که اگر سخن راستی در جهان نبود کسی دروغ را باور نمی کرد، و اگر حقی وجود نداشت باطل را جولانی نبود.

۴. بهره‌هر موجودی به اندازه ظرفیت او است، همان گونه که هر درّه‌ای به اندازه گنجایش خود از آب باران بهره می‌گیرد.

۵. باطل همیشه دنبال بازار آشفته می‌گردد، همان گونه که سیلاب به هنگام سرازیر شدن از کوه که دارای جوش و خروش است، کف‌ها را بر دوش خود حمل می‌کند اما هنگامی که به جلگه‌های صاف می‌رسد و جوش و خروش فرو می‌نشیند و کف‌ها نابود می‌شود.

۶. باطل تنها در یک لباس ظاهر نمی‌شود، و هر لحظه به لباس دیگری در می‌آید همان گونه که کف‌ها، هم روی آب‌ها ظاهر می‌شوند و هم روی فلزات در کوره‌ها؛ بنابراین هرگز نباید فریب تنوع آنها را خورد، پس بر هر حق و باطل شناسی لازم است که آنها را در هر لباسی بشناسد.

۷. مبارزه حق و باطل همیشگی است، و «رگ رگ است این آب شیرین و آب شور، بر خلاق می‌رود تا نفخ صور» همان گونه که ریزش باران‌ها از آسمان و ذوب فلزات در کوره‌ها همیشه هست، این امر نیز همواره ادامه دارد.

۸. باطل بالا نشین است و چشم پرکن و تو خالی، اما حق متواضع است و خاموش و هنرنا.

و نکات دیگری که با دقت در این مثال در جنبه‌های مختلف از گوشه و کنار این آیه به دست می‌آید.

این یک نمونه از مثال‌های قرآن بود.

مثال‌های دیگری مانند آنچه درباره انفاق فی سبیل الله و تشبیه آن به دانه‌ها و خوشه‌ها شده (سوره بقره، آیه ۲۶۱)، و آنچه درباره اعمال ریایی و تشبیه آن به

بارانی که بر سنگ خارایی که مختصری خاک بر روی آن است می‌ریزد و می‌شوید و از بین می‌رود، در حالی که اعمال خالصانه همچون بارانی است که بر سر زمین پرباری که در معرض تابش آفتاب و هوای آزاد است ریزش پیدا می‌کند (سوره بقره، آیه‌های ۲۶۴ و ۲۶۵)، و آنچه در مورد اعمال کفار و تشبیه آن به خاکستر در برابر باد (سوره ابراهیم، آیه ۱۸) یا تشبیه به سراب (سوره نور، آیه ۳۹) یا ظلمتهای متراکمی که در دریا و هنگام شب در حالی که ابر آسمان را فرا گرفته (سوره نور، آیه ۴۰)، و آنچه در مورد اعمال منافقان و تشبیه آنها به کسی که در یک شب ظلمانی در یک بیابان خالی راه را گم کرده، و رعد و برقها او را به لرزه در می‌آورد، لحظه‌ای در پرتو تابش برق همه جا را روشن می‌بیند و تا می‌خواهد تصمیم به حرکت بگیرد، مجدداً همه جا در نظر او ظلمانی می‌شود (سوره بقره، آیه‌های ۱۹ و ۲۰)، و آنچه در مورد چگونگی تکیه کردن بت پرستان بر بتهای فاقد شعور و قدرت، و تشبیه آن به خانه عنکبوت (سوره عنکبوت، آیه ۴۱)، و آنچه در مورد تشبیه غیبت کنندگان به کسانی که گوشت برادر از دست رفته خود را می‌خورند (سوره حجرات، آیه ۱۲)، و بالاخره آنچه درباره ذات پاک خداوند، که نور آسمان‌ها و زمین است، و تشبیه آن نور به چراغی با مشخصات ویژه، توأم با انواع ظرافتها آمده (سوره نور، آیه ۳۵) و موارد زیاد دیگری که ذکر همه آنها به طول می‌انجامد، می‌تواند از این بخش از فصاحت و بلاغت قرآن پرده بر دارد و ما را به دنیای وسیعی از ارزش‌ها و ضد ارزش‌هایی که در حیات خود با آن روبرو هستیم آشنا سازد، و جهانی از معارف را در قالب مثال‌های زیبا تبیین کند.





## ۲. اعجاز قرآن از نظر معارف الهی

از مسأله فصاحت و بلاغت که بگذریم نوبت به محتوا می‌رسد. در این قسمت قبل از هر چیز، مسأله معارف و بیان مسائل مربوط به مبدء و معاد و عقاید مذهبی مطرح می‌شود.

اصولاً یکی از محک‌های آزمایش ادیان حق از ادیان باطل، توضیح و بیانی است که درباره مسائل مربوط به مبدء و معاد و نبوت و امامت دارند؛ زیرا مسائل این قسمت مخصوصاً آنچه به ذات پاک خدا و اسماء و صفات او باز می‌گردد، بسیار ظریف و دقیق و پیچیده است، و گاهی فاصله میان شرک و توحید باریک‌تر از مو می‌شود.

این بخش از آیات قرآن به قدری جالب، عمیق و دقیق است که اگر دلیلی برای اعجاز آن، جز همان توضیحات دقیقی که در این مسائل مهم بیان می‌کند وجود نداشت، برای پی بردن به آن کافی بود، به خصوص این که قرآن در محیطی ظاهر شد که پر از بت و بتکده بود؛ از بت‌های خانگی گرفته تا بت‌های قبیله‌ای و بت‌های بزرگ که جنبه عمومی داشت و مورد توجه هر شهر و دیار بود.

بت‌هایی از یک قطعه چوب یا سنگ و فلز، با دست خود می‌ساختند با این که می‌دانستند کم‌ترین حس، شعور، حرکت و بینشی ندارند، صرفاً به خاطر یک

مشت تخیلات آنها را صاحب قدرت عظیم می دانستند، و مقدرات خود را به دست آنها می سپردند و در برابر آنها عاجزانه زانو می زدند و راز و نیاز و سجده و قربانی می کردند تا واسطه فیض و شفیع بر درگاه خداوند باشند. کار به جایی رسیده بود که گاه بت هایی از خرما می ساختند، و اتفاقاً در یک قحط سالی پس از خالی شدن انبارهای آذوقه به آن حمله ور شدند و بندگان این خدا، خدای خود را با کمال جسارت خوردند و این شعر که هنوز در لابلاهای اشعار دوران جاهلیت عرب به چشم می خورد یادگار همان داستان است :

أَكَلْتُ حَنِيْفَةً رَبِّهَا عَامَ التَّقَحُّمِ وَالْمَجَاعَةِ

لَمْ يَحْذَرُوا مِنْ رَبِّهِمْ سُوءَ الْعَوَاقِبِ وَ التَّبَاعَةِ

«طایفه بنی حنیفه خدای خود را در سال قحطی و گرسنگی خوردند، و از عواقب شوم این عمل از خدای خود نترسیدند».

این منحط ترین و مضحک ترین فکر خرافی است که ممکن است به مغز انسانی خطور کند و شاید ضرب المثل معروف فارسی: «یا خدا را بخواه یا خرما را» نیز اشاره ای به همین داستان باشد که آن گروه خرافی یا می بایست از خدای خود چشم پپوشند یا از خرما.

بسیاری از اعراب جاهلی، فرشتگان را دختران خدا می دانستند، در حالی که خودشان حتی از شنیدن نام دختر (به واسطه شدت تحقیر زن در آن محیط) تنفر داشتند، چنانکه در آیه ۱۷ سوره زحرف می خوانیم: «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ»: «در حالی که هر گاه یکی از آنها را به همان چیزی که برای خداوند رحمان شبیه قرار داده (به تولد دختر)

بشارت دهند، صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می شود و خشمگین می گردد». و مسائل خرافی فراوان دیگری چه در بحث خداشناسی و چه در بحث معاد و غیر آن که شرح آن به طول می انجامد.

هنگامی که می بینیم از چنین محیطی کسی برخاسته که توحید خالص و معارف ناب را با دقیق ترین بیان که بزرگان فلاسفه نیز در برابر آن زانو می زنند ارائه می دهد شک نخواهیم کرد که بیان چنین معارفی تنها از سوی خدا است. در این گفتار کم ترین مبالغه ای وجود ندارد و برای پی بردن به این حقیقت نیازی به پیمودن راه دور و درازی نیست، و اگر به جلد دوم و سوم همین مجموعه پیام قرآن نگاهی بیندازیم (که اولی درباره خداجویی و دومی درباره خداشناسی در قرآن است)، پی به وسعت و عمق معارف قرآن خواهیم برد. همچنین در مورد معاد در قرآن مجید که در جلد پنجم و ششم پیام قرآن مشروحاً و با تمام وسعت مورد بررسی قرار گرفته است.

لذا در اینجا به یک بحث اجمالی قناعت می کنیم و با اشاره ای کوتاه می گذریم و خوانندگان عزیز را به مجلدات قبل ارجاع می دهیم.

با این که بحث بت پرستی چنان بر آن محیط مسلط بود که هیچ کس سخنی نازک تر از گل در نکوهش این عقیده بر زبان جاری نمی کرد؛ قرآن با قاطعیت بی نظیری به کوبیدن این عقیده خرافی پرداخت و بر همین اساس گاه از زبان ابراهیم خلیل چنین نقل می کند:

﴿قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَلَا يَضُرُّكُمْ - أَفِ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾: «(ابراهیم) گفت: "آیا جز خدا چیزی را می

پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد، و نه زیانی به شما می‌رساند؟! - اف بر شما و بر آنچه جز خدا می‌پرستید! آیا نمی‌اندیشید؟!»<sup>۱</sup>

در جای دیگر به داستان گوساله سامری که جمعی از جهال بنی اسرائیل سخت به آن دل بسته، و به آن گرویده بودند، اشاره می‌کند و می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ صَرًّا وَلَا نَفْعًا﴾: «آیا نمی‌دیدند که (این گوساله) هیچ پاسخی به آنان نمی‌دهد، و مالک هیچ گونه سود و زیانی برای آنها نیست؟!»<sup>۲</sup>

کوتاه سخن این که قرآن چنان شرک و بت پرستی را مذموم می‌شمرد که همه گناهان را جز شرک قابل عفو و بخشش می‌داند، و می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾: «خداوند (هرگز) شرک به او را نمی‌بخشد؛ و کمتر از آن را برای هر کس بخواند (و شایسته بداند) می‌بخشد. و آن کس که برای خدا، همتایی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است.»<sup>۳</sup>

این برخورد قاطع و شدید، با مسأله بت پرستی - که سنت شناخته شده نیاکان و فرهنگ رایج سراسر آن محیط بود، بطوری که از غیر آن تعجب می‌کردند و غیر آن را در خور هرگونه مذمت می‌دانستند - به راستی عجیب است! ما امروز در محیط خود به این آیات می‌نگریم و آن را امر ساده‌ای می‌شمیریم، غافل از این که در آن محیط کاملاً وضع دیگری حاکم بوده است.

۱. سورة انبياء، آیات ۶۶ تا ۶۷.

۲. سورة طه، آیه ۸۹.

۳. سورة نساء، آیه ۴۸.

این از یک سو، از سوی دیگر هنگامی که وارد بحث توحید می‌شود آنچنان دلائل فطری و منطقی و برهان نظم و برهان صدیقین را مطرح می‌کند که ممکن نیست زیباتر از آن تصویر شود.

هنگام بحث از توحید فطری به مسأله‌ای که در زندگی همه آنها به اشکال مختلف روی می‌داده اشاره می‌کند و می‌فرماید: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾: «هنگامی که سوار بر کشتی شوند، خدا را با اخلاص می‌خوانند (و غیر او را فراموش می‌کنند)؛ اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می‌شوند».<sup>۱</sup>

و به این ترتیب نشان می‌دهد چگونه نور توحید در اعماق وجودشان قرار دارد و طوفان حوادث، این آتشی را که زیر خاکسترهای جهل و جاهلیت نهفته است را آشکار می‌سازد.

و هنگامی که به سراغ توحید استدلالی می‌رود، در یک جمله کوتاه می‌گوید: ﴿أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾: «آیا در خدایی که آسمانها و زمین را آفریده، شک و تردیدی است».<sup>۲</sup>

و بعد از این بیان کلی، دست انسان‌ها را گرفته و در جای جای این عالم پهن‌آور می‌رود و آیات آفاقی و انفسی را، نکته نکته به آنها نشان می‌دهد، گاه می‌گوید: ﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ - وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾: «و در زمین آیاتی برای جویندگان یقین است، - و در وجود شما (نیز آیاتی است)؛ آیا

---

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۵.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۱۰.

نمی بینید؟!»<sup>۱</sup> و بعد در آیات دیگر، نشانه‌های عظمت و قدرت و حکمت خدا را در آسمان، ستارگان و زمین، گیاهان و پرندگان، شب و روز، باد و باران و... بطور مشروح آورده که انسان از بررسی آنها غرق لذت می‌شود و به وجد و سرور می‌آید.<sup>۲</sup>

و هنگامی که به بحث صفات خدا که از پیچیده‌ترین مباحث عقیدتی است، و از لغزشگاه‌های مهم فکری برای بسیاری از دانشمندان محسوب می‌شود ورود می‌کند، باز بهترین و شیواترین سخن را ارائه می‌دهد.

در یک جا با یک جمله کوتاه او را از هر گونه صفات محدود امکانی و آمیخته با نقص، پاک و منزّه می‌شمرد و می‌گوید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾: «هیچ چیز همانند او نیست».<sup>۳</sup>

و به این ترتیب، تمام اوصاف امکانی را از او نفی می‌کند و بی نظیر بودن صفات جمال و کمال او را ثابت می‌کند.

و گاه بطور مشروح می‌گوید: ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ - هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ - هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾: «هرگز دوزخیان و بهشتیان یکسان نیستند؛ بهشتیان رستگار و پیروزند. - اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، می‌دیدید که در برابر آن خاشع می

۱. سورة ذاریات، آیات ۲۰ و ۲۱.

۲. ما شرح این آیات را تحت بیست عنوان در جلد دوم همین کتاب (پیام قرآن) آورده‌ایم.

۳. سورة شوری، آیه ۱۱.

شود و از خوف خدا می شکافد! اینها مثالهایی است که برای مردم می زنیم، شاید (در آن) بیندیشند. - او خداوند یگانه ای است که معبودی جز او نیست، دانای آشکار و نهان است، و اوست بخشنده و مهربان. - او خداوند یگانه ای است که معبودی جز او نیست، حاکم و مالک او است، از هر عیب منزّه است، به کسی ستم نمی کند، امنیّت بخش است، مراقب همه چیز است، شکست ناپذیری که (با اراده نافذ خود) هر امری را اصلاح می کند، و دارای کبریا و عظمت است؛ خداوند منزّه است از آنچه همتای او قرار می دهند! - او خداوندی است هستی بخش، آفریننده‌ای ابداع گر و صورتگر (بی نظیر)؛ از آن او است بهترین نام‌ها؛ آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح او می گویند؛ و او توانا و حکیم است»<sup>۱</sup>.

راستی اگر این توصیفی را که قرآن در این چند آیه، از آفریدگار جهان می‌کند با توصیفی که بت پرستان، و به طور کلی محیط ظهور قرآن درباره خدا داشتند، مقایسه کنیم هرگز نمی‌توان احتمال داد که این بیان فوق العاده نورانی، زاییده آن محیط تاریک و خرافی باشد.



در جای دیگر در توصیف علم خداوند و بی پایان بودن آن، چنان ترسیمی دارد که بالاتر از آن تصوّر نمی‌شود و می‌گوید: «وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ»: «و اگر همه درختان

۱. سورة حشر، آیات ۲۲ تا ۲۴.

روی زمین قلم شود، و دریا برای آن مرکب گردد، و هفت دریا به آن افزوده شود،  
(اینها همه تمام می شود ولی) کلمات خدا پایان نمی گیرد.<sup>۱</sup>

در واقع این تصویر زنده‌ای از بی نهایت است؛ زیرا عدد بی نهایت گاهی به صورت مرده ادا می شود و برای آن از علائم ریاضی و بیانات فلسفی استفاده می کنند و گاه به صورت زنده؛ شبیه ترسیمی که در آیه فوق از آن آمده بود، که فکر انسان را با خود گرفته و به اوج می برد، و به سوی بی نهایت می کشاند.

ما هنگامی می توانیم به عمق معارف اسلام در زمینه غامض ترین مسائل توحیدی و اسماء و صفات خدا پی ببریم که یک دوره تمام قرآن مجید را از این منظر مورد بررسی قرار دهیم.<sup>۲</sup>



قرآن هنگامی که در مسأله معاد و زندگی پس از مرگ گام می نهد، گاه تمام دلائل و انکارهای مخالفان را با جمله کوتاهی به کلی در هم می شکند و می گوید: ﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ﴾: «همان گونه که در آغاز شما را آفرید، (بار دیگر در رستاخیز) باز می گردید».<sup>۳</sup>

و گاه در بیان مشروح تری می فرماید: ﴿أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ - إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾: «آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده، قادر نیست همانند

---

۱. سورة لقمان، آیه ۲۷.

۲. با مراجعه به جلد سوم پیام قرآن نیز می توانید اطلاعات گسترده‌ای به صورت تنظیم شده در این زمینه به دست آورید.

۳. سورة اعراف، آیه ۲۹.



آنان را بیافریند؟! آری (می تواند)، و او آفریدگار آگاه است. - فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می گوید: "موجود باش!" آن نیز بی درنگ موجود می شود.<sup>۱</sup>

و گاه صحنه معاد و رستاخیز را در یک تابلو زنده مجسم کرده، به آنها ارائه می دهد، بی آن که بخواهند زحمت استدلال را بر فکر خود هموار کنند و می گوید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لَتَبَلَّغُوا أَشَدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّنْ يَتُوفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّنْ يَرُدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأُنْبِتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ - ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾: «ای مردم! اگر در رستاخیز شکی دارید، (به این نکته توجه کنید که:) ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از «مضغه» (چیزی شبیه گوشت جویده شده)، که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل؛ تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم). و جنین هایی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم (مادران) نگاه می داریم؛ (و آنچه را بخواهیم ساقط می کنیم؛) بعد شما را بصورت طفلی بیرون می آوریم؛ سپس هدف این است که به حد کمال و بلوغ خویش برسید. و بعضی از شما قبض روح می شوند؛ و بعضی از شما به

نامطلوب ترین مرحله عمر می رسند؛ آنچنان که بعد از علم و آگاهی، چیزی نمی دانند. و همچنین زمین را (در فصل زمستان) خشک و مرده می بینی، و هنگامی که آب باران بر آن فرو می فرستیم، به جنبش در می آید و رویش می کند؛ و از هر نوع گیاهان بهجت انگیز می رویاند. - این بخاطر آن است که (بدانید) خداوند حق است؛ و اوست که مردگان را زنده می کند؛ و بر هر چیزی توانا است.<sup>۱</sup> و به این ترتیب نمایش رستاخیز را، هم در سیر انسان در مراحل مختلف جنینی که هر کدام به نوبه خود رستاخیز بزرگی است، نشان می دهد و هم در جهان گیاهان که هر سال در زمستان و بهار، منظره مرگ و حیات و رستاخیز گیاهان و نباتات را با چشم خود می بینیم.

آیاتی که درباره حیات پس از مرگ و دلایل مختلف آن، و همچنین منازل و صحنه های گوناگون آخرت و حوادثی که در آنجا رخ می دهد و چگونگی تجسم اعمال و حساب و کتاب و میزان و شهود روز قیامت است، دارای چنان نکته ها و ریزه کاری هایی است که مطالعه و بررسی آنها هر انسانی را غرق در تعجب می کند؛ و شما می توانید حداقل بخشی از این مسائل را به صورت مفصل، در جلد پنجم و ششم همین کتاب مطالعه فرمایید.

### ۳. اعجاز قرآن از نظر علوم روز و اکتشافات علمی

قبل از ورود در این بحث، ذکر دو نکته برای پایان دادن به هرگونه سوء برداشت از این بحث لازم است :

۱. هرگز نباید انتظار داشت که قرآن مجید تمام مسائل علوم طبیعی و اسرار و خواص همه اشیاء را بیان کند. چه این که قرآن برای این مقصود بیان نشده است. قرآن یک دایرة المعارف یا یک کتاب زمین شناسی و گیاه شناسی و فیزیولوژی نیست؛ بلکه قرآن کتابی برای تربیت و هدایت است، و برای این نازل شده که انسان ها را به سوی یک زندگی پاک و آمیخته با سعادت و فضیلت - که صدق و امانت و نظم و رحمت بر آن حاکم باشد و سرانجام او را به قرب خدا برساند - رهبری کند و اگر می بینیم خداوند درباره قرآن می فرماید: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾: «و این کتاب را که بیانگر همه چیز، و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است، بر تو نازل کردیم»<sup>۱</sup> منظور بیان کلیه اموری است که با نجات و سعادت و تربیت نوع انسان، ارتباط دارد؛ و لذا به دنبال این جمله می فرماید: ﴿وَهْدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾: «و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است»<sup>۲</sup>.

ولی از آنجا که ذکر پاره ای از آیات الهی و اسرار آفرینش در سرار جهان و در

۱ - سورة نحل، آیه ۸۹

۲. سورة نحل، آیه ۸۹

وجود خود انسان، کمک به معرفه الله و شناخت عظمت عالم آفرینش که فعل خداست می‌کند، گهگاه در لابه لای آیات قرآن، به این مسائل اشاره شده و پرده از روی اموری که تا آن زمان از همه دانشمندان عالم مخفی و پنهان بوده، برداشته است.

کوتاه سخن این‌که اگر بخشی از اسرار علوم و حقایق عالم هستی در قرآن نازل شده، به عنوان عرضه کردن علوم طبیعی و مانند آن به سبک یک دایرةالمعارف نیست؛ بلکه به منظور تبیین اهداف تربیتی و اخلاقی و تعلیم درس توحید و خداشناسی و فهم اسماء و صفات حق و یا آشنا شدن به گوشه‌ای از اسرار معاد و مانند آن است.

۲. آیا اصولاً به سراغ این گونه بحث‌ها رفتن و آیات قرآن را بر اکتشافات علمی تطبیق دادن کار درستی است؟ آیا ما حق داریم مسائل مختلف علوم طبیعی را با آیات قرآن منطبق سازیم و یا آیات را بر آنها؟ در حالی که نظرات دانشمندان دائماً در حال دگرگونی و تغییر است و منطبق ساختن یک امر ثابت و پایدار از نظر ما بر یک امر متغیر و دگرگون شونده، کار منطقی به نظر نمی‌رسد. در پاسخ این سؤال باید گفت در اینجا سه نظر مختلف وجود دارد: بعضی چنان راه افراط را در این قسمت در پیش گرفته‌اند که آیات قرآنی را با کمترین تناسب بر فرضیات علمی (نه حقایق مسلم و قطعی علوم) تطبیق کرده و به گمان خود از این راه خدمتی به شناسایی قرآن نموده‌اند.

در حالی که امروز ما می‌دانیم این کار اشتباه بزرگی است و نه تنها خدمتی به قرآن محسوب نمی‌شود؛ بلکه مایه بی اعتبار نمودن قرآن است؛ زیرا فرضیات

علمی (نه قوانین مسلم آن) پیوسته در حال دگرگونی و تغییر است و تطبیق واقعیت‌های ثابت قرآن بر یک سلسله امور متحوّل و متغیّر و مشکوک یا مظنون، نه منطقی است، نه خدمتی به علم و نه خدمتی به مذهب.

دسته دوم کسانی هستند که راه تفریط را پیموده‌اند و معتقدند در هیچ مورد حتّی در مسلّمات علمی هر چند با تعبیرهای صریح قرآن هماهنگ باشد، نباید چنین تطبیقی صورت گیرد؛ ولی این تعصب و جمود نیز دور از منطق و خالی از دلیل است.

راه صحیح در اینجا حدّ وسطی میان این دو نظریه انحرافی است. ما اگر از محیط فرضیه‌ها قدم به بیرون بگذاریم و در جریان قوانین علمی که با دلایل قطعی یا مشاهدات مسلم ثابت شده است وارد شویم، و دلالت آیات قرآن در این امور، صریح و روشن باشد چرا از تطبیق این مسائل بر آیات قرآن، امتناع کنیم؟ و چرا از این توافق که نشانه عظمت این کتاب آسمانی است وحشت داشته باشیم؟

چه مانعی دارد که قرآن در بحث‌های توحیدی و خداشناسی و مسائل تربیتی، از روی یک سلسله حقایق علمی که در آن زمان کاملاً ناشناخته بوده به وضوح پرده بردارد، و پیروان خود را در جریان آن بگذارد که علاوه بر نتایج توحیدی و اخلاقی، نشانه‌ای بر حقانیت قرآن، و هم راهگشای علوم و دانش‌ها باشد؟

بر این اساس در بحثی که هم اکنون به آن می‌پردازیم، دو نکته به طور دقیق در نظر خواهیم گرفت:

۱. مسائلی از علوم طبیعی را انتخاب می‌کنیم که صد درصد ثابت و مسلم

باشد؛ مانند قانون جاذبه، زوجیت در عالم گیاهان، حرکت زمین، و حرکت منظومه شمسی و مانند آن که با دلایل حسی امروز ثابت شده است.

۲. آیاتی را در این زمینه بر می‌گزینیم که بدون نیاز به تکلف و توجیهات ساختگی، منطبق بر قواعد مسلم علمی امروز باشد؛ یا به تعبیر دیگر دلالت آیات طبق قواعد ادبی که در استفاده معانی از جمله‌ها و کلمات، رایج است قابل قبول باشد.

براین اساس به آیاتی که اعجاز قرآن را از منظر علوم طبیعی و اکتشافات علمی اثبات می‌کند اشاره می‌کنیم:

### ۱. قرآن و جاذبه عمومی

در آیه دوم سوره رعد می‌خوانیم: ﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ﴾: «خدا همان کسی است که آسمانها را، بدون ستونهایی که بتوانید آنها را ببینید، برافراشت، سپس بر عرش (قدرت) قرار گرفت؛ (و به تدبیر جهان پرداخت)؛ و خورشید و ماه را مسخر ساخت، که هر کدام تا زمان معینی حرکت دارند. کارها را او تدبیر می‌کند؛ آیات را (برای شما) تشریح می‌نماید؛ شاید به لقای پروردگارتان یقین پیدا کنید».

قابل توجه این که قرآن نمی‌گوید آسمان بی ستون است، بلکه می‌گوید: «بدونه ستونهایی که بتوانید آنها را ببینید». این تعبیر به خوبی می‌رساند که ستون مرئی وجود ندارد بلکه ستونی نامرئی، آسمان‌ها را به پا داشته است.<sup>۱</sup>

---

۱. ظاهر آیه این است که «تَرَوْنَهَا» وصف برای «عَمَدٍ» باشد، و این که بعضی گفته‌اند مفهوم آیه این است که ترونها بغیر عمد، یعنی آسمان‌ها را بدون ستون می‌بینی - بنابراین «بغیر عمد»، جار و مجرور و مضاف الیه است که متعلق به «ترونها» می‌باشد - اولاً خلاف ظاهر است و ثانیاً این تعبیر نیز نشان می‌دهد که شما آسمان را بی ستون می‌بینی در حالی که واقعاً دارای ستون است.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم که یکی از یارانش به نام حسین بن خالد سؤال می‌کند: این که خداوند فرمود: ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ﴾: «سوگند به آسمان که دارای راه‌ها است»<sup>۱</sup> یعنی چه؟

امام فرمود: «این آسمان راه‌هایی به سوی زمین دارد»، راوی عرض کرد: «چگونه می‌تواند آسمان راه ارتباطی با زمین داشته باشد، در حالی که خداوند می‌فرماید: "آسمان‌ها بی‌ستون است"؟»

امام فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ أَلَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ (بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرْوِنَهَا) قُلْتُ: "بَلَى" فَقَالَ: "ثُمَّ عَمْدٌ وَلَكِنْ لَا تَرْوِنَهَا"»: «عجیب است آیا خداوند نمی‌فرماید "بدون ستونی که قابل مشاهده شما باشد"؟ عرض کردم: "آری" امام فرمود: "پس در آنجا ستون‌هایی هست ولی شما آن را نمی‌بینید"»<sup>۲</sup>.

آیا توجیه و تفسیری برای این سخن، غیر از ستونی که ما امروز نام آن را توازن قوه جاذبه و دافعه می‌نامیم، وجود دارد؟

توضیح این‌که: در زمان نزول آیات قرآن، تنها فرضیه‌های که بر افکار دانشمندان آن عصر، و قرن‌های بعد از آن و قبل از آن، حاکم بود فرضیه هیأت بطلمیوس بود که با تمام قدرت بر محافل علمی جهان حکومت می‌کرد و طبق آن، آسمان‌ها به صورت کراتی تو در تو همانند طبقات پیاز روی هم قرار داشت، و زمین در مرکز آنها بود، و طبعاً هر آسمانی متکی به آسمان دیگری بود؛ ولی بعد از حدود هزار سال از نزول قرآن، بطلان این عقیده با دلایل قطعی ثابت شد،

۱. سوره ذاریات، آیه ۷.

۲. تفسیربرهان، جلد ۲، صفحه ۲۷۸، این حدیث در تفسیر مزبور، از دو طریق نقل شده، از طریق تفسیر علی بن ابراهیم، و همچنین تفسیر عیاشی.

و نظریه افلاک پوست پیازی به کلی کنار رفت و این معنا مسلم شد که هر یک از کرات آسمانی در مدار و جایگاه خود معلّق و ثابت است؛ هر چند مجموعه‌ها و منظومه‌ها دارای حرکت‌اند، و تنها چیزی که آنها را در جای خود نگه می‌دارد، همان تعادل قوه جاذبه و دافعه است. قوه جاذبه - که می‌گوید هر دو جسم، یکدیگر را به نسبت مستقیم جرم‌ها و به نسبت معکوس محذور فاصله‌ها جذب می‌کنند - سبب می‌شود که همه کرات آسمانی با سرعت به سوی هم حرکت کنند، و در مرکز واحدی جمع شوند؛ ولی حرکت دورانی که در سیارات و یا منظومه‌ها وجود دارد، - و می‌دانیم که خاصیت دورانی، همان نیروی گریز از مرکز است - سبب می‌شود که این کرات و منظومه‌ها، به سرعت از هم دور شوند، درست مانند آتش گردان هنگامی که در حال چرخیدن است، که اگر سیم آن قطع شود هر یک از قطعات آتش به نقطه دور دستی پرتاب می‌شود. حال اگر قوه جاذبه دقیقاً با قوه دافعه (نه ذره‌ای کمتر و نه ذره‌ای بیشتر) مساوی باشد، در این صورت ستونی نیرومند و نامرئی به وجود می‌آید که آنها را در جای خود ثابت نگه می‌دارد؛ همان گونه که کره زمین میلیون‌ها سال است که در مدار معینی برگرد خورشید حرکت می‌کند، نه جذب آن می‌شود و نه از آن دور می‌گردد، و این از نشانه‌های عظمت خدا، و از نشانه‌های اعجاز قرآن است.

جالب توجه اینکه: مفسران پیشین اجمالاً متوجه این نکته شده بودند ولی تعبیری از آن جز مسأله قدرت خدا نداشتند، به طوری که ابن عباس طبق نقل طبرسی در مجمع البیان و آلوسی در روح المعانی می‌گوید: «معنای آیه این می‌شود که آسمان بدون ستونی است که قابل مشاهده باشد، بنابراین ستون آن



قدرت خداوند بزرگ است»<sup>۱</sup>.

## ۲. قرآن و آفرینش جهان

قرآن مجید درباره پیدایش جهان، تعبیرات گوناگونی دارد:

در یک جامی فرماید: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾: «سپس به آفرینش آسمان پرداخت، در حالی که بصورت دود بود؛ به آن و به زمین دستور داد: "به وجود آیید، (و شکل گیرید) خواه از روی اطاعت و خواه اکراه! آنها گفتند: ما از روی طاعت آمديم"»<sup>۲</sup>، در جای دیگر می‌فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾: «آیا کافران ندیدند که آسمان‌ها و زمین به هم پیوسته بودند، و ما آنها را از یکدیگر جدا ساختیم؛ و هر چیز زنده ای را از آب آفریدیم؟! آیا ایمان نمی‌آورند؟!»<sup>۳</sup>.

در این دو آیه به سه نکته مهم درباره آفرینش جهان و موجودات زنده اشاره شده است:

۱. جهان در آغاز به صورت گاز و دود بوده است.
  ۲. جهان در آغاز به هم پیوسته بوده، سپس کرات آسمانی از هم جدا شدند.
  ۳. آغاز آفرینش موجودات زنده از آب بوده است.
- و اینها همان چیزهایی است که امروزه به عنوان نظریات مسلم علمی شناخته

---

۱. مجمع البیان، جلد ۵، صفحه ۲۷۴ و روح المعانی، جلد ۱۳، صفحه ۷۸.

۲. سوره فصلت، آیه ۱۱.

۳. سوره انبیاء، آیه ۳۰.

می‌شود.

توضیح این‌که اگرچه درباره کیفیت پیدایش جهان و نحوه آن فرضیات مختلفی وجود دارد که از حدود فرضیه تجاوز نمی‌کند؛ ولی با توجه به مطالعاتی که روی کهکشان‌ها و منظومه‌هایی که در حال پیدایش و شکل‌گیری هستند به عمل آمده، مسلم است که جهان در آغاز به صورت توده‌گازی ابر مانند فشرده‌ای بوده که بر اثر گردش به دور خود، قطعاتی از آن جدا شده و به اطراف پراکنده گشته است؛ و این قطعات تدریجاً سرد شده و به صورت مایع و در موارد زیادی به صورت جامد در آمده، و کرات مسکونی و غیر مسکونی را شکل داده است. به عبارت دیگر مشاهدات دانشمندان فلکی در مورد سحابی‌ها و جهان‌های دور دست که در حال تکمیل است، این مسأله را که دنیا در آغاز به صورت توده‌گاز دودمانندی بوده از صورت یک فرضیه خارج ساخته و به عنوان یک نظریه قطعی معرفی می‌کند؛ این چیزی است که محافل علمی جهان آن را پذیرفته‌اند. در نخستین آیه فوق نیز صریحاً می‌خوانیم که آسمان‌ها (کرات آسمانی) در آغاز به صورت دود بودند. هماهنگی این آیه با اکتشافات دانشمندان که چندان از عمر آنها نمی‌گذرد نشانه‌ای از اعجاز علمی قرآن است که پرده از روی مطلبی که در عصر نزول قرآن کاملاً ناشناخته بوده بر می‌دارد.

دومین آیه نیز از به هم پیوستگی جهان در آغاز امر و سپس جدا شدن اجزای آن از یکدیگر سخن می‌گوید، که این مطلب هم امروز به عنوان یک اصل، مورد قبول محافل علمی است.

پیدایش موجودات زنده (اعم از گیاهی و حیوانی) در نخستین بار از آب

دریاها نیز امروز یک نظریه معروف علمی است؛ هر چند در چگونگی تحول و تطور و پیدایش انواع مختلف گیاهان و جانداران در میان دانشمندان گفتگو است. قرآن نیز در دومین آیه فوق، پیدایش همه موجودات زنده را از آب تعریف می‌کند. حتی آیاتی که آفرینش انسان را به خاک نسبت می‌دهد، تصریح دارد که این خاک با آب آمیخته بود و به صورت طین (گل) بود.

در آیه ۴۵ سوره نور نیز می‌خوانیم: ﴿وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَّاءٍ﴾: «و خداوند هر جنبنده ای را از آبی آفرید».

در مورد «رتق» و «فتق» که در دومین آیه به کار رفته - و در اصل به معنای پیوستگی و جدایی است - مفسران سخنان بسیاری دارند:

بعضی همان معنای بالا را برگزیده‌اند، که زمین و آسمان در آغاز خلقت به صورت توده واحد عظیمی از بخار و گاز سوزان بوده که بر اثر انفجارات درونی و حرکت به دور خود تدریجاً تجزیه شده و کواکب و ستارگان از جمله منظومه شمسی به وجود آمده است.

بعضی دیگر آن را اشاره به یکنواخت بودن مواد جهان می‌دانند که چنان در آغاز درهم فرو رفته بود که به صورت ماده واحدی خودنمایی می‌کرد؛ اما با گذشت زمان مواد از هم جدا شدند و ترکیبات تازه‌ای آشکار گشت.

جمعی نیز آن را اشاره به عدم نزول باران و رویش گیاه از زمین می‌دانند یعنی در آغاز آسمان به هم پیوسته بود و بارانی نازل نمی‌شد و زمین نیز به هم پیوسته بود و گیاهی نمی‌روید سپس به فرمان خدا آسمان باز شد و باران نازل گشت و زمین باز شد و گیاهان رویدند.

روایات متعددی از طرق اهل بیت علیهم السلام و همچنین پاره‌ای از روایات از طرق عامه به معنای اخیر اشاره می‌کند<sup>۱</sup> در حالی که بعضی دیگر از روایات اشاره‌ای به تفسیر اول دارد.<sup>۲</sup> در خطبه اول نهج البلاغه نیز اشاره‌ای به این پیوستگی دیده می‌شود به هر حال ظاهر آیه با تفسیر اول سازگارتر است، هر چند جمع میان تفاسیر فوق نیز مشکلی ندارد و ممکن است هر سه معنا در مفهوم جامع آیه قابل جمع باشد.

قابل توجه این که در آیه ۲۷ تا ۳۲ نازعات اینچنین آمده که: «أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءِ بَنَاهَا - رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا - وَأَعْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا - وَالْأَرْضِ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا - أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا - وَالْجِبَالِ أَرْسَاهَا»: «آیا آفرینش شما (بعد از مرگ) مشکل‌تر است یا آفرینش آسمان که خداوند آن را بنا نهاد؟! - سقف آن را برافراشت و آن را نظام بخشید، - و شبش را تاریک و روزش را آشکار نمود. - و زمین را بعد از آن گسترش داد، - و از آن آب و گیاهش را بیرون آورد، - و کوهها را استوار ساخت».

این آیات نیز به خوبی نشان می‌دهد که آفرینش آسمان قبل از زمین بوده و پیدایش آب و گیاهان و کوهها بعد از آن انجام گرفته است.

این ترتیب، درست همان چیزی است که علم امروز بر آن تأکید دارد که پیدایش زمین بعد از خورشید بوده و پیدایش آب در سطح زمین و سپس گیاهان و همچنین پیدایش کوهها را بعد از خلقت زمین بر می‌شمرد.

۱. به نور الثقلین، جلد ۳، صفحه ۴۲۴، حدیث ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و الدر المنثور، جلد ۴، صفحه ۳۱۷ مراجعه شود.

۲. همان مدرک.

### ۳. قرآن و حرکت زمین

در آیه ۸۸ سوره نمل می خوانیم: «وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتَقَنَ كُلُّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ»: «کوهها را می بینی، و آنها را ساکن و بی حرکت می پنداری، در حالی که مانند ابرها در حرکتند؛ این صنع و آفرینش خداوندی است که همه چیز را متقن و استوار آفریده؛ به یقین او از کارهایی که شما انجام می دهید آگاه است».

در این آیه چند نکته دیده می شود: نخست این که کوهها که در نظر شما ساکن است با سرعتی همچون سرعت ابرها در حرکت می باشد. (توجه داشته باشید سرعت های زیاد را به سرعت ابر تشبیه می کنند، به علاوه حرکت سریع ابرها خالی از تزلزل و سر و صدا است).

دیگر این که، این صنع خداوندی است که همه چیز را روی حساب آفریده است.

سوم این که او از اعمال شما آگاه است.

با دقت در این جمله های سه گانه روشن می شود که آیه، آن گونه که بعضی از مفسران پنداشته اند مربوط به قیامت نیست بلکه؛ مربوط به همین دنیا است، می گوید: آنها را چنین می بینی و چنین خیال می کنی در حالی که چنین نیستند؛ در حالیکه حرکت کوهها در قیامت یا در آستانه قیامت چیزی نیست که مخفی و ناپیدا باشد، و چنان آشکار و وحشتناک است که کسی تاب و تحمل مشاهده آن را

ندارد. به علاوه اتقان آفرینش و حاکمیت نظم و حساب در آن، اشاره به وضع کنونی آنها است نه زمانی که در آستانه قیامت نظام جهان در هم می‌ریزد تا بر ویرانه آن نظام نوینی بر پا شود.

از این گذشته آگاهی خداوند نسبت به اعمالی که ما انجام می‌دهیم مربوط به اعمال ما در این دنیا است، و گر نه قیامت روز حساب است نه روز عمل، با این قرائن سه گانه به خوبی معلوم می‌شود که این آیه به هیچ وجه قابل تطبیق بر حرکت کوه‌ها در پایان جهان و آستانه قیامت نیست. منتها جمعی از مفسران چون نتوانسته‌اند به عمق مفهوم آیه راه یابند چاره‌ای جز قبول خلاف ظاهر در آیه و تفسیر آن به مسأله قیامت ندیده‌اند.

این مسأله نیز روشن است که کوه‌ها حرکتی جدای از زمین ندارند و همه یک واحد به هم پیوسته‌اند؛ اگر کوه‌ها حرکت می‌کنند مفهومی این است که کره زمین در حرکت است.

منتها این سؤال پیش می‌آید که چرا انگشت روی کوه‌ها گذاشته است و نگفته زمین را می‌بینی و گمان می‌کنی که ساکن است در حالی که به سرعت حرکت می‌کند؟

پاسخ این سؤال روشن است؛ چون کوه‌ها عظیم‌ترین موجودات روی زمین می‌باشند و مظهر صلابت و استحکام و پابرجایی هستند - حتی به عنوان ضرب المثل می‌گوییم فلان کس مانند کوه استوار و پابرجا است؛ لذا حرکت کوه‌ها با آن عظمت و صلابت و پابرجایی می‌تواند نشانه‌ای از قدرت بی پایان حق باشد؛ ولی مسلم است که حرکت کوه‌ها چیزی جز حرکت زمین نیست.

به هر حال آیه فوق، یکی از معجزات علمی قرآن است؛ زیرا می‌دانیم در عصر نزول قرآن و حدود یک هزار سال بعد از آن، عقیده ثابت بودن زمین و حرکت کرات به دور آن که از هیأت بطلمیوس نشأت می‌گرفت، عقیده رایج و حاکم بر تمام محافل علمی جهان بود، و حدود یک هزار سال بعد نخستین دانشمندانی که حرکت زمین را کشف کردند گالیله ایتالیایی و کپرنیک لهستانی بودند که در اواخر قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم میلادی این عقیده را ابراز داشتند و بلافاصله ارباب کلیسا، آنها را شدیداً محکوم کرده و تا آستانه کشتن پیش بردند در حالی که قرآن مجید ده قرن پیش از آن، پرده از روی این حقیقت برداشته بود؛ و حرکت زمین را با عبارات زیبای فوق، به عنوان نشانه‌ای از توحید و عظمت خدا مطرح کرده بود.

به هر حال شک نیست که این آیه از حرکت کوه‌ها (وبه تعبیر دیگر حرکت زمین) در همین دنیا سخن می‌گوید؛ زیرا حرکت کوه‌ها در آستانه قیامت، چنان زلزله‌ای در کره زمین ایجاد می‌کند که زنان باردار وضع حمل کرده و زنان شیرده، نوزاد خود را فراموش می‌کنند و هوش از سرها می‌پرد؛ و این هرگز با جمله ﴿تَحْسَبُهَا جَامِدَةً﴾: «آنها را ساکن و بی حرکت می‌پنداری»، سازگار نیست.

به علاوه در آن لحظه جایی برای اعمال خیر و شر باقی نمی‌ماند؛ تا گفته شود خداوند نسبت به اعمالی که انجام می‌دهید آگاه است.

قرار داشتن آیات مربوط به قیامت در ما قبل یا ما بعد آیه فوق دلیل قطعی بر ارتباط مفهوم این آیه به قیامت نیست؛ زیرا در قرآن نظیر این مطلب کم نیست که یک آیه درباره مطلبی سخن می‌گوید و قبل و بعد آن راجع به مطلب دیگری

بحث می‌کند.

به تعبیر دیگر ملاحظه محتوای خود آیه و قرائن موجود در آن از ملاحظات دیگر مهم‌تر و برتر است.

این نکته قابل توجه است که تشبیه به حرکت ابرها، علاوه بر این که بطور اشاره سرعت فوق العاده آن را نشان می‌دهد پاسخ به این سؤال است که اگر زمین حرکت دارد، چرا ما احساس نمی‌کنیم؟ جوابش این است آن چنان آرام و نرم و بی سرو صدا حرکت می‌کند که قابل تشخیص نیست؛ همان گونه که اگر فی المثل کسی سوار بر ابر بود، حرکت آن را تشخیص نمی‌داد.

این نکته نیز قابل توجه است که قرآن در آیه ۲۵ و ۲۶ سوره مرسلات می‌گوید: ﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا - أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا﴾: «آیا زمین را مرکز اجتماع (شما) قرار ندادیم، - برای زندگان و مردگان (شما)؟!».

در منابع لغت از جمله در مفردات راغب و کتاب العین می‌بینیم که برای واژه کفات از ماده کَفَت (بر وزن رفت) دو معنا ذکر شده؛ جمع کردن و پرواز سریع.

اگر معنای اول منظور باشد، مفهوم آیه آن است که زمین را وسیله اجتماع انسانها در حال حیات و زیر زمین را مرکز اجتماعشان بعد از مرگ قرار دادیم؛ و اگر معنای دوم منظور باشد، مفهومش این است که زمین دارای پرواز سریع است؛ و این با حرکت انتقالی زمین به دور خورشید که با سرعت زیادی (در هر ثانیه ۲۰ و در دقیقه ۱۲۰۰ کیلومتر) در مسیر خود به گرد خورشید پیش می‌رود، و مردگان و زندگان را با خود به اطراف آفتاب می‌گرداند، مناسب است.



اطلاق واژه کُفت بر پرواز سریع، ظاهراً از این نظر است که پرنندگان هنگامی که می‌خواهند با سرعت زیاد در آسمان پرواز کنند، بطور متناوب بالهای خود را جمع می‌کنند و به اصطلاح در فضا شیرجه می‌روند.

ولی از آنجا که واژه کُفت و کفات، تاب دو معنا دارد ما این آیه را به عنوان یک دلیل قطعی بر مسأله گردش زمین ذکر نکردیم.

#### ۴. قرآن و حرکت منظومه شمسی

قرآن مجید در آیه ۳۸ و ۴۰ سوره یس می‌فرماید: ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ - لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾: «و خورشید (نیز برای آنها آیتی است) که پیوسته به سوی قرارگاهش در حرکت است؛ این تقدیر خداوند توانا و دانا است. - نه خورشید را سزا است که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی می‌گیرد؛ و هر یک در مسیر خود شناورند».

همان گونه که سابقاً اشاره شد آنچه در عصر نزول قرآن و قرن‌های قبل و بعد از آن بر محافل علمی در مورد آسمان و زمین حاکم بود؛ نظریه هیأت بطلمیوس بود که زمین را مرکز جهان می‌شمرد و ستارگان و خورشید را در دل فلک‌هایی بلورین میخ‌کوب می‌دانست، و فلک‌ها را در اطراف زمین در گردش محاسبه می‌کرد.

قرآن در آیات فوق، به دو دلیل نظریه مذکور را رد می‌کند: اولاً خورشید پیوسته به سوی قرارگاهش در حرکت است (یا خورشید در قرارگاه خود در

حرکت می‌باشد) نه این‌که خورشید به دور زمین، آن هم نه خودش، بلکه به دنبال فلک بلورینش در حرکت است.

ثانیاً: خورشید و ماه، هر کدام در مسیر خود شناورند.

بعد از فرو ریختن پایه‌های فرضیهٔ بطلمیوس در پرتو کشفیات قرون اخیر، و آزاد شدن اجرام آسمانی، از قید و بند افلاک برونی، این نظریه قوت گرفت که خورشید در مرکز منظومه شمسی ثابت و بی حرکت است و تمام منظومهٔ شمسی پروانه وار به دور او می‌گردند.

در اینجا نیز خبری از حرکت خورشید، به سوی قرارگاه خاصی یا به دور خود نبود.

باز هم علم پیشرفت بیشتری کرد و مشاهدات نجومی که با استفاده از تلسکوپ‌های بسیار نیرومند صورت گرفت ثابت کرد حداقل خورشید دارای دو حرکت است: حرکت وضعی به دور خودش، و حرکت انتقالی به اتفاق تمام منظومهٔ شمسی به سوی نقطه مشخصی از آسمان یا به تعبیر دیگر، به سوی ستارهٔ وگا که از ستارگان صورت فلکی «الْجاثی عَلٰی رُكْبَتَیْهٖ»<sup>۱</sup> می‌باشد.

در یکی از دایرة المعارف‌ها آمده است: خورشید علاوه بر حرکات ظاهری، حرکت واقعی (حرکت دورانی کهکشان) دارد، که خورشید را با سرعت حدود یک میلیون و یکصد و سی هزار کیلومتر در ساعت در فضا می‌گرداند؛ اما داخل کهکشان هم خورشید ثابت نیست؛ بلکه با سرعت قریب به ۷۲ هزار کیلومتر در

---

۱. صورت فلکی «الْجاثی عَلٰی رُكْبَتَیْهٖ» به مجموعه‌ای از ستارگان گفته می‌شود که صورتی را در آسمان تشکیل می‌دهند شبیه کسی که بر سر زانو نشسته و آمادهٔ برخاستن است، و ستارهٔ وگا جزء این مجموعه است که منظومهٔ شمسی همراه خورشید به سوی آن در حرکت می‌باشد.

ساعت به جانب صورت فلکی «الجاثی» حرکت می‌کند و این‌که ما از این حرکت سریع خورشید در فضا بی‌خبریم، به سبب دوری اجرام فلکی است. سپس می‌افزاید: خورشید به دور خود حرکت دورانی وضعی نیز دارد (دوره حرکت وضعی خورشید در استوای آن حدود ۲۵ شبانه روز می‌باشد)<sup>۱</sup>. بدون شک جمله ﴿كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾: «هر یک (از خورشید و ماه) در مسیر (و مدار) خود شناوراند» با افلاک بلورین بطلمیوسی که هر یک از کرات را در جای خود می‌خکوب می‌کرد، سازگار نیست و دقیقاً با آنچه علم امروز پرده از آن برداشته است هماهنگ می‌باشد؛ همچنین حرکت به سوی «مستقر» (قرارگاه) نیز اشاره دیگری به حرکتی است که خورشید به یک‌سویی از کهکشان دارد؛ و بیان این مطلب به راستی معجزه است.



## ۵. قرآن و گسترش جهان

در آیه ۴۷ سوره ذاریات می‌خوانیم: ﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾: «و ما آسمان را با قدرت بنا کردیم، و همواره آن را وسعت می‌بخشیم». «آید» (بر وزن صید) به معنای قدرت و قوت است همان گونه که در دیگر آیات قرآن نیز به این معنا آمده است. بعضی از مفسران، برای آید علاوه بر آنچه

۱. لغتنامه دهخدا، جلد ۲۲، ماده خورشید.

گفته شد، معنای نعمت را نیز ذکر کرده‌اند؛ در حالی که «یَد» گاهی به معنای نعمت می‌آید که جمعش آید و جمع جمعش آید است.

به هر حال جمله: «إِنَّا لَمَوْسِعُونَ»: «ما همواره آن را وسعت می‌بخشیم» به وضوح می‌رساند که خداوند، آسمان‌ها را که با قدرت کامله‌اش آفریده است و پیوسته گسترش می‌دهد؛ و از آنجا که این مطلب در گذشته بر دانشمندان و مفسران روشن نبود، بسیاری این جمله را به معنای توسعه رزق از سوی خداوند بر بندگان، از طریق نزول باران، یا از طرق مختلف تفسیر کرده‌اند و بعضی آن را به معنای غنا و بی‌نیازی خداوند می‌دانند که هر قدر بخشش و عطا کند خزائن او کاستی نمی‌گیرد.

ولی امروزه مشاهدات نجومی به وسیله تلسکوپ‌ها نشان می‌دهد که کرات آسمانی و کهکشان‌ها به سرعت از هم دور می‌شوند؛ و جهان در حال گسترش است، پس مفهوم این جمله کاملاً برای ما آشکار می‌شود.

در کتاب آغاز و انجام جهان نوشته جان الدر می‌خوانیم:

«جدیدترین و دقیق‌ترین اندازه‌گیری‌ها در طول امواجی که از ستارگان پخش می‌شود، پرده از روی این حقیقت عجیب و حیرت آور بر می‌دارد و نشان می‌دهد که مجموعه ستارگانی که جهان از آنها تشکیل شده پیوسته با سرعت زیادی، از مرکز جهان دور می‌شوند و هر قدر فاصله آنها از این مرکز بیشتر می‌گردد؛ بر سرعت سیر آنها افزوده می‌شود و به نظر می‌رسد که زمانی تمام ستارگان در این مرکز مجتمع بوده‌اند و بعد از آن از هم پاشیده و مجموعه ستارگان بزرگی از آنها جدا شده و به سرعت به هر طرف روانه می‌شوند. ضمناً

دانشمندان از این موضوع چنین استفاده کرده‌اند که جهان دارای نقطه‌ی شروعی بوده است»<sup>۱</sup>.

در همان کتاب از جرج گاموف در کتاب آفرینش جهان چنین نقل شده: «فضای جهان که از میلیاردها کهکشان تشکیل یافته در حال گسترش سریع است. حقیقت این است که جهان ما در حال سکون نیست؛ بلکه در حال انبساط است و پی بردن به این که جهان ما در حال انبساط و گسترش است کلید اصلی گنجینه‌ی معمای جهان‌شناسی را نشان می‌دهد؛ زیرا اگر حالا جهان در حال انبساط باشد لازم می‌آید که زمانی در حال انقباض بسیار شدید بوده است»<sup>۲</sup>.

در کتاب مرزهای نجوم نوشته‌ی فرد هویل درباره‌ی سرعت و انبساط و گسترش جهان می‌خوانیم:

«تندترین سرعت عقب نشینی کرات که تاکنون اندازه‌گیری شده نزدیک به شصت و شش هزار کیلومتر در ثانیه است. کهکشان‌های دورتر در نظر ما به اندازه‌ای کم نوراند که اندازه‌گیری سرعت آنها به سبب عدم نور کافی دشوار است. تصویرهایی که از آسمان برداشته شده آشکارا این کشف مهم را نشان می‌دهد که فاصله‌ی این کهکشان‌ها بسیار سریع‌تر از کهکشان‌های نزدیک افزایش می‌یابد»<sup>۳</sup>.

به این ترتیب با تفسیر روشنی در زمینه‌ی آیه فوق و گسترش آسمان‌ها پی می‌بریم که این آیه پرده از راز یکی از معجزات علمی قرآن بر می‌دارد.

---

۱. آغاز و انجام جهان، صفحه ۷۴ تا ۷۷ (با تلخیص).

۲. همان مدرک.

۳. مرزهای نجوم، ترجمه‌ی رضا اقصی، صفحه ۳۳۸.

این نکته نیز قابل توجه است که تعبیر: «إِنَّا لَمُوسِعُونَ» که در آن از جمله اسمیه و اسم فاعل استفاده شده دلیل بر تداوم و استمرار است و نشان می‌دهد که این گسترش به صورت منظم و مرتب ادامه دارد.



## ۶. قرآن و زندگی در کرات دیگر!

در آیه ۲۹ سوره شوری آمده است: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ»: «و از آیات اوست آفرینش آسمانها و زمین و آنچه از جنبنندگان در آنها منتشر نموده؛ و او هرگاه بخواهد بر گردآوری آنها توانا است».

آیا حیات و زندگی مخصوص کره زمین است و کرات دیگر مطلقاً مسکونی نیستند؟ دانشمندان پیشین همواره این مسأله را با تردید یا نظری منفی دنبال می‌کردند ولی تحقیقات اخیر دانشمندان به ما می‌گوید حیات و زندگی مخصوص کره زمین نیست.

در کتاب حیات در جهان از انتشارات مجله لایف چنین می‌خوانیم: «بطوری که دانشمندان حساب کرده‌اند تنها در کهکشان ما ممکن است میلیون‌ها ستاره وجود داشته باشد که سیارات تابع آنها مسکونی باشند».

بعضی قدم را از این فراتر نهاده‌اند و عقیده دارند که در بعضی از کرات آسمانی موجودات زنده بسیار پیشرفته‌تر از انسان وجود دارند و پیام‌های

رادیویی از فضا پخش می‌کند و ما هرگز قادر به مثل آن نیستیم و برای گیرنده‌های ما کاملاً قابل درک است هر چند زبان آن را نمی‌دانیم و نمی‌فهمیم. به هر حال آیه فوق که با صراحت می‌گوید: «خداوند موجودات زنده‌ای را در زمین و آسمانها منتشر ساخته است»، به خوبی از زندگی موجودات دیگر خبر می‌دهد و این که تصور کنیم منظور از موجودات زنده آسمانها، فرشتگان باشد کاملاً اشتباه است؛ چرا که واژه دَابَّة (جنبنده) تنها به معنای موجودات جسمانی است و بر فرشتگان اطلاق نمی‌شود؛ لذا قرآن مجید آنجا که می‌خواهد از فرشتگان نام ببرد بعد از ذکر دَابَّة جداگانه از ملائکه سخن می‌گوید؛ چنانکه در آیه ۴۹ سوره نحل می‌خوانیم: ﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةِ وَهُمْ لَا يُسْتَكْبَرُونَ﴾: «نه تنها سایه‌ها، بلکه) تمام آنچه در آسمانها و زمین از جنبندگان وجود دارد، و همچنین فرشتگان، برای خدا سجده می‌کنند، در حالی که تکبر نمی‌ورزند».

به طوری که می‌بینیم ملائکه در مقابل دَابَّة قرار گرفته و این مطلب دلیل بر این است که دَابَّة در آیه مورد بحث فرشتگان را شامل نمی‌شود.

جالب این‌که فخر رازی در تفسیر آیه مورد بحث می‌گوید: «بعید نیست گفته شود که خداوند در آسمانها انواعی از موجودات زنده آفریده است که راه می‌روند، همانند انسانها بر روی زمین»<sup>۱</sup>.

در حدیث جالبی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم:

«هَذِهِ النُّجُومُ الَّتِي فِي السَّمَاءِ مَدَائِنٌ مِثْلُ الْمَدَائِنِ الَّتِي فِي الْأَرْضِ مَرْبُوطَةٌ كُلُّ

۱. تفسیر فخر رازی، جلد ۲۷، صفحه ۱۷۱.

مَدِينَةٍ إِلَى عَمُودٍ مِّنْ نُورٍ: «ستارگانی که در آسمان است شهرهائی است همچون شهرهای زمین؛ و هر شهری با شهر دیگر (هر ستاره‌ای با ستاره دیگر) با ستونی از نور مرتبط است»<sup>۱</sup>.

روایات دیگری نیز در این زمینه در منابع اسلامی آمده است<sup>۲</sup>.  
ناگفته پیدا است که این معلومات، از همان منبعی می‌جوشد که قرآن مجید از آن جوشیده است و گر نه در آن عصر و زمان، هیچ کس آگاهی بر این مسائل نداشت.



## ۷. قرآن و آفرینش کوه‌ها

در قرآن مجید درباره آفرینش کوه‌ها، تعبیرات مختلف و پر معنایی دیده می‌شود.

در یک جا می‌فرماید: ﴿وَالْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَاراً وَسُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾: «و در زمین، کوه‌های استواری قرار داد تا شما را نلرزاند؛ و نه‌رها و راه‌هایی ایجاد کرد، تا (به مقصدتان) راه یابید»<sup>۳</sup>.

در جای دیگر می‌فرماید: ﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَاداً - وَالْجِبَالَ أَوْتَاداً﴾: «آیا زمین را محل آرامش (شما) قرار ندادیم؟! - و کوه‌ها را میخ‌هایی (برای زمین)؟!»<sup>۴</sup>.

---

۱. سفینه البحار، ماده نجم، جلد ۲، صفحه ۵۷۴.

۲. برای اطلاع بیشتر می‌توانید به کتاب الهيئة و الاسلام مراجعه فرمایید.

۳. سوره نحل، آیه ۱۵.

۴. سوره نبأ، آیه ۶ و ۷.



و در آیه دیگر می‌خوانیم: ﴿وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُم مَّاءً  
فُرَاتًا﴾: «و در آن کوه‌های استوار و بلندی قرار دادیم، و آبی گوارا به شما  
نوشاندیم».<sup>۱</sup>

و نیز می‌فرماید: ﴿وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ  
دَابَّةٍ﴾: «و در زمین کوه‌های استواری قرار داد مبادا شما را بلرزاند (و آرامش را از  
شما بگیرد) و از هرگونه جنبنده ای روی آن منتشر ساخت».<sup>۲</sup>

و آیات دیگری نیز به همین مضمون یا نزدیک به آن در قرآن مجید دیده  
می‌شود.

نخستین چیزی که در این آیات به آن برخورد می‌کنیم تأثیر وجود کوه‌ها در  
آرامش زمین است که گاه از آن به «اوتاد» (میخ‌ها) تعبیر شده است که معمولاً  
برای محکم کردن قسمت‌های مختلف درها و صندوق‌ها و کشتی‌ها و مانند آن،  
یا برای نگهداشتن چادرها در برابر وزش بادهای، مورد استفاده قرار می‌گیرد، و گاه  
تعبیر آن «أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ» که از مادهٔ مِیدان (به معنای لرزش و اضطراب) گرفته  
شده، یعنی کوه‌ها مانع اضطراب و لرزش زمین است.

این مطلبی است که در آن عصر و زمان، هیچ کس از آن آگاهی نداشت اما  
امروزه به خوبی می‌دانیم که نقش کوه‌ها از این نظر چیست؛ زیرا: اولاً کوه‌ها در  
حقیقت حکم یک زره فولادین را دارند که دور تا دور زمین را احاطه کرده و با  
توجه به ارتباط و پیوندی که در اعماق زمین به هم دارند، یک شبکهٔ نیرومند  
سرتاسری را تشکیل می‌دهند و اگر چنین نبود، و سطح زمین را خاک‌های نرم

۱. سورهٔ مرسلات، آیه ۲۷.

۲. سوره لقمان، آیه ۱۰.

پوشانده بود و به آسانی تحت تأثیر جاذبه نیرومند ماه قرار می‌گرفت و جزر و مد در خشکی‌ها مانند جزر و مد در دریاها، همه چیز را به لرزه در می‌آورد و اضطراب و حرکت و لرزش در طول شبانه روز بر سطح زمین حکم فرما بود؛ و هر ساختمانی را ممکن بود ویران کند.

ولی وجود این زره محکم، این جزر و مد را به حداقل می‌رساند. هم اکنون نیز پوسته محکم زمین در هر شبانه روز به مقدار سی سانتیمتر بالا و پایین می‌آید؛ به خلاف دریاها که گاهی بر اثر جزر و مد چندین متر بالا و پایین می‌شود.

جاذبه خورشید نیز، جزر و مدی هر چند خفیف‌تر به وجود می‌آورد؛ و اگر ماه و خورشید در مسیر خود در یک سو واقع شوند و این دو جاذبه در یک جهت قرار گیرند، این حرکات قوی‌تر و شدیدتر است.

ولی قرآن می‌گوید: «کوه‌ها که میخ‌های زمین‌اند، آن را از لرزش‌ها حفظ می‌کنند».

ثانیاً: فشار درونی زمین که بر اثر حرارت مرکزی فوق العاده آن به صورت مداوم بر قشر زمین اثر می‌گذارد؛ اگر کوه‌ها نبودند، سرچشمه اضطراب مداوم زمین محسوب می‌شدند.

حال فکر کنید اگر این نوسان حرکت جزر و مدی و فشار درونی، بر اثر نرم بودن پوسته زمین شدت می‌یافت؛ آیا هرگز آرامشی که امروز احساس می‌کنیم وجود داشت؟ آیا خانه و لانه و قرارگاهی، برای استراحت پیدا می‌شد؟

ثالثاً: امروزه ثابت شده که کوه‌ها با پنجه‌های نیرومند خود هوای اطراف زمین

را با خود می چرخانند. حال فرض کنیم اگر کره زمین با همین سرعتی که دارد - هر دقیقه تقریباً سی کیلومتر به دور خود گردش می کند - حرکت می کرد؛ و بر اثر نبودن کوه ها هوای اطراف آن چنین گردشی نداشت، از برخورد شدید مولکول های هوا با سطح زمین دائماً طوفان ها و گرد و غبارهای شدیدی بر می خاست و از این گذشته چنان حرارتی تولید می شد که همه چیز را می سوزاند ( همان گونه که اگر هواپیماهای سریع السیر در طبقات پایین هوا سیر کنند؛ چنان بال های آنها داغ می شود که ممکن است خطرات مهمی ایجاد کند؛ لذا مجبوراند اوج بگیرند و در طبقات بالا که هوا بسیار رقیق است حرکت نمایند تا تماس با هوا که منشأ ایجاد حرارت است کمتر شود).

آری! پستی ها و بلندی ها و کوه های زمین، این مشکل را حل کرده و قشر عظیم جو را به همراه حرکت زمین می چرخانند؛ درست مانند دندانه های چرخ های دنده دار که همراه خود اشیاء دیگر را به گردش در می آورد. بنابراین کوه ها مایه آرامش زمین و ساکنان آن در برابر جاذبه ماه و خورشید و فشار درونی و طوفان های دائمی شدید و هم تولید حرارت غیر قابل تحمل است.

از سوی دیگر، در آیات فوق اشاره ای به وجود رابطه میان کوه ها و نزول باران و سیراب شدن زمین ها، و به دست آمدن ماء فرات (آب گوارا) شده است، می فرماید: «در زمین کوه های استوار و بلندی قرار دادیم و آبی گوارا به شما نوشاندیم».

مسلماً رابطه دقیق این دو با هم در گذشته شناخته شده نبود؛ ولی در این

عصر می‌دانیم؛ اولاً: کوه‌ها سبب جمع شدن بخار آب، یعنی تراکم ابرها و ثانیاً سبب برودت قشر هوای مجاور آن می‌شود؛ و ثالثاً قسمت مهمی از نزولات آسمانی را به صورت برف و یخ در خود نگه می‌دارد و منبع دائمی برای جریان آب در سطح زمین و هدر نرفتن نزولات آسمانی می‌گردد. به علاوه دامنه کوه‌ها، با قشر ناصاف خود، امواج آب را زیرورو - و در معرض هوای سالم قرار می‌دهد - و تصفیه می‌کند و ماء فرات (آب گوارا) تحویل می‌دهد.

از همه اینها گذشته نکته جالب دیگری که مورد توجه بعضی از دانشمندان در رابطه با کوههای زمین قرار گرفته، این است که: کوهها در برابر نوسانات فشار زمین، حکم چرخ لنگر را دارد که جلو تغییر سرعت را می‌گیرد.

توضیح این‌که: منظور از چرخ لنگر همان چیزی است که در کلیه وسایلی که حرکت دورانی مشابه دارند به صورت چرخ سنگینی به نام چرخ طیار یا چرخ لنگر، روی محور آن نصب می‌کنند تا سرعت آن را تنظیم کند. فی المثل اگر فشاری از خارج، بر روی آن وسیله که حرکت دورانی دارد وارد شود و ناگهان فشار قطع گردد، آن وسیله با یک جهش، به جلو می‌پرد و ضربه‌ای بر آن دستگاه وارد می‌کند. اما اگر چرخ لنگر بر آن نصب گردد، آن فشار را در خود ذخیره می‌کند؛ و تدریجاً باز می‌گرداند بی آن‌که ضربه‌ای بر آن دستگاه وارد شود (دقت کنید).

این از یک سو، از سوی دیگر طوفان‌های وحشتناک، گاه در جهت مخالف یا موافق زمین می‌وزد و می‌تواند روی حرکت آن اثر بگذارد؛ وقتی فشار طوفان فرو نشست، تبدیل به یک شتاب می‌شود که ضربه‌ای سخت بر همه موجودات

روی زمین وارد می‌سازد، و همه چیز را در هم می‌ریزد.

ولی وجود کوه‌ها که به منزله چرخ لنگر است تمام این فشارهای مثبت و منفی را در خود ذخیره کرده و از ورود ضربه‌ها، جلوگیری می‌کند و حرکت متوازن زمین را حفظ می‌نماید؛ و به تعبیر قرآن مانع لرزش‌ها و به هم خوردن آرامش می‌گردد.

اگر در تاریخ نزول این آیات، بحثی درباره مسائل چرخ لنگر و آثار آن در دنیای آن روز وجود داشت؛ تعبیرات این آیات عجیب و شگفت‌آور نبود؛ ولی با توجه به اینکه در آن زمان چنین مسائلی ابداً سابقه نداشت، مخصوصاً در محیط جزیره العرب نامی از فیزیک نبود تا چه رسد به این مسائل پیچیده، باید اقرار کرد که بیان چنین آیاتی معجزه بزرگ علمی محسوب می‌شود.<sup>۱</sup>

نکته دیگر این که قرآن در مورد ایجاد کوه‌ها، گاه می‌گوید: ﴿وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ﴾: «در زمین کوه‌های استوار قرار داد».<sup>۲</sup>

در جای دیگر می‌فرماید: ﴿أَمْ مَنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا... وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ﴾: «آیا کسی که زمین را قرارگاه قرار نمود... و برای آن کوه‌های ثابت و پابرجا قرار داد».<sup>۳</sup>

این تعبیرات و مانند آن که مکرر در قرآن مجید آمده به وضوح نشان می‌دهد که آفرینش کوه‌ها بعد از خلقت زمین بوده است. علم امروز نیز به روشنی این

---

۱. آنچه در بالا آمد، خلاصه بسیار فشرده‌ای از مقاله محققانه‌ای که تحت عنوان اثر کوه‌ها در آرامش زمین (مسأله چرخ لنگر در قرآن) در مجله دینی و علمی مکتب اسلام شماره ۸، سال ۱۳ (صفحه ۶۸ تا ۷۳) بود و مربوط به سال ۵۱ است. برای توضیح بیشتر در این زمینه و آگاهی از فرمول‌های آن می‌توانید به مقاله مزبور و پیوست آن مراجعه فرمایید.

۲. سوره نحل، آیه ۱۵.

۳. سوره نمل، آیه ۶۱.

معنا را ثابت کرده که بسیاری از کوه‌ها در نتیجه چین خوردگی زمین، و قسمتی بر اثر مواد مذاب آتشفشانی، و قسمت دیگری به خاطر شستشوی مواد سست از اطراف مواد سخت زمین بر اثر نزول باران‌ها حادث شده؛ و تمام اینها بعد از خلقت و آفرینش زمین صورت گرفته است.

مسلماً هنگامی که این آیات از قرآن نازل شد هیچ‌یک از این مسائل شناخته شده نبود.

## ۸. زوجیت گیاهان در قرآن

در پنج آیه از قرآن مجید اشاره به زوجیت در عالم گیاهان شده است، در آیه ۱۰ سوره لقمان می‌خوانیم: ﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ﴾: «از آسمان آبی نازل کردیم و به وسیله آن در روی زمین انواع گوناگونی از گیاهان پر ارزش رویانیدیم».

همین مضمون در آیه ۷ سوره شعراء و در آیه ۷ سوره ق آمده است. و در آیه ۵ سوره حج می‌فرماید: ﴿وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾: «و همچنین زمین را (در فصل زمستان) خشک و مرده می‌بینی، و هنگامی که آب باران بر آن فرو می‌فرستیم، به جنبش در می‌آید و رویش می‌کند؛ و از هر نوع گیاهان بهجت انگیز می‌رویاند». در آیه ۵۳ سوره طه نیز می‌خوانیم: ﴿وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْ نَّبَاتٍ شَتَّى﴾: «و از آسمان، آبی فرستاد که با آن، انواع گوناگون گیاهان را (از خاك تيره) برآوردیم».

غالب مفسران پیشین، هنگامی که به این آیات رسیده‌اند، زوج را به معنای نوع و صنف، و ازواج را به معنای انواع و اصناف مختلف گیاهان گرفته‌اند؛ چرا که زوجیت به معنای معروفش در مورد گیاهان، در آن زمان بطور کامل شناخته شده نبود.

درست است که در گذشته انسان‌ها کم و بیش فهمیده بودند که بعضی از انواع گیاهان دارای نوعی نر و ماده است؛ و برای بارور ساختن آنها از طریق تلقیح استفاده می‌کردند - مخصوصاً درخت نخل که وجود نر و ماده در آن از قدیم الایام معلوم بوده، و از طریق تلقیح، آنها را بارور می‌کردند - ولی نخستین بار در اواسط قرن هیجدهم میلادی یک دانشمند و گیاه شناس معروف سوئدی به نام لینه این مسأله را اعلام کرد که زوجیت (نر و ماده) در دنیای گیاهان تقریباً یک مسأله عمومی است؛ و گیاهان نیز همچون غالب حیوانات از طریق آمیزش نطفه نر و ماده بارور می‌شوند و سپس میوه می‌دهند.

اما چنانکه دیدیم، قرآن مجید دوازده قرن قبل از این دانشمند، پرده از روی این راز برداشته بود؛ ولی آنها جرأت ابراز این حقیقت را نداشتند و زوجیت را به معنای دیگری که بر خلاف ظاهر آن بود تفسیر می‌کردند.

جالب این که گیاهان از این نظر مختلف‌اند، در بسیاری از آنها نر و ماده بر یک پایه قرار دارند و در بعضی دیگر، درخت نر از درخت ماده جدا است.

یک گل را به دست بگیرید، گلبرگ‌ها را کنار بزنید، درست در وسط گل دقت کنید؛ جهان پر غوغایی است؛ در واقع یک بزم باشکوه در آنجا برپا است اما بی سر و صدا و خالی از هر گونه جار و جنجال و اعمال خلاف، میله‌های ظریف و

لطیفی که کیسه‌های گرده را با خود حمل می‌کنند در اطراف قرار گرفته و همراه وزش باد، به حرکت در آمده و ذرات گرده را بر طبق گل می‌پاشند. دانه‌های گرده که هر کدام به تنهایی گیاه بسیار کوچکی هستند؛ به سرعت ریشه دوانده و پس از عبور از طبق گل در خلوت‌گاهی که در بُن گل نهفته است با نطفه ماده آمیزش کرده و تخم گل یا میوه را تشکیل می‌دهد، گویی برگ‌های زیبای گل، آرایشی هستند برای این بزم وصلت عجیب؛ و یا پرده‌هایی برای این حجله گاه. حشرات و پروانه‌های زیبا و زنبوران عسل نیز به این بزم فرا خوانده می‌شوند؛ و از شیرینی خاصی که در بن گل‌ها از پیش تهیه شده می‌خورند - سهل است - برای ما هم سهمی می‌آورند و این عسل‌هایی که در ظروف مختلف می‌بینیم همان سهمیه ما است که زنبوران عسل از آن بزم فراهم کرده‌اند.

به هر حال با تصریح قرآن در آیات مختلف، بر عمومیت مسأله زوجیت در گیاهان که اگر استثنایی هم داشته باشد، کم و ناچیز است - و در هر قانون کلی استثناهایی وجود دارد - پرده از روی این راز مهم که در آن عصر و قرن‌ها بعد از آن از چشم تیزبین دانشمندان نهان بوده برداشته است؛ و این خود یک معجزه جالب علمی است.

## ۹. قرآن و زوجیت عمومی

در آیه ۴۹ سوره ذاریات می‌خوانیم: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»: «و از هر چیز يك جفت آفریدیم، (و اینها همه برای آن است که)



شاید متذکر شوید».

در آیه ۳۶ سوره یس می فرماید: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ﴾: «منزه است کسی که تمام زوجها را آفرید، از آنچه زمین می رویاند، و از خودشان، و از آنچه نمی دانند» این آیه با وضوح بیشتری، گسترده‌ی زوجیت را در گیاهان و انسان‌ها و اشیایی که از محدوده علم بشر بیرون است بیان می کند.

بسیاری از مفسران، چون برای زوجیت به معنای حقیقی آن (دو جنس نر و ماده) در اینجا مفهومی نیافته‌اند؛ آن را به معنای اصناف مختلف موجودات جهان تفسیر کرده‌اند که به صورت زوج زوج در آمده است، مانند روز و شب، نور و ظلمت، دریا و صحرا، خورشید و ماه، جنگ و صلح و غیر اینها.

ولی امروز ما تفسیر دقیق‌تری برای این دو آیه می‌یابیم؛ چرا که تحقیقات علمی این حقیقت را به خوبی اثبات کرده که تمام موجودات جهان ماده، از اجزای بسیار کوچکی به نام اتم تشکیل شده، و این اجزاء که در گذشته به عنوان موجود نشکن (اجزاء لا تتجزی) را شناخته شده بود و به همین دلیل نام اتم (به معنای نشکن) برای آن انتخاب کرده بودند؛ با سر پنجه علم و دانش بشر، شکسته شده و انرژی اتمی و صنایع مربوط به آن از اینجا نشأت گرفت.

هنگامی که اتم را شکافتند، آن را مرکب از اجزایی که عمدتاً الکترون‌ها - ذرات گردنده اتم که دارای بار منفی الکتریسیته هستند - و پروتون‌ها - هسته اتم که دارای بار الکتریسته مثبت است - یافتند؛ و به این ترتیب معنای دقیق‌تری از زوجیت در تمام ذرات عالم هستی، یعنی وجود دو شیء نر و ماده، مثبت و منفی،

فاعل و قابل به دست آمد که هیچ استثنایی نیز برای آن وجود ندارد؛ درحالی که تفسیری که دانشمندان پیشین می‌گفتند، نه تنها با مفهوم زوجیت چندان سازگار نبود، بلکه استثنائات زیادی نیز پیدا می‌کرد.

به هر حال در میان دو زوج حقیقی و همچنین در میان دو جسم با دو جریان الکتریسیته مختلف مثبت و منفی، که به جاذبه جنسی بسیار شبیه است. در حالی که در میان شب و روز، نور و ظلمت، دریا و صحرا، و مانند اینها هیچ گونه جاذبه‌ای وجود ندارد.

جالب این‌که بعضی از مفسران بسیار قدیم با الهام گرفتن از آیات فوق با صراحت گفته‌اند که منظور از زوجین در آیات فوق همان جنس نر و ماده است هر چند توضیح بیشتری برای این مطلب نداده‌اند.<sup>۱</sup>

## ۱۰. قرآن از روی تطورات جنین پرده بر می‌دارد

در قرآن مجید در لابه‌لای آیات مربوط به نشانه‌های توحید و همچنین دلایل معاد اشارت بسیار پر معنایی به مسأله آفرینش انسان از نطفه و سپس تطورات جنین آمده است، که بعضی از آنها را می‌توان در زمره معجزات علمی قرآن شمرد. از جمله در آیه دوم سوره انسان می‌خوانیم: ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾: «ما انسان را از نطفه به هم آمیخته‌ای

---

۱. مجمع البیان از یکی از مفسران قدیم به نام ابن زید نقل می‌کند که در تفسیر آیه: ﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجِينَ﴾ گفته است: الزَّوْجِین الذَّکَرُ وَالْإُنْثَى (مجمع البیان، جلد ۹، ص ۱۶۰) - همین معنا از قتاده در تفسیر آیه ﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا...﴾ نقل شده است (تفسیر قرطبی، جلد ۸، صفحه ۵۴۷۰).

آفریدیم، و او را می آزماییم؛ (بدین جهت) او را شنوا و بینا قرار دادیم».

نطفه در لغت به معنای آب صاف، یا به معنای آب کم است.<sup>۱</sup>

امشاج جمع مشج (بر وزن نسج یا بر وزن سبب) یا جمع شیج به معنای شی مخلوط است؛ در این که این نطفه از چه چیز مخلوط است مفسران احتمالات گوناگونی داده‌اند، گاه آن را اشاره به ترکیب نطفه انسان (از اسپرم و اوول) دانسته‌اند و گاه اشاره به ترکیبی از استعدادهای مختلف (از نظر جسمانی و روحانی، زشت و زیبا، باهوش و کم هوش و...) ذکر کرده‌اند؛ و گاه اشاره به ترکیب نطفه انسان از مواد مختلفی از فلزات و شبیه فلزات دانسته‌اند.

البته همه اینها خوب است، و شاید برای زمان خود بهترین تفسیر بوده، ولی دقیقاً منطبق بر معنای آیه نیست؛ زیرا اولاً امشاج جمع است و اطلاق آن بر دو چیز (اسپرم و اوول) خلاف ظاهر است و ثانیاً وجود استعدادهای مختلف در اشخاص جداگانه با معنای امشاج تناسب ندارد و همچنین ترکیب نطفه از انواع فلزات و شبه فلزات نیز مناسب به نظر نمی‌رسد؛ زیرا این امر منحصر به نطفه نیست و تمام موجودات آلی اعم از انسان و گیاه و انواع غذاها، ترکیبی از این مواد هستند. به علاوه واژه نطفه در آیات متعددی از قرآن به خصوص نطفه مرد اطلاق شده؛ مثلاً در آیه ۳۷ سوره قیامت می‌خوانیم: ﴿أَلَمْ يَكْ نُطْفَءٌ مِنْ مَنِيِّ يُمْنَى﴾: «آیا او نطفه ای از منی که در رحم ریخته می‌شود نبود؟!»

ولی با پیشرفت علم و گسترش تحقیقات دانشمندان، امروز این معنا اثبات شده است که این قطرات ناچیز منی (که تعبیر دیگرش نطفه است) از آب‌های

---

۱. در معجم مقاییس و مفردات به معنای اول، و در لسان العرب به معنای دوم اشاره شده است.

متعددی که غدد مختلف بدن ترشح می‌کنند ترکیب شده است؛ و ترشحات پنج غده منی را درست می‌کنند؛ و آنها عبارتند از: دو غده به نام بیضه که در کیسه‌های تخمی که نزدیک غده پروستات قرار دارند، و دیگری خود غده پروستات است، و همچنین غده‌های کوپر و لیتره که در کنار مجاری ادرار قرار دارند.<sup>۱</sup>

این آب‌های پنج‌گانه با نسبت دقیق و حساب شده‌ای به هم می‌آمیزند و ماده حیات آفرین نطفه را تشکیل می‌دهند.

این دانشمند فرانسوی، معتقد است تعبیر به اشماج که در قرآن وارد شده؛ اشاره به همین نکته دقیق دارد که هنگام نزول آیات قرآن از چشم جهانیان و دانشمندان آن عصر، پوشیده و پنهان بوده است.

قابل توجه این‌که در ذیل آیه فوق، می‌فرماید: «(بدین جهت) او را شنوا و بینا قرار دادیم»: ﴿فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ در اینجا نعمت گوش، قبل از نعمت چشم بیان شده است، این تقدیم شاید به این دلیل باشد که به گفته دانشمندان، اولین حس نوزاد که به کار می‌افتد، همان حس شنوایی است؛ که در همان روزهای اول آماده دریافت صداها می‌شود؛ بلکه قبل از آن در عالم جنین نیز فعالیت محدودی دارد. ولی چشم مدتی بعد از آن (شاید دو هفته بعد) آمادگی دیدن پیدا می‌کند؛ زیرا چشمان بسته در محیط تاریک رحم هیچ گونه آمادگی برای مشاهده امواج نور را ندارد؛ و به همین دلیل چشم نوزاد، مدتی بعد از تولد نیز بسته است تا

---

۱. اقتباس از کتاب «مقایسه‌ای میان تورات و انجیل و قرآن و علم» نوشته دکتر بوکای، ترجمه مهندس ذبیح الله دبیر صفحه ۲۷۱. قابل توجه این‌که این دکتر فرانسوی، هنگامی که تصمیم می‌گیرد این کتاب‌ها را با هم مقایسه کند، سخت به قرآن علاقه‌مند می‌شود، و چون ترجمه‌های قرآن او را اشباع نمی‌کند به سراغ ادبیات عربی می‌رود، و خوب آن را فرا می‌گیرد تا بتواند بدون واسطه ترجمه‌ها، مطالب لازم را مستقیماً از قرآن بگیرد.

تدریجاً به نور عادت کند.

از سوی دیگر در آیه ۲۰ تا ۲۳ سورهٔ مرسلات می‌فرماید: ﴿أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ - فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ - إِلَى قَدَرٍ مَّعْلُومٍ - فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ﴾: «آیا شما را از آبی پست و ناچیز نیافریدیم، - سپس آن را در قرارگاهی مطمئن و آماده (رحم) قرار دادیم، - تا مدتی معین؟! - ما توانایی بر این کار داشتیم، پس ما چه توانای خوبی هستیم (و امر معاد برای ما آسان است)».

دانشمندان جنین‌شناسی، امروزه با مطالعات و مشاهدات دقیقی که از طریق فیلمبرداری‌های زنده از تحولات جنین به عمل آمده به این نکته رسیده‌اند که ترکیب اسپرم با اوول در بیرون رحم و دهلیزهای منتهی به آن صورت می‌گیرد؛ و بعد نطفه منعقد شده به سوی قرارگاه اصلی که رحم است پیش می‌رود و بر دیوارهٔ آن می‌چسبد.

در آیه فوق نیز به وضوح این معنا دیده می‌شود؛ نخست از آفرینش انسان سخن می‌گوید؛ سپس از قرار گرفتن او در قرارگاه رحم - توجه داشته باشید که واژه ثُمَّ در لغت عرب معمولاً برای عطف همراه با ترتیب و فاصله زمانی به کار می‌رود - و به این ترتیب چیزی که از چشم همهٔ دانشمندان در آن عصر و قرن‌های بعد مستور بوده به وضوح در قرآن آمده است.

تعبیر به «قرارِ مکین» (جایگاه امن و امان) نیز تعبیر بسیار پر معنایی است، که مسلماً ابعادش در آن زمان ناشناخته بوده و امروزه با پیشرفت علم و دانش ما می‌دانیم که چه نکات مهمی در آفرینش رحم به کار گرفته شده است که آن را به صورت مطمئن‌ترین جایگاه برای جنین در آورده است.

گذشته از پرده‌های سه گانه‌ای که از هر سو جنین را احاطه کرده (پوست شکم مادر، ساختمان رحم، کیسه مخصوصی که جنین درون آن قرار دارد) هر جنینی در میان کیسه‌ای که اطراف داخل آن را آب لزجی فرا گرفته شناور است؛ و تقریباً در یک حالت بی وزنی، بدون اتکاء بر چیزی در آنجا قرار دارد؛ و بسیاری از ضربه‌هایی که از اطراف بر بدن مادر وارد می‌شود برای او قابل تحمل است؛ چرا که در واقع ضربه‌ها بر همان کیسه آب وارد می‌شود، نه مستقیماً بر خود جنین و به تعبیر دیگر کیسه و محتوای آن را می‌توان یک دستگاه ضد ضربه نامید که مانند فنرهای نرم اتومبیل ضربه‌های سنگین موجها و دست اندازهای جاده را خنثی می‌کند و از این گذشته نمی‌گذارد اعضای بدن جنین روی هم فشار بیاورد زیرا این فشار برای آن جسم لطیف، مسلماً زیان‌آور است.

به علاوه سرما و گرمای خارج به آسانی به جنین منتقل نمی‌شود؛ زیرا ناچار است از آن کیسه مملو از آب بگذرد و طبعاً تعدیل می‌شود و به جنین می‌رسد، و گر نه ممکن بود با یک حمام گرفتن مادر با آب سرد یا گرم، وضع جنین به کلی مختل شود.

با توجه به این امور است که مفهوم «قَرَارِ مَکین» (جایگاه مطمئن و آرام) بر ما کاملاً آشکار می‌گردد. نه تنها جنین جایگاه امن و مناسبی در رحم دارد؛ بلکه این امنیت و ایمنی در مراحل تولد نیز ادامه دارد. به گفته بعضی از مفسران آن ماده سیال مخصوصی که جنین در آن شناور است، به هنگام تولد، سبب توسعه دهانه رحم و حتی ضد عفونی کردن مجرای عبور جنین می‌شود تا به راحتی و در نهایت امنیت از مجرایی که معمولاً آلوده به انواع میکروب‌ها است بگذرد و سالم

به دنیا آید.<sup>۱</sup>

این نکته نیز شایان اهمیت است، که قرآن مجید هنگامی که سلسله مراحل تکاملی جنین را در آیه ۱۴ سوره مؤمنون بازگو می کند، این چنین می فرماید: ﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾: «سپس نطفه را به صورت علقه (خون بسته)، و علقه را به صورت مضغه (چیزی شبیه گوشت جویده شده)، و مضغه را به صورت استخوان هایی درآوردیم؛ و بر استخوان ها گوشت پوشاندیم؛ سپس آن را آفرینش تازه ای بخشیدیم؛ پس بزرگ و پر برکت است خدایی که بهترین آفرینندگان است!»

جالب این است که علم جنین شناسی، امروز ثابت کرده که وقتی جنین مرحله علقه و مضغه را پشت سر گذاشت، تمام سلول های آن تبدیل به سلول های استخوانی می شود؛ و بعد از آن تدریجاً عضلات و گوشت روی آن را می پوشاند - این معنا با فیلمبرداری های دقیق و پر هزینه ای که از تمام مراحل جنین به عمل آمده، نیز به اثبات رسیده است - و این دقیقاً همان چیزی است که در آیه فوق آمده که می فرماید: «مضغه را به صورت استخوان هایی درآوردیم؛ و بر استخوانها گوشت پوشاندیم» و این یکی از معجزات علمی قرآن مجید است؛ چرا که در آن روز چیزی به نام علم تشریح جنین وجود نداشت؛ مخصوصاً در محیط جزیره عربستان که از ساده ترین مسائل علمی نیز خبری نبود.<sup>۲</sup>

۱. اقتباس از تفسیر مراغی، جلد ۱۸، صفحه ۱۱.

۲. سید قطب در جلد ششم فی ظلال صفحه ۱۶ نیز اشاره به این مطلب کرده است و در فیلم مستند عجیبی که ما اخیراً در مورد مراحل تکامل جنین مشاهده کردیم، نیز این مطلب به خوبی مشاهده می شود.

## ۱۱. قرآن از اثرات مهم جوّ زمین سخن می‌گوید

در آیه ۳۲ سوره انبیاء می‌خوانیم: ﴿وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ﴾: «و آسمان را سقف (محکم و) محفوظی قرار دادیم؛ ولی آنها از نشانه‌های آن (بر عظمت خدا) روی گردانند».

مفسران پیشین در این‌که چگونه آسمان سقف محفوظی است، نظرهای متفاوتی داده‌اند، گاه می‌گفتند: محفوظ از نفوذ شیاطین است، یا محفوظ از سقوط بر زمین، یا محفوظ از ویرانی با گذشت زمان است.<sup>۱</sup>

این تفسیرهای مبهم به خاطر این بود که آسمان در آن زمان دقیقاً برای بشر شناخته شده نبود و هنگامی که هیأت جدید به وجود آمد و ثابت شد کرات همگی در فضای بی کران شناورند، و اصولاً سقفی وجود ندارد، مفهوم این آیه برای بعضی از مفسران جدید پیچیده‌تر شد؛ تا آنجا که بعضی گفتند منظور این است که آسمان همانند سقف محفوظی است که از هرگونه اختلال در نظام آفرینش جلوگیری می‌کند و به این ترتیب سقف معنای مجازی به خود گرفت و به صورت تشبیه و کنایه در آمد.

ولی علم و دانش بشری همچنان به پیشرفت خود ادامه داد و با آگاهی‌های تازه‌ای که دانشمندان از مجموعه جوّ زمین پیدا کردند، مفهوم آیه، بسیار

---

۱. مجمع البیان، جلد ۷، صفحه ۴۶ و تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۲۲، صفحه ۱۶۵ و تفاسیر دیگر.



روشن تر گردید و معلوم شد واقعاً در اینجا سقف محفوظی وجود دارد؛ سقف به معنای حقیقی‌اش، و محفوظ به معنای واقعی آن.

توضیح این‌که: قشر عظیمی از هوا گرداگرد زمین را فرا گرفته که آن را جوّ زمین می‌نامند و ضخامت آن به صدها کیلومتر می‌رسد. این قشر ظاهراً لطیف که از هوا و بعضی گازهای دیگر تشکیل شده به خاطر ضخامتی که دارد به قدری محکم و پر مقاومت است که به گفته بعضی از دانشمندان مقاومتی در حدّ یک سقف فولادین به ضخامت ده متر دارد، و این سقف محکم، کره زمین را از انواع خطرات حفظ می‌کند.

از یک سو این لایه ضخیم جلو بمباران شبانه روزی شهاب شهاب سنگ‌ها، را می‌گیرد که با سرعت سرسام آوری به سوی زمین جذب می‌شوند و به هر جا بخورند بسیار خطرناک است می‌گیرد. اهمیت این مسأله با توجه به این‌که دانشمندان می‌گویند در هر شبانه روز میلیون‌ها شهاب سنگ به سوی زمین می‌آیند، روشن تر می‌گردد. این سنگ‌ها بر اثر سرعتی که دارند، وقتی با مقاومت جوّ زمین روبرو می‌شوند داغ و سوزان و مشتعل شده و مبدل به خاکستر می‌گردند؛ خاکستری که آرام روی زمین می‌نشیند و گهگاه بعضی از این سنگ‌ها به قدری بزرگ است که از جو زمین - بعد از آن‌که قسمتی از آن سوخت - عبور کرده، و به نقطه‌ای از کره زمین اصابت می‌کند و ویرانی‌های مهیبی به بار می‌آورد که نمونه‌هایی از آن در تاریخ ثبت شده است، گویی هشدار برای افراد غافل‌اند که اگر خدا این سقف محفوظ را نیافریده بود همه شما شبانه روز در معرض این بمباران خطرناک بودید، و در زندگی شما آرامشی وجود نداشت.

از سوی دیگر می دانیم دائماً از خورشید اشعه‌ای به نام اشعهٔ ماوراء بنفش - همان اشعه‌ای که به هنگام تجزیهٔ نور در بالای رنگ بنفش قرار دارد و با چشم ما قابل مشاهده نیست - پخش می‌شود، که مقدار کم آن نه تنها زیان آور نیست؛ بلکه بسیار مفید و سودمند است، مخصوصاً تأثیر عمیقی در کشتن میکرب‌ها دارد؛ ولی اگر زیاد باشد، بدن را می‌سوزاند بی آن‌که انسان احساس حرارت کند، سوختگی‌هایی که در تابستان در مناطق نزدیک خط استوا، در پوست سر و صورت و بدن ظاهر می‌شود، به خاطر همین است که آفتاب عمودی می‌تابد و از قشر کمتری از هوا عبور می‌کند و بطور کامل تصفیه نمی‌شود.

حال اگر این سقف محفوظ یعنی جوّ زمین وجود نداشت هیچ انسانی حتی یک لحظه نمی‌توانست در مقابل نور آفتاب مقاومت کند.

از سوی سوم پرتوهای مرگ‌باری به نام اشعهٔ کیهانی از ماورای منظومهٔ شمسی به سوی زمین روان است؛ و بخشی از جوّ زمین که لایهٔ اوزن<sup>۱</sup> نام دارد، مانع نفوذ این اشعه مرگ‌بار است و همچون سقف محفوظی، در برابر آن مقاومت می‌کند.

اخيراً نگرانی‌های زیادی برای دانشمندان بر اثر سوراخ شدن لایهٔ اوزن به خاطر گازهای زیان‌بخشی که از ماشین‌ها در هوا متصاعد می‌شود و به آن آسیب می‌رساند پیدا شده است.

این نگرانی‌ها به قدری جدی است که دولت‌مردان و دانشمندان جهان به فکر

---

۱. اوزن: گازی است آبی رنگ، بی ثبات، با بوی نافذ و اثر آن از اکسیژن شدیدتر است و به هنگام تخلیهٔ برق در اکسیژن تشکیل می‌شود و به عنوان رنگ زدا و برای تصفیهٔ آب و هوا به کار می‌رود (دایرة المعارف دهخدا).

تنظیم مقررات بین المللی برای جلوگیری از این آسیب‌های افتاده‌اند.

علم ما تا به امروز دربارهٔ آثار عجیب این سقف محفوظ (یعنی قشر عظیم هوا) به اینجا رسیده و ممکن است در آینده حقایق بیشتر و مهم‌تری در این زمینه کشف شود.

در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود، که آیا می‌توان جو زمین را آسمان نامید؟ و آیا واژهٔ سماء دربارهٔ آن صادق است؟ آیا سماء به معنای کرات آسمانی و منظومه‌ها و کهکشان‌ها نیست؟

در پاسخ این سؤال می‌گوییم اتفاقاً قرآن مجید کراراً این واژه را بر منطقهٔ جو زمین اطلاق کرده است، از جمله در آیه ۲۲ سوره بقره می‌خوانیم: ﴿وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ﴾: «و از آسمان آبی فرو فرستاد؛ و بوسیله آن، میوه‌ها (و انواع محصولات) را برای روزی شما رویاند».

شبهه همین معنا در آیه ۱۶۴ سوره بقره، آیه ۹۹ سوره انعام، آیه ۹۶ سوره اعراف، آیه ۲۴ سوره یونس، آیه ۴۴ سوره هود و آیه ۱۷ سوره رعد و آیات متعدد دیگر آمده است.

در آیه ۷۹ سوره نحل نیز نمونهٔ روشن دیگری از این معنا دیده می‌شود که می‌فرماید: ﴿أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ﴾: «آیا آنها به پرندگانی که بر فراز آسمان نگه داشته شده‌اند، نظر نیفکندند؟»

در آیه ۲۵ سوره انعام می‌خوانیم: ﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾: «آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه اش را برای (پذیرش) اسلام، گشاده می‌سازد؛ و آن کس را که (بخاطر اعمال خلافش) بخواهد گمراه سازد، سینه اش را آنچنان تنگ می‌کند که گویا می‌خواهد به آسمان بالا برود؛ این گونه خداوند پلیدی را بر افرادی که ایمان نمی‌آورند قرار می‌دهد».

چه رابطه‌ای در میان صعود به آسمان و تنگی سینه است؟

این سؤالی است که مفسران پیشین، پاسخ دقیقی برای آن ذکر نکرده‌اند. بسیاری گفته‌اند منظور این است همان گونه که صعود به آسمان کار مشکل یا غیرممکنی شمرده می‌شود ایمان آوردن برای کافران لجوج و جاهل متعصب نیز چنین است<sup>۱</sup> در حالی که کار مشکل و محال در روی زمین فراوان است و نیازی به تشبیه ندارد. به علاوه این تفسیر نیاز به تقدیر دارد، و آن این که ایمان آوردن همانند صعود به آسمان است، در حالی که قرآن می‌گوید: «سینه اش را آنچنان تنگ می‌کند که گویا می‌خواهد به آسمان بالا برود».

گاه گفته‌اند منظور این است که این گروه از کفار از ایمان دور می‌شوند مانند کسی که از کره زمین دور می‌شود و به آسمان می‌رود.<sup>۲</sup>

عدم تناسب این تفسیر با محتوای آیه نیز چندان پوشیده نیست.

اما با توجه به اکتشافات اخیر، آیه فوق تفسیر دیگری دارد که از هر جهت

۱. مجمع البیان، روح البیان، قرطبی و تفاسیر دیگر، ذیل آیه مورد بحث.

۲. روح البیان، جلد ۳، صفحه ۱.

مناسب است، توضیح این که امروزه ثابت شده که هوای اطراف کره زمین در نقاط مجاور سطح زمین کاملاً فشرده و برای تنفس انسان مناسب است؛ زیرا اکسیژن کافی دارد و هر قدر از سطح زمین دور شویم، هوا رقیق تر می شود بطوری که مثلاً در ده کیلومتری بالای زمین، تنفس کردن بدون ماسک اکسیژن، برای انسان بسیار مشکل است؛ و حالت تنگی نفس فوق العاده ای به او دست می دهد و هر چه بالاتر رود این تنگی نفس بیشتر می شود و به جایی می رسد که بر اثر کمبود اکسیژن بیهوش می گردد؛ بنابراین رابطه نزدیکی در میان تنگی سینه و صعود به آسمان وجود دارد، و این حقیقتی است که در آن روز بر هیچ کس روشن نبود<sup>۱</sup> ولی امروزه بر همه ما واضح است و بارها هنگام سوار شدن هواپیما، این سخن را از مهمان دران هواپیما شنیده ایم که هوای داخل هواپیما با سیستم خاصی تنظیم می شود و اگر اختلالی در آن رخ دهد باید از ماسک اکسیژن استفاده کرد تا هواپیما به سرعت خود را به طبقات پایین جو که فشرده تر است برساند.

ضمناً رابطه این معنا با تفسیر آیه روشن است و در واقع از قبیل تشبیه معقول به محسوس است؛ زیرا جمود فکری و تعصب و لجاجت و تنگ نظری گمراهان لجوج را در پذیرش اسلام، تشبیه به تنگی نفس حاصل از کمبود اکسیژن برای کسی که به آسمان صعود می کند کرده است.

این بحث را با گفتاری از مراغی در تفسیر این آیه به پایان می بریم؛ او

---

۱. درست است که هنگام بالا رفتن از کوه، گاه انسان گرفتار تنگی نفس می شود و این معنا از قدیم الایام واضح بوده ولی این به خاطر فعالیت شدید بدنی است و لذا در جاده صاف به هنگام دویدن نیز این حالت دست می دهد قرآن می گوید: تنگی سینه به خاطر صعود به آسمان پیدا می شود، نه به خاطر فعالیت شدید بدن.

می‌گوید: «خداوندا! منزهی تو، قرآن کریمت مسأله‌ای را بیان کرده که سرّ آن را بشر نمی‌دانست و هرگز به کنه آن نرسیده بود تا این‌که حدود چهارده قرن گذشت، و فن پرواز در آسمان پیشرفت نمود، و خلبانان، با تجربه‌های خود صدق آنچه در کتاب تو نازل شده است دریافتند و علوم طبیعی ثابت کرد که فشار جو در طبقات مختلف هوا، متفاوت است، و امروزه معلوم شده که در طبقات بالا، هوا رقیق‌تر است، و هر قدر انسان به طبقه بالاتری برود احساس نیاز بیشتری به هوا و تنگی نفس می‌کند؛ چرا که اکسیژن هوا که مورد نیاز او است در آنجا کمتر است؛ تا آنجا که گاهی نیاز به استفاده از تجهیزات تنفس پیدا می‌کند تا آنها را برای پرواز به آن طبقات کمک کند. تفسیر این آیات و مانند آن در توان مفسران گذشته نبوده، چرا که از اسرار آن آگاه نبودند، و در پرتو اکتشافات جدید و پیشرفت علوم، حقیقت محتوای آنها برای ما ثابت شده است و این جا باید گفت که دین و علم دو برادر صمیمی هستند، که از یک ریشه پرورش یافته‌اند. آری! هر قدر علم پیشرفت کند، مسائلی را برای ما روشن می‌سازد که بر علماء و مفسران گذشته مخفی بوده است.<sup>۱</sup>

### ۱۳. قرآن و علل نزول باران و تگرگ

در آیه ۴۳ سوره نور می‌خوانیم: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَرْزُقِ سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ

۱. تفسیر مراغی، جلد ۸، صفحه ۲۵.

بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنًا بَرْقُهُ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ: «آیا ندیدی که خداوند ابرهایی را به آرامی می راند، سپس میان آنها پیوند می دهد، و بعد آن را متراکم می سازد؟! در این حال، می بینی که (دانه های) باران از لابه لای آن خارج می شود؛ و از آسمان - از کوههایی در آن (ابرهایی به شکل کوه) - دانه های تگرگ نازل می کند، و هر کس را بخواهد بوسیله آن زیان می رساند، و از هر کس بخواهد این زیان را برطرف می کند؛ نزدیک است درخشندگی برق آن (ابرها، بینایی) چشمها را ببرد!».

در این آیه تعبیرات مختلفی وجود دارد که در گذشته دقیقاً معلوم نبوده است. «يُزْجِي» از مادهٔ ازجاء در اصل به معنای هُل دادن یا راندن ملایم و آرام است. راغب در مفردات می گوید: «تَزْجِيَه به معنای راندن برای مرتب و ردیف ساختن است، و قرآن مجید در مورد حرکت کشتی ها به وسیلهٔ بادهای دریا این واژه را به کار برده است»<sup>۱</sup>.

«رُكِّم» (بر وزن غلام) به معنای اشیایی است که روی هم متراکم شده است. «وَدَّقَ» (بر وزن شرق) به عقیدهٔ جمعی از مفسران به معنای دانه های باران و به عقیدهٔ بعضی دیگر، به معنای برق است.

«بَرَد» (بر وزن سبد) تگرگ و دانه های یخ بستهٔ باران است و در اصل از مادهٔ بَرَد (بر وزن سرد) و به معنای سردی و برودت است، و چون دانه های تگرگ هم خودش سرد است و هم مایه برودت و سردی زمین می شود، این واژه بر آن اطلاق شده است.<sup>۲</sup>

۱. سورة اسراء، آیه ۶۶.

۲. در کتاب التحقيق آمده است: «البرودة في الماء ان يبرد الى ان يصل حد الانجماد فيقال له البرد»:

«جَبال» جمع جَبَل، به گفتهٔ معجم مقاییس اللّغة به معنای تجمع شیئی توأم با ارتفاع است همین معنا در التحقيق نیز آمده است. بنابراین جَبَل تنها به معنای کوه‌های سنگ و شن نیست؛ بلکه هر تودهٔ عظیم به هم انباشته مرتفع را در زبان عرب، جَبَل می‌گویند.

با توجه به آنچه گفته شد به آیه باز می‌گردیم، آیه فوق می‌گوید: «خداوند از کوه‌هایی که در آسمان است دانه‌های تگرگ نازل می‌کند».

هیچ‌کس در آن عصر و زمان به دقت نمی‌دانست که ابرها در آسمان به صورت کوه‌هایی، با ارتفاعات متفاوت است که ما قاعدهٔ آن را می‌بینیم؛ زیرا تمام ابرها را به صورت یک صفحهٔ گسترده در آسمان مشاهده می‌کنیم اما هنگامی که با هواپیما به فراز ابرها برویم، ابرها را به صورت کوه‌ها و درّه‌ها و پستی‌ها و بلندی‌هایی مانند آنچه در سطح زمین است مشاهده می‌نماییم و به تعبیر دیگر سطح بالای ابرها هرگز صاف نیست و همانند سطح زمین دارای ناهمواری‌های فراوان، و حتّی در بسیاری از موارد به صورت کوه روی هم انباشته شده است. این نکتهٔ دقیق را که بر اثر پیشرفت علوم به اثبات رسیده نیز می‌توان بر این معنا افزود تا مفهوم جبال (کوه‌ها) در آیه روشن‌تر شود.

یکی از دانشمندان در تحلیل خود، سخنی دارد که خلاصه‌اش این است: در آیهٔ مورد بحث، ابرهای بلند به کوه‌هایی از یخ تعبیر شده؛ زیرا دانشمندان در پروازهای هوایی خود به ابرهایی برخورد کرده‌اند که متشکل و مستور از سوزن‌های یخ است که درست عنوان کوه‌هائی از یخ بر آنها صادق است عجب

---

«برودت در آب آن است که به قدری سرد شود که به حد انجماد برسد و به آن «بَرَد» می‌گویند.



این که یکی از دانشمندان شوروی سابق در تشریح بعضی از ابرهای رگباری چندین بار از آنها به عنوان کوه‌هایی از برف، یا کوه‌های ابر یاد کرده است.

اینها همه از یک سو، از سوی دیگر دانشمندان معاصر درباره چگونگی تولید تگرگ در آسمان چنین می‌گویند: دانه‌های باران از ابر جدا می‌شود، و در قسمت فوقانی هوا به جبهه سردی برخورد می‌کند و یخ می‌زند؛ ولی در آن حال بسیار کوچک است؛ سپس طوفان‌های شدیدی که در آن منطقه حکم‌فرما است، این دانه‌ها را مجدداً به بالا پرتاب می‌کند و بار دیگر این دانه‌ها به داخل ابرها فرو می‌رود و لایه دیگر از آب به روی آن، می‌نشیند که به هنگام جدا شدن از ابر مجدداً یخ می‌بندد، و گاه این موضوع چندین بار تکرار می‌شود، تا زمانی که تگرگ به اندازه‌ای درشت شود که دیگر طوفان نتواند آن را به بالا پرتاب کند یا این که طوفان موقتاً آرام گیرد؛ اینجا است که راه زمین را پیش می‌گیرد و بدون مانع به طرف زمین حرکت می‌کند، و گاه به اندازه‌ای درشت و سنگین است که خساراتی به مزارع و باغ‌ها و حیوانات و حتی انسان‌ها وارد می‌سازد.<sup>۱</sup>

از اینجا روشن می‌شود که به وجود آمدن تگرگ‌های درشت و سنگین در صورتی امکان‌پذیر است که کوه‌های ابر بر فراز آن، متراکم گردند تا هنگامی که بادهای شدید دانه یخ زده تگرگ را به میان آن پرتاب می‌کنند مقدار بیشتری آب به خود جذب کند و سنگین شود. به این ترتیب کوه‌های ابر، منبع قابل ملاحظه‌ای برای تکون تگرگ‌های درشت که در آیه به آن اشاره شده محسوب می‌شود و اگر این کوه‌ها همان توده‌های ذرات یخ باشد مسأله روشن‌تر

---

۱. فرهنگ نامه - نام یک دایرة المعارف فارسی است - ماده تگرگ.

می‌گردد.<sup>۱</sup>

تنها سؤالی که در اینجا باقی می‌ماند، این است که چرا قرآن مجید روی سخن را در اینجا به پیامبر ﷺ کرده و می‌گوید: ﴿أَلَمْ تَرَ﴾: «آیا ندیدی؟» در حالی که می‌دانیم این مطلب در آن زمان هرگز قابل رؤیت نبود و تنها در عصر ما از طریق پرواز با هواپیما قابل رؤیت است.

پاسخ این سؤال روشن است؛ زیرا ﴿أَلَمْ تَرَ﴾ و جمله‌های شبیه به آن، به معنای «أَلَمْ تَعْلَمْ» (آیا نمی‌دانی؟) می‌باشد؛ لذا با این که پیامبر ﷺ در عام الفیل (سال هجوم لشکر ابرهه به مکه) متولد شد و در آن صحنه حضور نداشت، قرآن می‌گوید: ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ﴾: «آیا ندیدی پروردگارت با فیل سواران (لشکر ابرهه که برای نابودی کعبه آمده بودند) چه کرد؟!»<sup>۲</sup>

## ۱۴. قرآن و رابطهٔ رعد و برق و باران

در قرآن مجید کراراً سخن از رعد و برق به میان آمده و بلافاصله بعد از آن به ریزش باران‌ها اشاره شده است.

---

۱. مفسران برای جمله ﴿وَيَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَن جِبَالٍ فِيهَا مِن بَرَدٍ﴾ دو تفسیر قائل شده‌اند که از نحوه ترکیب آیه سرچشمه می‌گیرد، گاه گفته شده که جار و مجرور در «مَن بَرَدٍ» متعلق به «يُنْزَلُ» است و در حکم مفعول است یعنی خداوند دانه‌های تگرگ را از کوه‌هایی که در آسمان است نازل می‌کند - در اینجا کوه‌ها به صورت مطلق ذکر شده - و گاه گفته‌اند که این جار و مجرور متعلق به فعل محذوف است و توصیف برای «جبال» محسوب می‌شود بنابراین معنای آیه چنین می‌شود: خداوند از کوه‌های یخ که در آسمان است تگرگ‌ها فرو می‌فرستد - طبق این تفسیر مفعول «يُنْزَلُ» محذوف است و از کلام فهمیده می‌شود - و در هر دو تفسیر، اعجاز علمی قرآن طبق شرحی که در بالا دادیم روشن است چرا که در یکی سخن از کوه‌های یخ، و در دیگری سخن از کوه‌های ابر است، که هر دو در آن زمان ناشناخته بوده است.

۲. سورة فیل، آیه ۱.

در آیه ۲۴ سوره روم می‌خوانیم: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾: «و از نشانه های او این است که برق (آسمانی) را به شما نشان می‌دهد که مایه بیم و امید است (بیم از صاعقه، و امید به نزول باران)، و از آسمان آبی فرو می‌فرستد که زمین را بعد از مردنش بوسیله آن زنده می‌کند؛ در این نشانه‌هایی است برای گروهی که می‌اندیشند.»

در آیه ۱۲ سوره رعد می‌خوانیم: ﴿هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ﴾: «او کسی است که برق (و صاعقه) را به شما نشان می‌دهد، که هم مایه بیم است و هم مایه امید؛ و ابرهای سنگین بار ایجاد می‌کند». در گذشته کسی دقیقاً نمی‌دانست که پیدایش رعد و برق از کجا است، لذا هر کس فرضیه‌ای برای خود درست می‌کرد، و گاه آن را با اسطوره‌ها و افسانه‌ها می‌آمیخت. ولی امروزه مسلم شده است که جریان رعد و برق مربوط به تخلیه‌های الکتریکی است که بین دو قطعه ابر با الکتریسیته‌های مختلف (یکی مثبت و دیگری منفی) حاصل می‌شود؛ و در واقع همان طور که وقتی دو سیم برق به هم نزدیک شود، جرقه‌ای می‌زند که هم دارای صدا و هم حرارت است؛ همین معنا در میان ابرها رخ می‌دهد، برق جرقه عظیم آن است و رعد صدای آن جرقه.

گاه این تخلیه الکتریکی بین قطعات ابری که دارای الکتریسیته مثبت است و زمین که معمولاً الکتریسته منفی دارد صورت می‌گیرد و در این هنگام، جرقه در سطح زمین ظاهر می‌شود، و آن را صاعقه می‌نامند که سبب آتش سوزی‌های

مهیب در بیابان‌ها و جنگل‌ها و گاه در ساختمان‌ها می‌شود و ممکن است یک گله گوسفند عظیم را در یک لحظه تبدیل به خاکستر کند؛ و یا اگر به کوه بخورد سنگ‌ها متلاشی شود؛ و یا اگر به سطح دریا اصابت کند جانداران دریا را در یک منطقه نابود سازد. همه اینها به خاطر آن است که حرارت حاصله از آن جرقه بسیار بالا است - در حدود پانزده هزار درجه سانتیگراد یعنی تقریباً دو برابر حرارت سطح خورشید - حرارتی که همه چیز را مبدل به دود و خاکستر می‌کند. بنابراین گرچه برق و رعد، از مظاهر وحشتناک جهان طبیعت است ولی با این حال فواید و برکات زیادی نیز در بر دارد.

یکی از مهم‌ترین آثار آن، نزول باران‌های سنگین است. زیرا حرارت ناشی از برق، مقدار زیادی از هوای اطراف را می‌سوزاند؛ و فشار هوا کم می‌شود و می‌دانیم که در فشار کم ابرها می‌بارند و به همین دلیل رگبارهای شدید بعد از رعد و برق‌ها ظاهر می‌شود.

این نکته نیز جالب توجه است که در همان حال که ابرهای متراکم تا نزدیکی‌های زمین را می‌پوشانند و هوا تاریک می‌شود، و صدای غرش رعد و روشنائی برق شنیده و دیده می‌شوند؛ و تندبادهای بالاتر سبب می‌گردد که ابرها، حامل دانه‌های درشت و فراوان شوند و بسیار ثقیل و سنگین گردند.<sup>۱</sup> و این درست همان چیزی است که در آیات فوق خواندیم که بعد از اشاره به مسئله برق سخن از ابرهای سنگین می‌گوید.

از این گذشته حرارت شدید برق سبب می‌شود که قطرات باران با مقدار

---

۱. اقتباس از کتاب باد و باران، صفحه ۱۳۸.

بیشتری از اکسیژن ترکیب شده و آب اکسیژنه که آب سنگین نیز گفته‌اند حاصل  $(H_2O_2)$  شود و این آب سنگین، اثر فوق العاده‌ای در کشتن بسیاری از میکروب‌ها و آفات نباتی دارد؛ لذا دانشمندان گفته‌اند هر سال رعد و برق کمتر باشد آفات نباتی بیشتر است. (این تفسیر دیگری درباره‌ی ابرهای سنگین است). اضافه بر اینها قطرات باران که با کربن هوا به واسطه‌ی حرارت شدید برق آمیخته می‌شود حالت اسید کربنیک پیدا می‌کند که بعد از پاشیده شدن بر زمین‌ها و ترکیب با مواد دیگر، ترکیباتی به وجود می‌آورد که از بهترین کودها برای پرورش گیاهان محسوب می‌شود. تا آنجا که بعضی از دانشمندان می‌گویند مقدار کودی که از رعد و برق‌ها در کره‌ی زمین به وجود می‌آید بالغ بر ده میلیون تن در سراسر کره‌ی زمین است که رقم بسیار بالایی است.

هنگامی که این اکتشافات علمی را در برابر آیات فوق قرار می‌دهیم و مخصوصاً با توجه به این که در آن عصر و زمان و به ویژه در محیط عربستان کمترین اثری از این علوم وجود نداشت به عظمت علمی قرآن پی می‌بریم.

## ۱۵. قرآن و راه تشخیص هویت انسان

در آیات ۳ و ۴ سوره‌ی قیامت می‌خوانیم: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ - بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾: «آیا انسان می‌پندارد که هرگز استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد؟! - آری قادریم که (حتی خطوط سر) انگشتان او را موزون و مرتب کنیم».

در روایات می‌خوانیم، یکی از مشرکان عرب به نام عدی بن ابی ربیع، که مردی بسیار لجوج و متعصب بود، نزد پیامبر ﷺ آمد و از روز قیامت و چگونگی و زمان آن سؤال کرد؛ و گفت: «اگر آن روز را با چشم خودم بینم باز تو را تصدیق نمی‌کنم و به تو ایمان نمی‌آورم. چگونه می‌توان باور کرد که خداوند این استخوان‌های پوسیده را گرد آوری کند، این باور کردنی نیست».<sup>۱</sup>

«بَنَان» در لغت به معنای انگشتان و گاه به معنای سر انگشتان آمده است. از مادهٔ بَنَ، و به معنای اقامت گرفته شده، و از آنجا که انگشتان مایهٔ اصلاح احوال اقامت انسان در جهان دانسته شده، به این نام نامیده شده است.<sup>۲</sup>

انگشتان نقش بسیار مهمی در زندگی انسان دارند و از عجایب خلقت محسوب می‌شوند؛ هر چند به واسطهٔ اینکه دائماً در اختیار ما است، از اسرار آن غافلیم. اگر انگشتان دست کسی قطع شود؛ هیچ گونه کار ظریفی را نمی‌تواند انجام دهد. نوشتن، ورق زدن کتاب، غذا خوردن بطور راحت، تلفن کردن، باز کردن درها به وسیلهٔ کلید و انواع صنایع ظریف و دقیق و حتی صنایع دیگر مانند انواع کارهای مربوط به ماشین‌ها، بلکه گرفتن اشیای سنگین با دست نیز برای او غیر ممکن است، حتی کم شدن یکی از انگشتان می‌تواند ضربه‌ای به بسیاری از کارهای روزمرهٔ انسان بزند. به همین دلیل چهار پایان به خاطر نداشتن انگشت بسیاری از کارها را با دهان یا سر، انجام می‌دهند.

به تعبیر دیگر می‌توان گفت: وجود انگشتان در بدن انسان، یکی از عوامل مهم پیشرفت تمدن او است؛ و تعبیر به بَنَان از مادهٔ اقامت و دوام، اشارهٔ لطیفی به

۱. تفسیر کبیر، جلد ۳، صفحهٔ ۲۱۷ و قرطبی، جلد ۱۰، صفحهٔ ۶۸۸۵.

۲. مفردات راغب و مجمع البحرین و معجم مقاییس، اللغة مادهٔ بَنَ.

همین حقیقت است؛ چرا که بدون آنها اقامت در جهان برای او مشکل است.  
آیه فوق می‌گوید: نه تنها استخوان‌های بزرگ بلکه استخوان‌های ریز و  
ظریف او را نیز می‌توانیم در قیامت منظم کنیم.

جمعی از مفسران نیز احتمال داده‌اند که منظور از تسویه بنان متصل ساختن  
آنها به یکدیگر، و به صورت سُمّ چهار پایان در آوردن است؛ ولی این تفسیر  
هیچ گونه مناسبتی با آیات سوره ندارد.

به هر حال از نکاتی که این آیه، می‌تواند اشاره به آن باشد کشف مهمی است  
که در عصر ما نسبت به خطوط سر انگشتان شده است. زیرا این معنا مسلم شده  
که خطوط سر انگشتان هر کس معرفّ شخصیت او است؛ و از هر امضایی  
اطمینان بخش‌تر و دقیق‌تر است؛ امضایی که هیچ کس نمی‌تواند آن را جعل کند،  
در حالی که پیچیده‌ترین امضاها قابل جعل است. به همین دلیل در عصر ما مسأله  
انگشت نگاری به صورت علمی در آمده و در مراکز انتظامی دایره مخصوصی  
برای آن وجود دارد؛ و از طریق آن بسیاری از مجرمان شناخته می‌شوند، کافی  
است که یک سارق، هنگامی که وارد اطاق یا منزلی می‌شود، دست خود را بر  
دستگیره در یا شیشه اطاق و یا قفل و صندوق و صندلی بگذارد و اثر انگشت  
وی، روی آن بماند؛ یا این‌که در یک ماجرای قتل، سلاحی کشف شود که اثر  
انگشت کسی بر آن اسلحه باشد، فوراً از آن نمونه برداری کرده و با سوابقی از  
سارقان و مجرمان، یا افرادی که در آن حادثه مظنون به نظر می‌رسند تطبیق  
می‌دهند و مجرم را پیدا می‌کنند.

بنابراین تفسیر آیه می‌گوید: نه تنها ما می‌توانیم استخوان‌های بزرگ و کوچک

را جمع آوری کنیم؛ بلکه حتی توانایی داریم انگشتان و سر انگشتان هر کس را با تمام ویژگی‌هایش که از ظریف‌ترین خصوصیات بدن او است، تنظیم کنیم و به حال اول بازگردانیم

به تعبیر دیگر باز گرداندن بنان و تنظیم آن - فراموش نکنیم که تسویه منظم ساختن و مرتب نمودن است - شامل تمام خصوصیات و جزئیات، و از جمله خطوط سر انگشتان می‌شود.

تناسب این معنا با مسأله قیامت که دادگاه بزرگ عدل الهی است و مجرمان و گنه‌کاران باید در آن تعقیب شوند، بسیار جالب است؛ چرا که در دنیا نیز از این مسأله، بیش از همه جا در دادگاه‌ها بهره‌گیری می‌شود.

## ۱۶. قرآن از عظمت آفرینش آسمان‌ها پرده برمی‌دارد

در آیه ۵۷ سوره مؤمن می‌خوانیم: «لَخَلَقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ «آفرینش آسمان‌ها و زمین، از آفرینش انسان‌ها عظیم‌تر است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

درست است که غالب مفسران این آیه را پاسخی به مجادله مشرکان در مورد معاد دانسته‌اند<sup>۱</sup>، یعنی شما درباره بازگشت مجدد انسان اظهار تردید می‌کنید، در حالی که آفرینش انسان‌ها بالاتر از آفرینش آسمان‌ها و زمین نیست؛ بلکه آفرینش آسمانها و زمین، از آن برتر و بالاتر است.

---

۱. به تفسیرهای مجمع البیان، صافی، فخر رازی، کشاف، روح المعانی و روح البیان مراجعه شود.



ولی جمله: ﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ اشاره به این حقیقت است که عظمت آسمان‌ها، برای اکثریت مردم، ناشناخته بوده است.

علم و دانش امروز با این که اسرار فوق العاده و بسیار مهمی از وجود انسان‌ها کشف کرده که یک‌هزارم آن در گذشته نیز شناخته شده نبود؛ با این حال اکتشافاتی که در مورد عظمت آسمان‌ها شده، نشان می‌دهد که خلقت آسمان‌ها و زمین به مراتب از خلقت انسان‌ها با تمام عجایی که دارند برتر و بالاتر است.

جدیدترین اطلاعات دانشمندان در زمینه آسمان‌ها مخصوصاً کهکشان‌ها به ما می‌گوید: تاکنون به وسیله دوربین‌های عظیم نجومی، بیش از یک میلیارد کهکشان در آسمان‌ها کشف شده، که یکی از آنها کهکشان راه شیری نام دارد و منظومه شمسی ما جزء ناچیزی از آن به شمار می‌رود؛ زیرا تنها در این کهکشان ما بیش از یکصد میلیارد ستاره وجود دارد که خورشید با آن عظمتش یکی از ستارگان متوسط در میان این خیل عظیم ستارگان است.

وسعت آسمان‌ها آنچنان است که نه تنها پیمودن آن با وسائل ساخته دست بشر غیر ممکن به نظر می‌رسد؛ بلکه اگر بر بال و پر ذرات نور - که آن قدر سریع حرکت می‌کنند که سرعت آنها در یک ثانیه به سیدصد هزار کیلومتر می‌رسد - سوار شویم و راهی آسمان‌ها گردیم، باز میلیاردها سال نوری طول می‌کشد تا بتوانیم بخش شناخته شده این جهان را سیر کنیم.

با توجه به این که هر قدر تلسکوپ‌ها و دوربین‌های عظیم نجومی بزرگ‌تر و دقیق‌تر می‌شود؛ جهان‌های تازه‌ای برای ما کشف می‌گردد. معلوم نیست که در ماورای آنچه ما می‌بینیم و می‌شناسیم، چه عوالمی وجود دارد و ای بسا آنچه

عظیم‌ترین تلسکوپ‌ها دیده می‌شود، فقط گوشهٔ کوچک و ناچیزی از این جهان پهن‌اور باشد. یکی از دانشمندان در همین زمینه می‌گوید: تمام این دنیای عظیم را که ما می‌بینیم جز ذرهٔ کوچک و عظیم بی‌مقداری، از یک دنیای عظیم‌تر نیست.<sup>۱</sup> اینجا است که به عمق آیه فوق پی می‌بریم که می‌گوید: آفرینش آسمان‌ها و زمین مسلماً از آفرینش انسان‌ها بزرگتر است، ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

آیا بیان چنین مطالبی در عصر نزول قرآن، آن هم در نقطه‌ای که از عقب مانده‌ترین نقاط جهان بود، به وسیلهٔ یک فرد درس نخوانده، معجزه محسوب نمی‌شود؟

به این ترتیب به پایان بحثی که دربارهٔ اعجاز علمی قرآن بیان کردیم می‌رسیم، هر چند هنوز نکات ناگفته فراوان است.

ما معتقدیم بررسی شانزده نمونهٔ فوق بطور منصفانه، این حقیقت را به هر انسان بی‌نظری ثابت می‌کند که این کتاب بزرگ یعنی قرآن محال است ساختهٔ مغز بشری باشد.

## **۴. اعجاز قرآن از نظر تاریخ**

### **نقش تاریخ در مسائل تربیتی**

به یقین قرآن مجید، یک کتاب تاریخی نیست؛ اما به دلایل مختلفی بحث‌های تاریخی فراوانی دارد؛ چرا که مسائل تربیتی مخصوصاً در سطح اجتماع، نمی‌تواند از مباحث مربوط به تاریخ گذشتگان جدا باشد؛ زیرا تاریخ بزرگترین آزمایشگاه زندگی است، و محک بسیار خوبی برای روشن ساختن ارزش‌های مکاتب اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و جداسازی حقایق از اوهام به شمار می‌رود.

هنرنمایی بزرگ تاریخ این است که مسائل فکری و عقلانی را در لباس

محسوس نشان می‌دهد و کمک بزرگی به فهم صحیح ارزش‌های انسانی می‌کند، عاقبت ظلم و ستمگری و خودکامگی به کجا می‌کشد؟ و نتیجه اختلاف و پراکندگی کدام است؟ و اینکه پایان تعصب و لجاجت و تک‌روی و بی‌اعتنایی به واقعیت‌ها چگونه رقم می‌خورد؟ همه از جمله مسائلی است که به وسیله تاریخ به دست می‌آید.

به همین دلیل می‌توان گفت تاریخ همان آب حیات است که می‌تواند به انسان عمر طولانی دهد؛ زیرا مطالعه تاریخ پیشینیان محصول هزاران سال تجربیات انسان‌های گذشته را در اختیار نسل امروز و فردا می‌گذارد. قرآن مجید در یک جمله کوتاه به این حقیقت مهم اشاره می‌کند و می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»؛ «به راستی در سرگذشت آنها عبرتی برای صاحبان اندیشه بود. اینها داستان دروغین نبود؛ بلکه (وحی آسمانی است، و) با کتب آسمانی پیشین هماهنگ است؛ و در آن است شرح هر چیزی (که مایه سعادت انسان است)؛ و هدایت و رحمتی است برای گروهی که ایمان می‌آورند».<sup>۱</sup>

جالب این‌که قرآن این سخن را بعد از داستان پر ماجرا و بسیار عبرت‌انگیز حضرت یوسف (ع)، که در ابعاد مختلف مسائل تربیتی قابل استفاده و نتیجه‌گیری است بیان می‌کند.

قرآن در جای دیگر، داستان‌ها و سرگذشت‌های پیشینیان را سبب بیداری

---

۱. سورة يوسف، آیه ۱۱۱.

اندیشه‌ها بر می‌شمرد و می‌گوید: ﴿فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾: «این داستانها را (برای آنها) بازگو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند)».<sup>۱</sup>

در جای دیگر بیان سرگذشت پیامبران پیشین را مایه ثبات قلب و تقویت اراده پیامبر اسلام ﷺ و بیداری و آگاهی مؤمنان شمرده و می‌فرماید: ﴿وَكُلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ﴾: «ما از سرگذشتهای همه پیامبران برای تو شرح می‌دهیم، تا بوسیله آن، قلبت را آرامش بخشیم؛ (و ارادهات قوی گردد) و در این (اخبار و سرگذشتهای)، برای تو حق آمده، و برای مؤمنان موعظه و تذکری است».<sup>۲</sup>

و درباره داستان حضرت نوح علیهِ السلام می‌گوید: ﴿وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾: «ما این ماجرا را به عنوان نشانه‌ای در میان امت‌ها باقی گذاردیم؛ آیا کسی هست که پند گیرد؟»<sup>۳</sup>

و بالاخره درباره آثاری که از پیشینیان باقی مانده است در یک تعبیر زنده و زیبا چنین می‌گوید: ﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾: «آیا آنان در زمین سیر نکردند، تا دلهایی داشته باشند که (حقیقت را) با آن درک کنند؛ یا گوشهایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟! زیرا (بسیار می‌شود که) چشمهای ظاهر نابینا نمی‌شود، بلکه دلهایی که در سینه‌ها است کور می‌شود».<sup>۴</sup>

به این ترتیب نه تنها تفصیل تاریخ، بلکه آثار تاریخی خاموش بازمانده از

۱. سورة اعراف، آیه ۱۷۶.

۲. سورة هود، آیه ۱۲۰.

۳. سورة قمر؛ آیه ۱۵.

۴. سورة حج، آیه ۴۶.

پیشینیان نیز، چشم دل را بینا و گوش جان را شنوا می‌سازد.  
با این اشاره به فلسفه و آثار تاریخ پیشینیان به قرآن باز می‌گردیم و به اعجاز  
تاریخی قرآن می‌نگریم.



### گستره تاریخ در قرآن

گفتیم قسمت مهمی از مباحث تربیتی و مواعظ و اندرزهای و بشارت‌ها و  
انذارها و بیم‌ها و امیدهای قرآن، در قالب مسائل تاریخی بیان شده؛ و به قدری  
زیبا و گویا و مؤثر مطرح شده که هر شنونده‌ای را بی‌اختیار به سوی آن اهداف  
عالی می‌کشاند و تا انسان سوره‌هایی مانند یوسف، انبیاء، طه، قصص، مریم و  
آل عمران و بقره و... را، مطالعه نکند به عظمت فوق العاده مباحث تاریخی قرآن  
پی نمی‌برد.

اصولاً مباحث تاریخی قرآن دارای ویژگی‌های زیر است:

۱. تکیه بر قسمت‌های حساس و انداختن ذره بین قوی روی مسائلی که نقش  
مهم تربیتی دارند.

۲. خالی بودن از هر گونه حشو و زوائد.

۳. خالی بودن از تناقض و تضاد و ناهماهنگی.

۴. برخلاف روش تاریخ‌نگاری معمول آن زمان (حتی قرن‌ها بعد از آن)، که  
تاریخ به عنوان یک سرگرمی که حداکثر به عنوان یک آگاهی از وضع گذشتگان

مطرح می‌شد؛ و هیچ تجزیه و تحلیلی که شکل فلسفه تاریخ و درس‌های آموخته شده از سرگذشت پیشینیان باشد نداشت، در مباحث تاریخی قرآن مجید هم به ریشه‌های مسائل توجه شده و هم به پیامدهای آن، به گونه‌ای که حس کنجکاوی و روح دقت و تفکر را در شنونده و خواننده برمی‌انگیزد، و جالب این‌که در همه جا حوادث غیر آموزنده را که جز اطالۀ کلام و اتلاف وقت، ثمری ندارد حذف می‌کند.

۵. جداسازی حقایق تاریخی از افسانه‌ها که از مسائل بسیار پیچیده تلقی می‌گردد، در قرآن مجید به صورت دقیقی مورد توجّه قرار گرفته است.

توضیح این‌که عواملی وجود داشته که همیشه تاریخ با افسانه‌هایی دروغین آمیخته شود. از جمله آن‌ها، سرگرمی و ارضای عواطف کودکان و تحریک تخیلات و ایجاد جاذبه‌های دروغین بوده است؛ بطوری که می‌توان گفت افسانه‌ها و اسطوره‌ها بخش مهمی از تواریخ پیشینیان و رکن اصلی آن را تشکیل می‌دهد.

روی این حساب، اگر خود را در زمان نزول قرآن مجید و در محیط زندگی پیامبر اسلام ﷺ فرض کنیم، می‌بینیم آنچنان تواریخ آن زمان با خرافات آمیخته شده بود - خرافاتی که دهان به دهان می‌گشت و در زمره مسلّمات شمرده می‌شد - که جداسازی آن برای افراد درس خوانده امکان‌پذیر نبود، تا چه رسد افراد بی‌سواد.

علمای آن زمان که همان ربانیون و احبار یهود و نصاری بودند، و همچنین کاهنان مشرک عرب نیز پاسداران این اسطوره‌ها و خرافات و قصه‌ها بودند.

مسلماً کسی که در چنین محیطی زندگی کند و به سن چهل سالگی برسد، تار و پود افکار او آنچنان با این افسانه‌ها و اسطوره‌ها بافته می‌شود که جدایی از آن عادتاً ممکن نیست. آیا چنین کسی قدرت دارد تواریخ را در آن محیط تاریک پاک‌سازی کند و حقایق را از خیالات و خرافات جدا سازد؟ یک محقق درس خوانده تاریخ امروز به زحمت قادر بر چنین کاری است، چگونه می‌توان از فرد درس نخوانده‌ای در آن روز چنین انتظاری را داشت؟! اکنون به سراغ نمونه‌هایی از تواریخ قرآن می‌رویم و یک مقایسه کوتاه، آنچه در بالا گفته شد را روشن می‌کند:

## ۱. چگونگی آفرینش آدم در قرآن و عهدین

قرآن مجید در سوره بقره آیات ۳۰ تا ۳۷ مسأله آفرینش انسان را چنین شرح می‌دهد:

«(به یاد آور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان فرمود: "من بر روی زمین، جانشینی (نماینده‌ای) قرار خواهم داد." فرشتگان گفتند: (پروردگارا!) آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟! حال آنکه ما تسبیح و حمد تو را به جا می‌آوریم، و تو را تقدیس می‌کنیم (و برای جانشینی شایسته تربیم). فرمود: "من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید." - سپس، تمامی علم اسماء (علم اسرار آفرینش و نام‌گذاری موجودات) را به آدم آموخت. آنگاه آنها



را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: "اگر راست می گوئید، (و از آدم شایسته تر هستید) اسامی اینها را به من خبر دهید!" - گفتند: منزّهی تو! ما جز آنچه به ما تعلیم داده ای، نمی دانیم؛ زیرا تویی که دانا و حکیمی. - فرمود: "ای آدم! آنان را از اسامی (و اسرار) این موجودات آگاه کن." هنگامی که آدم آنان را آگاه کرد، خداوند فرمود: "آیا به شما نگفتم که من، غیب آسمانها و زمین را می دانم؟! و می دانم آنچه را شما آشکار می کنید، و آنچه را پنهان می داشتید!" - و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده (و خضوع) کنید! همگی سجده کردند؛ جز ابلیس که سرباز زد، و تکبر ورزید، و (بخاطر نافرمانی و تکبرش) از کافران شد. - و گفتیم: "ای آدم! تو با همسرت در بهشت سکونت کن؛ و از (نعمتهای) آن، از هر جا می خواهید، در کمال فراوانی بخورید؛ (ولی) نزدیک این درخت نشوید؛ که از ستمکاران خواهید شد." - پس شیطان موجب لغزش آنها از بهشت شد؛ و آنان را از آنچه در آن بودند، بیرون کرد. و (در این هنگام به آنها) گفتیم: "(همگی از مقام خویش) فرود آید! در حالی که دشمن یکدیگر خواهید بود. و برای شما در زمین، تا مدّت معینی محل اقامت و وسیله بهره برداری خواهد بود." - سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت؛ (و با آنها توبه کرد.) و خداوند توبه او را پذیرفت؛ زیرا او توبه پذیر و مهربان است». در سوره های دیگر قرآن مانند اعراف و طه نیز به این معنا اشاره شده است. از آیه ۱۲۰ سوره طه به خوبی استفاده می شود که شیطان آدم را از این طریق فریب داد که به او گفت: این درخت، درخت زندگی جاویدان است، در حالی که قبلاً به آدم هشدار داده شده بود که شیطان دشمن شما است فریب او را نخورید.

و نیز از آیات ۲۶ و ۲۷ سوره اعراف و آیه ۱۲۱ سوره طه استفاده می شود که آدم عَلَيْهِ السَّلَام و همسر او در بهشت لباسی بر تن داشتند؛ اما هنگامی که از شجره ممنوعه خوردند، لباس بهشتی از تنشان فرو ریخت، و آنها از برگ های درختان بهشت برای خود لباس درست کردند.

طبق آیات فوق: اولاً بالاترین نقطه قوت آدم که او را به مقام خلیفه اللهی رساند و مسجود فرشتگان شد، همان آگاهی از عِلْمُ الْأَسْمَاء و دانستن حقایق و اسرار جهان هستی بود.

ثانیاً بیرون رفتن آدم از بهشت به خاطر خوردن از درختی بود که قبلاً برای او ممنوع شده بود؛ گرچه قرآن نامی برای آن درخت ذکر نکرده، ولی ظاهر این است که میوه جالبی داشته و هدف از ترك آن، همان آزمایش و امتحان آدم عَلَيْهِ السَّلَام است تا در برابر وسوسه های نفس و شیطان قوت ایمان و اراده او آزموده شود. و از تعبیر به «إِزْلَهُمَا الشَّيْطَانُ»: «شیطان، آدم و همسرش را به لغزش واداشت» روشن می شود که خوردن از درخت ممنوع، تنها یک لغزش بود، نه ارتکاب گناه و طغیان در برابر خداوند و شکستن حریم عبودیت.

حال به سراغ تورات کنونی می رویم تا ببینیم این ماجرای تاریخی را چگونه با انواع خرافات و مسائل غیر منطقی و حتی کودکانه آمیخته اند.

در فصل دوم سفر تکوین شماره ۷- ۲۵ چنین آمده است:

«۷. پس خداوند خدا آدم را از خاك زمین صورت داد و نسیم حیات را بر دماغش دمید، و آدم، جان زنده شده ۸. و خداوند خدا در عدن از طرف شرقی باغی غرس نمود، و انسانی که مصور ساخته بود، در آنجا گذاشت ۹. و خداوند

خدا هر درخت خوش نما و به خوردن نیکو از زمین رویانید و هم درخت حیات در وسط باغ، و درخت دانستن نیک و بد را...

۱۵. و خداوند خدا آدم را گرفته او را در باغ عدن گذاشت تا آن که آن را تیمار و نگاهبانی نماید ۱۶. و خداوند خدا آدم را امر فرموده گفت که از تمامی درختان باغ مختاری که بخوری ۱۷. اما از درخت دانستن نیک و بد مخور چه در روز خوردنت از آن مستوجب مرگ می شود... ۲۵. و آدم و زنش هر دو برهنه بودند و شرمندگی نداشتند.»

در ادامه این ماجرا در فصل سوم از همان سفر تکوین چنین آمده است:

«۱. و مار (شیطان) از تمامی جانوران صحرا حيله سازتر بود که خداوند خدا آفریده بود؛ و (مار) به زن گفت: آیا خدا فی الحقیقه گفته است که از تمامی درختان باغ نخورید ۲. و زن به مار گفت از میوه درختان باغ می خوریم ۳. اما از میوه درختی که از وسط باغ است خدا فرموده است که از آن مخورید و آن را لمس ننمائید مبادا که بمیرید ۴. و مار به زن گفت که البته نمی میرید ۵. و حال این که خدا می داند روزی که از آن می خورید چشمان شما گشوده شده، چون خدایانی (فرشتگان) که نیک و بد را می دانند خواهید شد ۶. پس زن درخت را دید که به خوردن نیکو است و این که در نظرها خوش آیند است و درختی که مر دانشمندی را مرغوب است، پس از میوه اش گرفت و خورد و به شوهر خودش نیز داد که خورد ۷. آن گاه چشم های هر دو ایشان گشوده شده دانستند که برهنه اند و برگ های درخت انجیر را دوخته از برای خود فوطه (پوششی شبیه لنگ) ساختند.

۸. و آواز خداوند خدا را شنیدند که به هنگام نسیم روز در باغ می خرامید و آدم و زنش خویشان را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند

۹. و خداوند خدا آدم را آواز کرده، وی را گفت که کجایی؟ ۱۰. او دیگر جواب گفت که آواز ترا در باغ شنیدم و ترسیدم زیرا که برهنه‌ام به جهت آن پنهان شدم

۱۱. و خدا به او گفت که تو را کی گفت که برهنه‌ای؟ آیا از درختی که تو را امر فرمودم که نخوری خوردی؟ ۱۲. و آدم گفت: زنی که از برای بودن با من دادی او از آن درخت به من داد که خوردم ۱۳. و خداوند خدا به زن گفت این که کردی چیست؟ و زن گفت: که مار مرا اغوا نمود که خوردم ۱۴. و خداوند خدا به مار گفت چون که این کردی از تمامی بهایم و تمامی حیوانات صحرا ملعونی، بر شکمت خواهی رفت و تمامی روزهای عمرت خاک خواهی خورد...

۲۲. و خداوند خدا گفت که اینک آدم نظر به دانستن نیک و بد چون یکی از ما شده است پس حال مبادا که دست خود را دراز کرده هم از درخت حیات بگیرد و بخورد دائماً زنده ماند ۲۳. پس از آن سبب، خداوند خدا، او را از باغ عدن راند، تا آن که در زمینی که از آن گرفته شده بود فلاح (کشاورزی) نماید

۲۴. و آدم را راند، و در طرف شرقی باغ عدن کروبیان (فرشتگان) را و شمشیر آتشباری که به جهت نگاهبانی راه شجره حیات گردش می کردند مسکن داد.<sup>۱</sup>

عصاره بیان تورات در زمینه تاریخ آفرینش آدم عليه السلام و خروج او از بهشت به زبان ساده چنین می شود:

خداوند آدم را آفرید، و در شرق عدن در باغی سکونت داد، تا آن را باغبانی

---

۱. تورات، سفر تکوین، فصل دوم و سوم از ترجمه فارسی تورات چاپ انگلستان، سال ۱۸۷۸ که به قلم ویلیام گلن که به فرمان مجمع مشهور بریتیش فارین بایبل سوسایتی ترجمه شده است.

کند و در میان درختان آن باغ دو درخت وجود داشت، یکی درخت دانستن نیک و بد؛ یعنی درختی که اگر کسی از میوه آن می خورد عقل و هوش پیدا می کرد و چون آدم نخورده بود، خوب و بد را درک نمی کرد؛ به همین دلیل از برهنه بودن خود و همسرش ابداً شرم نداشت، و دیگری درخت حیات بود که هر کسی از آن می خورد عمر جاودان پیدا می کرد؛ خداوند به آدم دستور داده بود که از درخت علم و دانش و نیک و بد مطلقاً نخورد و به او گفته بود: اگر بخوری می میری؛ اما چیزی نگذشت که شیطان همسر آدم (حوا) را وسوسه کرد و گفت: چرا از درخت علم و دانش نمی خوری؟ که اگر بخوری چشمان شما گشوده خواهد شد و همچون فرشتگان از نیک و بد آگاه می شوی. ظاهر آن درخت نیز جالب و خوشایند به نظر می رسید.

سر انجام حوا از آن خورد و به آدم نیز داد. چشمان آنها باز شد و از نیک و بد آگاه شدند و زشتی برهنه بودن را دریافتند، و از برگ پهن درخت انجیر پوششی برای خود ساختند و به دور خور بستند.

هنگام صبح که خداوند در باغ بهشت قدم می زد، آدم خود را در لابه لای درختان باغ مخفی کرده بود. خداوند او را ندید و صدا زد: کجایی؟ او از لابه لای درختان خبر داد که اینجا هستم و به خاطر این خود را پنهان کردم که دیدم برهنه ام. خداوند از او پرسید: از کجا دانستی برهنه ای؟ نکند از درخت نیک و بد (علم و دانش) خورده ای؟ او گناه را به گردن همسرش انداخت و هنگامی که حوا مورد مؤاخذه قرار گرفت گناه را به گردن مار (شیطان) افکند. در اینجا خداوند مار را کیفر داد، و کیفرش این بود که بر شکم خود راه برود و در تمامی عمر

خوراکش خاك باشد.

از سوی دیگر خداوند از این که آدم از درخت علم و دانش خورده و همانند یکی از خدایان شده وحشت کرده که مبادا از درخت حیات و زندگی هم بخورد و عمر جاودان پیدا کند. اینجا بود که دستور اخراج او را از باغ بهشت صادر کرد و به فرشتگان دستور داد با شمشیر آتشبار، از درخت حیات نگهداری کنند، مبادا آدم به آن نزدیک شود.

فراموش نکنیم که این همان توراتی است که امروز به عنوان کتاب مقدس تمام یهودیان و مسیحیان جهان شمرده می شود و همگی به محتوای آن ایمان دارند، و معتقدند، در عصر نزول قرآن نیز عیناً در دست یهود و نصاری بوده است.

البته ما هرگز معتقد نیستیم که این گونه افسانه های کودکانه و مبتذل در کتاب آسمانی موسی عليه السلام وجود داشته و یا انبیاء بعد از او از آن حمایت کرده اند؛ ولی به هر حال این افسانه عجیب، مطالب فوق العاده زنده ای درباره خداوند دارد که هر یک از دیگری زنده تر است، از جمله:

۱. افترا به خدا آنجا که فرمود: اگر از این درخت (علم و دانش) بخورید می میرید.

۲. نسبت بخل به خدا دادن، که راضی نبود آدم و حوا از درخت علم و دانش بخورند و آگاه و عاقل گردند، و اینکه خدا می خواست آنها در جهل و نادانی بمانند.

۳. خداوند این قدر به آن دو عقل و دانش نداده بود که زشتی برهنگی خود

را درك کنند و این حالت را برای آنها سخت می‌پسندید.

۴. او دارای جسم است و در باغ قدم می‌زند و در عین حال از آنچه در اطراف آن می‌گذرد نا آگاه است بطوری که آدم و حوا می‌توانند از نظر او پنهان شوند، که هر یک از اینها کفر است، و با مقام الهی هرگز سازگار نیست.

۵. شیطان (نعوذ بالله) نسبت به آدم و حوا از خداوند دلسوزتر بود چرا که راه آگاهی بر نیک و بد را به آنها آموخت، و در واقع نه تنها شیطنتی نکرد بلکه آنها را به را تکامل دعوت نمود و در واقع ما در علوم و دانش‌هایی که داریم مدیون شیطانیم.

۶. آدم و حوا را به جرم عالم شدن از بهشت بیرون کرد، پس بهشت جای جاهلان و نادان‌هاست.

۷. شیطان به جرم خیرخواهی نسبت به آدم، ملعون و مطرود دستگاه الهی شد؛ و بی آن‌که گناهی کرده باشد مورد مجازات قرار گرفت.

همچنین خرافات دیگری مثل این‌که علم و دانش و حیات، میوه درختان باغ است، یا این‌که خوراك مار همیشه خاك باشد، و امثال اینها.

اکنون در یک مقایسه ساده، میان آنچه قرآن درباره تاریخچه پیدایش آدم و مبارزه شیطان با او بیان کرده و آنچه در عبارات بالا خواندیم می‌توان فهمید که کدام یک آسمانی است و کدام یک ساخته مغز یک انسان نا آگاه.

۲. ملاقات ابراهیم علیه السلام با فرشتگان

قرآن مجید در سوره هود آیات ۶۹ تا ۷۶، داستان آمدن فرشتگان به نزد ابراهیم علیه السلام در مسیر خود به سوی قوم لوط برای مجازات آنها را این گونه بیان می‌کند: «فرستادگان ما (فرشتگان) برای ابراهیم بشارت آوردند؛ گفتند: سلام! (او نیز) گفت: سلام! و چندان درنگ نکرد که گوساله بریانی (برای آنها) آورد. - (اما) هنگامی که دید دست آنها به آن نمی‌رسد (و از آن نمی‌خورند) آنها را نا آشنا (و دشمن) شمرد؛ و از آنان احساس ترس نمود. به او گفتند: نترس! ما به سوی قوم لوط فرستاده شده ایم. و همسرش ایستاده بود، (از خوشحالی) خندید؛ پس او را به اسحاق، و بعد از اسحاق به یعقوب بشارت دادیم. - گفت: ای وای بر من! آیا من فرزند می‌آورم در حالی که پیرزنم، و این شوهرم پیرمردی است؟! این راستی چیز عجیبی است! - گفتند: آیا از فرمان خدا تعجب می‌کنی؟! این رحمت خدا و برکاتش بر شما خانواده است؛ چرا که او ستوده و دارای مجد و عظمت است. - هنگامی که ترس ابراهیم فرو نشست، و بشارت به او رسید، درباره قوم لوط با ما مجادله می‌کرد؛ (و تقاضای عفو آنان را داشت) - چرا که ابراهیم، بردبار و دلسوز و همواره رجوع‌کننده (به سوی خدا) بود. - (گفتیم: ای ابراهیم! از این (درخواست) صرف نظر کن، که فرمان پروردگارت فرا رسیده؛ و به یقین عذاب بدون بازگشت (الهی) به سراغ آنها می‌آید.»

در این فراز تاریخی به چیز عجیب و پیچیده و غیر مانوس یا غیر منطقی مطلقاً برخورد نمی‌کنیم، جریانی کاملاً روشن است؛ فرشتگانی مأمور مجازات قوم لوط شدند و قبلاً برای بشارت فرزند، نزد ابراهیم علیه السلام می‌آیند او می‌خواهد از آنها پذیرایی کند. چیزی نمی‌گذرد که از ماجرا آگاه می‌شود. او در صدد



شفاعت بر می آید و به زودی می فهمد که کار از کار گذشته و قوم لوط قابل شفاعت نیستند. در این هنگام به او و همسرش بشارت تولد فرزند می دهند و ماجرا پایان می یابد. اما ببینیم کتاب به اصطلاح مقدّسی که مورد قبول یهودیان و مسیحیان جهان است در این زمینه چه افسانه ها به هم بافته و چه مسائل غیر منطقی، مطرح کرده است.

در فصل هیجدهم از سفر تکوین چنین می خوانیم: «و خداوند وی را در بلوطستان ممّری ظاهر شده در حالی که بر در چادر به گرمی روز می نشست، و چشمان خود را گشاده، نگریست که اینک سه شخص در مقابلش ایستاده اند و هنگامی که ایشان را دید از برای استقبال ایشان از در چادر دوید و به سوی زمین خم شد و گفت که ای آقایم حال اگر در نظرت التفات یافتم تمنا این که از نزد بنده خود نگذری و حال اندک آبی آورده شود تا آن که پاهای خود را شستشو داده در زیر این درخت استراحت فرمائید و لقمه نانی خواهم آورد تا که دل خود را تقویت نمایید و بعد از آن بگذرید زیرا که از این سبب به نزد بنده خود عبور نمودید پس گفتند به نحوی که گفتی عمل نما.

پس ابراهیم به چادر نزد ساره شتافت و گفت: تعجیل نموده سه پیمانه آرد خمیر کرده گرده ها بر اجاق بپز؛ پس ابراهیم به گله گاو شتافت و گوساله نر و تازه خوبی گرفته به جوانی داد که آن را به سرعت حاضر ساخت و کره و شیر با گوساله ای که حاضر کرده بود گرفت و در حضور ایشان گذاشت و نزد ایشان زیر آن درخت ایستاد تا خوردند!

پس وی را گفتند: زنت ساره کجا است و گفت: اینک در چادر است، او

دیگر: گفت که البته بر طبق زمان، عمر به تو می‌گردم (باز می‌گردانم) و اینک زنت ساراه را پسری خواهد شد و ساراه به در چار می‌شنید در حالتی که در عقب او بود. ابراهیم و ساراه پیر و سالخورده بودند و از عادت زنانه بریده شده بود و ساراه خود به خود خندید گفت: بعد از آن که من پیر شدم و آقام پیر شده است آیا می‌شود که مسرور شوم؟!

پس خداوند به ابراهیم گفت ساراه چرا خندیده؟ گفت: که آیا به تحقیق خواهم زایید در حالی که پیر شده‌ام. آیا برای خداوند چیزی هست که دشوار باشد (و حال این که) در وقت موعود بر طبق زمان عمر به تو مراجعت می‌فرمایم من ساراه را پسری خواهد شد و ساراه انکار کرده گفت که: نخندیدم، چه می‌ترسید. پس او گفت: چنین نیست به تحقیق تو خندیدی! و آن شخص از آنجا برخاستند و به سوی سدوم تجّوه نمودند و ابراهیم ایشان را مشایعت نمود تا آن که ایشان را روانه نماید و خداوند گفت: از ابراهیم چیزی که می‌کنم پنهان نمایم. چونکه ابراهیم حقیقتاً قوم عظیم و بزرگ خواهد شد و تمامی طوایف زمین در او متبرک خواهند بود...

و خداوند گفت: چونکه فریاد سدوم و عموره زیاد و گناهان ایشان بسیار سنگین است، پس حال فرود آمده خواهم دید که آیا بالکلیه مثل فریادی که به من رسیده است عمل نموده‌اند و اگر چنین نباشد خواهم دانست و آن اشخاص از آنجا توجه نموده و به سوی سدوم روانه شدند در حالتی که ابراهیم در حضور خداوند می‌ایستاد. پس ابراهیم تقرب جسته گفت که: آیا حقیقتاً صالح را با طالح هلاک خواهی ساخت؟ احتمال دارد که در اندرون شهر ۵۰ نفر صالح باشند، آیا

می‌شود که آن مکان را هلاک سازی و به سبب ۵۰ نفر صالحی که در اندرونش می‌باشند نجات ندهی؟ حاشا از تو که مثل این کار بکنی و صالحان را با طالحان هلاک سازی و صالح با طالح مساوی باشد حاشا از تو؛ آیا می‌شود که حاکم تمامی زمین عدالت نکند؟

پس خداوند گفت: اگر در میان شهر سدوم ۵۰ نفر صالح پیدا بکنم تمامی اهل آن مکان را به سبب ایشان نجات خواهم داد و ابراهیم در جواب گفت: اینک حال من که در خاک و خاکستر آغاز تکلم نمودن با آقایم می‌نماید، بلکه از ۵۰ نفر صالح پنج نفر کمی نماید آیا می‌شود که تمامی اهل شهر را به سبب آن پنج نفر هلاک سازی؟ پس گفت: اگر در آنجا ۴۵ نفر یابم هلاک آن نخواهم کرد.

و بار دیگر با او متکلم شده، گفت: بلکه در آن ۴۰ نفر یافت شود، پس او گفت: که بسبب ۴۰ نفر آن عمل نخواهم نمود، و او گفت: تمنا این که آقایم غضبناک نشود که تکلم نمایم بلکه در آن ۳۰ نفر یافت شوند، او گفت: اگر در آنجا ۳۰ نفر پیدا بکنم آن عمل نخواهم نمود.

دیگر گفت: اینک حال آغاز تکلم با آقایم نموده‌ام بلکه در آنجا ۲۰ نفر یافت شوند، "او گفت: "که بسبب ۲۰ نفر هلاک آن نخواهم کرد.

و دیگر گفت: تمنا این که آقایم غضبناک نشود تا آن که یکبار دیگر تکلم نمایم بلکه در آنجا ۱۰ نفر پیدا شود او گفت: که سبب ده نفر هلاک شان نخواهم کرد و خداوند هنگامی که کلام را با ابراهیم به انجام رسانیده بود روانه شد و ابراهیم به مکانش رجعت نمود».<sup>۱</sup>

---

۱. سفر تکوین (پیدایش)، فصل هیجدهم.

طبق این نوشته تورات، خداوند و سه نفر از فرشتگان در بلوطستان ممري در یک روز گرم بر ابراهيم آشکار گردیدند ابراهيم از آن سه فرشته پذیرایی گرمی می‌کند و آنها غذای او را می‌خورند - بعضی از این عبارات فهمیده‌اند که خداوند هم از غذای او خورد! یا این که آن سه نفر مظاهر سه گانه خدا طبق عقیده تثلیث بودند - به هر حال خداوند بشارت فرزند به ساره داد ولی ساره از این بشارت خندید خداوند ساره را مؤاخذه کرده که چرا خندیدی او منکر شد که نخندیدم ولی خداوند تأکید کرد که خندیدی.

سپس آنها روانه شدند و ابراهيم آنها را مشایعت کرد و وسط راه خداوند فکر می‌کند چرا ابراهيم را از اقدامی که می‌خواهد درباره قوم لوط انجام دهد بی‌خبر بگذارد؛ لذا به او گفت: "سر و صدای زیادی از شهرهای قوم لوط شنیدم و گناهان زیادی از آنها نقل می‌کنند. از آسمان فرود آمده‌ام تحقیق کنم بینم راستی آنچه به من گزارش داده‌اند درست بوده یا نه اگر درست بوده آنها را هلاک خواهم کرد".

سپس آن سه نفر روانه به سوی سدوم شدند اما ابراهيم همچنان در حضور خداوند ایستاده بود و شروع به جر و بحث - به اصطلاح چک و چانه - کرد و گفت: از عدالت دور است که اگر در این شهرها ۵۰ نفر صالح باشند آنها را هلاک کنی؛ خداوند اطمینان داد که اگر ۵۰ نفر صالح در آنجا پیدا کند هلاکشان نکند. ابراهيم با احتیاط کامل عدد را پایین کشید و هر بار برای این که اوقات خداوند تلخ نشود! با اعتذار و پوزش تمام سخن را آغاز می‌کرد؛ حتی دو مرتبه صریحاً گفت: تمنا دارم عصبانی نشوی تا این که عدد به ۱۰ نفر رسید مثل این که ابراهيم

جرأت نکرد بیش از این پائین بیاید؛ لذا در همین جا سکوت را بر ادامه سخن ترجیح داد؛ و هنگامی که بحث به اینجا کشید کلام خدا با ابراهیم تمام شد. خداوند به سوی سدوم روانه شد و ابراهیم به مکان خود بازگشت. با توجه به این که مسلماً منظور از خداوند در این آیات (یا صحیح تر جمله ها) همان خداوند جهان است، مطالب زیر را می توان نتیجه گرفت:

۱. نسبت جسمیت به خداوند! این مطلب در چندین مورد از این عبارات به چشم می خورد.

۲. نسبت عدم اطلاع به خداوند! زیرا می گوید به زمین آمد تا درباره قوم لوط تحقیق کند.

۳. عصبانیت و خشونت خداوند! تا آنجا که ابراهیم تقاضا کند خشمناك نشود و با لطائف الحیلی می خواست از خشم و خشونت او درباره بندگان بکاهد.

۴. فرشتگان غذا می خورند!

۵. ساره آن زن با ایمان و معرفت از بشارت خداوند خندید و سپس منکر هم شد!

اینها نقاط ضعف روشن این افسانه دروغین است که در تورات تحریف یافته، به خداوند نسبت داده شده است.

ولی هنگامی که اصل جریان را در قرآن مطالعه می کنیم هیچ یک از این اشتباهات و نسبت های ناروا را در آن نمی بینیم و با این مقایسه حقایق بسیاری روشن می شود.

### ۳. سرچشمهٔ اختلاف زبان‌ها

مسألهٔ اختلاف زبان‌های مردم جهان - با توجه به این‌که همه از یک پدر و مادر متولد شده‌اند - از مسائل شگفت‌انگیزی است که همیشه مورد توجه بوده است؛ قرآن مجید در این باره می‌گوید: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَأَنِكُمُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ﴾: «و از نشانه‌های او آفرینش آسمانها و زمین، و تفاوت زبانها و رنگهای شما است؛ در این نشانه‌هایی است برای اهل دانش»<sup>۱</sup>.

امروز ما می‌دانیم که سرچشمهٔ اختلاف زبان‌ها در واقع دو چیز است: نخست قدرت ابتکار و خلاقیت فکر انسان‌ها است که دائماً برای برطرف ساختن نیازهای خود لغات تازه و جمله‌بندی‌های جدیدی می‌آفرینند. دوم فاصله گرفتن اقوام و ملت‌ها از یکدیگر است؛ زیرا نبود وسائل ارتباط جمعی به شکل امروز در اعصار گذشته، هنگامی که قوم و ملتی از دیگری دور می‌ماند، تدریجاً در الفاظ و عبارات موجود آنها تغییر و تحولاتی ایجاد می‌شد؛ و این تغییرات در طول هزاران سال متراکم می‌گشت و لغات و زبان‌ها از هم فاصله می‌گرفت و مبدأ پیدایش زبان‌های مختلف و متفاوتی می‌شد.

از آنجا که اختلاف زبان‌ها یکی از پایه‌های شناخت اقوام مختلف بود کمک مؤثری به مسأله شناخت در جامعهٔ بشری می‌کرد؛ و اگر قرآن مجید اختلاف زبان‌ها را در کنار اختلاف رنگ‌ها از آیات و نشانه‌های خداوند بر می‌شمرد،

---

۱. سوره روم، آیه ۲۲.

اشاره به همین فلسفه است؛ زیرا هم تفاوت رنگ‌ها وسیله شناخت است و هم تفاوت زبانها؛ با این تفاوت که اولی از اختیار بشر بیرون است و دومی با ابتکار و خلاقیت بشر پیوند آشکاری دارد.

حال ببینیم تورات کنونی (تحریف یافته) در زمینه اختلاف زبان‌ها چه می‌گوید.

در فصل یازدهم از سفر تکوین (پیدایش) چنین آمده است:

«و در تمامی زمین، زبان و تکلم یکی بود - و واقع شد هنگامی که از طرف شرقی می‌کوچیدند (اشاره به فرزندان نوح وقبائل آنها است) این‌که وادی را در زمین شنعار (نام قدیم بابل است) یافتند و در آنجا ساکن شدند - و به همدیگر گفتند: که بیایید تا خشت‌ها را بسازیم، و آنها را به آتش بسوزانیم، و ایشان را خشت به جای سنگ و گل چرب به جای گچ بود - و گفتند: که بیایید به جهت خود شهری و برجی را که سرش به آسمان بساید بنا کنیم و از برای خود نامی پیدا بکنیم مبادا که بر روی تمامی زمین پراکنده شویم - و خداوند به جهت ملاحظه کردن شهر و برجی که بنی آدمیان می‌ساختند به زیر آمد - و خداوند گفت: که اینک قوم، یکی‌اند، و از برای همگی ایشان زبان یکی است و به کردن این کار شروع نموده‌اند و حال از هر چه که قصد ساختنش دارند چیزی از ایشان منع نمی‌شود - بیا به زیر آییم و در آنجا زبان ایشان را مخلوط نماییم تا آن‌که زبان همدیگر را نفهمند - و خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمامی زمین پراکنده نمود که از بنا کردن شهر باز ماندند - از آن سبب اسمش بابل گذاشته شد؛ زیرا که خداوند تمامی زمین را در آنجا مخلوط نمود، بلکه خداوند ایشان را از آنجا بر

روی تمامی زمین پراکنده نمود».<sup>۱</sup>

مطابق این روایات تورات، در آغاز زبان همه مردم روی زمین یکی بود تا زمانی که فرزندان نوح و قبایل آنها در شنعار (بابل) جمع شدند و تصمیم به کار مهمی گرفتند - که آن ساختن شهر بزرگ و برج بلندی بود - و این قضیه خوشایند خداوند نبود، و از این جنب و جوش و عواقب آن نگرانی داشت؛ لذا به بعضی از فرشتگان فرمود: «بیا به زمین برویم و زبان آنها را مخلوط کنیم تا پراکنده شوند» - یعنی تفرقه بیندازم و خدایی کنم - این کار انجام شد، و چون آنها زبان یکدیگر را نفهمیدند، در نقاط مختلف زمین پراکنده شدند و ساختن برج عظیم در آنجا ناتمام ماند!

در کتاب اعلام قرآن در وجه نام‌گذاری بابل به این نام چنین می‌گوید:

«داستان سرایان لفظ بابل را از بَلْبَل مأخوذ پنداشته‌اند و گفته‌اند که پس از طوفان نوح، مردم در این شهر اجتماع کردند و برجی برپا کردند تا علامت مرکزیت این شهر باشد، و مجامع رسمی خود را در این شهر تشکیل دهند؛ لکن چون شب خفتند و صبح برخاستند، زبان‌های ایشان مختلف شد و هر کدام به لغتی متکلم شدند و در نتیجه عدم تفاهم، به نواحی جهان پراکنده گردیدند و از هر کدام ملتی ریشه گرفت».<sup>۲</sup>

این افسانه کاملاً منطبق بر چیزی است که در بالا از متن تورات نقل کردیم که نشان می‌داد ایجاد اختلاف زبان از سوی خداوند بوده و به منظور مبارزه با قدرت مردم بابل صورت گرفته است!

۱. سفر تکوین (پیدایش)، فصل ۱۱، جمله‌های ۱ - ۹.

۲. اعلام قرآن، صفحه ۲۳۸.



ولی مستر هاکس نویسنده قاموس مقدس در ماده زبان، برای توجیه نوشته تورات سخن دیگری دارد؛ او می گوید: «تخمیناً تا دو هزار سال تمام دنیا دارای یک زبان و یک لهجه بودند... لکن یک صد سال بعد از طوفان، یعنی در زمان یاغی گری کوشیان<sup>۱</sup> بابل، خدای تعالی بطور خارق عادت زبانها را، درهم و مغشوش کرد و روی زمین را با این خانواده‌ها مختلفه و السنه متنوعه متأهل گردانید».<sup>۲</sup>

و در جای دیگر می گوید:

«این مطلب (ساختن برج بلند) چون موافق اراده خدا نبود لهذا زبانهای ایشان را مختلف نمود به صورتی که هیچ یک حرف دیگری را نمی توانست بفهمد از این رو به تمام نقاط معموره پراکنده گردیدند... بدین وسیله قصد خدای تعالی به انجام رسیده، زمین معمور گردید».<sup>۳</sup>

این تعبیرها چنین می رساند که هدف خداوند از ایجاد پراکندگی در زبان مردم بابل، عمران و آبادی جهان بوده؛ در حالی که در عبارتی که از تورات نقل کردیم، به صراحت آمده که مقصود، تضعیف مردم بابل و در هم شکستن قدرت و وحدت و شوکت آنان بوده است.

ولی به هر حال می دانیم که از نظر تاریخی منشأ اختلاف زبانها هرگز چنین چیزی نبوده و گذشت زمان و دور افتادن اقوام از یکدیگر عامل اصلی آن است، و این مطلب هم اکنون نیز ادامه دارد.

---

۱. کوش نام پدر نمرود است.

۲. قاموس مقدس، ماده زبان.

۳. همان مدرک، ماده بابل.

## ۴. گوساله پرستی بنی اسرائیل

در آیه ۸۵ تا ۹۶ سوره طه از قرآن مجید اشاره به ماجرای گوساله سامری شده است، می‌فرماید: «ما قوم تو را بعد از تو، آزمودیم و سامری آنها را گمراه ساخت. - موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت و گفت: "ای قوم من! مگر پروردگارتان وعده نیکویی به شما نداد؟! آیا مدّت (جدایی من از) شما به طول انجامید، یا می‌خواستید غضب پروردگارتان بر شما نازل شود که از وعده من تخلف کردید؟!" - گفتند: "ما به میل و اراده خود از وعده تو تخلف نکردیم؛ بلکه مقداری از زیورهای قوم (فرعون) را (که با خود داشتیم) افکندیم." و سامری این چنین القا کرد، و برای آنان مجسمه گوساله‌ای که صدایی همچون صدای گوساله داشت<sup>۱</sup> پدید آورد؛ و گفتند: "این خدای شما، و خدای موسی است. و او (حقیقت را) فراموش کرد (پیمانی را که با خدا بسته بود). - آیا نمی‌دیدند که (این گوساله) هیچ پاسخی به آنان نمی‌دهد، و مالک هیچ گونه سود و زبانی برای آنها نیست؟! - و پیش از آن، هارون به آنها گفته بود: "ای قوم من! شما فقط به وسیله آن مورد آزمایش قرار گرفته اید؛ و پروردگار شما خداوند رحمان

---

۱. بعضی گفته‌اند: علت صدای گوساله این بود که باد به قسمت‌هایی از مجسمه که به طرز خاصی ساخته شده بود می‌وزید و این صدا بلند می‌شد، و بعضی گفته‌اند: سوراخی از دهان تا پشت آن وجود داشت و آن را به دیوار تکیه داده بود و کسی از پشت دیوار در آن می‌دمید و صدایی از آن بر می‌خواست.

است؛ پس، از من پیروی کنید، و فرمانم را اطاعت نمایید؛ - ولی آنها گفتند: "ما همچنان گردِ آن می مانیم (و آن را پرستش می کنیم) تا موسی به سوی ما بازگردد. - (هنگامی که موسی بازگشت)، گفت: "ای هارون! هنگامی که دیدی آنها گمراه شدند، چه چیز مانع بود - که از من پیروی کنی؟! آیا فرمان مرا عصیان نمودی؟! - (هارون) گفت: "ای فرزند مادرم! (ای برادر!) ریش و سر مرا مگیر! زیرا من ترسیدم بگویی تو میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی، و سفارش مرا مراعات نکردی. - (موسی رو به سامری کرد و) گفت: "تو چرا این کار را کردی ای سامری؟! - گفت: "من چیزی دیدم که آنها آن را ندیدند؛ من قسمتی از آثار (و ردّ پای) فرستاده (خدا، جبرئیل) را گرفتم، سپس آن را (در درون گوساله) افکندم، و این کاری بود که (هوای) نفس من در نظرم جلوه داد".



از مجموع این آیات به خوبی استفاده می شود که بنی اسرائیل در غیاب موسی عليه السلام با وسوسهٔ مرد گمراهی به نام سامری که گویا سابقهٔ زرگری، داشت از زینت آلات خود گوسالهٔ طلایی را ساخت و هارون در مقام مبارزه بر آمد، تا آنجا که قرآن می گوید هارون در مقام عذر خواهی به موسی عليه السلام گفت: ﴿إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُوْنِي﴾: «این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند؛ و نزدیک بود مرا بکشند»<sup>۱</sup>.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۵.

بالاخره، موسی علیه السلام سخت از این ماجرا ناراحت شد، برادرانش را ملامت کرد و سامری را کیفر داد و بت او را در آتش سوزانید، و خاکستر آن را در دریا ریخت و بنی اسرائیل را کیفر سخت داد.<sup>۱</sup>

اکنون ببینیم تورات در این زمینه چه می گوید:

در فصل ۳۲ از سفر خروج در تورات چنین می خوانیم:

«و هنگام دیدن قوم که موسی از فرود آمدن از کوه درنگ می نماید؛ آن قوم نزد هارون جمع آمده، وی را گفتند: "برخیز و از برای ما خدایانی بساز که در پیشاپیش ما بروند، زیرا این موسی مردی که ما را از ملک مصر بیرون آورد نمی دانیم که وی چه واقع شد" - و هارون به ایشان گفت: "گوشواره های زرینی که در گوش های زنان و پسران دختران شما بپوشانده شده نزد من بیاورید" - پس تمامی قوم گوشواره های زرینی که در گوش های ایشان بودند بیرون کرده به هارون آوردند - و آنها را از دست ایشان گرفته، آن را به آلت حکاکی تصویر نموده، از آن گوساله ریخته شده ساخت و گفتند: "ای اسرائیل اینانند خدایان تو، که تو را از زمین مصر بیرون آوردند".

پس چون این را هارون دید مذبحی را در برابر آن ساخت و هارون ندا کرده گفت: "که فردا از برای خداوند عید خواهد بود" - و بامداد سحر خیزی نموده قربانی های سوختنی تقرب نمودند و هدیه های سلامتی نزدیک آوردند و قوم به خصوص اکل و شرب نشستند و برای بازی کردن برخاستند - و خداوند به موسی علیه السلام فرمود که: "روانه شده به زیر آی، زیرا که قوم تو از زمین مصر بیرون

---

۱. سوره طه، آیات ۸۵ تا ۹۷، سوره بقره، آیه ۵۴.

آوردی فاسد شدند - بلکه از طریقی که امر فرموده بودم بزودی انحراف ورزیده  
گوساله ریخته شده از برای خودشان ساختند و به او سجده نموده و هم برایش  
قربانی نموده" گفتند: "که ای اسرائیل خدایان تو که تورا از زمین مصر بیرون  
آورده اند اینان اند".

اما موسی از خداوند خدای خود درخواست نموده گفت: "که ای خداوند!  
غضب تو چرا بر قومی که ایشان را از زمین مصر با قوّت عظیم و دست قوی  
بیرون آوری افروخته شده است چرا مصریان متکلم شده بگویند که ایشان را به  
قصد بدی بیرون آورده است تا آن که ایشان را در میان کوه ها بقتل رسانیده ایشان  
را از روی زمین منقرض سازد از شدت قهر خود برگردد! و نظر به انزال بلا به  
قومت تغییر به اراده ات بده". و بندگان خود ابراهیم و اسحاق و اسرائیل را به  
خاطر آور، چونکه به ذات خود برای ایشان قسم یاد نموده به ایشان گفتی که  
ذریه شما را مثل ستاره های آسمان بسیار خواهم گردانید و واقع شد که هنگامی  
که به اردو نزدیک آمد گوساله و هروله کنندگان را دید و غضب موسی افروخته  
شده لوحه را از دستش انداخت، و آنها را به زیر کوه شکست؛ و گوساله که  
ساخته بودند گرفته به آتش سوزاند و آن را تا گرد نمودنش سحق کرد (کوبید تا  
گرد شد) و بر روی آب پاشید و بنی اسرائیل را نوشانید!

و موسی به هارون گفت: "که این قوم با تو چه کردند که به این گناه عظیم  
ایشان را مرتکب گردانیدی و هارون" گفت: "که غضب آقایم افروخته نشود که  
این را می دانی که مایل به بدی هستند و به من گفتند که از برای ما خدایان بساز که  
پیشاپیش ما بروند زیرا که این موسی مردی که ما را از زمین مصر بیرون آورد

نمی‌دانیم که وی را چه شد؛ و من به ایشان گفتم هر کس که طلا دارد آن را بیرون  
نماید پس به من دادند و آنرا به آتش جهنم و این گوساله بیرون آمد!..."

موسی به خداوند باز رفته گفت: "که آوخ این قوم مرتکب گناه عظیم گردیده،  
چونکه به جهت خودشان خدایان زرّین ساختند پس حال اگر گناه ایشان را رفع  
نمایی (که خوب) و الا تمنا این که مرا از کتابی که مکتوب ساختی (مقام نبوت)  
محو نمایی!"

خداوند به موسی گفت: "هر کس که به من گناه ورزیده است او را از کتاب  
خود محو می‌سازم پس حال روانه شده این قوم را به جایی که به تو گفته بودم  
هدایت نما"<sup>۱</sup>

از عبارات فوق که عیناً از کتاب عهد قدیم نقل شده چند موضوع استفاده  
می‌شود:

۱. دستور بت سازی و بت پرستی به وسیله هارون صادر گردید، و هم به  
کمک او اجرا شد، و او نه تنها جلوگیری از این عمل ننمود بلکه خود مروج و  
بنیان‌گذار آن بود، و در این قسمت سخنی از سامری مطلقاً در میان نیامده. آیا این  
عمل از کسی که جانشین موسی و وزیر و همکار و همگام و رئیس کاهنان بنی  
اسرائیل (طبق گواهی تورات) بود امکان‌پذیر است؟ چگونه منطق و عقل قبول  
می‌کند که چنین نسبت ناروا و شرم‌آوری را به هارون بدهیم؟<sup>۲</sup>

۲. خداوند از این جریان چنان غضبناك شد که می‌خواست قوم موسی را

---

۱. نقل از تورات، مترجم و چاپ انگلستان به سال ۱۸۷۸ صفحات ۱۰۴ و ۱۰۵ (سفر خروج باب ۲۳)  
۲. نویسنده کتاب قاموس مقدس (مسترهاکس آمریکایی) توجیه مضحکی برای این داستان کرده و  
می‌گوید: «هارون این عمل را برای اسکات قوم کرد!» این سخن علاوه بر این که مصداق روشن عذر بدتر از  
گناه است با ساختن مذبح و دستور قربانی و تعیین عید ابداً سازگار نیست.

نابود کند، اما موسی دو نکته را به خداوند خاطر نشان ساخت - مخصوصاً در یک جمله به خداوند می‌گوید: به خاطر بیاور! و او را از سر خشم فرود آورد؛ نخست این‌که اگر این کار را بکنی مردم مصر صفحه می‌گذارند و می‌گویند برای همین منظور بود که بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوردی که در میان کوه‌ها به قتل رسانیده و از روی زمین منقرض سازی.

دیگر این‌که به ابراهیم و اسحاق و اسرائیل و یعقوب قول داده‌ای که فرزندان شما را مانند ستارگان آسمان زیاد خواهم نمود، و این عمل با آن قول و قسم سازگار نیست!

خداوند به دنبال این تذکرات موسی تغییر اراده داد (طبق صریح تورات).  
۳. موسی پس از آن‌که گوساله‌ای را به آتش سوزانید خاکسترش را در آب ریخت و آن آب را به بنی اسرائیل داد تا بنوشند. آیا خاکستر گوساله شیء متبرّکی بود که آب آن را بنی اسرائیل بنوشند؟!

۴. هنگامی که موسی به هارون اعتراض کرد هارون با کمال خونسردی گفت: «تو می‌دانی که این قوم مایل به بدی هستند و از من درخواست کردند و من هم به درخواست آنها عمل کردم» (عجب عذری؟! ) و موسی هم دیگر اعتراضی به او نکرد. (عجب مربی خونسردی)

۵. آخر کار موسی به درگاه خداوند رفت و خدا را تهدید به استعفا از مقام نبوت کرد و گفت اگر این گناهکاران را می‌بخشی چه بهتر و الا اسم مرا از کتابی که مکتوب ساختی محو کن! (و این کار پر درد سر را به دیگری واگذار!)

درست ملاحظه کنید تورات در همین یک داستان چه ترسیمی از خدا و

پیامبر و جانشین او نموده است، سپس این قسمت تاریخی را با آنچه در قرآن آمده است مقایسه کنید!



### ۵. ماجرای حضرت داود علیه السلام و همسر اوریا

یکی دیگر از قسمتهای تاریخی قرآن مجید، مسأله داوری داود پیغمبر بزرگ خدا است که در میان دو برادر که با هم مخاصمه داشتند انجام شد.

قرآن در سوره ص طی آیات ۲۱ تا ۲۵ این ماجرا را چنین شرح می دهد:

«آیا خبر شاکیان هنگامی که از محراب (داود) بالا رفتند به تو رسیده است؟! - در آن هنگام که (بی مقدمه) بر داود وارد شدند و او از دیدن آنها وحشت کرد؛ گفتند: "ترس! دو نفر شاکی هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده؛ اکنون در میان ما بحق داوری کن و سخن ناروا مگو و ما را به راه راست هدایت کن." - این برادر من است؛ او نود و نه میش دارد و من (تنها) یک میش دارم؛ اما او اصرار می کند که این را (نیز) به من واگذار؛ و در سخن بر من غلبه کرده است. - (داود) گفت: "به یقین او با درخواست میش تو برای افزودن آن به میش هایش، بر تو ستم نموده؛ و بسیاری از شریکان (و دوستان) به یکدیگر ستم می کنند، مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند؛ اما عده آنان کم است." داود دانست که ما او را (با این ماجرا) آزموده ایم، از این رو از پروردگارش طلب آمرزش نمود و به سجده افتاد و توبه کرد. - ما این عمل را بر او بخشیدیم؛ و او



نزد ما دارای مقامی والا و سرانجامی نیکو است.».

این عین ترجمه آیات ۲۱ تا ۲۵ سوره ص از قرآن مجید در مورد داستان داوود و شاکیان است.

در این بخش از تاریخ زندگی داوود عليه السلام هیچ مطلب خلافی به چشم نمی‌خورد جز این‌که او در قضاوت کمی عجله کرد و هنگامی که یکی از آن دو برادر طرح دعوا کرد، بی آن‌که توضیحات برادر دوم را بشنود اظهار داشت: «برادرت بر تو ستم کرده و نمی‌بایست با این همه مال و ثروت چشم به یک گوسفند تو بدوزد»، اگر چه این حکم نهایی داوود عليه السلام نبود، ولی همین مقدار عجله در قضاوت شایسته مقام قضاوت عادلانه عموماً، و قضاوت داوود پیامبر عليه السلام خصوصاً نبوده و ظاهراً همین معنا بود که سبب توبه و استغفار و سجده او شد و خداوند نیز به خاطر این دقت در امر قضا، تقاضای مغفرت و آمرزش از این لغزش، مقام والایی به او داد.

شاهد این تفسیر برای آیات فوق، آیه‌ای است که بلافاصله بعد از این آیات آمده است، آنجا که می‌گوید: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»: «ای داود! ما تو را خلیفه (و نماینده خود) در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم به حق داوری کن، و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد؛ کسانی که از راه خدا گمراه شوند، عذاب شدیدی بخاطر فراموش کردن روز حساب دارند!»<sup>۱</sup>

این آیه به وضوح نشان می‌دهد که تنها خلاف، یا به تعبیر صحیح‌تر ترك

اولایی که از حضرت داوود علیه السلام سر زد؛ نه این که مسائلی مانند عشق و علاقه به همسر یکی از فرماندهان لشگرش به نام اوریا و امثال آن در میان باشد که افسانه پردازان به پیروی از آنچه در تورات آمده بافته‌اند.

اکنون به تورات منحرف کنونی باز می‌گردیم تا ببینیم در این باره چه می‌گوید. در کتاب دوم اشموئیل می‌خوانیم: «و واقع شد که وقت غروب از بسترش برخاست و بر پشت بام خانه ملک گردش کرد، و از پشت بام زنی را دید که خویشتن را شستشو می‌کرد و آن زن بسیار خوب صورت و خوش منظر بود و داوود فرستاد و درباره آن زن استفسار نمود، و کسی گفت که آیا بث شبع<sup>۱</sup> دختر الیعام<sup>۲</sup> زن اوریا هتّی<sup>۳</sup> نیست؟

داوود ایلچیان را فرستاد و او را گرفت، و او نزد وی آمد، داوود با او خوابید و او بعد از تمیز شدن از نجاستش به خانه خود رفت و زن حامله شده، فرستاد و داوود را مخبر ساخته که حامله هستم و داوود به یوآب<sup>۴</sup> فرستاد که اوریا هتّی را نزد من بفرست و یوآب اوریا را نزد او فرستاد و اوریا نزد وی آمد؛ و داوود از سلامتی یوآب و از سلامتی قوم و از خوش گذشتن جنگ پرسید و داوود به اوریا گفت: "به خانه‌ات فرود آی و پاهایت را شستشو نمای"، و اوریا از خانه ملک بیرون رفت و از عقبش مجموعه طعام از ملک بیرون رفت، اما اوریا در دهنه خانه ملک با سایر بندگان آقايش خوابید و به خانه‌اش فرود نیامد و هنگامی

---

۱ و ۲. بث شبع نام آن زنی است که داوود - طبق گفته تورات - او را برهنه از پشت بام دید و آتش عشق او در دلش شعله ور شد این زن دختر الیعام یکی از صاحب منصبان عبرانی بود.

۳. «اوریا» به تشدید یاء، نام یکی از افسران ارشد لشکر داوود بود و «هتّی» با تشدید تا و کسر (ح) منسوب به حت بن کنعان است، طایفه او ابن حت می‌گفتند.

۴. یوآب، فرمانده لشکر داود بود.

که داوود را خبر داده گفتند که اوریا به خانه‌اش فرود نیامده، داوود به اوریا گفت: که آیا از سفر نیامده‌ای چرا به خانه ات فرود نیامدی؟ و اوریا به داوود عرض کرد که: صندوق و اسرئیل و یهوداه در سایبان‌ها ساکن‌اند و آقام یوآب و بندگان آقام به روی صحرا خیمه نشسته‌اند و من آیا می‌شود که به جهت خوردن و نوشیدن و خوابیدن با زن خود به خانه بروم، به حیات تو و حیات جانانت (سوگند) این کار را نخواهم کرد...

و واقع شد که داوود صبح دم؛ مکتوبی به یوآب نوشته به دست اوریا فرستاد، و در مکتوب بدین مضمون نوشت که اوریا را در مقابل روی جنگ شدیدی بگذارید و از عقبش پس بروید تا که زده شد بمیرد (کشته شود) و چنین شد بعد از آنی که یوآب شهر را ملاحظه کرده بود اوریا را در مکانی که می‌دانست مردمان دلیر در آن بوده باشند در آنجا گذاشت و مردمان شهر بیرون آمده با یوآب جنگیدند و بعضی از قوم بندگان داوود افتادند و اوریا حتی نیز مرد... زن اوریا شنید که شوهرش اوریا مرده است و به خصوص شوهرش عزاداری نمود و بعد از انقضای تعزیه، داوود فرستاد او را به خانه‌اش آورد که او زنش شد!... اما کاری که داوود کرده بود در نظر خدا ناپسند آمد!<sup>۱</sup>

خلاصه داستان تا اینجا چنین می‌شود که داود به هنگامی که در اورشلیم بود روزی به پشت بام قصر می‌رود و چشمش به خانه مجاور می‌افتد؛ زنی را برهنه در حال شستشو می‌بیند. عشق او در دلش جای می‌گیرد و به هر وسیله‌ای بود او را به خانه خود می‌آورد و با او همبستر می‌گردد و او از داوود حامله می‌شود!

---

۱. به نقل از کتاب دوم اشموئیل، فصل ۱۱، جمله‌های ۲ - ۲۷.

شوهر این زن یکی از افسران برجسته لشکر داوود و مرد پاك طينت و با صفایی بود، بطوری که بعد از بازگشت میدان جنگ نشد به خانه خود برود و با همسرش همبستر گردد و از غذاهای خوب استفاده کند چرا که هم‌زمان او هنوز در میدان جنگ در خیمه‌ها زندگی می‌کردند.

با این همه داوود دستور بسیار ناجوانمردانه‌ای صادر کرد، نامه‌ای به فرمانده سپاه خود (یوآب) نوشت و به دست خود اوریاہ داد که به فرمانده لشکر برساند. در این نامه نوشته بود که باید اوریاہ را در یکی از نقاط خطرناک جبهه جنگ بگماری، سپس اطراف او را خالی کنید تا او با شمشیر (دشمنان از پای در آید. این دستور ننگین و جنایت بار اجرا شد و اوریاہ پاك دل و با صفا و شجاع کشته شد و داوود همسر او را تصاحب کرد ... تنها در آخرین جمله این فصل می‌خوانیم: «و این کار در نظر خدا ناپسند آمد»!

اکنون به بقیه داستان برگردیم!

در فصل بعد از تورات چنین می‌خوانیم:

«و خداوند ناثان<sup>۱</sup> را به داوود فرستاد که به او آمده وی را گفت در شهری دو آدم بودند، یکی غنی و آن دیگری فقیر؛ غنی را گوسفند و گاو بسیار بسیار بود، و فقیر را جز یک بره ماده کوچک نبود که او را خریده و پرورش داده به همراه او و پسرانش نشو و نما نمود؛ از خوردنی او می‌خورد و از کاسه او می‌نوشید و در آغوشش می‌خوابید و از برایش مثل دختر بود.

و مسافری نزد آن غنی آمد و از این دریغ کرد که از گوسفندان و گاوان خودش

---

۱. ناثان یا ناتان یکی از پیامبران بنی اسرائیل و مشاور داوود بود.

بگیرد تا آن‌که به خصوص مسافری که نزد وی آمده بود مهیا سازد و بره آن مرد فقیر را گرفت و آن را به خصوص مرد مسافری که نزد او آمده بود مهیا ساخت. و غضب داوود به آن مرد بسیار فروخته شد و به ناان گفت که به خداوند حی قسم، مردی که این کار کرده است مستحق قتل است! پس بره را چهارمقابله! باید بدهد به سبب کردن این، و دریغ ننمودنش.

آنگاه ناان به داوود گفت آن مرد تویی، خداوند خدای اسرائیل چنین می‌فرماید که من تو را به پادشاهی اسرائیل مسح کردم و تو را از دست شاوول<sup>۱</sup> نجات دادم... چرا فرمان خداوند را خوار نموده، عمل بدی در نظر او به جا آوردی که اوریاہ حِتی را به شمشیر زدی و زنش را به خودت عورت نمودی، بلکه او را به شمشیر بنی عمون<sup>۲</sup> کشتی، و حال شمشیر از خانه ات ابداً دور نخواهد شد به علت این‌که مرا تحقیر نموده، زن اوریاہ حِتی را گرفتی تا آن‌که زن خودت باشد و خداوند چنین می‌فرماید که اینک بلا را به تو از خانه خودت برپا خواهم نمود، و زنان تو را پیش رویت گرفته به رفیقت خواهم داد! و او در عین این آفتاب با زنانت خواهد خوابید! زیرا که (این عمل را) تو سرّاً کردی، اما من جزا را در برابر تمامی اسرائیل و در عین آفتاب به جا خواهم آورد!

و داوود به ناان گفت: به ضد خداوند گناه کردم و ناان نیز به داود گفت که خداوند گناه تو را عفو نموده است که نخواهی مرد...

و داوود بث شبع زن خود را تسلی داد و نزدیکی با او نموده، با او خوابید که

---

۱. شاوول یکی از سلاطین بنی اسرائیل بود.

۲. بنی عمون مردمی جنگجو بودند که در طرف شرقی بحر المیت زندگی داشته، و داوود با آنها جنگ نمود.

او پسری را زاییده و اسمش را سلیمان گذاشت و خداوند او را دوست داشت<sup>۱</sup>.  
در این قسمت از داستان نکاتی به چشم می‌خورد که باید روی آنها دقت نمود:

۱. کسی به عنوان دادخواهی به نزد داوود نیامد؛ بلکه یکی از پیامبران بنی اسرائیل در آن عصر که ضمناً مشاور داوود هم بود به عنوان پند و اندرز یک داستان را به شکل مثال برای او ذکر کرد، در این داستان سخنی از دو برادر به میان نیامده، بلکه بحث از یک مرد غنی و فقیر است که یکی گاو و گوسفندان بسیار دارد و دیگری تنها مالک یک بره است. در اینجا باز سخنی از تقاضای نفر اول از دوم به میان نیامده، بلکه هنگامی که میهمانی برای مرد غنی آمد گوسفند دست پروردهٔ مرد دوم را برای میهمان خود کشت و غذا تهیه کرد.

۲. داود آن‌چنان ستمگری را مستحق قتل دانست (به خاطر غصب یک گوسفند، قتل چرا؟!)

۳. داوود حکم کرد که باید به عوض یک گوسفند چهار گوسفند بدهد (چهار برابر چرا؟!)

۴. داود به عمل زشت و گناه خود در مورد خیانت به همسر اوریاه اعتراف کرد.

۵. خداوند داوود را عفو کرد (به همین سادگی؟!)

۶. خداوند تنها یک مجازات دنیوی برای داوود قائل شد و مقدر ساخت

---

۱. کتاب دوم اشموئیل، فصل دوازدهم، جمله‌های ۱ تا ۲۴.

زنانش به دست رفیقان او بیفتند و با آنها در عین آفتاب (در روز روشن) و در برابر چشم بنی اسرائیل آن عمل را انجام دهند!

۷. و یکی از همین زنان بالاخره مادر سلیمان شد و سلیمان از او متولد گردید و خداوند هم او را دوست می‌دانست!!

اگر ما داوود را پیامبر خدا بدانیم (چنانکه همه مسلمانان به چنین مسئله‌ای معتقداند و از پاره‌ای از عبارات تورات نیز چنین مطلبی بر می‌آید)<sup>۱</sup> منافات این اعمال با مقام نبوت نیاز به کوچک‌ترین بحث و گفتگویی ندارد؛ نه تنها با مقام نبوت سازگار نیست؛ بلکه این عمل یک عمل بسیار جنایت کارانه است که از یک فردی عادی هم عجیب به نظر می‌رسد و در خور هر گونه مجازاتی است. وانگهی چطور می‌توان باور کرد که خداوند از یک آدم قاتل که افسر خود را عمداً به کشتن داده، و زنای محصنه کرده، سپس زن او را تصاحب نموده، به همین سادگی در گذرد و او را عفو فرماید؟!

و اگر او را تنها پادشاهی از پادشاهان بنی اسرائیل بدانیم - چنانکه در تورات حالات او در کتاب ملوک و پادشاهان آمده - باز هم ابداً قابل قبول نیست؛ زیرا اولاً او یک پادشاه عادی نبوده و تورات هم در فصول مختلف عظمت و مقام ارجمندی برای داود قائل شده است، و همو بنیانگزار معبد بزرگ بنی اسرائیل بود که به واسطه جنگ‌های زیاد در زمان او پایان نیافت و فرزندش سلیمان مأمور تکمیل آن گردید، آیا این عمل از زمامداری که مقام معنوی او مورد توجه

---

۱. در فصل ۲۱ کتاب دوم اشموئیل جمله اول چنین می‌خوانیم: «در ایام داود سه سال علی‌الاصح قحطی شد و داود در حضور خداوند سؤال کرد و خداوند فرمود که به سبب شأوول و خاندان خون خوارش شد...» روشن است که گفتگو با خداوند از خصائص پیامبران است.

بود و خداوند به او عنایت داشت ممکن است صادر گردد؟!

ثانیاً یکی از کتابهای معروف تورات کتاب مزامیر داود و سرودهای مذهبی و مناجات‌های او است.

آیا مناجات‌ها و سخنان یک قاتل مرتکب زنای محصنه می‌تواند در لابلای کتب آسمانی قرار گیرد؟

اما هنگامی که به قرآن مراجعه می‌کنیم می‌بینیم نه سخنی از عشق و جنایت و گناه داود به میان آمده و نه سایر فقرات این داستان دروغین؛ بلکه سرگذشت یک دادخواهی عبرت‌انگیز - آن هم به صورت جدی و نه مانند یک مثال - ذکر شده است که شرح آن گذشت.

خالی بودن قرآن از تمام این پیرایه‌ها بسیار قابل ملاحظه است. نکته‌ای که در اینجا ذکر آن نیز لازم به نظر می‌رسد این است که متأسفانه بعضی از مورّخان یا مفسّران اسلامی تحت تأثیر افسانه‌های دروغین تورات واقع شده‌اند و آن را در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند. بدیهی است سخنان این گونه افراد هیچ گونه ارزش علمی و تاریخی و تفسیری ندارد؛ زیرا در منابع معتبر اسلامی کوچک‌ترین دلیلی بر گفتار آنها نیست.

جالب توجه این است که از حضرت علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «هر کس بگوید: "داوود زن اوریا را تزویج کرد، حدّ بر او جاری می‌کنم" حدّاً للنبوّة و حدّاً للإسلام!»! یک حدّ به خاطر مقام نبوّت او و یک حدّ به خاطر مقام ایمان او یعنی این تهمت ناروا به داوود از نظر این که فرد با ایمانی بوده به تنهایی در خور یک



کیفر و مجازات است و توهین به مقام نبوت او نیز کیفر دیگری دارد.<sup>۱</sup>

\*\*\*

## ۶. آیا سلیمان بتخانه ساخت؟!

سلیمان در قرآن مجید به عنوان یک پیامبر بزرگ و یک زمامدار مقتدر که حکومت بی سابقه و بی لایحه‌ای داشته معرفی شده است و در سوره‌های مختلف از جمله سوره بقره، سوره نساء، سوره انبیاء، سوره نمل، سوره سبا و سوره ص از او به نیکی و عظمت یاد شده مثلاً در سوره ص آیه ۳۰ می‌خوانیم: ﴿وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾: «ما سلیمان را به داوود بخشیدیم؛ چه بنده خوبی! زیرا او بسیار توبه کننده بود» و به یاد او بود.

قرآن در تاریخچه نسبتاً مشروحی که از این پیامبر بزرگ در سوره‌های بالا آورده، نه تنها هرگز نسبت بت پرستی و بت سازی به او نمی‌دهد؛ بلکه سراسر زندگی او را از هر گونه آلودگی به شرك و گناه مبرا می‌کند.

کافی است در این باره به سوره انبیاء آیات ۷۸ تا ۸۲ و سوره نمل آیه ۱۵ تا ۴۴ و سوره ص آیه ۳۰ تا ۴۰ مخصوصاً داستان هدایت کردن ملکه سبا و نجات او از چنگال شرك و دعوت او به سوی توحید خالص مراجعه فرمایید.

به خصوص آنجا که می‌فرماید: ﴿وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ﴾: «سلیمان ملکه سبا را از آنچه غیر از خدا می‌پرستند بازداشت چرا که آن زن از قوم مشرکی بود».

اصولاً از آیات همین سوره استفاده می‌شود که هدف اصلی سلیمان در ماجرای ملکه سبا مبارزه با شرك و بت پرستی و نجات سرزمین او از چنگال این انحراف بود.

به تورات منحرف کنونی بر می‌گردیم، تا ببینیم درباره سلیمان چه می‌گوید و از این پیامبر چه چهره بدی به تصویر می‌کشد، چهره مردی فوق العاده هوس‌باز که به خاطر هوس‌های خود تا سرحد شرك و بت پرستی حتی ساختن بت خانه پیش رفت.

در کتاب اول ملوک و پادشاهان چنین آمده است:

و سلیمان ملک سوای دختر فرعون زنان بیگانه بسیاری را از موآبیان و عمونیان و ادومیان و صیدونیان و حثیان دوست می‌داشت. از امتهایی که خداوند بنی اسرائیل را فرموده بود که شما به ایشان در نیائید (و ازدواج نکنید) و ایشان به شما در نیایند که ایمان قلب شما را به خدایان خودشان مایل خواهند گردانید و سلیمان از راه محبت به ایشان در نیایند که ایمان قلب شما را به خدایان خودشان مایل خواهند گردانید و سلیمان از راه محبت به ایشان ملصق شد.

و او را هفتصد زن بانویه (عقدی) و سیصد متعه (موقت) بود و ایشان قلبش را برگردانیدند! و واقع شد وقت پیری سلیمان که زنهایش قلبش را به سمت خدایان غریب برگردانیدند، و قلبش مثل قلب پدرش داود با خدایش کامل نبود! و سلیمان در عقب «عشتروت» خدای صیدونیان و «ملکوم» مکروه عمونیان (یعنی بت عمونیان) رفت و سلیمان در نظر خداوند بدی کرد و مثل پدرش داود راه خداوند را تماماً نرفت!

آن‌گاه سلیمان مقام بلندی را به کوهی که روبروی اورشلیم است به خصوص  
کמוש مکروه موایبان (بت طایفه موایبان) و به خصوص مولک مکروه پسران  
عمون (بت آنها) بنا کرد. پس خداوند به سلیمان غضبناک شد به سبب این‌که  
قلبش از خداوند خدای اسرائیل که وی را دو مرتبه مرئی شد بر گردید... و  
خداوند به سلیمان گفت چونکه این عمل از تو صادر شد و عهد مرا و فرائضی که  
به تو امر فرموده، نگاه نداشتی البته مملکت تو را از دست خواهم گرفت و به  
بندهات خواهم داد.

نهایت به ایام تو این را نخواهم کرد به سبب پدرت داود و از دست پسرت  
آن را خواهم گرفت... نهایت تمامی مملکت را از دست او (سلیمان) نخواهم  
گرفت بلکه به پاس خاطر بنده من داود که برگزیدم به جهت این‌که او امر و  
فرائض مرا نگاهداشته بود! او را در تمامی روزهای عمرش سلطان خواهم  
نمود...»<sup>۱</sup>

از مجموع داستان دروغین تورات چنین بر می‌آید:

۱. سلیمان علاقه زیادی به زنان طوایف بت پرست داشت و بر خلاف  
دستور خدا عده زیادی از آنان را گرفت و کم‌کم به مذهب آنها تمایل پیدا کرد،  
البته سلیمان شخص زن ندیده‌ای هم نبود چون ۷۰۰ زن عقدی و ۳۰۰ زن متعه  
داشت! با این حال علاقه شدید او به زنها او را از راه خدا بیرون برد!

۲. سلیمان صریحاً دستور ساختن بتخانه داد و روی کوهی که در برابر  
اورشلیم آن مرکز مقدس اسرائیل قرار داشت، بتکده‌ای برای بت کמוש، بت

---

۱. کتاب اول ملوک و پادشاهان، فصل یازدهم، جمله‌های ۱ تا ۳۴.

معروف طایفه مواییان و بت مولک، بت مخصوص طایفه بنی عمون بنا کرد و به بت عشتروت بت صیدونیان نیز علاقه خاصی پیدا نمود، و همه اینها زمان پیری واقع شد!

۳. خداوند به خاطر این انحراف و گناه بزرگ، مجازاتی برای او قائل شد و آن مجازات این بود که کشور او را از دستش بگیرد؛ ولی نه از دست خودش بلکه از دست فرزندش رحبعام! و به او مهلت خواهد داد هر چه می خواهد سلطنت کند، این هم به خاطر بنده خاص خدا داوود (پدر سلیمان) بود؛ همان بنده خاص خدا که طبق صریح تورات مرتکب قتل نفس و زنا، محصنه و تصاحب زن افسر رشید و خدمتگزار خود گردیده بود!

آیا این تهمت‌های ناروا را کسی می تواند به ساحت مقدس مردی مانند سلیمان نسبت دهد؟!

اگر ما سلیمان را همانطور که قرآن می گوید پیامبر بدانیم که وضع روشن است، و اگر هم او را در ردیف پادشاهان بنی اسرائیل بدانیم، باز چنین نسبت‌هایی ممکن نیست درباره او صادق باشد.

چه اینکه اگر او را پیامبر ندانیم مسلماً تالی تلو پیامبر بوده، زیرا دو کتاب از کتب عهد قدیم - یکی به نام مواعظ سلیمان یا حکمت‌های سلیمان و دیگری به نام سرود سلیمان از گفته‌های - از این مرد بزرگ الهی باقی مانده است.

به علاوه در فصل سوم از کتاب اول تاریخ ملوک تورات، جمله‌های ۵ تا آخر، صریحاً آمده است که: «خداوند در خواب شبانه بر سلیمان تجلی کرد و به او خطاب نمود، آنچه می خواهی از من طلب کن» سلیمان چون جوان بود و کم

تجربه، از خداوند طلب حکمت نمود، خداوند دعای او را مستجاب کرد و به او حکمت و فهم داد و گفت: «حکمت و فهمی به تو دادم که نه پیش از تو و نه بعد از تو به کسی نداده‌ام».

کسی که در جوانی چنین علم و حکمت بی نظیری خداوند به او عنایت می‌کند به هیچ عقل سلیمی خطور نمی‌کند که، در پیری و پختگی آن هم به خاطر زنانش، دست به ساختن بتخانه بزند؟!

مسلماً این افسانه‌های دروغین مصنوع مغزهای ناتوانی بوده است، و متأسفانه افراد نادان آنها را بعداً در ردیف کتب آسمانی قرار داده‌اند، و این سخنان بی محتوا به عنوان کتاب مقدس جعل شده است.

ولی آیا در تواریخ قرآن هیچ یک از این نسبت‌های ناروا دیده می‌شود؟  
دقت و بررسی می‌گوید: نه.



## ۷. رقابت عجیب یعقوب و برادرش عیسو

قرآن مجید، احترام فوق العاده‌ای برای ابراهیم عليه السلام و فرزندش اسحاق و فرزند زاده‌اش یعقوب قائل است و در موارد متعددی از آنها به عظمت و نیکی یاد می‌کند، لذا در سوره ص در آیات ۴۵ تا ۴۷ می‌خوانیم:

﴿وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِيَ الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ - إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ - وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ﴾: «و به

خاطر بیاور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را، صاحبان قدرت و بصیرت. -  
ما آنها را با خلوص و اثره‌ای خالص گردانیم، که همان یادآوری سرای آخرت بود  
- و آنها نزد ما از برگزیدگان و نیکان بودند.»

و در سوره انبیاء آیات ۷۲ و ۷۳ در مورد این خاندان آمده است که:  
﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ - وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً  
يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَةَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا  
لَنَا عَابِدِينَ﴾: «و اسحاق و - علاوه بر او - یعقوب را به وی بخشیدیم؛ و همه آنان  
را افرادی صالح قرار دادیم. - و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم  
را) هدایت می کردند؛ و انجام کارهای نیک و برپاداشتن نماز و ادای زکات را به  
آنها وحی کردیم؛ و تنها ما را عبادت می کردند.»

این تعبیرات نشان می دهد که آنها مردانی الهی، با ایمان، پاک سیرت، آگاه و  
لایق برای رهبری خلق، و پاک و پاکیزه از هر گونه آلودگی بودند.

ولی هنگامی که تاریخ زندگی آنها به دست خرافه پردازان می افتد چنان  
ترسیم زشتی، از آنها می کنند که آنها را (العیاذ بالله) تا سرحد افرادی متقلب،  
سودجو و بی بند و باری که برای رسیدن به منافع نامشروع خود، از هیچ عملی  
روی گردان نیستند، پائین می آورد.

برای اثبات صدق این سخن به سراغ تورات منحرف می رویم تا ببینیم از  
اسحاق و یعقوب و برادر بزرگتر یعقوب به نام عیسو چه ترسیم وحشتناکی  
می کند:

«و واقع شد هنگامی که اسحاق پیر شد که چشمانش از دیدن تار شد و پسر

بزرگ خود عیسو را خوانده وی را گفت ای پسر! و او دیگر گفت که اینک حاضریم. و گفت که اینک پیر شدم و به روز وفات خود عارف نیستم. پس حال اسلحه خود یعنی ترکش و کمان خود را بگیر و به صحرا رفته از برای من شکاری صید کن. و برای من چنانکه میل دارم طعامی ترتیب داده به من بیاور تا آنکه بخورم و جانم پیش از وفاتم ترا برکت دهد.

و ربّقه<sup>۱</sup> آنچه که اسحاق به پسرش عیسو گفت شنید، پس عیسو به صحرا رفت تا آنکه شکار صید کرده به پدرش بیاورد و ربّقه به پسر خود یعقوب متکلم شده، گفت: اینک پدر تو را شنیدم که با برادرت عیسو بدین مضمون گفت که از برایم صیدی آورده طعامی ترتیب نما تا بخورم و پیش از وفاتم تو را در حضور خداوند دعای خیر نمایم پس ای پسر من فرمانم را اطاعت نما به نوعی که تو را می‌فرمایم.

حال به گله برو و از برایم دو بزغاله خوبی از آن بیاور تا از آنها برای پدرت به نحوی که میل دارد طعامی ترتیب نمایم و تو از برای پدرت ببر تا آنکه بخورد و پیش از وفاتش تو را برکت دهد. و یعقوب به مادرش ربّقه گفت: این که برادرم عیسو مرد موداری است و من ساده هستم احتمال دارد که پدرم مرا مس نماید و من در نظرش مثل فریبنده باشم و بر خود به جای برکت لعنت بیاورم!...

و ربّقه لباس مرغوب پسر بزرگش عیسو را که به خانه نزدش بود، گرفت و به پسر کوچکش یعقوب پوشانید و پوست‌های آن بزغاله را بر دست‌ها و به سطح گردن او بست و طعام و نانی که ترتیب داده بود به دست پسر خود یعقوب داد و

---

۱. ربّقه مادر یعقوب و عیسو، و همسر اسحاق بود و با این که هر دو فرزندش بودند علاقه خاصی به یعقوب داشت.

او به نزد پدر خود رفته، گفت: ای پدرم! و او در جواب گفت: اینک حاضرم ای پسرم تو کیستی؟ و یعقوب در جواب به پدر خود گفت: من اول زاده، عیسو هستم به طوری که مرا امر فرمودی کردم، تمنا این که برخاسته بنشینی و از صید من بخوری تا آن که جانت مرا دعای خیر نماید.

و اسحاق به پسر خود گفت: که ای پسرم از کجا که باین زودی یافتی و او گفت: از این که خدای تو در برابرم راست آورد، و اسحاق به یعقوب گفت: به تحقیق ای پسرم نزدیک بیا تا آن که تو را مس نمایم که آیا پسرم عیسو هستی یا نه. پس یعقوب به پدر خود اسحاق نزدیک آمد و او را مس نمود گفت: آواز، آواز یعقوب است اما دست ها دست عیسو است و او را تشخیص نداد زیرا که دستهایش مثل دست های برادرش عیسو مودار بود! پس او را برکت داد و گفت: آیا خود پسرم عیسو هستی؟ و او گفت که: هستم، و باز گفت: به من نزدیک بیاور تا از صید پسرم بخورم و جانم تو را برکت دهد و به نزد او آورد که خود هم شراب را به او آورد که آشامید! و پدرش اسحاق به او گفت: ای پسرم نزد من آمده مرا ببوس و به اسحاق نزدیک آمد او را بوسید و (اسحاق) او را بوید و او را برکت داده گفت: ببین که رایحه پسرم مثل رایحه زراعتی است که خداوند آن را برکت داده است.

پس خدا تو را از شبم آسمان، و از فربهی زمین و فراوانی گندم، و شیره انگور عطا نماید و قوم ها تو را بندگی نمایند و امت ها تو را تعظیم نمایند و مولای برادرانت باش و پسران مادرت را کرنش نمایند. لعنت کننده ات ملعون و دعای خیر کننده ات متبارک باشد.



و واقع شد بعد از تمام کردن دعای خیر اسحاق یعقوب را، در حین بیرون رفتن یعقوب از حضور پدرش اسحاق که برادرش عیسو از صید باز آمد و او هم طعامی ترتیب نموده به جهت پدرش آورد، و به پدرش گفت که پدرم برخیزد و او صید پسر خود بخورد تا آن که جانت به من برکت دهد. و پدرش اسحاق وی را گفت: تو کیستی؟ و او در جواب گفت: من پسر اول زاده‌ات عیسو هستم پس اسحاق به لرزش بسیار شدیدی لرزیده گفت: کیست و از کجاست، آن که صید را صید نمود و به من آورده پیش از آمدن تو از همه خوردم و او را برکت دادم که متبارک هم او خواهد بود.

و هنگامی که عیسو سخنان پدر خود را شنید به فریاد عظیم، و به زیادتى تلخی فریاد کرده، به پدرش گفت: به من هم برکت بده‌ای پدرم، و او گفت: برادرت از راه حيله بازى آمده و برکت را گرفته است...»<sup>۱</sup>

و در فصل بعد چنین می‌خوانیم:

«پس اسحاق یعقوب را طلب نمود و او را دعای خیر نمود، و هم او را وصیت نموده گفت: زنی از دختران کنعنی نگیری... و خدای قادر مطلق تو را برکت داده، تو را بارور و بسیار گرداند تا صاحب جماعت امت‌ها باشی، و برکت ابراهیم به تو و به ذریه ات به همراهت بدهد تا آن که ارض مسافرت را که خدا به ابراهیم داده بود وارث شوی»<sup>۲</sup>

## خلاصه داستان

---

۱. سفر تکوین، فصل ۲۷، جمله‌های ۱ تا ۳۵.

۲. سفر تکوین، فصل ۲۸، جمله‌های ۱ تا ۴.

اسحاق دو پسر داشت؛ پسر بزرگ‌تر عیسو و پسر کوچک‌تر یعقوب نام داشت. در اواخر عمر به هنگامی که نابینا شده بود تصمیم گرفت پسر بزرگ‌تر را وصی و جانشین خود کند، و به او برکت دهد. - از قرائن استفاده می‌شود که منظور از این برکت همان مقام نبوت و معنویت رسالت و رهبری خلق بوده است - ولی یعقوب حيله‌ای به کار زد و لباس برادر بزرگ‌تر را به فرمان مادرش که به او علاقه داشت و مایل بود او جانشین اسحاق گردد، در برکرد و قطعه پوست گوسفندی به دست‌ها و به گردن خود بست؛ زیرا بدن برادرش پشمالو بود و ممکن بود راز او نزد پدرش فاش گردد - انسانی تا این اندازه پشمالود که بدنش مثل گوسفند باشد در نوع خود راستی عجیب است - و بالاخره با دروغ و تردستی و حيله و نیرنگ خود را به جای برادر بزرگ‌تر جای زد، و پدر پیر هم با این‌که صدای او را شناخت تنها به لمس دست پر موی او قناعت نمود و در حق او دعا کرد و به او برکت داد و او را وصی و جانشین خود و سرپرست خاندان خود نمود.

برادر بزرگ‌تر هنگامی که از ماجرا آگاه شد گریه تلخی سر داد، اما کار از کار گذشته بود، و هنگامی که از پدر تقاضا کرد به او هم برکت دهد، پاسخ شنید که برکت دیگری باقی نمانده و آنچه بود برادرش یعقوب برده است و قابل تجدید نظر نیست!!

عجیب این است که خدای اسحاق نیز عمل او را تأیید نمود و مقام نبوت را به مردی حيله گر و دروغگو و مزور داد، و به گفته تورات او را بارور و بسیار گردانید و صاحب جماعت و امت‌ها و وارث ملک و افتخارات ابراهیم، پیغمبر

بزرگ خود ساخت و نه تنها خاندان اسحاق، بلکه سایر مردم نیز موظف به پیروی از او و کرنش در برابر وی شدند.

این افسانه دروغین و مضحک را چگونه می‌توان به عنوان وحی آسمانی معرفی کرد؟! اگر یک مقام ساده معمولی را کسی به دروغ و حيله تصاحب کند - فی‌المثل یک لباس ساده افسری بپوشد - پس از کشف حقیقت نه تنها آن مقام را از او سلب می‌کنند، و لباس را از تنش بیرون می‌آورند؛ بلکه او را به خاطر این عمل مجازات هم می‌نمایند ولی مقام نبوت و برکت الهی و رهبری جمعیت را چگونه ممکن است به حقّه و تقلّب تحصیل کرد، و پس از کشف حقیقت نیز آن را در اختیار است؟!



#### ۸. نسبت شراب سازی به حضرت مسیح علیه السلام

قرآن مجید احترام فوق العاده‌ای برای حضرت مسیح علیه السلام قائل است؛ و در سوره‌های متعددی - مانند سوره بقره و آل عمران و مائده و بعضی دیگر از سوره‌ها - درباره او سخن گفته، و به عنوان یکی از پیامبران اولوالعزم (صاحب شریعت و کتاب آسمانی) که دارای معجزات فراوانی بوده، او را ستوده است.

در آیه ۴۸ و ۴۹ آل عمران می‌خوانیم:

﴿وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ - وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُم مِّنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَكُلُونَ

وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿١١٤﴾» (و به او کتاب و دانش و تورات و انجیل می آموزد - (و او را به عنوان) رسول و فرستاده به سوی بنی اسرائیل (قرار ده که به آنها می گوید) من نشانه‌ای از طرف پروردگار شما برایتان آورده‌ام، من از گِل، چیزی به شکل پرنده می سازم، سپس در آن می دهم و به فرمان خدا پرنده‌ای می گردد و کور مادرزاد و مبتلایان به برص (پیسی) را بهبودی می بخشم و مردگان را به فرمان خدا زنده می کنم و از آنچه می خورید و در خانه خود ذخیره می کنید به شما خبر می دهم، مسلماً در اینها نشانه‌ای برای شما است اگر ایمان داشته باشید».

به این ترتیب خلق پرنده و شفای بیماران غیر قابل علاج و زنده کردن مردگان و خبر دادن از امور پنهانی - که به اذن الله صورت می گرفت - معجزات مسیح عليه السلام را طبق بیان قرآن تشکیل می دهد.

در جای دیگر، نزول مائده آسمانی (غذای بهشتی) را یکی از معجزات مسیح عليه السلام می شمرد (سوره مائده، آیه ۱۱۵) که عموماً مسائل معقول و قابل قبول به عنوان معجزه محسوب می شوند.

اکنون بینیم اناجیل در این زمینه چه می گویند در انجیل یوحنا که چهارمین انجیل از انجیل‌های چهارگانه است، در باب دوم چنین می خوانیم:

«در روز سوم در قانای جلیل (قانای جلیل یکی از شهرهای بیت المقدس بوده) سوری واقع شد (منظور از سور، مجلس عروسی است) و مادر عیسی عليه السلام در آنجا بود، و هم عیسی عليه السلام و شاگردانش را در آن عیش خوانده بودند (دعوت کرده بودند) و چون که شراب کم شد، مادر عیسی وی را گفت که شراب ندارند و

عیسی به او گفت که ای زن مرا با تو چه کار است، هنوز وقت من نرسیده است، و مادرش به خادمان گفت هر چه شما بفرمایید عمل نمایید.

در آن خانه، شش کوزه سنگی بود که برای طهارت یهودیان گذارده بودند هر که از آن کوزه‌ها دو سه من می‌گرفت، و عیسی آنها را گفت که کوزه‌ها را از آب پر کنید، پس آن کوزه‌ها را از آب مملو کردند، به ایشان گفت حالا قدحی عظیم بر دارید و به نزد میر مجلس ببرید، (منظور از میر مجلس، بزرگتر مجلس است) پس بردند، و چون میر مجلس آن آب را که شراب شده بود چشید خود ندانست که آن شراب از کجا آمده؟ مگر خادمان که آب را برداشته بودند دانستند پس آن میر مجلس داماد را مخاطب ساخته و به او گفت همه مردم شراب خوب را اول حاضر می‌سازند، و بعد از آن که بسیار خورده باشند شراب بد را، لیکن تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی؟!

سپس اضافه می‌کند این معجزه را که نخستین معجزه‌اش بود، عیسی در قانای جلیل نمود و جلال خدا را جلوه داد و شاگردانش به او ایمان آوردند<sup>۱</sup>.

از این داستان نکات زیر استفاده می‌شود:

۱. هنگامی که حضرت مسیح ﷺ به اتفاق مادرش مریم به مجلس عروسی وارد می‌شود چون شراب‌ها تمام شده بود به درخواست مادرش اقدام به معجزه کرد و شش کوزه پر از آب را مبدل به شراب ناب کرد، به صورتی که حاضران تحت تأثیر طعم جالب آن شراب واقع شدند.

۲. این معجزه نخستین معجزه مسیح بود که به تقاضای مادرش انجام گرفت!

---

۱. انجیل یوحنا جمله‌های ۱ و ۱۲ باب دوم.

۳. حضرت مسیح با این معجزه (تبدیل آب به شراب) جلال خود را جلوه داد و سبب ایمان شاگردان شد!

جالب این که هنوز اهالی شهر قانای جلیل، کوزه می سازند و به سیاحان و زوّار می فروشند به یاد آن کوزه های شراب که به اعجاز حضرت مسیح علیه السلام درست شد.

شک نیست که این یک افسانه ساختگی و دروغینی است که به این پیامبر بزرگ نسبت داده شده؛ امروزه زشتی شراب و زیان های بی شمار آن بر کسی پوشیده نیست، و در همه ادیان آسمانی حرام و ممنوع است، و حتی در همین کتاب مقدس یهود و نصاری به آن تصریح شده است چنانکه در کتاب امثال سلیمان با لحن شدیدی شراب مذمت شده، آنجا که می گوید:

«وای که راست؟ و آن که راست؟ و منازعات که راست؟ و غمگینی که راست؟ و جراحت های بی سبب که راست؟ (چه کسی را هست) و حمرت چشمان (سرخ چشم) که راست؟

- مر کسانی راست که متوقفین اند در شراب - کسانی که به نوشیدن شراب ادامه می دهند - و مسکرات ممزوج را تفحص می نمایند (اشاره به کسانی است که در جستجوی شراب های بهتر، آنها را با اشیاء دیگری ممزوج می کردند تا طعم لذیذتری پیدا کنند).

- هنگامی که شراب سرخ فام است (سرخ رنگ است) و رنگش را در جام نمایان ساخته و هم به راستی حرکت می نماید به آن مَنگر - چه عاقبت مثل مار می گزد، و مثل شاه مار نیش می زند - چشمان تو به زنان بیگانه نگران خواهد شد،

و دل تو متدبّر کجی‌ها خواهد بود - و مثل خوابنده در میان دریا و مانند نائم بر سردار کشتی خواهی بود - و بگویی که مرا زدند و الم نکشیدم و مرا کوفتند و دریافت نکردم بیدار کی خواهم شد تا آن‌که بار دیگر آن را جستجو نمایم.<sup>۱</sup>

از این عبارت به خوبی بر می‌آید که مفسد شراب بسیار زیاد است و سبب ناراحتی جسم و پریشانی روح و فکر و بروز منازعات و جنگ و جدال‌های اجتماعی و اسباب بدبختی انسان است، اثرش همچون زهر مار، در وجود انسان‌ها و مایه بی‌عفتی و اعمال گناه‌آلود جنسی و گرفتاری در میان انواع تخیلات و گرفتاری‌ها می‌گردد که به طرز بسیار روشنی در این عبارات مطرح شده است.

در جای دیگر از کتاب امثال سلیمان می‌خوانیم: «شراب مستهزء (سبب می‌شود که انسان حرکاتی کند و سخنانی گوید که مورد تمسخر واقع شود) و مسکرات غوغا آورند (سبب منازعات و مخاصمات است) و هر کسی که به او فریفته شود حکیم نمی‌شود.»<sup>۲</sup>

در فصل ۲۸ کتاب اشعیاء نیز می‌خوانیم: «اما ایشان (اشاره به گروهی از منحرفان است) نیز از شراب ضالّ و از مسکرات گمراه شدند»<sup>۳</sup>

در جای دیگر از همین کتاب آمده است: «وای بر آنانی که به نوشیدن شراب، پهلوان و در مزج مسکرات قوت‌مندند»<sup>۴</sup> یعنی با نوشیدن شراب، نیروهای آنها تحریک و آماده‌ی منازعه می‌شود.

---

۱. عهد عتیق، کتاب امثال سلیمان، فصل ۲۳.

۲. عهد عتیق، امثال سلیمان، فصل ۲۰، جمله ۱.

۳. کتاب اشعیاء فصل ۲۸، جمله ۷.

۴. همن مدرک، فصل ۵، جمله ۲۲.

و در کتاب هوشیع (از تورات) آمده است: «زنا و شراب و شیره انگور (به صورت مسکر) دل را می گیرند.»<sup>۱</sup>

از این تعبیرات به خوبی روشن می شود که شراب هرگز به معنای نوشیدنی های معمولی حلال نیست؛ بلکه به معنای مایع مست کننده است که به جسم و جان انسان زیان می رساند، و سبب گمراهی و بدبختی می شود.

با این حال آیا شرم آور نیست که گفته شود اولین معجزه حضرت مسیح علیه السلام که در شهر قانای جلیل ظاهر شده این بود که چندین ظرف بزرگ پر از آب به برکت او تبدیل به شراب ناب شد؟! و این عبارت تحریف شده هنگامی که با معجزات مسیح علیه السلام در قرآن مجید مقایسه شود، تفاوت میان تاریخ های ساخت مغز بشر و تاریخ واقعی نشأت گرفته از طریق وحی، روشن می گردد.



## ۹. مسیح علیه السلام و دعوی الوهیت

قرآن با صراحت دامن حضرت مسیح علیه السلام را از هرگونه ادعای ناروا در زمینه الوهیت پاک می شمرد؛ و با صراحت می گوید:

﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتُهُ تَعْلَمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ - مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾: «به خاطر بیاور

---

۱. کتاب هوشیع، فصل ۴، جمله ۱۱.



هنگامی را که خداوند (در قیامت) به عیسی بن مریم علیه السلام می گوید: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را - غیر از خدا - معبود قرار دهی، عیسی می گوید: "خداوند! منزهی، من هرگز حق ندارم آنچه شایسته من نیست بگویم اگر چنین گفته بودم تو می دانستی، آنچه را در دل من است می دانی و من آنچه در ذات تو است نمی دانم و تو دانای اسرار پنهانی" - من به آنها چیزی نگفتم جز آنچه به من امر فرمودی که (تنها) خدا را پرستید که پروردگار من و شما است و تا زمانی که من در میان آنها بودم گواه ایشان بودم (تا از مسیر توحید به سوی شرك منحرف نشوند) اما هنگامی که مرا باز گرفتی، تو مراقب آنان بودی، و تو بر هر چیزی گواهی<sup>۱</sup>

حال ببینیم اناجیل درباره مسیح علیه السلام چه می گویند.

در انجیل یوحنا می خوانیم:

«و یهودیان سنگ‌ها را باز داشتند تا او را سنگسار کنند - عیسی به آنها جواب داد که من بسیار کارهای خوب را از جانب پدر خود به شما نموده‌ام به جهت کدام از آنهاست که شما مرا سنگسار می کنید؟ - یهودیان به او جواب داده گفتند: برای کار خوب تو را سنگسار نمی کنیم؛ بلکه به جهت کفر و به جهت این که تو انسان هستی و خود را خدا می گردانی؛ عیسی به آنها جواب داد... آیا شما به آن کس که پدر او را منزّه کرد، و به جهان فرستاده می گوئید که تو کفر می گویی از آنجا که گفتیم من پسر خدا هستم اگر من کارهای پدر خود را به جا نمی آورم باور مکنید - و اگر به جا آورم هر چند که مرا باور نکنید کارهای مرا باور کنید، تا شما

بدانید و باور کنید که پدر در من است و من در وی»<sup>۱</sup>

از این عبارات چند نکته روشن می‌شود:

۱. یهودیان عیسی را متهم می‌کردند که او ادعای خدایی کرده است و حکم به تکفیر او و سنگسار نمودنش دادند.

۲. مسیح به هنگام دفاع از خود، گاه می‌گوید: من گفته‌ام پسر خدا هستم، و خدا پدرم من است، و گاه می‌گوید: من کارهای خدایی انجام می‌دهم، اگر انجام ندادم سخن مرا باور نکنید، و اگر انجام دادم باور کنید که خدا در من است و من در خدا.

تعبیر به پسر و پدر و انجام کارهای خدایی و حلول انسان در خدا و خدا در انسان، تعبیراتی کفرآمیز است که با هیچ یک از معیارهای منطقی سازگار نیست، و اصولاً دلیلی ندارد که یک پیامبر، حتی به عنوان مجازی این گونه تعبیرات را در مورد خود و خداوند بیان کند و بی خبرانی را به اشتباه بیندازد و به دست دشمنان بهانه دهد که بخوانند او را سنگسار کنند.

این در حالی است که قرآن - در آیاتی که در بالا خواندیم، - با صراحت می‌گوید: مسیح هیچ‌گونه ادعایی جز بندگی خداوند و نبوت و رسالت از سوی او نداشت، و در مقام عبودیت و تسلیم در برابر فرمان خدا نیز بسیار خاضع بود، در آیات دیگر نیز می‌گوید: آنچه از معجزات انجام می‌داد همگی به اذن و فرمان خدا بود، در سوره مائده آیه ۱۱۰ می‌خوانیم: ﴿إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ

---

۱. انجیل یوحنا، باب ۱۰، جمله‌های ۳۱ و ۳۸.

الْمَوْتَى بِإِذْنِي»: «(به خاطر بیاور) هنگامی را که به اذن من، از گل چیزی به صورت پرنده می‌ساختی، و در آن می‌دمیدی، و به اذن من، پرنده ای می‌شد؛ و کور مادرزاد، و مبتلا به بیماری پیسی را به اذن من، شفا می‌دادی؛ و هنگامی که مردگان را به اذن من زنده می‌کردی.»

مقایسه این گونه مسائل تاریخی در قرآن و انجیل با یکدیگر نشان می‌دهد کدام از سوی خدا است، و کدام تحریف یافته و ساخته مغز بشر.

#### ۱۰. زن بدکار در حضور حضرت مسیح عليه السلام

در آیات مختلفی که از قرآن مجید درباره حضرت مسیح عليه السلام آمده حتی کمترین ترك اولائی درباره او دیده نمی‌شود و آیاتی که در سوره مریم درباره مادرش مریم آمده به قدری قداست او را در سطح بالا توصیف می‌کند که وقتی فرشته وحی را برای بخشیدن فرزند به او از سوی خدا آمده بود، مشاهده کرد، سخت وحشت زده شد، و به خدا پناه برد - زیرا او به صورت جوان زیبای ناشناسی در برابرش ظاهر شد - حتی هنگامی که درد وضع حمل به او دست داد، و آینده زندگی خویش را در نظر مجسم ساخت، که ممکن است دشمنان و ناآگاهان نسبت‌های ناروا به او دهند، گفت: «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَّسِيًّا»: «ای کاش پیش از این مرده بودم و به کلی فراموش شده بودم»<sup>۱</sup>.

ولی پیامبری با این قداست، که در گاهواره به فرمان خدا زبان می‌گشاید و

عملاً به پاکی مادرش گواهی می‌دهد، و از همان لحظه از نماز و زکات، و آنچه آیین تقوا است سخن می‌گوید: چنان ترسیمی در بعضی از اناجیل از او شده که خواننده‌ای را در تعجب فرو می‌برد.

اکنون توجّه کنیم و ببینیم انجیل لوقا سرگذشت زن بدنام شهر را که نزد مسیح علیه السلام آمد و توبه کرد چگونه بیان می‌کند: «ناگاه زنی از آن شهر که گناهکار می‌بود چون یافت که او (حضرت مسیح) در خانه فریسی (فریسی‌ها یکی از فرق یهود بودند و اصل فریس به معنای گوشه گیر است) نشسته است، حقه عطری پیدا نموده، پس به عقب سر او گریان نزدیک پاهایش ایستاده شروع به ترکردن پاهای او به اشک خود نموده، و به موهای سر خود خشک نموده و پاهایش را می‌بوسید و عطر می‌مالید.

آن فریسی که او را خوانده بود (دعوت کرده بود) این مقدمه را ملاحظه کرده و با خود می‌گفت: چنانچه این کس پیغمبر بودی هر آینه یافتی که این زن که او را مس می‌کند کیست و چه قسم زنی است زیرا که گناهکار است.

عیسی تکلم فرموده، وی را گفت که ای شمعون چیزی دارم که به تو اظهار می‌کنم، گفت: ای استاد بفرما، گفت: طلبکاری را دو بدهکار بودند، که یکی پانصد دینار بدهی داشت و دیگری پنجاه دینار، چون چیزی نداشتند که ادا نمایند هر دو را بخشید پس بگو کدامیک از آنها او را بیش دوست خواهد داشت؟ شمعون در جواب عرض کرد: که گمان دارم آن کس که به او بیشتر بخشیده است فرمود براستی جواب داده‌ای و به آن زن اشارت نموده، شمعون<sup>۱</sup>

---

۱. شمعون در اصل به معنای شنونده است، و به گفته نویسنده قاموس کتاب مقدس نام ده نفر می‌باشد که اشاره‌ای به آنها در کتب مقدس مسیحیان شده، یکی از آنها همان شمعون فریسی است که در این داستان

راگفت: این زن را می بینی من در خانه تو در آمدم آب برای پاهای من نیاوری اما او پاهای مرا با اشک ها شسته، به موهای سر خود خشک نمود، تو مرا نبوسیدی و او از وقت آمدنم از بوسیدن پاهای من باز نایستاده است، و تو سر مرا به روغن چرب ننمودی او پاهای مرا عطر مالید، و به جهت این به تو می گویم که گناهان بسیار او آمرزیده شد، زیرا که بسیار دوست داشت، و آن کس که اندك دوست دارد، برای او اندك آمرزیده شود، و آن زن را گفت که گناهان تو آمرزیده شد.»<sup>۱</sup>

حاصل این داستان چنین است که حضرت مسیح به خانه یکی از فریسیان که طایفه ای از یهود بودند در می آید، صاحب خانه احترام زیادی برای او قائل نمی شود اما زن گناهکار و منحرفی در آن شهر بود که از حضور او باخبر شد و به خانه یهودی در آمد.<sup>۲</sup>

در آن زمان معمول بود که پای مهمان را به احترام می شستند، و گاه به موهای او روغن می مالیدند - به خاطر این که غالباً پابرهنه راه می رفتند و در سفرها چون وسیله پوشش داری نداشتند موها و پوست بدنشان بر اثر وزش بادهای خشک می شد.

زن گناهکار به جای آب با اشك چشم خود پاهای مسیح (علیه السلام) را (طبق این داستان ساختگی) شستشو داد و به جای حوله با گیسوان بلندش پای او را خشک کرد با لب های گرم خود پاهای او را بوسه می داد.

منظره چنان زننده بود که مرد یهودی صاحب خانه ناراحت شد، و با خود

---

مخاطب مسیح بوده.

۱. انجیل لوقا باب هفتم جمله های ۳۷ تا ۴۸.

۲. این زن احتمالاً همان مریم مجدلیته زن زناکار و ثروتمندی است که به گفته انجیل لوقا در باب بعد (باب هشتم) به دست مسیح (علیه السلام) توبه کرد و جزء یاران او شده بود.

گفت: اگر این مرد پیامبر بود و متوجه می‌شود که این زن چه کاره است لااقل از این کار جلوگیری می‌کرد.

مسیح به فراست دریافت و با مثالی که در مورد دو بدهکار زد او را قانع کرد و به او اعلام داشت با اینکه من مهمان تو بودم، این پذیرایی را که زن بدکار از من کرد نکردی؛ تو پای مرا با آب نشستی اما او با اشک چشم شست؛ تو مرا نبوسیدی اما او پیوسته پای مرا می‌بوسید؛ تو سرم را با روغن چرب نکردی ولی او عطر را به پای من می‌مالید.

حال کمی به تجزیه و تحلیل این داستان پردازیم، ببینیم آیا برای یک پیامبر بزرگ و حتی یک فرد پرهیزکار عادی سزاوار است که خود را در اختیار زن آلوده‌ای بگذارد که این چنین با او رفتار کند.

اولاً حضرت مسیح علیه السلام در آن زمان جوان بود و حدود سی سال داشت، و آن زن بدکار هم قاعدتاً جوان و زیبا بود، زیرا زن بدکار معروف شهر قاعدتاً زن زشت و از کار افتاده نمی‌تواند باشد، چگونه می‌توان باور کرد پیامبر بزرگی که برای تهذیب اخلاق و گسترش آیین تقوا آمده است به زن بدکاری اجازه دهد که آن قدر پاهای او را دستمالی کند، با اشک چشم بشوید، با موهای ظریفش خشک کند با دست‌های لطیفش روغن مالی نماید و بال‌های داغش مرتباً او را ببوسد آیا این باورکردنی است؟

به فرض که می‌خواست توبه کند، توبه هم راه و رسمی دارد، آیا تاکنون کسی با یک روحانی یا کشیش عادی چنین معامله‌ای کرده است؟ تا چه رسد به یک پیامبر الهی. در هر صورت آثار خرافی بودن این داستان از جبین آن کاملاً نمایان

است.

از این گذشته مسیح عليه السلام با مثالی که (طبق این داستان) ذکر کرده هرگز پاسخ یهودی را نداده است، ایراد یهودی این نبود که چرا این زن این قدر محبت می‌کند تا جواب گفته شود که زیادی محبت او به خاطر زیادی گناه او است؛ بلکه ایراد یهودی این بود که چرا پیامبر خدا اجازه می‌دهد زن آلوده و بدنامی این قدر پای او لمس کند، با اشک چشم خود بشوید، و با موهای خود خشک کند و عطر و روغن به آن بمالد و مسلماً زیادی و کمی گناه ربطی به این کار ندارد.

به هر حال سرگذشتی که در تواریخ قرآن درباره مسیح عليه السلام آمده او را از این گونه نسبت‌ها پاک و مبرا می‌کند.



### نتیجه

از آنچه در بالا ضمن ده فراز گفته شد در یک مقایسه روشن، بین تواریخ عهدین (کتب مقدسه یهود و مسیحیان) یعنی همان کتاب‌هایی که در عصر نزول قرآن به عنوان مهمترین منابع تاریخ ادیان شمرده می‌شد به خوبی معلوم می‌شود که هرگز نمی‌تواند قرآن زاینده فکر انسانی باشد؛ زیرا به هر حال باید از آنها متأثر می‌شد، و این اثر پذیری در نقل این گونه داستان‌ها اثر می‌گذاشت؛ ولی پاک بودن تواریخ قرآن مخصوصاً آنچه مربوط به شرح داستان انبیاء پیشین است از این گونه خرافات و نسبت‌های ناروا، گواه بر این است که از منبع علم پروردگار

سرچشمه گرفته و معجزه‌ای جاویدان است.



## هـ - اعجاز از نظر وضع قوانین

می‌دانیم در قرآن مجید علاوه بر معارف و تعلیمات مربوط به مبدء و معاد و مسائل اخلاقی و تاریخی، و دستورات مربوط به عبادات، یک رشته قوانین اجتماعی نیز آمده است، که در واقع ترسیمی از قانون اساسی اسلام و بخشی از قوانین مدنی، حقوقی، جزایی و سیاسی است.

دقت در این بخش از قرآن به تنهایی می‌تواند معجزه بودن آن را ظاهر سازد؛ چرا که ظهور و بروز این قوانین بسیار حکیمانه - که نمونه‌های آن خواهد آمد - آن هم در محیطی که قانون جنگل بر آن حکم فرما بود، یا به تعبیر دیگر بی قانونی در آن بیداد می‌کرد، می‌تواند هر فرد منصفی را به تسلیم وا دارد. بنابراین ما ناگزیر نیستیم عظمت این کتاب آسمانی و اعجاز آن را فقط در مسائل مربوط به فصاحت و بلاغت، یا معارف و علوم و جنبه‌های تاریخی جستجو کنیم؛ بلکه بررسی مجموعه قوانین موضوعه در قرآن نیز به تنهایی دریچه‌ای است به سوی این جهان بزرگ.

در اینجا لازم است قبلاً مقدمه کوتاهی پیرامون این معنا - که یک قانون خوب

چه خصوصیتی را باید دارا باشد - داشته باشیم، تا پایه‌ای برای این بحث گردد.

### بهترین قانون‌ها کدام قانون است؟

پاسخ گفتن به این سؤال کار آسانی نیست؛ ولی اگر به فلسفه اصلی وضع قوانین در جوامع انسانی توجه کنیم راه روشن می‌شود.

مسئله این است که انسان یک زندگی گروهی و دسته جمعی دارد، و تمام پیشرفت‌ها و ترقی‌هایش مدیون همین زندگی اجتماعی است؛ همین زندگی دسته جمعی سبب می‌شود که افکار متفکران و علوم دانشمندان و ابتکارها و خلاقیت‌ها در سراسر جامعه بشری دست به دست هم دهند و از نسلی به نسل دیگر منتقل شوند و هر روز شاهد و ناظر پیشرفت‌ها و ترقیات مهمی در علوم و دانش‌های انسانی و در زمینه تمدن بشری باشیم.

انگیزه استقبال از این زندگی دسته جمعی هر چه باشد موضع بحث جداگانه‌ای است؛ ولی به یقین اگر زندگی انسان‌ها مانند بسیاری از جانداران دیگر بطور پراکنده بود انسان امروز با انسان‌های قبل از تاریخ، فرقی نداشت. نه علم و تمدن و اختراع و اکتشافی وجود داشت و نه صنایع، نه هنرها و ادبیات و نه هیچ پیشرفت دیگری پدید نمی‌آمد.

ولی این زندگی اجتماعی، مشکلات و عوارضی هم دارد که اگر بطور صحیحی از آن پیشگیری نشود، نه تنها چرخ‌های تکامل و ترقی از کار باز می‌ایستد؛ بلکه ممکن است فجایعی به بار آورد که نسل انسان را به نابودی

بکشاند.

این ضایعات عمدتاً عبارت است از: درگیری‌هایی که از اصطکاک منافع و تزاخم حقوق و برتری جویی‌ها، انحصارطلبی‌ها، خودکامگی و خودخواهی‌ها به وجود می‌آید و عامل درگیری و نزاع‌ها و کشمکش‌های دو یا چند نفری، و گاه سرچشمه جنگ‌های منطقه‌ای و جهانی گردد.

به همین دلیل جوامع انسانی از همان آغاز کار، متوجه شدند که اگر مقرراتی برای تعیین حدود اختیارات و حقوق افراد و راه حل مناقشات و مشاجرات و درگیری‌ها نباشد، زندگی اجتماعی بشر نتیجه معکوس خواهد داشت و فاجعه آفرین می‌شود.

اصولاً اجتماع به معنای واقعی زمانی شکل می‌گیرد که همکاری و همگامی و همفکری در میان افراد جامعه وجود داشته باشد، و چنین چیزی جز در پرتو وضع قوانین و مقررات، امکان‌پذیر نیست.

اصولاً همکاری بدون تعهد مفهومی ندارد، و تعهد خود سرچشمه پیدایش قانون است.

علاوه بر اینها اشتباه است اگر ما وظیفه قانون را منحصر به جلوگیری از تجاوزها و پایان دادن به کشمکش‌ها بدانیم؛ هر چند وضع بسیاری از قوانین به همین منظور بوده است.

بلکه قانون قبل از این کار وظیفه استحکام روابط اجتماعی و ایجاد اعتماد متقابل در برابر تعهدات و تأمین آزادی لازم برای پرورش استعدادها، و متمرکز ساختن نیروها و بسیج امکانات در یک سوی معین به منظور تکامل هر چه بیشتر

را دارد.

در واقع قانون مانند خون در عروق جامعه بشریت است، و لذا با صراحت باید گفت: اگر قانونی وجود نداشت، اجتماعی هم نبود، پیشرفتی هم حاصل نمی شد.

اکنون جواب دادن به سؤال فوق چندان مشکل نیست، بهترین قانون آن است که توانایی بیشتری برای تأمین امور زیر داشته باشد:

۱. تمام نیروهای پراکنده جامعه انسانی را در سایه یک عامل وحدت نیرومند جمع آوری کند، و موانعی مانند اختلاف رنگ ها و نژادها و زبان ها را در خود حل نماید.

۲. وسیله پرورش استعدادهای نهفته و خلاقیت ها را فراهم سازد.

۳. آزادی به معنای واقعی را تأمین نماید، تا همه افراد در سایه آن بتوانند استعدادهای خود را شکوفا سازند.

۴. حق عادلانه هر کس و هر قشر را روشن کند، تا از تصادم ها و تجاوزها جلوگیری نماید.

۵. روح اعتماد و اطمینان را از طریق انتخاب یک سیستم ضمانت اجرایی صحیح، گسترش دهد.

۶. به عکس آنچه بعضی تصور می کنند، یک قانون خوب آن نیست که قوانین وسیع و گسترده ای، با یک دستگاه وسیع قضایی و مأموران و زندان های زیاد با خود یدك بکشد، و البته این نشانه ضعف و درماندگی و عجز آن قانون و آن جامعه است؛ بلکه یک قانون خوب آن است که از طریق آموزش های

فرهنگی و مقررات صحیح به پیشگیری از نابسامانی‌ها بپردازد، تا نیازی به چنان مسائلی نباشد.

دستگاه‌های قضایی و مجازات‌ها و زندان‌ها، به منزله طب درمانی و یا به عبارت صحیح‌تر، به منزله جراحی کردن یک بیمار است؛ ولی قوانین صحیح و مقررات حساب شده، به منزله طب بهداشتی است که هم مطبوع‌تر و هم کم هزینه‌تر، و هم خالی از عوارض و ضایعات است.

با این مقدمه به سوی قرآن باز می‌گردیم، و قوانین آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

## ویژگیهای قوانین قرآن

قبلاً ذکر این نکته را لازم می‌دانیم که تمام این قوانین در محیط حجاز به ظهور پیوست، محیطی که قانون تقریباً در آن مفهومی نداشت، و تنها آداب و رسوم محدود و آمیخته به خرافات در میان قبائل آن در لباس قانون حکومت می‌کرد و ظهور قوانین اسلامی در چنان محیطی، راستی عجیب است و هیچ گونه توجیه طبیعی و عادی برای آن متصور نیست؛ جز آن‌که قبول کنیم همه از سوی خدا است.

## اول: جامعیت و گستردگی

با این که قرآن مجید در محیطی نازل شد که از جهات مختلف بسته بود و ارتباط محدودی با جهان خارج از جزیره داشت و مسأله قومیت و نژاد و زندگی قبیله‌گی بر همه شئون آن حاکم بود، محصول چنین محیطی طبعاً باید رنگ قومیت عربی، بلکه رنگ قبیله‌گی داشته باشد، ولی جالب این که قوانین قرآن به هیچ وجه چنین رنگی را ندارد و حتی یک بار خطاب یا «أَيُّهَا الْعَرَبُ» در قرآن دیده نمی‌شود.

همه سخن در قرآن از عموم انسان‌ها است و خطاب‌ها به شکل «یا بنی آدم»<sup>۱</sup>: «ای فرزندان آدم» و «یا أَيُّهَا النَّاسُ»<sup>۲</sup>: «ای مردم»، و یا «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»<sup>۳</sup>: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید» و «یا عبادي»<sup>۴</sup>: «ای بندگان من»، و «یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ»<sup>۵</sup>: «ای انسان» است.

به این ترتیب مخاطبین قرآن همه جهانیان؛ و قوانین آن ناظر به همه انسان‌ها است.

آیه «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»<sup>۶</sup>: «تو را جز رحمت برای جهانیان نفرستادیم» و آیه «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا»<sup>۷</sup>: «زوال ناپذیر و پربرکت است کسی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا بیم دهند» و آیه «إِنَّهُ هُوَ الَّذِي ذِكُرْنَا لِلْعَالَمِينَ»<sup>۸</sup>: «آن نیست مگر تذکری برای

---

۱. ۵ مورد.

۲. بیش از ۲۰ مورد.

۳. بیش از ۸۰ مورد.

۴. پنج مورد.

۵. دو مورد.

۶. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

۷. سوره فرقان، آیه ۱.

جهانیان.<sup>۱</sup> و مانند آن، گواه دیگری بر این مدعا است.

قرآن امتیازات نژادی را در آن محیط نژاد پرست به کلی حذف کرده است و با منطق زیبای «شما همه فرزندان آدمید و از یک پدر و مادر آفریده شده‌اید» عموم مردم را مخاطب قرار می‌دهد و همه را برادر و متعلق به یک خانواده اعلام می‌کند، پیوند همه انسان‌ها را در سرحد اخوت تحکیم می‌کند و می‌گوید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾: «ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینها ملاک برتری نیست)، گرمی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شما است؛ به یقین خداوند دانا و آگاه است.»<sup>۲</sup>

و در جای دیگر، تمام پیوندهای محدود را نفی کرده و پیوند افراد با ایمان را از هر نژاد و هر زبان و هر زمان و هر مکان، منحصر به پیوند اخوت و برادری می‌داند که نزدیکترین پیوندها بر اساس مساوات و برابری است و بر این اساس می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾: «مؤمنان فقط برادر یکدیگرند»<sup>۳</sup> (به مفهوم اینما که برای حصر است توجه کنید).

اینها همه از یک سو، و از سوی دیگر جامعیت قوانین قرآن به گونه‌ای است که سراسر زندگی انسان‌ها را در بر می‌گیرد. از مهمترین مسائل اعتقادی گرفته (توحید) تا ساده‌ترین مسائل اخلاقی و اجتماعی (مانند پاسخ دادن به سلام و هر

۱. سوره یوسف، آیه ۱۰۴.

۲. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۳. سوره حجرات، آیه ۱۰.

گونه تحیت و خوش آمدگویی)، مثلاً در یک جامی فرماید: ﴿وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيباً﴾: «هنگامی که کسی به شما تحیت و خوش آمد می‌گوید، پاسخ او را به گونه‌ای بهتر بدهید، یا لااقل به همان گونه پاسخ گویند خداوند حساب همه چیز را دارد».<sup>۱</sup>

در قرآن مجید، آیه‌ای درباره نوشتن دیون و بدهی‌ها داریم که طولانی‌ترین آیه قرآن است و در آن حدود بیست حکم الهی، پیرامون همین مسأله بیان شده است.<sup>۲</sup> و این نشان می‌دهد که پرداختن قرآن به مسائل مربوط به عقاید و معارف اسلام، در مورد مبدا و معاد و مانند آن، هرگز مانع از این نبوده که سایر احکام مورد نیاز را نیز بیان کند.

نمی‌گوییم تمام جزئیات احکام و قوانین، در ظواهر آیات قرآن بیان شده زیرا حجم آنها مسلماً چندین برابر قرآن است؛ بلکه منظور این است که در هر قسمت، اصول لازم را بیان فرموده است.

بد نیست در اینجا اشارات کوتاهی به بخش‌هایی از این اصول داشته باشیم:

۱. توحید زیر بنای همه چیز در مسائل اعتقادی قرآن بیش از همه چیز روی اصل توحید تکیه کرده و صدها بار در آیات قرآن، به این مسأله اشاره شده، و دقیق‌ترین مفاهیم توحید را ترسیم نموده، تا آنجا که درباره خداوند می‌فرماید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾: «هیچ چیز همانند خداوند نیست»<sup>۳</sup> و اوصاف جلال و جمال او را در صدها آیه شرح داده که در این زمینه می‌توانید به جلد سوم این کتاب

۱. سوره نساء، آیه ۸۶.

۲. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

۳. سوره شوری، آیه ۱۱.



(پیام قرآن) مراجعه کنید. نه تنها خدا را از هر نظر یگانه می‌شمرد؛ بلکه نبوت انبیاء را نیز دعوت واحدی می‌داند و جدایی افکندن میان آن‌ها را نادرست می‌شمرد ﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ﴾: «مؤمنان می‌گویند ما میان پیامبران جدایی نمی‌افکنیم» هر چند هر کدام از آنها مأموریت‌های ویژه‌ای، طبق نیاز زمانی خود داشتند، ولی اصول دعوت آنها همه جا یکی بوده است.

مسأله توحید در جامعه انسانی نیز حاکم است و چنانکه گفتیم تمام افراد اجتماع را عضو یک خانواده و از آنها تعبیر به برادرانی می‌کند که از یک پدر و مادر به وجود آمده‌اند.

۲. عدالت اجتماعی یکی از مهم‌ترین تعلیمات انبیاء است، قرآن در این زمینه می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾: «ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب آسمانی و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند»<sup>۱</sup>

و در تعقیب این هدف، همه افراد با ایمان اعم از بزرگ و کوچک، پیر و جوان، از هر نژاد و زبانی را، دعوت به این امر کرده و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ﴾: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همواره و همیشه قیام به عدالت کنید. برای خدا گواهی دهید، اگر چه به زیان شما، یا پدر و مادر و نزدیکانتان بوده باشد!»<sup>۲</sup>

۳. در زمینه روابط اجتماعی و قراردادها و هر گونه عهد و پیمان، همه را به

۱. سوره حدید، آیه ۲۵.

۲. سوره نساء، آیه ۱۳۵.

پایبندی به این اصل دعوت کرده و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾: «ای کسانی که ایمان آورده اید! به پیمان‌ها (و قراردادهای) وفا کنید!»<sup>۱</sup> و نیز می‌فرماید: ﴿أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾: «و به عهد (خود) وفا کنید، که از عهد سؤال می‌شود.»<sup>۲</sup>

گسترش و شمول این است که حتی عهد و پیمان با غیر مسلمین را شامل می‌شود و بر روابط عمومی و خصوصی، و قراردادهای بین المللی نیز حاکم است.

۴. در زمینه دفع هر گونه تجاوز و جبران هر گونه خسارت ناشی از تجاوز دیگران، در یک عبارت کوتاه و کاملاً حساب شده می‌فرماید: ﴿فَمَنْ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾: «هرکس به شما حمله کرد، همانند حمله وی بر او حمله کنید و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید (و زیاده روی ننمایید)؛ و بدانید خدا با پرهیزگاران است»<sup>۳</sup>

۵. و در زمینه مسائل دفاعی نیز یک اصل کلی متین را پیشنهاد می‌کنند: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ﴾: «برای مقابله با آنها (دشمنان)، هر چه در توان دارید از نیرو و از اسب‌های ورزیده آماده سازید، تا به وسیله آن، دشمن خدا و دشمن (شناخته شده) خویش را بترسانید!» تا تجاوز و جنگی صورت نگیرد.<sup>۴</sup>

۱. سوره مائده، آیه ۱.

۲. سوره اسراء، آیه ۳۴.

۳. سوره بقره، آیه ۱۹۴.

۴. سوره انفال، آیه ۶۰.

در اینجا تدارک قوا و تقویت نیروها را بطور عام، و آماده ساختن مرکب جنگی آن عصر را بطور خاص (به عنوان یک مصداق) به منظور پیشگیری از وقوع جنگ و ارهاب و ترساندن دشمنان توصیه می‌کند، و این منطقی‌ترین هدف برای تقویت بنیه نظامی است.

۶. اما در مناقشه‌ها و نزاع‌هایی که بین هم مسلکان و رقبای اجتماعی واقع می‌شود توصیه دیگری دارد و می‌گوید: به جای مقابله به مثل، یا اعداد قوا از مقابله به ضد استفاده کنید و بدی را به نیکی پاسخ دهید تا نفاق و عداوت برچیده شود بنابراین می‌فرماید: ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ \* وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾: «هرگز نیکی و بدی یکسان نیست؛ بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است. - اما جز کسانی که دارای صبر و استقامتند به این مقام نمی‌رسند، و جز کسانی که بهره عظیمی (از ایمان و تقوا) دارند به آن نایل نمی‌گردند».<sup>۱</sup>

۷. درباره سر نوشت انسان با صراحت می‌گوید: سر نوشت هر کس به دست او است و درگرو تلاش و کوشش او می‌باشد: ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾: «هر کس در گرو کاری است که انجام می‌دهد»<sup>۲</sup> و ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى - وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى﴾: «و این که برای انسان چیزی جز (حاصل) سعی و کوشش او نیست، - و این که تلاش او بزودی دیده می‌شود».<sup>۳</sup>

۱. سوره فصلت، آیات ۳۴ و ۳۵.

۲. سوره مدثر، آیه ۳۸.

۳. سوره نجم، آیات ۳۹ و ۴۰.

۸. در مورد آزادی عقیده و این که جز از طریق استدلال و تبیین دین نمی توان در محیط فکری کسی نفوذ کرد، می فرماید: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾: «در قبول دین هیچ اکراهی نیست، راه درست از راه منحرف، آشکار و تبیین شده».<sup>۱</sup>

و در مورد آزادی انسان ها می گوید: یکی از اهداف مهم بعثت پیامبر اسلام ﷺ همان آزاد کردن انسان ها از قید و بندهای اسارت بوده است: ﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾: «پیامبری که زنجیرهایی را که بر آنها بود (از دست و پا و گردنشان) فرو می نهد».<sup>۲</sup>

این زنجیرهای اسارت، مفهوم وسیعی دارد که هر گونه سلب آزادی انسان ها را شامل می شود.

۹. در مورد عدم دخالت در زندگی خصوصی دیگران و احترام به شخصیت افراد و ترك هتك آنان می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا﴾: «ای کسانی که ایمان آورده اید، از بسیاری از گمانها پرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است، هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید و هیچ یک از شما از دیگری را غیبت نکنند».<sup>۳</sup>

۱۰. همزیستی مسالمت آمیز با تمام کسانی که سر جنگ ندارند، و به دلیل وجود اهداف مشترك قابل تفاهم هستند یا لااقل راه بی طرفی را می پیمایند، از اصولی است که قرآن مجید بر آن تأکید نموده و می فرماید: ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۳. سوره حجرات، آیه ۱۲.

الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوا فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ أَنْ تَبْرُوهُمْ وَنُفْسُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ: «خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی کند؛ چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد.»<sup>۱</sup>

سسپس می افزاید: ﴿إِنَّمَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُواكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُواكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾: «خداوند شما را تنها از دوستی و رابطه با کسانی نهی می کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه هایتان بیرون راندند و (کسانی که) به بیرون راندن شما کمک کردند و هر کس با آنان رابطه دوستی داشته باشد ستمکار است»<sup>۲</sup>.

## دوم: تقویت پیوندهای اجتماعی

اجتماع بشری که منشأ همه پیشرفت‌ها و موفقیت‌های علمی و اجتماعی است در صورتی می‌تواند، به هدف مطلوب خود برسد که محکم‌ترین پیوند را داشته باشد وگرنه تبدیل به جهنم سوزانی می‌شود، که زحمات و مشکلات اجتماع را دارد، بی آن‌که از برکات آن بهره‌مند گردد.

کتاب خدا از یک سو و بر وحدت عمومی جهان بشریت به عنوان اعضای یک خانواده و برادرانی که از یک پدر و مادر متولد شده‌اند تأکید می‌کند. (چنانکه

۱. سوره ممتحنه، آیه ۸.

۲. سوره ممتحنه، آیه ۹.

در آیه ۱۳ سوره حجرات آمده و قبلاً به آن اشاره کردیم)، و از سوی دیگر مؤمنان را عضو یک پیکر، صرف نظر از اختلاف زبان و نژاد بر می شمرد و می گوید: ﴿بَعْضُكُم مِّنْ بَعْضٍ﴾: «شما همگی هم نوعید و همجنس یکدیگر و عضو یک پیکرید»<sup>۱</sup>.

و در جای دیگر می فرماید: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾: «مردان و زنان با ایمان ولی (ویار و یاور) یکدیگرند»<sup>۲</sup>.

به این نیز قناعت نمی کند و علاوه بر پیوند بشریت و پیوند ایمان نسبت به پیوندهای خویشاوند، که در دایره فشرده تر و نزدیکتری است نیز توصیه و تأکید می کند و شکستن این پیمان را گناهی بزرگ توصیف می نماید و می فرماید: ﴿الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾: «فاسقان آنها هستند که پیمان خدا را پس از آن که محکم ساختند می شکنند و پیوندهایی را که خدا دستور داده بر قرار سازند قطع می نمایند و در جهان فساد می کنند اینها زیانکارانند»<sup>۳</sup>.

و در سوره محمد ﷺ آیات ۲۲ و ۲۳ می خوانیم: ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقْطِعُوا أَرْحَامَكُمْ \* أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ﴾: «اگر حکومت را بدست گیرید، آیا جز این انتظار می رود که در زمین فساد نمایید و پیوند خویشاوندی را قطع کنید؟! - آنها کسانی هستند که خداوند از رحمت خویش دورشان ساخته، گوش هایشان را کر و چشم هایشان

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۹۵.

۲. سوره توبه، آیه ۷۱.

۳. سوره بقره، آیه ۲۷.

را کور کرده است.» و به این ترتیب قطع این پیوندها را هم ردیف فساد در زمین و مایه کوری و کری چشم و گوش باطن می‌داند.

اهمیت این پیوندها در اسلام تا جایی است که هر چیزی که کمک به تحکیم پیوندهای اجتماعی کند، مطلوب شمرده شده، حتی دروغی که بدترین گناه است برای اصلاح ذات البین مجاز می‌باشد.

و به عکس، هر چیزی که مایه از هم گسستگی پیوندها گردد منفور و مردود شمرده شده، تحت هر عنوان و هر نامی که باشد.

### سوم: احترام به حقوق بشر

یک قانون عالی و ارزنده، قانونی است که علاوه بر امتیازات دیگر، در مسأله حقوق بشر طرح جامع‌تر و دقیق‌تری ارائه کند، با توجه به این حقیقت هرگاه به آیات قرآن در این زمینه می‌نگریم، عظمت قوانینش آشکارتر می‌گردد.

قرآن در مسأله حفظ جان و مال و آبروی انسان‌ها تا آنجا پیشرفته که جان یک انسان را همچون جان تمامی افراد بشر ارج می‌نهد و در این زمینه می‌گوید: ﴿مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾: «هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل، یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسانها را کشته و هر کس انسانی را رهایی بخشد چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است»<sup>۱</sup>.

---

۱. سوره مائده، آیه ۳۲.

شبهه این تعبیر را در هیچ قانون دیگری نخواهید یافت.

قرآن در مسأله حقوق انسان‌ها، تا آنجا پیش می‌رود که اجرای اصل عدالت را در حقوق افراد یک جامعه بر همه چیز مقدم می‌دارد و هشدار می‌دهد که نکند خصومت‌های شخصی یا روابط دوستانه مانع اجرای عدالت گردد.

در یک جا می‌گوید: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا ۖ اِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ»: «مبادا دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه ترك عدالت بکشانند، عدالت پیشه کنید که به پرهیزگاری نزدیکتر است»<sup>۱</sup>.

در نقطه مقابل آن نسبت به تأثیر بر اجرای عدالت چنین هشدار می‌دهد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ ۚ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا»: «ای کسانی که ایمان آورده اید! همواره و همیشه قیام به عدالت کنید. برای خدا گواهی دهید، اگر چه به زیان شما، یا پدر و مادر و نزدیکانتان بوده باشد! (چرا که) اگر او (کسی که گواهی شما به زیان او است) غنی یا فقیر باشد، خداوند سزاوارتر است که از آنان حمایت کند»<sup>۲</sup>.

از تأکیدهای فراوانی که قرآن درباره حمایت از ایتام و نظارت دقیق بر وضع آنها و سرپرستی از آنها و اموالشان تا زمانی که بزرگ شوند نیز این مسأله روشن تر می‌شود، در یک جا می‌فرماید: «أَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ»: «درباره یتیمان قیام به عدالت کنید»<sup>۳</sup>.

۱. سوره مائده، آیه ۸.

۲. سوره نساء، آیه ۱۳۵.

۳. سوره نساء، آیه ۱۲۷.



جالب این‌که در جای دیگر، حفظ و حمایت از یتیمان را هم‌ردیف توحید و مسائل دیگر انسانی قرار می‌دهد و می‌فرماید: ﴿لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾: «به خاطر بیاورید هنگامی که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم (پیمانی که سر مشق امتهای دیگر نیز هست) جز خداوند یگانه را پرستش نکنید و نسبت به پدر و مادر و یتیمان و بینوایان نیکی کنید و به مردم نیک بگویید، نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید»<sup>۱</sup>.

گفتنی است که پنج دستور انسانی مربوط به حقوق بشر را در کنار دو برنامه که از مهم‌ترین برنامه‌های اسلام در زمینه اعتقاد و عمل است - یعنی توحید و نماز - قرار داده است.

#### چهارم: اهتمام به تأمین آزادی و امنیت

آزادی عقیده، آزادی انسان و امنیت در تمام ابعاد، از مهم‌ترین اموری است که در قوانین قرآن پیش بینی شده و آیه معروف: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾: «اکراهی در قبول دین، نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است»<sup>۲</sup> اشاره به همین امر دارد.

در یک آیه یکی از اهداف مهم بعثت رسول الله ﷺ را، شکستن زنجیره‌های اسارت می‌شمرد و می‌فرماید: ﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ

۱. سوره بقره، آیه ۸۳.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۶.

عَلَيْهِمْ»: «پیامبر بارهای سنگین را از دوش آنها بر می‌دارد، و زنجیرهایی را که در دست و پای آنها بود فرو می‌نهد»<sup>۱</sup>.

و در جای دیگر افراد با ایمان را مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید: «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِيَّ وَاسِعَةً فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ»: «ای بندگان من که ایمان آورده‌اید! زمین من گسترده است (آزاد هستید و هر جا می‌خواهید بروید) تنها مرا پرستید»<sup>۲</sup>.

در قرآن مجید ماجرای عجیبی درباره اصحاب اخدود - همان شکنجه گرانی که افراد صالح و با ایمان را به خاطر اعتقاداتشان در گودال‌های آتش می‌افکندند - نقل می‌کند و می‌گوید این شکنجه گران تنها برای سلب آزادی عقیده و ایمان دست به این کار زده بودند؛ سپس شدیدترین عذاب‌های الهی را برای آنها بیان می‌کند: «إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ»: «کسانی که مردان و زنان با ایمان را (به منظور سلب آزادی عقیده) مورد آزار و شکنجه قرار دادند سپس توبه نکردند، عذاب دوزخ، عذاب آتش سوزان، ویژه آنها است»<sup>۳</sup>.

قرآن مجید نعمت امنیت را آن چنان بزرگ می‌شمرد که بر هر چیز دیگر مقدم می‌دارد. به همین دلیل هنگامی که ابراهیم خلیل عليه السلام وارد سرزمین خشک و سوزان و بی آب و علف مکه شد و خانه کعبه را بنا کرد، قرآن می‌گوید اولین چیزی که از خداوند برای ساکنان آینده آن سرزمین تقاضا کرد نعمت امنیت

۱. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۵۶.

۳. سوره بروج، آیه ۱۰.

بود: ﴿رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا ءَامِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ﴾: «پروردگارا! این

سرزمین را شهر امنی قرار بده و اهل آن را، از ثمرات گوناگون روزی ده»<sup>۱</sup>.

و در جای دیگر همین معنا را با تعبیر دیگری از او نقل می‌کند: ﴿رَبِّ اجْعَلْ

هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنِبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾: «پروردگارا این شهر (مکه) را

شهر امنی قرار ده، و من و فرزندانم را از پرستش بتها دور نگاه دار»<sup>۲</sup>.

در آیه قبل، نعمت امنیت بر مسائل اقتصادی مقدم ذکر شده و در آیه دوم بر

توحید، گویی اشاره به این دارد که نه دین و نه دنیا بدون امنیت در محیط، تأمین

نمی‌شود.

قرآن حتی ناامنی را از کُشت و کشتار بدتر می‌شمرد، و می‌گوید: ﴿وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ

مِنَ الْقَتْلِ﴾: «فتنه از کشتار هم بدتر است»<sup>۳</sup>.

اگر چه فتنه معانی زیادی دارد (مانند شرك، شکنجه و آزار و فساد) ولی هیچ

بعید نیست که مفهوم آیه فوق آن چنان گسترده باشد که همه این معانی را شامل

شود. بنابراین ایجاد ناامنی و فساد در سطح جامعه چیزی بالاتر از خونریزی

است؛ چرا که هم سرچشمه خون ریزی می‌شود و هم مفاسد دیگر.

این نکته نیز گفتنی است که در اسلام نوعی امنیت پیش بینی شده که در هیچ

قانونی از قوانین دنیا وجود ندارد و آن امنیت حیثیت و آبروی افراد، حتی در

محیط افکار دیگران است.

به تعبیر گویاتر، اسلام اجازه نمی‌دهد که هیچ مسلمانی نسبت به دیگران سوء

---

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۶.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۳۵.

۳. سوره بقره، آیه ۱۹۱.

ظنّ و بدگمانی داشته باشد و در محیط فکر خود حیثیت و آبروی دیگران را مخدوش سازد، در همین زمینه در آیه ۱۲ سوره حجرات می‌خوانیم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا﴾: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمان‌ها گناه است؛ و (هرگز در کار دیگران) تجسس نکنید».

اسلام می‌خواهد در جامعه اسلامی امنیت کامل حکم فرما باشد؛ نه تنها مردم نسبت به یکدیگر تهاجم نکنند؛ بلکه از نظر زبان و از آن بالاتر از نظر اندیشه و فکر یکدیگر نیز در امان باشند و هر کسی احساس کند دیگری در منطقه افکار خود، تیرهای تهمت را به سوی او نشانه‌گیری نمی‌کند و این امنیتی است در بالاترین سطح، که جز در یک جامعه مؤمن و دارای قوانین اسلامی امکان‌پذیر نیست.

قابل توجه این که نهی از کثیری از گمان‌ها شده، ولی به هنگام بیان علت می‌گوید بعضی از گمان‌ها گناه است. این تفاوت تعبیر ممکن است از این جهت باشد که گمان‌های بد در حق دیگران گاه مطابق واقع و گاه برخلاف واقع است و از آنجا که نوع دوم گناه است، بنابراین باید از همه گمان‌های بد که تحت عنوان ﴿كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ﴾ واقع شده، دوری کند.

آخرین نکته در این بحث این که: اسلام تا آن حد به امنیت داخلی جوامع اسلامی اهمیت داده است که توسل به زور و نیروی نظامی را در اختلاف و کشمکش‌های داخلی، در صورتی که شیوه‌های مسالمت‌آمیز اثر بخش واقع نشود تجویز کرده در همان سوره حجرات که به یک معنا سوره امنیت است در

آیه ۹ می‌خوانیم: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»: «مؤمنان برادر یکدیگرند؛ پس بین دو برادر خود صلح و آشتی برقرار سازید و تقوای الهی پیشه کنید، تا مشمول رحمت او شوید»<sup>۱</sup>.

در تعبیرات این آیه درست دقت کنید؛ بند بند آن از برنامه ریزی دقیق برای پایان دادن به هرگونه نا امنی اجتماعی، با استفاده از بهترین روش‌های مسالمت‌آمیز و سرانجام توسل به زور - اگر روش‌های دیگر مفید واقع نشود - حکایت دارد.

بدیهی است مخاطب در این آیه، مجموعه جامعه اسلامی و یا به تعبیر دیگر حکومت اسلامی است.

### پنجم: ضمانت‌های اجرایی قوی

قوانین جهان به تنهایی خطوط سیاهی روی صفحات کاغذ است، و نهایت تأثیری که ذاتاً دارد، یک نصیحت و اندرز بدون ذکر دلیل است، و به تعبیر دیگر قوانین تنها جنبه ذهنی و فکری دارند و برای این‌که ارزش اجتماعی پیدا کنند نیازمند به پشتوانه‌ای است که افراد جامعه را ملزم به تبعیت از آن کند. این پشتوانه همان چیزی است که آن را «ضمانت اجرایی» می‌گویند.

---

۱. سوره حجرات، آیه ۹.

از این مقدمه به خوبی روشن می‌شود که ارزش یک قانون، به قوت و قدرت ضمانت اجرائی آن بستگی دارد، هر قدر ضمانت اجرایی یک قانون قویتر و عادلانه‌تر باشد، ارزش اجتماعی آن قانون بیشتر است.

بسیاری از ضمانت‌های اجرایی قوانین ضایعاتی دارد و مشکلاتی در سطح جامعه ایجاد می‌کند، و گاه سبب درگیری و بدبینی و بی‌اعتمادی می‌گردد، و یا قانون را به صورت خشن جلوه می‌دهد که این مسئله خود ضایعه بزرگی است. اگر ضمانت اجرائی، بر مبانی فرهنگی و اخلاقی و عاطفی جامعه تکیه داشته باشد، هیچ یک از این عیوب حادث نمی‌شود.

دنیای امروز برای اجرای قوانین خود در بن بست سختی گرفتار است. این بن بست از اینجا ناشی می‌شود که از یک سو عملاً چیزی جز مجازات‌های مادی اعم از جسمی و نقدی، برای ضمانت اجرا پیدا نمی‌شود، و از سوی دیگر مجازات‌های خشن مانند مجازات اعدام را حتی در برابر فجیع‌ترین قتل‌ها و جنایت‌ها توصیه نمی‌کنند.

محروم بودن از ضمانت اجرایی درونی و عاطفی، و ضعف و ناتوانی ضمانت‌های اجرایی خارجی سبب شده که روز به روز قانون شکنی و تخلف و بی‌اعتنایی به مقررات، در سطح جهانی گسترش پیدا کند و نشانه آن توسعه روز افزون تشکیلات قضایی، و همچنین زندان‌ها در کشورهای مختلف است. این وضع را که می‌توان از آن به عنوان "بحران ضمانت اجرایی" نام برد، پیامدهای نامطلوبی دارد و جوامع انسانی بهای سنگینی برای آن می‌پردازد که شواهد آن را در پیشرفته‌ترین کشورهای صنعتی جهان می‌توان یافت. عیب دیگر

ضمانت‌های اجرایی در قوانین جهان امروز تکیه انحصاری بر کیفرها و محروم بودن از ضمانت اجرایی مثبت، یعنی تکیه بر پاداش‌ها است.

انسان معجونی از جاذبه و دافعه یا میل به جلب منافع و دفع زیان‌ها است، و برای اجرای قوانین باید از هر دو جنبه کمک گرفت، در حالی که در دنیای امروز تنها روی دفع ضررها، آن هم در بخش محدودی تکیه می‌شود، دلیل آن هم روشن است؛ چون دنیای مادی چیزی ندارد که به عنوان پاداش در برابر هر کس که عمل به قانون کند بپردازد.



با توجه به این مقدمات بر می‌گردیم به مسأله ضمانت اجرایی در قوانین قرآن و می‌بینیم که قرآن دارای قوی‌ترین و جامع‌ترین ضمانت اجرایی است، و این امتیازی منحصر به فرد محسوب می‌شود.

در قرآن سه نوع ضمانت اجرائی در نظر گرفته شده است:

۱. ضمانت اجرایی به وسیله حکومت اسلامی.
۲. ضمانت اجرایی به وسیله نظارت عمومی.
۳. ضمانت درون ذاتی یا به تعبیر دیگر، ایمان و اعتقاد به مبانی اسلام و مسائل اخلاقی و عاطفی.

در مورد اول، حکومت اسلامی موظف است، با هرگونه تخلف از قانون قاطعانه برخورد کند. نخستین کاری که پیامبر اسلام ﷺ بعد از هجرت به مدینه و بر طرف شدن موانع به آن مبادرت ورزید، تشکیل حکومت اسلامی و تبیین

قوانین اسلام بود و هرگونه تخلف از آن را گناه و قابل تعقیب شمرد.

قوانین قرآن را مرزهای الهی شمرد، و برای هر کس که از این مرزها بگذرد مجازاتی تعیین کرد.

از یک طرف، متخلفین را ظالم شمرد، و فرمود: «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»: «هر کس از حدود الهی تجاوز کند، ستمکار است».<sup>۱</sup>  
و از سوی دیگر بر مبارزه با ظالمان تأکید کرد.

هنگامی که قرآن می‌گوید: «ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب آسمانی و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند»<sup>۲</sup> مفهومش این است که شخص رسول الله ﷺ که خاتم و بزرگ انبیاء است، بیش از همه کس این مسؤولیت را بر عهده دارد.  
اینها همه از یک سو، از سوی دیگر فرد فرد امت اسلامی را موظف به نظارت بر اجرای قوانین الهی کرده، و طبق برنامه امر به معروف و نهی از منکر همه را مکلف ساخته که در برابر تخلف از قوانین الهی بی تفاوت نمانند.

در یک جا می‌فرماید: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»: «مردان و زنان باایمان، ولی (و یار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف، و نهی از منکر می‌کنند؛ نماز را برپا می‌دارند؛ و زکات را می‌پردازند؛ و خدا و پیامبرش را اطاعت می‌کنند»<sup>۳</sup>

۱. سوره بقره، آیه ۲۲۹.

۲. سوره حدید، آیه ۲۵.

۳. سوره توبه، آیه ۷۱.



اهمیت این دو وظیفه به قدری است که در آیه فوق، حتی بر نماز و زکات و اطاعت از خدا و رسول مقدم داشته شده، و این تقدیم به خاطر آن است که تا نظارت عمومی بر اجرای قوانین و حدود الهی نباشد پایه‌های نماز و زکات و اطاعت از خدا لرزان خواهد بود.

و در جای دیگر، هنگامی که صفات ویژه مجاهدان راه خدا را، همان‌ها که جان و مال خویش را به خدا می‌فروشند و بهشت از او می‌خرند را مطرح می‌کند، بعد از بیان شش صفت از اوصاف ویژه آنها، می‌فرماید: آنها کسانی هستند که ﴿الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ﴾: «امرکنندگان به معروف و نهی کنندگان از منکر، و حافظان حدود (و مرزهای الهی، مؤمنان حقیقی اند)»<sup>۱</sup>

جالب توجه این‌که: چون امر به معروف و نهی از منکر، مراحل مختلفی دارد (از نصیحت و ارشاد و اندرزهای دوستانه شروع می‌شود و تا مرحله شدت عمل پیش می‌رود) آن را به دو بخش تقسیم می‌کند و بخش اول را در اختیار همگان گذارده، و بخش دوم را در اختیار یک گروه ویژه که زیر نظر حکومت الهی اقدام می‌کند قرار می‌دهد و در اشاره به این تقسیم می‌فرماید: ﴿وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾: «و (برای رسیدن به وحدت) باید از میان شما، جمعی دعوت به نیکی، و امر به معروف و نهی از منکر کنند و رستگاران آنها هستند»<sup>۲</sup>.

بدیهی است امتی که نظارت بر اجرای قوانین را یک وظیفه عمومی می‌شمارد

۱. سوره توبه، آیه ۱۱۲.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۴.

و همهٔ افراد جامعه، در این احساس مسئولیت شریک‌اند، قانون در میان آنها احترام خاصی خواهد داشت، و به موقع اجرا می‌شود.

از مرحلهٔ نظارت عمومی که بگذریم سخن از نظارت درونی، روحی، اعتقادی و وجدانی افراد بر حسن اجرای قوانین به میان می‌آید که از یک نظر، قدرت و قوتش از همه بیشتر است.

ایمان به مبدء همان خداوندی که در همه حال ناظر و حاضر نزد همه است، و از آنها به خود آنها نزدیک‌تر است: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»: «و ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم!»<sup>۱</sup> خدائی که «گردش چشم خیانتکار را می‌بیند و از اسرار درونی سینه‌ها آگاه است»: «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ»<sup>۲</sup>. خدائی که زمین و زمان و حتی اعضای تن انسان را مراقب او ساخته و شاهد و گواه او بوده است.<sup>۳</sup>

و ایمان به دادگاه بزرگ قیامت که اگر به اندازهٔ سنگینی ذره‌ای کار نیک یا بد در پرونده انسان باشد در برابرش حاضر می‌کند و پاداش و کیفر آن را می‌بیند «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ - وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»<sup>۴</sup> تنها نمونه‌های بالا نیست که آثار ایمان به مبدء و معاد را منعکس می‌کند، صدها نمونه از این آیات در قرآن مجید داریم که اعتقاد به آنها بهترین ضامن اجرای قوانین الهی است.

چقدر تفاوت است بین کسی که ناظر او تنها نیروی نظامی و انتظامی و قانون

---

۱. سوره ق، آیه ۱۶.

۲. سوره غافر، آیه ۱۹.

۳. سوره زلزله، آیه ۴ و سوره یس، آیه ۶۵ و سوره نور، آیه ۲۴.

۴. سوره زلزله، آیات ۷ و ۸.

است که عدد آنها از یک در هزار کمتر و با محدودیت‌های فراوانی که برای نظارت در اعمال دیگران دارند، و تشریفات مخصوصی که برای ورود به حریم خصوصی و منازل از نظر آنها لازم است، و بین کسی که در همه جا و در همه حال، بدون استثناء خود را تحت مراقبت دائمی علم خداوند و فرشتگان می‌بیند و معتقد است که تمام موجودات اطراف او و حتی پوست‌های تنش، اعمال او را در خود حفظ می‌کنند و به موقع بازگو می‌کنند.

این ضمانت اجرا، چیزی است که در دنیای مادی ابداً وجود ندارد و به همین دلیل ضمانت‌های اجرایی دیگر هرگز نتوانسته است جلو تخلفات دیگر را بگیرد. در حالی که در یک محیط مذهبی واقعی مانند عصر حیات پیامبر ﷺ که این ضمانت اجرا فعال بود تخلفات قانونی بسیار ناچیز بود، در آن زمان زندانی مطلقاً وجود نداشت و دادگاه کمتر تشکیل می‌شد فقط گهگاه افرادی در مسجد خدمت پیامبر ﷺ می‌آمدند و دعاوی خود را مطرح می‌کردند و در همان جا پاسخ می‌شنیدند.

هم اکنون نیز در جوامع مذهبی، مخصوصاً در ایام مذهبی (از جمله در ماه مبارك رمضان در محیط ما) حجم جنایات و تخلفات به حداقل می‌رسد.

### ششم: احیای ارزش‌های معنوی

با این‌که وجود انسان ترکیبی است از ماده و معنی، جسم و روح، و زندگی او نیز از دو بخش تشکیل شده، زندگی مادی و معنوی، ولی در دنیای مادی، تمام قوانین ناظر به ارزش‌های مادی است. هر کار و عملی که به مسائل مادی جامعه

لطمه‌ای نزنند، از نظر آنها مجاز است. تصویب بسیاری از قوانین شرم آور که ذکر آن مشمئز کننده است، از سوی آنان در همین راستا است. در حالی که این جداسازی نه تنها ضربه به شخصیت والای انسان می‌زند و او را تا سر حد یک حیوان تنزل می‌دهد؛ بلکه همان ارزش‌های مادی نیز به خطر می‌افتد؛ چرا که جداسازی این دو از یکدیگر عملاً ممکن نیست.

ولی قرآن از آنجایی که هماهنگ با خلقت و فطرت انسان است، هم ارزش‌های مادی، و هم ارزشهای معنوی را در نظر می‌گیرد.

به هنگامی که سخن از انتخاب همسر به میان می‌آورد، می‌گوید: ﴿الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾: «مرد زناکار جز با زن زناکار یا مشرک ازدواج نمی‌کند، و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرک به ازدواج خود در نمی‌آورد، و این کار بر مؤمنان حرام شده است»<sup>۱</sup>.

و نیز می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَفْلَحُونَ﴾: «بگو: (هیچ گاه) ناپاک و پاک مساوی نیستند؛ هر چند فزونی ناپاکها، تو را به شگفتی اندازد. از (مخالفت) خدا بپرهیزید ای صاحبان خرد، تا رستگار شوید»<sup>۲</sup>.

روشن است که خبیث و طیب در این آیه، یا ناظر به پاکی و ناپاکی معنوی است و یا حداقل عام است، و مادی و معنوی را شامل می‌شود، بنابراین هرگز فزونی آلودگی‌ها و شیوع ناپاکی‌ها، نمی‌تواند دلیل بر مشروعیت و حقانیت آنها

۱. سوره نور، آیه ۳.

۲. سوره مائده، آیه ۱۰۰.

باشد.

این مسأله مخصوصاً در قوانین و دستورات مربوط به ازدواج با زنان، بهتر مشخص می‌شود زیرا بسیار می‌شود که زیبایی‌های ظاهری و معنوی در دو جهت متضاد قرار می‌گیرند، جمال ظاهر با آلودگی باطن، و حسن باطن با عدم جمال ظاهر، همراه می‌شود، قرآن در اینجا کفه سنگین را از آن جمال باطن و زیبایی روح و جان و اخلاق و ایمان می‌داند، می‌فرماید: ﴿وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ﴾: «و با زنان مشرک و بت پرست، تا ایمان نیاورده اند، ازدواج نکنید؛ (اگر چه مجبور شوید با کنیزان ازدواج کنید؛ زیرا) کنیز با ایمان، از زن (آزاد) بت پرست، بهتر است؛ هرچند (زیبایی یا ثروت او) توجه شما را به خود جلب کند. و زنان (قوم) خود را به ازدواج مردان بت پرست، تا ایمان نیاورده اند، در نیاورید؛ (زیرا) غلام باایمان، از مرد (آزاد) بت پرست، بهتر است؛ هر چند (ثروت یا موقعیت او)، توجه شما را به خود جلب کند. آنها دعوت به سوی آتش می‌کنند؛ و خدا به فرمان خود، دعوت به بهشت و آمرزش می‌نماید»<sup>۱</sup>.

متأسفانه نادیده گرفتن ارزش‌های معنوی در وضع قوانین و مقررات اجتماع در دنیای امروز، عامل مهم بسیاری از نابسامانی‌ها است، ولی آنها در واقع راهی به سوی این ارزش‌ها ندارند. چرا که پذیرش این ارزش‌ها بدون قبول یک

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۲۱.

جهان‌بینی معنوی که آنها را محترم می‌شمرد، امکان‌پذیر نیست و دنیای مادی از وصول به آنها محروم است، و لذا آنچه احیاناً به صورت یک ارزش معنوی از قبیل حقوق بشر در متون قوانین دنیای امروز دیده می‌شود، که آن هم دائماً دستخوش تفسیرهای مختلف و یا دستاویزی برای توجیه سوء استفاده‌های مادی است و پوششی برای پوشاندن اهداف نامشروع با اصولی که با فطرت بشر هماهنگ است تلقی می‌شود.



### هفتم: اصول ثابت و متغیر

می‌دانیم مسلمین جهان با الهام از قرآن و احادیث مسلم اسلامی، پیامبر اسلام ﷺ را خاتم انبیاء، و آیین اسلام را یک آیین ادبی می‌دانند، و با قبول یک عقیده، مسأله مهمی پیش می‌آید و آن این‌که: با توجه به دگرگونی دائمی زندگی اجتماعی انسان‌ها، چگونه ممکن است احکام و مقرراتی ثابت و جاویدان بماند، و نیازهای متغیر با قوانین ثابت چگونه قابل توجیه است.

قوانین قرآن این مشکل بزرگ را حل کرده به این طریق که ما دو بخش ممتاز در این قوانین می‌بینیم قوانین کلی که اصل آنها ثابت است اما مصداق آنها با گذشت زمان تحول می‌یابد و قوانین خاص و به اصطلاح جزئی که تغییری در آن نیست.

توضیح این‌که: آیه‌ای در قرآن مجید در آغاز سوره مائده، مؤمنان را مخاطب

می‌کند و می‌گوید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾: «ای کسانی که ایمان آورده اید! به پیمانها (و قراردادهای) وفا کنید!»<sup>۱</sup> این آیه یک اصل کلی است که در تمام اعصار و قرون حاکمیت دارد، هر چند موضوع و مصداق آن در تغییر است، مثلاً با گذشت زمان یک سلسله روابط حقوقی جدید و قراردادهای تازه در میان انسان‌ها پیدا می‌شود که در زمان نزول قرآن وجود نداشت، مثلاً در آن زمان چیزی به نام بیمه یا انواع مختلف شرکت‌ها که در این عصر و زمان بر حسب احتیاجات روز به وجود آمده، دیده نمی‌شود، ولی قانون کلی بالا تمام اینها را شامل می‌شود و هر نوع قرارداد تازه و معامله جدید و عقود و پیمان‌های بین المللی که تا پایان جهان بر حسب نیازها به وجود آید و با اصول کلی قراردادهای اسلامی سازگار باشد، مشمول آن خواهد بود.

در اسلام بطور کلی و در قرآن بخصوص از این گونه قوانین فراوان است مثلاً: در آیه ۷۸ سوره حج می‌خوانیم: ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾: «در دین (اسلام) کار سنگین و سختی بر شما قرار نداد».

بنابراین اگر یکی از تکالیف اسلامی در شرایط خاصی، فوق العاده شاق و سنگین گردد، خود به خود از وجوب و الزام خارج می‌شود به عنوان مثال وضو گرفتن در شرایط سخت مبدل به تیمم می‌شود، نماز ایستاده به نشسته، و نماز نشسته مبدل به خوابیده، و روزه مبدل به قضا می‌گردد و حج در چنین شرایطی برداشته می‌شود و...

در آیات متعددی از قرآن، اشاراتی به قاعده «لا ضرر» در موارد خاصی شده

---

۱. سوره مائده، آیه ۱.

که نشان می‌دهد اموری که به هر حال، موجب ضرر و زیان است، ممنوع شمرده شده و به این ترتیب، کلیه احکام و مقررات اسلامی که به صورت حکم عام بیان شده به موارد ضرر و زیان که می‌رسد محدود می‌شود.

قرآن در مورد زنان مطلقه می‌گوید: «به آنها زیان نرسانید»: ﴿وَلَا تُضَارُّوهُنَّ﴾<sup>۱</sup>.

در جای دیگر می‌گوید: رجوع در عده، نباید به قصد ضرر و زیان باشد: ﴿وَلَا تُمَسِّكُوهُنَّ ضِرَارًا﴾: «و آنها را به خاطر زیان رساندن نگاه ندارید»<sup>۲</sup>.

و در مورد وصیت می‌گوید: نباید هدف، زیان رساندن به ورثه باشد ﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ﴾: «پس از انجام وصیتی که به آن سفارش شده، و ادای دین؛ به شرط آن که (از طریق وصیت و اقرار به دین)، به ورثه ضرر نزنند»<sup>۳</sup>.

و در مورد گواهان یا نویسندگان اسناد می‌فرماید: «و نباید به نویسندگان و شاهد، (به خاطر حق‌گویی،) زبانی برسد»<sup>۴</sup>: ﴿وَلَا يُضَارُّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ﴾<sup>۵</sup>.

این قاعده که به صورت گسترده‌تر در روایات اسلامی مطرح شده، از قواعد مهمی است که احکام اسلام را (از طریق دگرگون شدن موضوعات) بر نیازها و ضرورت‌های واقعی هر زمان تطبیق می‌دهد که شرح آن در کتب قواعد الفقهیه داده شده است.

---

۱. سوره طلاق، آیه ۶.

۲. سوره بقره، آیه ۲۳۱.

۳. سوره نساء، آیه ۱۲.

۴. این در صورتی است که لَا يُضَارُّ، فعل مجهول بوده باشد و اگر فعل معلوم باشد، یعنی آنها زیان نرسانند.

۵. سوره بقره، آیه ۲۸۲.



همچنین قاعده عدل و انصاف و عدم تکلیف به ما لا یطاق و مقابله به مثل در مسائل مربوط به جنایات و قصاص و ضرر و زیان‌های مالی که همه ریشه‌های قرآنی دارد، شواهد دیگری بر این مدعا است.

کوتاه سخن این‌که: با توجه به خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ (طبق آیه ۴۰ سوره احزاب) و ابدی بودن قرآن مجید، قوانینی که در قرآن آمده آنچنان دقیق طراحی شده که گذشت زمان و دگرگونی نیازهای بشری، گرد و غبار کهنگی بر آن نمی‌پاشد و در عین برطرف ساختن نیازهای اساسی عصر پیامبر ﷺ که عصر نزول قرآن است، به اعصار و قرون بعد نیز ناظر است که یک نمونه جالب آن آیه «إِعْدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُزْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ»<sup>۱</sup>: «برای مقابله با آنها (دشمنان)، هر چه در توان دارید از نیرو و از اسبهای ورزیده آماده سازید، تا به وسیله آن، دشمن خدا و دشمن (شناخته شده) خویش را بترسانید!»<sup>۱</sup>.

از یک سو انگشت روی مرکب‌های مورد نیاز آن زمان می‌گذارد و سخن از اسب‌های ورزیده به میان می‌آورد و از سوی دیگر، یک اصل کلی که برای آن زمان و هر زمان دیگر تا دامنۀ قیامت مقبول است را یادآور می‌شود و آن فراهم ساختن انواع نیروها است، که شامل تمام وسائل دیروز و امروز و فردا می‌شود. و جالب‌تر این‌که می‌گوید: همه اینها برای آن است که دشمن را بترسانید و مانع تجاوز و جنگ شوید، نه برای این‌که خونریزی بیشتری صورت گیرد.

---

۱. سوره انفال، آیه ۶۰.



## ۴. اعجاز قرآن از نظر اخبار غیبی

### اشاره:

با این که ریشه‌های حوادث آینده در زمان حال و گذشته وجود دارد هیچ کس نمی‌تواند دقیقاً از حوادث آینده پرده بردارد، و علی‌رغم این که انسان همیشه خواسته از حوادث آینده با خبر شود و در این راه کوشش‌های فراوان کرده، هیچ گاه وسیله مطمئنی برای کنار زدن پرده‌های ضخیمی که میان او و آینده وجود دارد به دست نیآورده است.

این علاقه شدید انسان، نسبت به آگاهی بر حوادث آینده، همیشه در طول تاریخ بازار کاهنان و منجمان خرافی، بلکه فالگیران و طالع بینان را گرم ساخته و آنها نیز با تردستی‌های خاص خود، از این عطش سوزانی که مردم داشته‌اند بهره برداری کرده، و با بیان یک سلسله عبارات مبهم، یا کلی گویی‌هایی که هر کس می‌تواند آن را به آسانی بر مقصود خود تطبیق دهد، مردم را سرگرم کرده، و

منافعی از این طریق کسب نموده‌اند.

امروز نیز در بازار سیاست و غیر سیاست پیشگویی‌های زیادی می‌شود که غالباً هدف‌های خاصی را تعقیب می‌کند و جزئی از برنامه سیاسی دولت‌ها است؛ ولی بسیاری از آنها خلاف از آب در می‌آید، و جالب این‌که این خلاف‌گویی‌ها نیز مانع از پیشگویی‌های آینده در این گونه مسائل نمی‌شود.

ولی این حقیقت را نمی‌توان پنهان کرد که اگر کسی مسائل آینده را بطور دقیق و با ذکر جزئیات بیان کند - نه به صورت کلی‌گویی و بیانات مبهم و عبارات چند پهلوی - دلیل بر این است که از اسرار غیب اجمالاً باخبر است و اگر این پیشگویی‌ها مکرر واقع شود و هماهنگ با ادّعای نبوت یا امامت باشد به عنوان یک دلیل و نشانه می‌توان، روی آن تکیه کرد.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و نمونه‌های زیادی را که از این قبیل در قرآن مجید وجود دارد، مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱. ﴿الْم - غَلَبَتِ الرُّومُ - فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ - فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ - بَنَصَرَ اللَّهُ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ - وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾.<sup>۱</sup>

۲. ﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا﴾.<sup>۲</sup>

۱. سوره روم، آیات ۱ تا ۶.

۲. سوره فتح، آیه ۲۷.

٣. ﴿وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ  
أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا  
مُسْتَقِيمًا - وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى  
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا﴾<sup>١</sup>.

٤. ﴿أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرُونَ - سَيَهْرَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ  
الدُّبُرَ﴾<sup>٢</sup>.

٥. ﴿وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّاغُوتَيْنِ أَنَهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ  
ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ  
الْكَافِرِينَ - لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ﴾<sup>٣</sup>.

٦. ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ﴾<sup>٤</sup>.

٧. ﴿تَبَّتْ يُدَا أَيْ لَهَبٍ وَتَبَّ - مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ -  
سَيَصْلَى نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ﴾<sup>٥</sup>.

٨. ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ - فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ - إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ  
الْأَبْتَرُ﴾<sup>٦</sup>.

٩. ﴿لَنْ يَضُرَّوْكُمْ إِلَّا أَذًى وَإِنْ يُقَاتِلُواكُمْ يُوَلُّوْكُمْ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا  
يُنْصَرُونَ﴾<sup>٧</sup>.

١. سورة فتح، آيات ٢٠ و ٢١.

٢. سورة قمر، آيات ٤٤ و ٤٥.

٣. سورة انفال، آيات ٧ و ٨.

٤. سورة قصص، آية ٨٥.

٥. سورة مسد، آيات ١ تا ٣.

٦. سورة كوثر، آيات ١ تا ٣.

٧. سورة آل عمران، آية ١١١.

۱۰. ﴿ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُثْقُوا إِلَّا يَحْبِلُ مِّنَ اللَّهِ وَحْبْلٌ مِّنَ

النَّاسِ﴾<sup>۱</sup>.

ترجمه:

۱. «الم. - رومیان شکست خوردند. - (و این شکست) در سرزمین نزدیکی رخ داد؛ اما آنان پس از (این) شکست بزودی پیروز خواهند شد... - در چند سال (آینده، این پیروزی رخ می دهد). همه کارها از آن خداست؛ چه قبل و چه بعد (از این شکست و پیروزی)؛ و در آن روز، مؤمنان (بخاطر پیروزی دیگری) خوشحال خواهند شد... - به سبب یاری خداوند؛ و او هر کس را بخواهد یاری می دهد؛ و او توانا و مهربان است. - این وعده خداست؛ و خداوند هرگز از وعده اش تخلف نمی کند؛ ولی بیشتر مردم نمی دانند!»

۲. «خداوند آنچه را به پیامبرش در رؤیا نشان داد، به حق راست گفت؛ بطور قطع همه شما به خواست خدا وارد مسجدالحرام می شوید در نهایت امنیت و در حالی که سرهای خود را تراشیده یا کوتاه کرده اید و از هیچ کس ترس و وحشتی ندارید؛ ولی خداوند چیزهایی را می داند که شما نمی دانستید

---

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۱۲.

(و در این تأخیر حکمتی بود)؛ و قبل از آن، فتح نزدیکی (در خیبر برای شما) قرارداد است».

۳. «خداوند غنائم فراوانی به شما وعده داده بود که آنها را به دست می آورید، ولی این یکی (غنائم خیبر) را زودتر برای شما فراهم ساخت؛ و دست تعدی مردم (دشمنان) را از شما بازداشت تا نشانه ای برای مؤمنان باشد و شما رابه راه راست هدایت کند. - و نیز غنائم و فتوحات دیگری (نصیبتان می کند) که شما توانایی (به دست آوردن) آن را ندارید، ولی قدرت خدا به آن احاطه دارد؛ و خداوند بر همه چیز توانا است».

۴. «یا می گویند: "ما جماعتی متحد و پیروزیم؟! - (اما) بزودی جمعشان شکست می خورد و پا به فرار می گذارند!»

۵. «و (به یاد آرید) هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه (کاروان تجاری، یا لشکر مسلح قریش) نصیب شما خواهد بود؛ و شما دوست می داشتید که کاروان (غیر مسلح) برای شما باشد؛ ولی خداوند می خواهد حق را با دستورات خود تقویت، و ریشه کافران را قطع کند؛ (از این رو شما را برخلاف میلтан، با لشکر قریش درگیر ساخت). - تا حق را تثبیت کند، و باطل را از میان بردارد، هرچند مجرمان کراحت داشته باشند.»

۶. «آن کس که قرآن را بر تو لازم کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) باز می گرداند.»

۷. «بریده باد هر دو دست ابولهب و مرگ بر او باد! - هرگز ثروتش و آنچه را به دست آورد به حالش سودی نبخشید. - و بزودی وارد آتشی شعله ور و پرلهیب می شود.»

۸. «به یقین ما به تو کوثر (و خیر و برکت فراوان) عطا کردیم. - پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن. - (و بدان) دشمن تو به یقین ابتر و بریده نسل است.»

۹. «آنها (اهل کتاب، مخصوصاً یهود) هرگز نمی توانند به شما زیان برسانند، جز آزارهای مختصر؛ و اگر با شما پیکار کنند، به شما پشت خواهند کرد (و شکست می خورند)؛ سپس یاری نخواهند شد.»

۱۰. «هر جا یافت شوند، مهر ذلت بر آنان خورده است؛ مگر با ارتباط به خدا، (و تجدید نظر در روش ناپسند خود)، یا با ارتباط به مردم (و وابستگی به این و آن)»



در نخستین آیه خبر از شکست رومیان می دهد و می گوید: «رومیان شکست خوردند»: ﴿غُلِبَتِ الرُّومُ﴾.

سپس از محل این حادثه سخن به میان می آورد، می گوید: «(و این شکست) در سرزمین نزدیکی رخ داد»: ﴿فِي أَدْنَى الْأَرْضِ﴾ و منظور از آن همان اراضی شام است (منطقه ای میان بَصْرَى و أَدْرُعَات) که قلمرو روم شرقی بود، منطقه



نزدیکی نسبت به ساکنان شبه جزیره عربستان محسوب می‌شد.

این جنگ به گفته مورخان امروز، در دوران خسرو پرویز واقع شد و یک دوران جنگ طولانی میان ایرانیان و رومیان بود که در حدود سنه ۶۱۷ میلادی دو سردار معروف ایرانی به نام شهربراز<sup>۱</sup> و شاهین، به قلمرو روم شرقی حمله کردند و به آنها شکست سختی دادند و منطقه شامات و مصر و آسیای صغیر را مورد تاخت و تاز قرار دادند. امپراطوری روم شرقی را که گرفتار شکست سختی شده بود تا آستانه انقراض پیش بردند و به این ترتیب ایرانیان تمام متصرفات آسیایی او را به ضمیمه مصر تسخیر کردند. این واقعه در حدود سال هفتم بعثت پیامبر ﷺ در مکه اتفاق افتاد.

مشرکان مکه و دشمنان اسلام، از این ماجرا خوشحال شدند. مشرکان مکه این حادثه را به فال نیک گرفتند و دلیل بر حقانیت آیین شرك شمردند و گفتند: ایرانیان مجوسی‌اند و مشرك (دوگانه پرست) اما رومیان مسیحی‌اند و اهل کتاب، همان گونه که ایرانیان بر رومیان غلبه کردند، پیروزی نهایی نیز از آن ما مشرکان است. طومار زندگی محمد ﷺ به زودی پیچیده خواهد شد و آیین ما پیروز می‌شود.

اگر چه این گونه نتیجه‌گیری‌ها و فال زدن‌ها هیچ پایه منطقی نداشت؛ ولی در جو آن محیط، برای تبلیغ در میان مردم نادان بی اثر نبود؛ لذا امر بر مسلمانان گران آمد.

قرآن در تعقیب آیه فوق می‌افزاید، ولی بدانند این غلبه، زمان زیادی به طول

---

۱. نام او فرخان فرمانده ایرانی که در زمان خسرو پرویز باروم جنگید و مصر را در سال ۶۱۶ میلادی تسخیر کرد (لغت نامه دهخدا، ماده شهربراز)

نمی‌انجامد «اما آنان پس از (این) شکست بزودی پیروز خواهند شد.» در چند سال (آیند این پیروزی رخ می‌دهد): ﴿وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ﴾.

سپس انگشت روی جزئیات می‌گذارد و می‌افزاید: «چند سالی بیشتر به طول همه کارها از آن خدا است؛ چه قبل و چه بعد (از این شکست و پیروزی)؛ و در آن روز؛ مؤمنان (به خاطر پیروزی دیگر) خوشحال خواهند شد»: ﴿فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ﴾.

اما این خوشحالی تنها بر اساس فال نیک، نسبت به غلبه اسلام بر شرک نیست بلکه شادی آنها «به سبب یاری پروردگار (و پیروزی بر گروهی از دشمنان در محیط خود) خداوند؛ و او هر کس را بخواهد نصرت می‌دهد؛ و او توانا و مهربان است»: ﴿يَنْصُرِ اللَّهُ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴾.

سپس برای تأکید بیشتر و بر طرف ساختن هر گونه شک و تردید می‌فرماید: «این وعده خدا است و خداوند هرگز از وعده‌اش تخلف نمی‌کند؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند»: ﴿وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

این پیشگوئی عجیب که با ذکر جزئیات همراه است، آن هم یک پیشگویی در یک مسأله مهم نظامی و سیاسی چگونه ممکن است بدون آگاهی از اسرار غیب انجام گیرد. از یک سو خبر از اصل پیروزی می‌دهد، آن هم درباره رومیان شکست خورده‌ای که تا سر حد انقراض پیش رفته‌اند و بخش مهمی از کشور خویش را از دست داده‌اند و امیدی نیست که به این آسانی قد علم کنند؛ از سوی دیگر تصریح می‌کند که این امر در چند سال به وقوع خواهد پیوست و اضافه می‌کند که مقارن پیروزی دیگری برای مسلمانان بر کفار است و از همه اینها

گذشته تأکید مؤکد دارد که این وعده الهی قطعی است و خدا از وعده خود تخلف نمی‌کند و می‌بینیم که: این وعده دقیقاً به وقوع پیوست، و پادشاه روم (هرقل) از سال ۶۲۶ میلادی یعنی حدود ۹ سال بعد، شکست‌های پی در پی به سپاه خسرو پرویز وارد ساخت و تا سال ۶۲۷ میلادی این جنگ‌ها به نفع رومیان ادامه یافت و پیروزی آنها کامل شد، خسرو پرویز شکست سختی خورد و ایرانیان او را از سلطنت خلع کردند و پسرش شیرویه را به جای او نشاندند.

کوتاه سخن این‌که: شکست رومیان در سال ۶۱۷ میلادی واقع شد، که مطابق با هفتم بعثت پیامبر ﷺ بود، و پیروزی مجدد رومیان در سال ۶۲۶ بود که قشون ساسانیان از آنها شکست خورد، و سال بعد (سال ۶۲۷) این شکست به اوج خود رسید. چرا که هرقل به دستگرد که در بیست فرسخی تیسفون (پایتخت ایران و اقامتگاه خسرو پرویز) بود، پیشروی کرد. خسرو شکست خورد و فرار کرد، و موجب خلع او از سلطنت و سپس قتل او شد<sup>۱</sup> و می‌بینیم فاصله میان این دو ۹ سال بیشتر نبود که دقیقاً مطابق است با «بِضْعِ سِنِينَ»؛ زیرا «بِضْع» از نظر لغت به گفته راغب در مفردات به معنای بخشی از عدد ده به کار می‌رود و به چیزی که میان سه و ده قرار گیرد بضع می‌گویند، و بعضی گفته‌اند بضع به عددی بالاتر از پنج و کمتر از ده گفته می‌شود.

در معجم مقاییس اللغة نیز آمده است که «بِضْع» به معنای عددی است که میان سه و ده واقع شده باشد.

جالب این‌که این پیشگویی به قدری در میان مسلمانان، مسلم شمرده می‌شد

---

۱. کتاب تاریخ ایران قدیم.

که حتّی بعضی از آنها حاضر شدند با مشرکان مکه بر سر آن شرط بندی کنند و این شرط بندی انجام شد، نخست روی پنج سال شرط بندی کردند، اما چون خبری نشد نزد پیامبر ﷺ آمدند و جریان را عرض کردند؛ فرمود شما روی کمتر از ده سال می بایست با آنها سخن می گفتید، همین طور شد این پیروزی بعد از شکست، در کمتر از ده سال به وقوع پیوست.

نکته مهمّ دیگر این که پیروزی رومیان مقارن پیروزی مسلمین در جنگ بدر بود؛ زیرا جنگ بدر در سال دوم هجرت واقع شد، و فاصله سال هفتم بعثت تا سال دوم هجرت - چنانچه خود سال هفتم را نیز در نظر بگیریم - نه سال می شود، و بدون آن هشت سال. به این ترتیب پیروزی رومیان، و پیروزی مسلمین نزدیک به هم بود و در واقع مسلمانان از دو جهت شاد شدند، یکی پیروزی اهل کتاب یعنی رومیان بر مجوسیان که صحنه ای از غلبه خداپرستی بر شرک بود و شکست آنها مایه خوشحالی مشرکان مکه شده بود، و دیگر پیروزی چشمگیر خودشان در جنگ بدر، بر مشرکان.

به هر حال این یکی از پیشگویی های صریحی است که در قرآن مجید به وضوح آمده و همان گونه که قبلاً خبر داده شده بود، به وقوع پیوست و دلیل بارزی بر عظمت قرآن و اسلام بود.



### پیشگوئی از دو پیروزی مهمّ دیگر

دومین آیه مورد بحث، از روی دو حادثه مهمّ دیگر مربوط به آینده مسلمین

پرده برمی دارد. نخست این که در آینده نزدیکی علی رغم مخالفت شدیدی که مشرکان، نسبت به ورود مسلمانان در مکه و مسجدالحرام و انجام مناسک حج و عمره داشتند، شما وارد مسجد الحرام می شوید و این مراسم پرشکوه را در نهایت امنیت انجام خواهید داد، و دیگر این که پیروزی چمشگیری نیز قبل از آن نصیب شما خواهد شد، می فرماید: «خداوند آنچه را به پیامبرش در رؤیا نشان داد، به حق راست گفت؛ بطور قطع همه شما به خواست خدا وارد مسجدالحرام می شوید در نهایت امنیت و در حالی که سرهای خود را تراشیده یا کوتاه کرده اید و از هیچ کس ترس و وحشتی ندارید؛ ولی خداوند چیزهایی را می دانست که شما نمی دانستید (و در این تأخیر حکمتی بود)؛ و قبل از آن، فتح نزدیکی (در خبیر برای شما) قرار داده است.»: ﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا﴾<sup>۱</sup>.

این آیه نشان می دهد که پیامبر ﷺ خوابی دیده بود که مطابق آن مسلمانان برای انجام مراسم زیارت خانه خدا وارد مسجد الحرام می شوند؛ گروهی اعتقاد داشتند که در همان سال و بدون فاصله این خواب تحقق می یابد.

هنگامی که مسلمانان به سوی مکه برای زیارت حرکت کردند، و مشرکان مکه آنها را در حدیبیه - روستایی در ۲۰ کیلومتری مکه که به مناسبت چاه یا درختی که در آنجا بود به این نام نامیده می شد - آنها را متوقف کردند و به صلح معروف حدیبیه انجامید. گروهی به تردید افتادند که این خواب شاید واقعیت پیدا نکند

حتی بعضی، از پیامبر ﷺ در این زمینه سؤال کردند که چرا این خواب رحمانی شما تحقق نیافت؟ پیامبر فرمود: «من نگفتم امسال تحقق خواهد یافت؛ بلکه گفتم در آینده نزدیک»<sup>۱</sup>.

در این هنگام آیه فوق نازل شد و نخست تأکید بر صدق این رؤیا کرد، و سپس انگشت روی جزئیات گذاشت که بزودی وارد مسجد الحرام خواهید شد و مراسم حج را با کمال امنیت به جا خواهید آورد و علاوه بر آن پیروزی چشمگیری قبل از انجام این مراسم، نصیب شما خواهد شد.

این پیشگویی مطابق آنچه تمام مورخین نوشته‌اند تحقق یافت و سال بعد از جریان حدیبیه (سال هفتم هجرت) مسلمانان موفق شدند که با گروه عظیمی مراسم عمره را به جا آورند، و این مراسم عُمَرَةُ الْقَضَاء نامیده شد؛ چرا که در واقع قضای عمره بود که همه مایل بودند در سال قبل انجام شود.

از مجموع آنچه گفته شد، چنین نتیجه می‌گیریم که: در این بخش از آیات با قاطعیت از یک مسأله غیر قابل پیش بینی که مورد تضاد شدید میان مسلمین و مشرکان مکه قرار داشت، پرده برداشته شده و حتی به جزئیات آن نیز اشاره شده

---

۱. در این‌که این سؤال را چه کسی از پیامبر ﷺ کرد، آلوسی در روح المعانی روایتی نقل می‌کند نخست این‌که: عبدالله بن ابی و عبدالله بن نفیل و رفاعه بن حرث به عنوان اعتراض گفتند: «به خدا سوگند نه سرهای خود را به عنوان مراسم عمره تراشیدیم و نه موهای خود را کوتاه کردیم و نه چشمان به مسجد الحرام افتاد» و در این هنگام بود که آیه فوق نازل شد و تأکید بر صدق این رؤیا و تحقق آن نمود. دیگر این‌که سؤال کننده عمر بن خطاب بود (روح المعانی جلد ۲۶ صفحه ۱۰۹) ولی طبری در مجمع البیان روایت دیگری نقل می‌کند و آن این‌که عمر گفت: «به خدا سوگند از آن زمان که اسلام را پذیرفتم هرگز شک و تردیدی به خود راه ندادم جز آن روز که مشرکان مانع از مراسم عمره - در سال حدیبیه سال ششم هجرت - شدند خدمت پیامبر ﷺ رسیدم و گفتم: "مگر ما بر حق نیستیم، مگر شما نفرمودید در آینده نزدیک طواف خانه خدا خواهیم کرد پس چه شد؟" پیامبر ﷺ فرمود: "ما بر حقیق ولی من به تو خبر ندادم که امسال این مسأله انجام می‌شود"» (مجمع البیان جلد ۹ صفحه ۱۱۹ با تلخیص) همین حدیث در کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم با مختصر تفاوتی نقل شده است.

است و مقارنت آن با پیروزی دیگری نیز برای مسلمین پیشگویی شده که این خود بیان مضاعفی است مربوط به این پیشگویی مهم.

در این که فتح قریب چه بوده است؟ در میان مفسران گفتگو است؛ زیرا دو پیروزی مهم، نزدیک این جریان، برای مسلمانان واقع شد؛ یکی صلح حدیبیه بود که از جهات زیادی، برای مسلمانان موجب گشایش شد بطوری که فتح المبین نامیده شد<sup>۱</sup> و دیگر فتح خیبر در آغاز سال هفتم هجری به فاصله چند ماه بعد از ماجرای حدیبیه بود، و ظاهر این است که فتح قریب اشاره به ماجرای دوم است آن چنان که بسیاری از محققان اختیار کرده اند؛ زیرا در آیه ۱۹ سوره فتح می فرماید: ﴿وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾: «و (همچنین) غنایم بسیاری که آن را به دست می آورند؛ و خداوند شکست ناپذیر و حکیم است».

درست است که غنیمت مفهوم وسیعی دارد و هر گونه غنیمت مادی و معنوی را شامل می شود ولی در این گونه موارد، بیشتر غنائم ظاهری را تداعی می کند و می دانیم که غنائم ظاهری در فتح خیبر بود نه در صلح حدیبیه.

بنابراین به خوبی می توان نتیجه گرفت که این گونه پیشگویی های دقیق، آن هم با قاطعیت تمام، و نه به صورت احتمال، جز از طریق ارتباط با عالم غیب ممکن نیست.



---

۱. برای پی بردن به اهمیت صلح حدیبیه و پیامدهای آن برای مسلمین، به تفسیر نمونه ذیل آیات ۱ تا ۳ سوره فتح مراجعه فرمائید.

### ۳. غنائم فراوان آینده

قرآن در سومین آیه به دنبال ماجرای صلح حدیبیه و پیشگویی عمره القضاء و فتح خیبر، خبر از فتوحات فراوان دیگری همراه با غنائم بسیار در آیات دیگر می‌دهد و می‌فرماید: «خداوند غنائم فراوانی به شما وعده داده بود که آنها را به دست می‌آورید، ولی این یکی (غنائم خیبر) را زودتر برای شما فراهم ساخت؛ و دست تعدی مردم (دشمنان) را از شما بازداشت تا نشانه‌ای برای مؤمنان باشد و شما را به راه راست هدایت کند.»: ﴿وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾ سپس می‌افزاید: «و نیز غنائم و فتوحات دیگری (نصیبتان می‌کند) که شما توانایی (به دست آوردن) آن را ندارید، ولی قدرت خدا به آن احاطه دارد؛ و خداوند بر همه چیز توانا است.»: ﴿وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا﴾.

در این آیات، خبر از دو پیروزی بر دشمنان توأم با غنائم فراوان داده شده است؛ یکی در کوتاه مدت و دیگری در دراز مدت، غنائم و فتوحاتی که هرگز مسلمانان به حسب ظاهر، توانایی بر آن را نداشته‌اند اما به قدرت کامله الهی در اختیار آنان قرار گرفت.

در این که این اشاره به کدام قسمت از غنائم و فتوحات است، در میان مفسران گفتگو است؛ بسیاری گفته‌اند: منظور از غنائمی که در کوتاه مدت، نصیب مسلمین می‌شود همان غنائم خیبر است، هر چند بعضی احتمال داده‌اند



که اشاره به غنائم معنوی صلح حدیبیه باشد، ولی این احتمال همان گونه که گفتیم ضعیف است و در مورد غنائم دراز مدت، بسیاری از مفسران، آن را اشاره به غنائم جنگ حنین و طایفه هوازن دانسته‌اند.<sup>۲۱</sup>

جمعی نیز احتمال داده‌اند که اشاره به فتوحات بزرگ بعد، مانند فتح ایران روم و یمن بوده باشد، و با توجه به این که فتح حنین و غنائم هوازن، برای مسلمانان چندان بعید نبوده، آنچه وصول به آن برای مسلمانان به حسب ظاهر امکان پذیر نبود، فتح ایران و روم و مانند آن بود، و لذا هنگامی که در جنگ خندق پیامبر ﷺ (طبق روایت معروفی) بشارت فتح ایران و روم و یمن را داد منافقان آن را به باد مسخره گرفتند، چرا که از نظر اسباب ظاهری، غیر ممکن به نظر می رسید، ولی از آنجا که خداوند بر همه چیز قادر و توانا است این فتوحات و غنائم بی نظیر را برای مسلمین ممکن ساخت، و سالها قبل از رسیدن به آن، از آن پرده برداشت و به صورت پیشگویی قاطعی در آیات فوق، بیان فرمود.

آیا این گونه پیشگویی ها بدون ارتباط با عالم غیب امکان پذیر است؟



#### ۴. پیشگویی از شکست قاطع دشمنان

در چهارمین قسمت به پیشگویی دیگری برخورد می کنیم.

این آیات در مکه نازل شده است، در زمانی که دشمنان اسلام در اوج قدرت

---

۱. در تفسیر مجمع البیان، تفسیر کبیر فخر رازی، و روح المعانی و المیزان، به این مطلب اشاره شده است.

۲. غنائم جنگ حنین را بسیار زیاد نوشته اند بعضی ۲۴ هزار شتر و ۴۰ هزار گوسفند و مقدار زیادی نقره برآورد کرده اند (تفسیر روح البیان جلد ۹ صفحه ۴۲ - منتهی الآمال جلد ۱ صفحه ۶۵)

بودند و مسلمین در اقلیت و ضعف.

دشمنان به توانایی و قدرت خود می‌نازیدند، و «می‌گفتند ما جمعیتی نیرومند و متحد هستیم» و از مخالفانمان انتقام می‌گیریم و بر آنها پیروز می‌شویم: ﴿أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرُونَ﴾ ولی قرآن بلافاصله می‌افزاید: «(اما) به زودی جمعشان شکست می‌خورد و پا به فرار می‌گذارند»: ﴿سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ﴾

مسلماً در آن زمان، پیش‌بینی پیروزی سریع مسلمین و در هم شکستن دشمنان نیرومند اسلام غیر ممکن بود، ولی چند سالی بیشتر نگذشت که مسلمانان هجرت نمودند و آنقدر قدرت و توانایی یافتند که در نخستین برخورد مسلحانه با دشمن در میدان جنگ بدر چنان ضربه سهمگینی بر دشمنان وارد کردند که هرگز انتظار آن را نداشتند.

جالب این‌که طبق حدیثی که از ابن عباس نقل شده پیامبر اکرم ﷺ در روز بدر، نخست در خیمه خود، دعا کرد و عرضه داشت: «خداوندا! من تو را به عهد و پیمانی که با ما داشته‌ای می‌خوانم» و سپس هنگامی که با لباس جنگ از خیمه بیرون آمد و وارد میدان شد، این آیه را تلاوت می‌کرد ﴿سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ﴾ یعنی امروز این وعده الهی تحقق می‌یابد.<sup>۱</sup>

البته این هزیمت و فرار دشمنان باز هم ادامه یافت و تکرار شد و چند سال دیگر گذشت در حالی که نه فقط کفار مکه در برابر مسلمانان تسلیم شدند؛ بلکه تمام جزیره عربستان در برابر آنان سر تسلیم فرو آوردند.

---

۱. در تفسیر فی ظلال جلد، صفحه ۶۵۷ این حدیث از صحیح بخاری از ابن عباس نقل شده است (با تلخیص). سوره قمر، آیه ۴۵.

در تفسیر قرطبی از بعضی مفسران نقل شده که این آیه در میدان جنگ بدر نازل شده، در حالی که معروف و مشهور این است که تمام سوره قمر در مکه نازل شده است، ظاهر این است که منشأ اشتباه همان است که در بالا اشاره شده که پیغمبر اکرم ﷺ این آیه را در میدان بدر تکرار کرد، اشاره به این که وعده الهی امروز تحقق می یابد و لذا بعضی گمان کرده اند که آیه در آنجا نازل شد. به هر حال این یکی دیگر از پیشگویی های قاطع قرآن است که در مدت کوتاهی به وقوع پیوست در حالی که کمتر کسی انتظار آن را داشت.



## ۵. باز هم پیشگویی از پیروزی در میدان بدر

در پنجمین آیه، سخن از یک وعده صریح پیروزی است که به مؤمنان داده شده بود می فرماید: «و (به یاد آرید) هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه (کاروان تجاری، یا لشکر مسلح قریش) نصیب شما خواهد بود؛ و شما دوست می داشتید که کاروان (غیر مسلح) برای شما باشد؛ ولی خداوند می خواهد حق را با دستورات خود تقویت، و ریشه کافران را قطع کند؛ (از این رو شما را برخلاف میلтан، با لشکر قریش درگیر ساخت.)» «وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ»<sup>۱</sup>.

سپس می افزاید: «تا حق را تثبیت کند، و باطل را از میان بردارد، هرچند

۱. سوره انفال، آیه ۷.

مجرمان کراحت داشته باشند: ﴿لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ﴾<sup>۱</sup>.

توضیح این‌که: به گفته مورخان ابوسفیان بزرگ مکه و رئیس مشرکان با کاروان بزرگی که حدود پنجاه هزار دینار اموال تجارتي با خود داشت و مربوط به جمعی از بزرگان مکه و خودش بود از شام باز می‌گشت.

پیامبر اسلام ﷺ به یاران خود دستور داد آماده حمله به کاروان شوند و با مصادره اموال دشمن که لحظه‌ای از مخالفت و کارشکنی دست بر نمی‌داشتند بخشی از قدرت اقتصادی آنها را در هم بشکنند.

یاران ابوسفیان در مدینه که از این جریان آگاه شدند موضوع را به او رساندند. او پیکي با شتاب به مکه فرستاد و آنها را از خطر بزرگی که سرمایه‌های آنان را تهدید می‌کرد آگاه ساخت. در مدت کوتاهی ۹۵۰ نفر از رزمندگان و سران قریش با هفتصد شتر و یکصد رأس اسب با فرماندهی ابوجهل به حرکت در آمدند و مسأله تا آن حد جدی تلقی شد که سران مکه تهدید کردند کسانی که بتوانند به میدان روند و خودداری کنند، خانه‌های آنها را ویران خواهیم ساخت. از سوی دیگر ابوسفیان برای رهایی از چنگ مسلمانان مسیر خود را تغییر داد و از بی‌راه حرکت کرد تا خود را از منطقه خطر دور سازد.

پیامبر اسلام ﷺ با ۳۱۳ نفر از یاران خود، با ساز و برگ جنگی مختصر ولی دل‌هایی مملو از ایمان و عزم و اراده به نزدیک سرزمین بدر - که یکی از منزلگاه‌های نزدیک میان مکه و مدینه بود رسیدند. در اینجا بود که پیامبر ﷺ از

حرکت لشکر نیرومند قریش از مکه به سوی مدینه آگاه شد و با یاران خود به مشورت پرداخت که آیا کاروان تجارتی را تعقیب کنند یا در مقابل لشکر دشمن بایستند؟ گروهی موافق مقابله با دشمن بودند ولی جمعی دیگر در باطن مایل به تعقیب کاروان بودند، چرا که آمادگی کافی را برای مقابله با سپاه نیرومند دشمن در خود نمی دیدند.

ولی پیامبر اسلام ﷺ راه صحیح را انتخاب فرمود و فرمان حرکت به سوی دشمن را داد و لشکر کوچک اسلام به سرزمین بدر رسید (بدر نام چاهی است در آن سرزمین که به نام صاحب اصلی آن نامگذاری شده و سپس تمام آن سرزمین را بدر گفتند).

آیه فوق ناظر به این ماجرا است می گوید: خدا به شما وعده داده بود که یکی از این دو طایفه (لشکر قریش یا کاروان تجارتی آنها) از آن شما خواهد بود ولی شما دوست می داشتید طایفه غیر مسلح یعنی کاروان تجارتی قریش برای شما باشد اما خدا می خواهد حق را آشکار سازد و ریشه کافران را برکند.

به هر حال پیامبر ﷺ در اینجا به مسلمانان فرمود: خداوند به من وعده داده است که یکی از این دو طایفه از آن ما خواهد بود - ما به سوی لشکر دشمن می رویم - و بر آنها پیروز خواهیم شد؛ گویا محل کشته شدن ابوجهل و... را با چشم خود می بینم.

این وعده همان گونه که خداوند به پیامبرش وعده داده بود تحقق یافت. دو لشکر در برابر هم قرار گرفتند و پس از جنگ پرهیجان و پرتلفاتی که روی داد - که شرح آن در تواریخ اسلام آمده است - مسلمانان پیروز شدند و مشرکان مکه

شکست سختی خوردند بطوری که هفتاد نفر کشته و هفتاد نفر اسیر دادند و بقیه فرار کردند.

این جنگ در روز هفدهم ماه مبارک رمضان در سال دوم هجرت واقع شد و اثر بسیار عمیقی در تاریخ اسلام بخشید بطوری که مبارزان بدر، همیشه آن را از افتخارات بزرگ خود می‌شمردند.

در اینجا این سؤال مطرح است که طبق موازین عادی آیا هرگز چنین پیروزی برای مسلمین قابل پیشبینی بود؟ مسلماً نه زیرا:

اولاً: مسلمانان به قصد نبرد حرکت نکرده بودند و طبعاً نفرات و عده کافی نداشتند؛ بلکه آنها به قصد تصرف قافله حرکت کردند که ناگهان با لشکر انبوه و مجهز قریش (البته در مقیاس آن زمان) روبرو شدند.

ثانیاً: از نظر موازنه قوا مسلمانان به ظاهر در وضع بسیار بدی قرار داشتند به طوری که تعداد سربازان دشمن تقریباً بیش از سه برابر مسلمین بود و اسب‌ها و شترهای فراوان و ابزار جنگی کافی داشتند در حالی که در میان مسلمانان فقط دو نفر اسب سواری داشتند و مرکب عمده آنها تعداد هفتاد شتر بود که هر چند نفر به تناوب سوار یکی از آنها می‌شدند.

ثالثاً: در میان لشکر قریش افراد جنگجو فراوان بودند و انگیزه جنگ در میان آنها بود زیرا نه تنها اموال و ثروت، بلکه همه چیز خود را در خطر می‌دیدند. ولی علی‌رغم همه اینها، طبق صریح آیه فوق وعده پیروزی به آنها داده شده بود و پیامبر ﷺ نیز تأکید فراوان بر آن می‌نمود.

جالب این که در گوشه و کنار این حادثه نیز مسائل مختلفی روی داد که حاکی

از امدادهای الهی بود. از جمله این که شب بدر خواب آرام بخشی چشم مسلمانان را فراگرفت و آنان را برای پیکار فردا آماده ساخت. بارانی نیز از آسمان آمد تا هم خود را شستشو دهند و هم آن سرزمین شن‌زاری که حرکت بر روی آن مشکل بود کوبیده و محکم و آماده برای پیکار شود.

این همان چیزی است که در آیات بعد به آن اشاره کرده، می‌گوید: ﴿إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُم رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ﴾<sup>۱</sup>: «و (یادآورید) هنگامی را که خواب سبکی که مایه آرامش بود از سوی خدا، شما را فراگرفت؛ و آبی از آسمان برایتان فرستاد، تا شما را با آن پاک کند؛ و پلیدی شیطان را از شما بر طرف سازد؛ و دل‌هایتان را محکم، و گام‌ها را با آن استوار دارد».

کوتاه سخن این که از مجموع آیات مربوط به جنگ بدر در قرآن مجید اضطراب روحی گروهی از مسلمانان از فزونی نفرات و تجهیزات دشمن و برتری آنان بر مسلمین به خوبی روشن می‌شود و با این حال به حسب ظاهر، پیش بینی شکست مسلمین بسیار طبیعی بود اما بر خلاف همه این قرائن، قرآن می‌گوید: خداوند وعده پیروزی به مسلمانان داده بود و سرانجام پیروز شدند.

ممکن است گفته شود این آیات بعد از پیروزی بدر نازل شده است همان‌گونه که لحن آنها حکایت می‌کند؛ بنابراین نمی‌توان آن را از پیشگویی‌های قرآن بر شمرد.

در پاسخ به این ایراد باید گفت که دقت در همین آیات اشکال متصور

---

۱. سوره انفال، آیه ۱۱.

برطرف می‌شود؛ زیرا قرآن با صراحت می‌گوید: وعده پیروزی قبلاً به شما داده شده بود و این وعده بعداً تحقق یافت.



## ۶. وعده بازگشت

در ششمین آیه (آیه ۸۵ سوره قصص) خداوند وعده‌ای به پیامبرش می‌دهد و آن وعده بازگشت به حرم امن الهی است.

این وعده در یکی از سخت‌ترین روزهای زندگی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله داده شد، یعنی در آن حال که می‌خواست حلقه محاصره دشمنان کینه‌توز را بشکند و از لابه‌لای شمشیرهای آنها بیرون آید و از مکه به مدینه هجرت کند به وقوع پیوست.

او به لطف الهی این کار را کرد و راه مدینه را پیش گرفت. هنگامی که به سرزمین جحفه که فاصله زیادی از مکه ندارد، رسید به یاد موطنش حرم امن الهی افتاد. آثار این اشتیاق که با تأثر و اندوه آمیخته بود در چهره مبارکش نمایان شد. در این هنگام آیه فوق نازل و پیام الهی به این صورت به او ابلاغ گشت: «آن کس که قرآن را بر تو لازم کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت) باز می‌گردانند: ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ﴾».

پیش بینی بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله به مکه آن هم به صورت قاطع و صریح، مخصوصاً با پیوند دادن آن به نزول قرآن که خدای نازل کننده قرآن این کار را



حتماً خواهد کرد، در آن شرایط بسیار سخت و دشوار عادتاً غیر ممکن بود. ولی می‌دانیم این وعده‌بزرگ سرانجام تحقق یافت و بعد از چند سال پیغمبر اسلام ﷺ با ارتش نیرومند و پرقدرتی پیروزمندانه به مکه بازگشت و حرم امن الهی را بدون جنگ و خونریزی به زیر سایه اسلام درآورد و این یکی از پیشگویی‌های اعجاز‌آمیز قرآن است که چنین خبری را از آینده به صورت قاطع و صریح و بدون هیچ قید و شرطی آن هم در زمانی که نشانه‌هایی از پیروزی مطلقاً به چشم نمی‌خورد، داده است و در فاصله کمی تحقق یافت.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان می‌گوید: «این آیه دلیل روشن بر صدق نبوت پیامبر است؛ زیرا او چنین خبری را بدون قید و شرط و استثناء بیان کرده و عیناً این خبر تحقق یافت.»<sup>۱</sup>

فخررازی نیز در تفسیر خود می‌گوید: «این آیه یکی از اموری است که دلالت بر نبوت پیامبر اسلام ﷺ می‌کند زیرا از غیب خبر داده و آنچه را خبر داده تحقق یافته؛ بنابراین معجزه روشن است.»<sup>۲</sup>

در اینجا بعضی احتمال داده‌اند که منظور از معاد، روز قیامت است و این احتمال همان‌گونه که محققان و مفسران گفته‌اند احتمال ضعیفی است؛ زیرا معاد مخصوص پیغمبر اسلام نیست که تنها او را مخاطب سازد، به علاوه کلمه «لَرَأُذُکَ» با معاد قیامت چندان مناسب نیست، زیرا بازگشت به جایی، فرع بر خروج از آنجا است.

اضافه بر این تکیه بر نزول قرآن در جمله: ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ﴾ که

۱. مجمع البیان جلد ۷ و ۸، صفحه ۲۹۶ ذیل آیه مورد بحث.

۲. تفسیر فخررازی جلد ۲۵، صفحه ۲۱، ذیل آیه مورد بحث.

قبل از آن آمد، و همچنین جمله: ﴿قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾: «بگو: "پروردگار من از همه بهتر می داند چه کسی (برنامه) هدایت آورده و چه کسی در گمراهی آشکار است."»<sup>۱</sup> که بعد از آن آمده همه قرینه است بر این که سخن از حَقانیت پیامبر اسلام ﷺ و قرآن در میان است نه مسأله معاد در روز قیامت، از همه گذشته این تفسیر با شأن نزول آیه نیز سازگار نیست.

به علاوه واژه معاد بطوری که مرحوم طبرسی از قتیبی نقل می کند به معنای شهر و وطن انسان است: «مَعَادُ الرَّجُلِ بِلَدُهُ» زیرا به هر جا می رود باز به آنجا بر می گردد و قابل توجه این که در قرآن مجید کلمه مَعَاد فقط یک بار آمده و آن هم در همین جا است که به معنای زادگاه و موطن است.



## ۷. او هرگز ایمان نمی آورد.

در هفتمین آیه، سخن از یکی از مشرکان معروف مکه یعنی ابولهب، عموی پیامبر و فرزند عبدالمطلب به میان آمده است، او تنها کسی است از مشرکان مکه که نامش در قرآن مجید آمده، و تأکید شده که او حتماً از دوزخیان است، و اشاره روشنی است به این که او هرگز ایمان نخواهد آورد، می فرماید: «بریده باد هر دو دست ابولهب و مرگ بر او باد! - هرگز مال و ثروتش و آنچه را به دست آورد به حالش سودی نبخشید - و به زودی وارد آتشی شعله ور و پر لهیب می شود.»:

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ - مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ - سَيَصْلَىٰ نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ﴾.

با این که ابوسفیان دشمن خطرناک تری بود؛ ولی سرانجام به ظاهر ایمان آورد و افراد جنایتکاری همچون وحشی قاتل حمزه ظاهراً ایمان آوردند.

بنابراین پیشگویی قاطع درباره سرنوشت فردی همچون ابولهب از طرق عادی ممکن نبود و این پیشگویی قرآن جز از طریق اعجاز ممکن نیست.

بسیاری از مشرکان مکه واقعاً و بعضی ظاهراً ایمان آوردند. اما از کسانی که نه در واقع و نه در ظاهر ایمان نیاوردند ابولهب و همسرش ام جمیل خواهر ابوسفیان بود؛ و قرآن در این سوره آشکارا خبر داده است که این دو هرگز ایمان نخواهند آورد و این از خبرهای غیبی قرآن مجید است.

اگر قرآن از سوی خداوند نبود چگونه ممکن بود با این صراحت از دوزخی بودن کسی سخن بگوید که ممکن است در پایان کار به صفوف مسلمانان بپیوندد و حداقل ظاهراً مسلمان شود.

نام ابولهب: عَبْدُ الْعُزَّى (عزّی نام یکی از بت‌های بزرگ عرب است) و کنیه او ابولهب است و انتخاب این کنیه برای او شاید از این نظر بوده که صورتی سرخ و برافروخته داشت. شک نیست که این آیات در زمان حیات ابولهب نازل شد و لذا می‌گوید: «بریده باد هر دو دست ابولهب»: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ﴾ شأن نزول‌هایی که غالب مفسران نقل کرده‌اند نیز نشان می‌دهد که این مسأله در حیات او واقع شده در آن هنگام که پیغمبر اکرم ﷺ مأمور شد خویشاوندان نزدیک خود را به سوی اسلام دعوت کند و از شرك و کفر بیم دهد. در آن هنگام که پیامبر بر فراز یکی از کوه‌های مکه (کوه صفا) رفت و فریاد زد: «يَا صَاحِبَا» -

این جمله‌ای بود که هنگام هجوم غافلگیرانه دشمن گفته می‌شد - اهل مکه تصوّر کردند دشمنی از بیرون به مکه حمله می‌کند وقتی دور پیامبر جمع شدند فرمود: «إِنِّي نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيِّ عَذَابٍ شَدِيدٍ»: «من شما را در برابر عذاب شدید الهی بیم می‌دهم.» (و از پرستش بتها بر حذر می‌دارم و به سوی توحید دعوت می‌کنم). ابولهب سخت بر آشفت و گفت: «تَبَّالَكَ أَمَا جَمَعْتَنَا إِلَّا لِهَذَا»: «مرگ بر تو باد آیا فقط برای همین ما را جمع کردی؟» اینجا بود که آیات فوق نازل شد و گفت: مرگ بر تو باد که سرانجام طعمه آتش دوزخ می‌شود.<sup>۱</sup>



## ۸. ما به تو خیر فراوان دادیم

در هشتمین بخش از آیات یعنی سوره کوثر سه پیشگویی مهم دیده می‌شود؛ زیرا می‌فرماید: «به یقین ما به تو کوثر (و خیر و برکت فراوان) عطا کردیم. - پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن. - (و بدان) دشمن تو به یقین ابتر و بریده نسل است»: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ - فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ - إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ»

بسیاری از مفسران شأن نزولی برای این آیه ذکر کرده‌اند، که قریب الافق با یکدیگر است از جمله برسوئی در روح البیان می‌گوید: «مشرکان مکه هنگامی که

۱. این شأن نزول را بسیاری از مفسران و مورخان با تفاوت‌هایی نقل کرده‌اند (تفسیر مجمع البیان، قرطبی، مراغی، فخر رازی، درالمنثور، فی ظلال، ذیل آیات مورد بحث و همچنین کامل ابن اثیر، جلد ۲ صفحه ۶۰).

پسران پیامبر ﷺ قاسم و عبدالله در مکه و ابراهیم در مدینه، چشم از جهان پوشیدند، گفتند: "محمد ﷺ پس از وفاتش نامش از خاطره‌ها محو می‌شود، زیرا نسلی از او باقی نمانده." در این سوره قرآن خبر می‌دهد کسی که نامش از خاطره‌ها محو می‌شود، دشمنان او هستند و اما نام و آوازه او بلندتر و بلندتر می‌شود، همان گونه که خداوند اشاره فرموده، و این به خاطر آن است که خدا نسلی به او داد که با گذشت زمان باقی نمی‌ماند، بنگر بین چقدر از اهل بیت ﷺ را کشتند و شهید کردند، ولی این نسل در عالم فراگیر شد.<sup>۱</sup>

طبرسی در مجمع البیان می‌گوید: «این سوره درباره عاص بن وائل نازل شده که وقتی پیامبر ﷺ از مسجد الحرام بیرون آمد و چشمش به او افتاد، و با حضرت سخنانی گفت، جمعی از بزرگان قریش این منظره را دیدند، سؤال کردند با که سخن می‌گفتی؟ او گفت: با این ابتر (بلاعقب)... این به خاطر آن بود که عرب به کسی که فرزند پسر نداشت ابتر می‌گفتند، سوره فوق نازل شد و به آنها پاسخ داد.»<sup>۲</sup>

فخر رازی در شأن نزول این آیه شش قول نقل می‌کند، که افراد مختلفی کلمه «ابتر» را به پیامبر اکرم ﷺ گفتند، و این سوره ناظر به آنها است.<sup>۳</sup>

گرچه از افراد مختلفی نام برده شد، ولی محتوا و مضمون همه یکی است، که همه آنها پیامبر ﷺ را از روی کینه و عداوت، «ابتر» می‌نامیدند، و قرآن به همه آنها پاسخ گفت. زیرا این اقوال ششگانه با هم منافاتی ندارند و ممکن است این

۱. روح البیان، جلد ۱۰، صفحه ۵۲۵.

۲. مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۵۴۹.

۳. تفسیر فخر رازی، جلد ۳۲، صفحه ۱۳۲.

تعبیر را همه آنها گفته باشند و جواب قرآن ناظر به همه آنها باشد.

به هر حال واژه «ابتر» در اصل، به معنای قطع عضوی از بدن حیوان است که به قطع دُم، اطلاق می‌شود، سپس در مورد انسان‌هایی که بلاعقب هستند، ابتر اطلاق شده، و همچنین به کسانی که نام نیک آنها قطع می‌شود و یا نام آنها از خاطره‌ها محو می‌گردد، و نیز خطبه بترء به خطبه‌ای گفته می‌شود که با نام خدا شروع نشود (یا نام خدا در آن نباشد).

در مقایسه نیز آمده است که بتر به معنای قطع است، و «سَيْفٌ بَاتِرٌ» به معنای شمشیر برنده می‌باشد، و کسی که عقب ندارد به او ابتر می‌گویند، امّا «كُوْثَرٌ» از ماده کثرت گرفته شده<sup>۱</sup> و به همان معنا است و در اینجا معنای وسیع و گسترده‌ای دارد، و آن عبارت از خیر کثیر و برکت فراوان است، که یکی از مصادیق بارز آن، فرزندان برومند و نسل ارزشمند و روشن‌ترین مصداق آن فرزندانی همچون بانوی اسلام «سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ» فاطمه زهرا علیها السلام است. مفسران در معنای کوثر، احتمالات زیادی ذکر کرده‌اند تا آنجا که فخررازی پانزده قول، و در تفسیر روح المعانی از بعضی از مفسران، بیست و شش قول نقل کرده است که مرحوم علامه طباطبائی در المیزان نیز به آن اشاره می‌کند، و از جمله تفاسیر مشهور آن همان حوض کوثر است که تعلق به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارد و مؤمنان به هنگام ورود در بهشت از آن سیراب می‌شوند.<sup>۲</sup>

بعضی نیز آن را به مقام نبوت، یا قرآن، یا نهری در بهشت، یا شفاعت تفسیر

۱. آلوسی در روح المعانی می‌گوید: «کوثر صیغه مبالغه است و به معنای کثرت فزون از حد است.» جلد ۳۰، صفحه ۲۴۵، و در لسان العرب می‌خوانیم: «کوثر: الْكَثِيرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ».

۲. مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۵۴۹.

کرده‌اند، و همان گونه که گفتیم این واژه معنای وسیعی دارد که همه اینها و غیر اینها را شامل می‌شود و تعدّد مصداق‌های این مفهوم، مانع از جامعیت مفهوم نیست و این تفسیرهای متعدّد، تضادی با هم ندارند.

به هر حال در این سوره، سه پیشگویی مهم دیده می‌شود:

نخست این که می‌فرماید: «ما خیر کثیر به تو عطا کردیم» اگر چه «أَعْطَيْنَاكَ» به صورت فعل ماضی است؛ ولی ممکن است از قبیل مضارع قطعی باشد که به شکل فعل ماضی بیان شده است.

این خیر کثیر در حقیقت تمام پیروزی‌هایی را که نصیب پیامبر ﷺ شد و به هنگام نزول این سوره در مکه قابل پیش بینی نبود، شامل می‌شود.

مخصوصاً با توجه به شأن نزول‌ها، و با توجه به واژه «أَبْتَر» که دشمنان آن را بر پیامبر ﷺ اطلاق می‌کردند، یک مصداق روشن این خیر فراوان همان فرزندان و نسل برومند او است که همگی از تنها دخترش فاطمه زهرا علیها السلام در سرتاسر کره زمین گسترش یافتند و به گفته بعضی، امروز جهان را پر کردند و این چیزی است که در آن زمان قابل پیش بینی نبود.

جمعی از مفسران اهل سنت نیز صریحاً به این موضوع، اشاره کرده‌اند. از جمله: فخر رازی، سؤمین قولی را که در تفسیر کوثر نقل می‌کند، همان اولاد و فرزندان او است، می‌گوید: «به این دلیل که این سوره در پاسخ کسانی نازل شد که او را به نداشتن فرزند مذکر، مذمت می‌کردند، پس مفهومش این است خداوند نسلی به او عطا می‌کند که در طول قرون و اعصار، باقی می‌ماند، این همه از اهل بیت علیهم السلام را کشتند ولی عالم از آنها پر است، در حالی که از بنی امیه کسی که قابل

اعتنا باشد در جهان باقی نمانده است، و چقدر در میان فرزندان آن حضرت، از بزرگان علماء مانند: حضرات باقر و صادق و کاظم و رضا علیهم السلام و محمد نفس زکیه و امثال آنها دیده می شود.<sup>۱</sup>

در تفسیر روح المعانی نیز آمده است که: «بعضی از مفسران گفته اند که: "منظور از کوثر فرزندان و اولاد آن حضرت است، زیرا این سوره به عنوان رد کسانی است که به آن حضرت، عیب می نهادند و او را اَبتر می خواندند و بحمدالله امروزه چنان فرزندان او فزونی یافته اند که سراسر کره زمین را پر کرده اند."<sup>۲</sup>

از سوی دوم خبر می دهد که دشمنان او ابتر و بلاعقب خواهند بود؛ این پیشگویی نیز تحقق یافت و دشمنان آن حضرت، چنان تار و مار شدند که امروز اثری از آنها باقی نمانده است. ابوسفیان و فرزندان او و دودمان بنی امیه که از دشمنان سر سخت اسلام بودند که بعضی به مقابله با پیامبر صلی الله علیه و آله و بعضی به مقابله با فرزندان او برخاستند، روزی آنقدر جمعیت داشتند که خویشاوندان و فرزندان و تعداد فامیل آنها از شماره بیرون بود ولی امروز اگر چیزی از آنها هم باقی مانده باشد هرگز شناخته شده نیست.

آلوسی در روح المعانی می گوید: «معنای اَبتر آن است که بازمانده ای نداشته باشد، نه فرزندان و نه نام نیکی، و این درباره دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله صادق است، اما او فرزندان و نام نیک و آثار فضلش، تا روز قیامت بلکه در خود قیامت نیز باقی

۱. تفسیر فخر رازی، جلد ۳۲، صفحه ۱۲۴.

۲. روح المعانی، جلد ۳، صفحه ۲۴۵ (چاپ دار احیاء التراث العربی لبنان)



مانده و می ماند.»<sup>۱</sup>

اگر چه شأن نزول این سوره (طبق روایات مشهور) نشان می دهد که گوینده این سخن، یکی از دشمنان سرسخت پیامبر ﷺ به نام عاص بن وائل بود، ولی بدیهی است که سوره تنها ناظر به شخص او نیست، بلکه کلمه «شانی» که از ماده شنان و به معنای بغض و عداوت است، مفهوم وسیعی دارد و همه دشمنان را شامل می شود و این پیشگویی نیز درباره همه آنان صادق است، زیرا نه نامی از آنها باقی مانده، و نه فرزندان شناخته شده ای از آنها موجود است و پیش بینی این معنا، در آن روز که پیامبر ﷺ در مکه بود و مسلمانان سخت در اقلیت بودند، غیر ممکن بود.



## ۹ و ۱۰. آنها زیانی به شما نمی رسانند.

در نهمین و دهمین آیه مورد بحث چند پیشگویی قابل ملاحظه دیگر دیده می شود:

۱. «آنها (اهل کتاب، مخصوصاً یهود) هرگز نمی توانند به شما زیان برسانند، جز آزارهای مختصر»: ﴿لَنْ يَضُرُّكُمْ إِلَّا أَذًى﴾<sup>۲</sup>.

واژه «اذی» اگر چه به گفته راغب در مفردات هر زیانی را که به روح یا جسم انسان یا متعلقات او می رسد شامل می گردد ولی با توجه به این که به صورت

۱. همان مدرک، صفحه ۲۴۷.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۱۱.

استثناء از جمله ﴿لَنْ يَضُرُّوكُمْ﴾: «به شما زیان نمی‌رسانند» و نیز به توجه با این که «آذی» به صورت نکره آمده نشان می‌دهد که منظور آزارهای جزئی است خواه به وسیله نیش زبان باشد یا حرکات ایدایی خفیف.

همچنین با توجه به این که نیروی اهل کتاب مخصوصاً یهود قوی بود و مسلمین از نظر ظاهر در ضعف بودند این پیشگویی برای زمان آینده آن هم به صورت قاطع جز از طریق وحی ممکن نیست.

۲. «و اگر با شما پیکار کنند، به شما پشت خواهند کرد (و شکست می‌خورند)؛ سپس یاری نخواهند شد»: ﴿وَإِنْ يُقَاتِلُواكُمْ يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصِرُونَ﴾<sup>۱</sup>.

این پیش بینی که سرنوشت یهود و سایر اهل کتاب در هر جنگی که بین یاران پیامبر ﷺ و آنها صورت گیرد شکست خواهد بود، نیز چیزی نبود که از طریق عادی میسر باشد.

۳. آنها (یهود) هرگز روی پای خود نخواهند ایستاد «هر جا یافت شوند مهر ذلت بر آنان خورده است؛ مگر با ارتباط به خدا، (و تجدید نظر در روش ناپسند خود)، یا با ارتباط به مردم (و وابستگی به این و آن)»: ﴿ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُثْقَوْنَ إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ﴾<sup>۲</sup>.

چنانکه در تاریخ اسلام آمده این سه وعده و بشارت آسمانی در عصر پیامبر ﷺ تحقق یافت؛ مخصوصاً یهود حجاز اعم از بنی قریظه، بنی نضیر، بنی قینقاع، یهود خیبر و بنی المصطلق پس از تحریکات فراوان بر ضد اسلام و

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۱۱.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۱۲.

حرکات ایدایی سرانجام همگی شکست خورده و متواری شدند. گر چه در آیات فوق تصریح به نام یهود نشده اما با قرائنی که در این آیه و آیات مشابه آن - مانند آیه ۶۱ سوره بقره که تصریح به نام یهود در آن شده - استفاده می شود که این دو آیه ناظر به یهود است و مخصوصاً در آیه اخیر می فرماید: تنها در دو صورت است که آنها می توانند مهر ذلت را از پیشانی خود پاک کنند: نخست بازگشت به سوی خدا و ترك عصیان و گناه و فساد در روی زمین: ﴿الْأَبْحِلُّ مِنَ اللَّهِ﴾ و دیگر وابستگی به مردم و اتکای به دیگران: ﴿وَحَبْلٌ مِّنَ النَّاسِ﴾.

این آیه همان مطلبی است که تا به امروز نیز در زندگی یهود دیده می شود و تاریخ آنها یا حاکی از دربدری و آوارگی و ذلت است و یا وابستگی به قدرت های دیگر و ابزار اجرای مقاصد سوء آنان شدن (در عصر اخیر در دوران نازی ها شکل اول دیده می شود و امروز شکل دوم).

اگر چه مفسران در تفسیر: ﴿حَبْلٌ مِّنَ اللَّهِ وَ حَبْلٌ مِّنَ النَّاسِ﴾ احتمالات متعددی داده اند ولی آنچه در بالا ذکر کردیم مناسب تر به نظر می رسد و ممکن است بعضی از تفاسیر آنها به عنوان مصداقی از این مفهوم کلی که گفتیم مورد قبول واقع شود.<sup>۱</sup>

---

۱. از آنچه گفتیم روشن می شود که استثناء در آیه به صورت متصل است.

## ۷. اعجاز قرآن از نظر عدم تضاد و اختلاف

یکی دیگر از نشانه‌های معجزه بودن قرآن مجید و این که از سوی خداوند نازل شده، این است که در سراسر آن تضاد و اختلافی دیده نمی‌شود در حالی که شرایط نزول قرآن و آورنده آن، چنان است که اگر از سوی خدا نبود حتماً اختلاف و تضاد در آن به چشم می‌خورد.

قرآن در آیه ۸۲ سوره نساء به این حقیقت اشاره کرده، می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾: «آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند؟! در حالی که اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می‌یافتند».

نکته اصلی این مسأله را با تحلیل روشنی می‌توان دریافت.

روحیات هر انسانی دائماً در تغییر است قانون تکامل در شرایط عادی در صورتی که وضع استثنایی به وجود نیاید انسان و روحیات و افکار او را هم در بر می‌گیرد و دائماً با گذشت روز و ماه و سال، زبان و فکر و سخنان انسانها را

دگرگون می‌سازد. اگر با دقت نگاه کنیم هرگز نوشته‌های یک نفر نویسنده یکسان نیست؛ بلکه آغاز و انجام یک کتاب نیز تفاوت دارد. مخصوصاً اگر کسی در کوران حوادثی بزرگ قرار گرفته باشد، حوادث که پایه یک انقلاب فکری و اجتماعی و عقیده‌ای همه جانبه را پایه ریزی کند او هر قدر بخواهد سخنان خود را یکسان و یکنواخت و عطف به سابق تحویل دهد قادر نیست، بخصوص اگر درس نخوانده و پرورش یافته یک محیط کاملاً عقب افتاده باشد.

اما قرآن که در مدت ۲۳ سال بر طبق احتیاجات و نیازمندی‌های تربیتی مردم در شرایط و ظروف کاملاً مختلف نازل شده و کتابی است که درباره موضوعات کاملاً متنوع سخن می‌گوید و مانند کتاب‌های معمولی که تنها یک بحث اجتماعی یا سیاسی یا فلسفی یا حقوقی و یا تاریخی را تعقیب می‌کند نیست؛ بلکه گاهی درباره توحید و اسرار آفرینش، و زمانی درباره احکام و قوانین و آداب و سنن، وقت دیگری درباره امت‌های پیشین و سرگذشت تکان دهنده آنان و زمانی درباره مواعظ و نصایح و عبادات و رابطه بندگان با خدا سخن می‌گوید و به گفته دکتر گوستاوبون: قرآن کتاب آسمانی مسلمانان تنها منحصر به تعالیم و دستوره‌ای مذهبی نیست بلکه دستوره‌ای سیاسی و اجتماعی مسلمانان نیز در آن درج است.

چنین کتابی با این مشخصات، عادتاً ممکن نیست خالی از تضاد و تناقض و مختلف گویی و نوسان‌های زیاد باشد اما هنگامی که می‌بینیم با تمام این جهات همه آیات آن هماهنگ و خالی از هر گونه تضاد و اختلاف و ناموزونی است به خوبی می‌توانیم حدس بزنیم که این کتاب زائیده افکار انسان‌ها نیست؛ بلکه از

ناحیه خداوند است چنانکه خود قرآن این حقیقت را در آیه فوق بیان کرده است.

به تعبیر دیگر تمام موجودات مادی و از جمله انسان که از جهتی جنبه مادی دارد، دائماً در تغییراند و تغییرات خود را به موجودات پیرامون خود منتقل می‌سازند. تأثیر گذاشتن و تأثیر پذیری جزء طبیعت انسان و هر موجود مادی دیگر است و به همین دلیل آرا، و افکار انسان با گذشت زمان دگرگون می‌شود، مخصوصاً افزایش تجربیات و بالا رفتن سطح مهارت انسان در مسائل مختلف به این دگرگونی کمک می‌کند و همین‌ها سبب می‌شود که اگر خاطرات سالیان متمادی از زندگی یک نفر را جمع آوری کنند حتماً تغییر و تضاد و ناهماهنگی در آنها وجود دارد.

تنها خداوند قادر متعال است که از هر دگرگونی و تأثیر و تأثر پذیری برکنار می‌باشد و هرگز در سخنانش تضادی وجود ندارد و این یکی از طرق شناخت کلام حق از کلام غیر او است.

حتی بعضی از مفسران تصریح کرده‌اند که: نه تنها تضادی در قرآن وجود ندارد؛ بلکه تفاوتی در درجه فصاحت و بلاغت نیز در آن نیست. درست است که ما بعضی از آیات قرآن را فصیح‌تر از بعضی می‌یابیم و به گفته شاعر: کی بود «تَبَّتْ يَدَا» مانند: «يَا أَرْضُ ابْلَعِي»<sup>۱</sup> ولی این به خاطر تفاوت مقامات می‌باشد یعنی هر کدام از اینها در جای خود بهترین و مناسب‌ترین تعبیرات است و با این نظر

---

۱. این مصرع از شعر معروف زیر گرفته شده:

گر چه گویند بود چون جاحظ و چون اصمعی  
کی بود «تَبَّتْ يَدَا» مانند: «يَا أَرْضُ ابْلَعِي»

در بیان و در فصاحت کی بود یکسان سخن  
در کلام ایزد بی‌چون که وحی مُنزل است

تفاوتی وجود ندارد.

## سؤال

در اینجا سؤالی مطرح کرده‌اند که اگر تضاد و اختلافی در قرآن مجید نیست پس چرا آیات ناسخ و منسوخ وجود دارد؟

## پاسخ

همان‌گونه که در بحث ناسخ و منسوخ در قرآن گفته‌ایم آیات منسوخه همراه قرائنی است که نشان می‌دهد عمر محتوای آنها کوتاه است و روزی پایان می‌گیرد. یعنی نشانه‌های نسخ در خود آنها وجود دارد با توجه به این نکته نه تنها تضادی نیست؛ بلکه همواره یک نوع هماهنگی در میان آنها وجود دارد.

مثلاً اگر ما بخواهیم یک برنامه درسی برای مقاطع مختلف بنویسیم تا افراد مورد تعلیم و تربیت را از مراحل مختلف بگذرانیم و به مرحله نهایی برسانیم، هرگز دگرگون شدن برنامه‌ها در مقاطع مختلف با توجه به قرائتی که در متن برنامه‌ها وجود دارد به عنوان تضاد و تناقض شناخته نخواهد شد؛ بلکه به عکس یک نوع هماهنگی در میان آنها وجود دارد.

از آنچه در بالا گفته شد پاسخ سؤال مشابهی که در مورد آیات عام و خاص یا مطلق و مقید مطرح می‌شود نیز روشن گردید. زیرا جمع میان عام و خاص از طریق تخصیص و همچنین جمع میان مطلق و مقید یک جمع شناخته شده

عرفی است و هرگز تناقض محسوب نمی‌شود.

مثلاً اگر حکومتی در یک کشور اعلام کند که صادرات مطلقاً آزاد است و سپس برای آن استثناهایی در نظر بگیرد؛ وجود این استناها دلیل بر تضاد نیست مخصوصاً اگر این کار به صورت یک سنت و روش در آید که حکم عام را بگویند و سپس خاص و قید آن را بیاورند؛ بخصوص این که معمولاً حکمی بدون استثناء وجود ندارد.

در اینجا بحث اعجاز در قرآن و شاخه‌های مختلف آن به پایان می‌رسد.



## خارق عادات دیگر

شکی نیست که پیامبر اسلام ﷺ غیر از قرآن مجید معجزات فراوان دیگری داشته و این مطلبی است که مورد اتفاق تمام مسلمانان جهان قرار گرفته و روایات متواتری نیز بر آن دلالت دارد.

در قرآن مجید نیز کراراً به این مسأله اشاره شده، گاه بطور اجمال و سربسته و گاه به صورت تفصیلی و دست گذاشتن روی معجزات خاص. در قسمت اول آیه زیر قابل ملاحظه است:

۱. ﴿وَإِذَا دُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ - وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ - وَقَالُوا إِنُّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾.

قرآن در مقام مذمت و نکوهش کافران می گوید: «و هنگامی که تذکر داده شوند، متذکر نمی شوند. - و هنگامی که معجزه‌ای را ببینند، (دیگران را نیز) به استهزاء دعوت می کنند. - و می گویند: "این فقط سحری آشکار است"»<sup>۱</sup>.

---

۱. سوره صافات، آیات ۱۳ تا ۱۵.

تعبیر به «رَأَوْا آيَةً» به خوبی نشان می‌دهد که آنها معجزه یا معجزاتی را از پیامبر اسلام ﷺ مشاهده کردند و به جای این‌که به او ایمان بیاورند دو عکس العمل بسیار منفی نشان دادند؛ نخست این‌که: به استهزاء و سخریه پرداختند و دیگر این‌که از آن به عنوان سحر آشکاری یاد کردند.

مسلم است که آیات قرآن شنیدنی است، نه دیدنی. بنابراین واژه آیه در اینجا نمی‌تواند ناظر به آیات قرآن باشد. اضافه بر این، تعبیر به سحر آشکار نیز کاملاً با معجزات و خارق عادات تناسب دارد و اصولاً این‌که پیامبر اسلام ﷺ را ساحر خواندند و بطور گسترده روی این مسأله تبلیغ کردند نشان می‌دهد که خارق عادات و معجزاتی از او دیده بودند.

از همه اینها گذشته چگونه ممکن است پیغمبر اکرم ﷺ در کتاب آسمانی خود این معجزات حسّی را از پیامبران دیگر - مانند: مسأله ید بیضاء و عصای موسی علیه السلام و معجزات نه گانه‌ای که از او صادر شد (سوره نمل - آیه ۱۲) و یا معجزات متعددی که از حضرت مسیح علیه السلام مانند: احیای مردگان و شفای کور مادرزاد و بیماران غیر قابل علاج و مانند آن و همچنین معجزات ابراهیم و صالح و یوسف و سلیمان و داوود علیهم السلام که همگی در قرآن آمده است - نقل کند و خودش هیچ گونه معجزه حسّی نیاورد؟!

چگونه می‌تواند مردم را قانع کند که همه انبیاء علیهم السلام معجزات حسّی داشتند و من ندارم و در عین حال نبوت من برترین نبوت‌ها و آیین من بهترین آیین‌ها است؟!

همه این قرائن به ضمیمه آیه فوق نشان می‌دهد که آن حضرت دارای

معجزات دیگری بوده است.



علاوه بر آیه فوق، آیات فراوان دیگری در قرآن مجید داریم که هر چند به تنهایی صراحتی در مسأله اعجاز پیامبر اسلام ﷺ ندارند، ولی به ضمیمه روایاتی که از پیشوایان دین یا در شأن نزولها و تواریخ در توضیح و تفسیر آن آمده از معجزات فراوان دیگری از پیامبر اسلام ﷺ خبر می‌دهد که نمونه‌هایی از آن را در زیر ملاحظه می‌کنید:

۱. در نخستین آیه سوره اسراء می‌خوانیم: «يَاكُ وَ مَنْزَهُ اسْتَأْنَسَ كَسْ كَهْ  
بِنْدَه‌اش رَا دَر يَكْ شَبْ، از مَسْجِدِ الْحَرَامِ بَه مَسْجِدِ الْأَقْصَى - كَه گَرْدَاگَرْدَش رَا  
پَر بَر كَت سَاخْتَه‌ايم - بَرْد، تَا بَر خِي از نَشَانَه‌هَای خُود رَا بَه او اَرَاثَه دَهيم؛ چَرَا كَه او  
شَنُوا و بِيِنَا اسْت.»: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى  
الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾.

بِدُون شَك رَفْتَن از مَسْجِدِ الْحَرَامِ بَه مَسْجِدِ الْأَقْصَى - و از آن فَرَاتَر رَفْتَن بَه  
أَسْمَان‌ها - مَخْصُوصاً دَر شَرَايِطِ آن زَمَان يَك اَمْر خَارِقِ الْعَادَةِ بُوْدَه اسْت و لِي تَا  
مَرْدَم چَنِين جَرِيَانِي رَا مَشَاهِدَه نَكَنْدَن، نَمِي تَوَانَد جَنْبَهُ اعْجَازِ دَاشْتَه بَاشَد و دَر  
طَرِيقِ اثْبَاتِ دَعْوِي پِيَاْمَبَرِ ﷺ قَرَار گِيرَد.

و لِي رَوَايَاتِ اِسْلَامِي نَشَان مِي‌دَهَد كَه مَرْدَم دَر جَرِيَانِ اَيْنِ اَمْر قَرَار گَرَفْتَنْد از  
طَرِيقِ اِخْبَارِي كَه پِيَاْمَبَرِ ﷺ از كَارَوَانِ يَا كَارَوَان‌هَايِي كَه دَر مَسِيرِ رَاهِ مَكَه و شَام

بودند؛ گزارش داد.<sup>۱</sup>

۲. در ذیل آیه ۹۵ سوره حجر: «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ»: «به یقین ما شر استهزاء کنندگان را از تو دفع کردیم.» آمده است که ۶ گروه (یا کمتر) هر کدام به نوعی پیامبر اسلام ﷺ را به باد استهزاء می گرفتند و هر گاه او به دعوت کردن مردم بر می خواست آنها با سخنان خویش تلاش می کردند مردم را از اطراف او پراکنده کنند. ولی خداوند هر یک از آنها را به بلایی مبتلا ساخت و چنان در خود فرو رفتند که پیامبر ﷺ را فراموش کردند.<sup>۲</sup>

۳. در آیه ۱۱ سوره مائده می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! نعمت خدا را بر خویشتن، به یاد آورید؛ آن زمان که گروهی (از دشمنان)، قصد داشتند دست به سوی شما دراز کنند (و شما را از میان بردارند)، اما خدا دستشان را از شما کوتاه کرد»: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللّٰهَ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ اَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ».

در بعضی از روایات آمده که این اشاره سربسته ناظر بر توطئه یهود بنی نضیر است که توطئه برای کشتن پیامبر اسلام ﷺ چیده بودند. هنگامی که پیامبر ﷺ با گروهی از یاران به سراغ آنها رفتند تا درباره قراردادى که نسبت به دیه مقتولین داشتند صحبت کنند آنها گفتند: مانعی ندارد بنشینید و غذا میل کنید تا مقصود

---

۱. در اثبات الهداة، جلد ۱، صفحه ۲۴۷ از امام صادق (ع) نقل شده که: پیامبر ﷺ به آنها خبر داد که کاروان ابوسفیان را در کنار چاه آب فلان قبیله دیدم که یکی از شترهای خود را که سرخ مو بود گم کرده بودند و نشانه های بازار شام که هرگز به آنجا نرفته بود برای آنها بازگو کرد و مجمع البیان، جلد ۶، صفحه ۳۹۵ و سیره ابن هشام، جلد ۲۰، صفحه ۴۳ و ۴۴.

۲. شرح جالب این ماجرا را مرحوم طبرسی در مجمع البیان جلد ۵ و ۶، صفحه ۳۴۶ و مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار، جلد ۱۸، صفحه ۴۸ و ابن هشام در سیره، جلد ۲، صفحه ۵۰ و دیگر مفسران و محدثان و مورخان آورده اند.

شما انجام گردد و در این حال قصد داشتند حمله غافلگیرانه کنند و پیامبر ﷺ و یارانش را از بین ببرند. خداوند پیامبر ﷺ را آگاه فرمود او هم یارانش را با خبر ساخت و با سرعت برگشتند.<sup>۱</sup> «و این یکی از معجزات پیامبر بود»: «وَ كَانَ ذَلِكَ إِحْدَى مُعْجَزَاتِهِ»<sup>۲</sup>.

۴. در ذیل آیه ۴۵ سوره اسراء: ﴿وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا﴾: «و هنگامی که قرآن می خوانی، میان تو و آنها که به آخرت ایمان نمی آورند، حجاب ناپیدایی قرار می دهیم». - که گاه بعضی از دشمنان در حالی که پیامبر ﷺ مشغول تلاوت قرآن بود قصد جان او را می کردند و خداوند پیامبرش را با حجاب مرموزی از دید آنها پنهان می داشت - در حدیثی که مرحوم طبرسی در کتاب احتجاج از علی (ع) نقل کرده چنین آمده است که: خداوند محمد ﷺ را با پنج حجاب از دیدگان کسانی که قصد قتل او را داشتند پنهان می داشت که به این پنج حجاب در آیات قرآن اشاره شده است. در یک جا می فرماید: ﴿وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا﴾: «و در پیش روی آنان سدّی قرار دادیم» این حجاب اول است سپس می افزاید: ﴿وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا﴾: «و در پشت سرشان سدّی» و این حجاب دوم است و بعد می فرماید: ﴿فَأَعْشَيْنَاهُمُ لَهُمْ لُؤْلُؤًا مِثْلَ وَلَسَاتِ الْحَدِيدِ يَكُونُ خِطَبًا أَشَدَّ حَرًّا﴾: «و چشمانشان را پوشانده ایم، لذا نمی بینند»<sup>۳</sup> این حجاب سوم است.

سپس در آیه ۴۵ سوره اسراء می فرماید: ﴿وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ

۱. همان مدرک.

۲. مجمع البیان جلد ۳، صفحه ۱۶۵.

۳. سوره یس، آیه ۹.

الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا: این حجاب چهارم است.

سپس فرموده: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ﴾: «ما در گردن‌های آنان غلهایی (طوقهایی) قرار دادیم که تا چانه‌ها ادامه دارد و سرهای آنان را به بالا نگاه داشته است.»<sup>۱</sup> و لذا چیزی را مشاهده نمی‌کند؛<sup>۲</sup> و این حجاب پنجم است.

این حجاب‌ها خواه جنبه مادی داشته باشد خواه معنوی، هر چه بوده مانع از توطئه‌های مختلف بر ضد پیامبر ﷺ گردیده است که خود نمونه‌ای از معجزات پیامبر ﷺ است.

۵. در آیه ۱۳۷ سوره بقره می‌خوانیم: ﴿فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾: «و خداوند، شرّ آنها را از تو دفع می‌کند؛ و اوست شنوای دانا» و از توطئه‌هایشان آگاه است. تنها کسانی که با تاریخ اسلام آشنا هستند می‌توانند از عمق مفهوم این آیه آگاه شوند چرا که اعراب لجوج و متعصب جاهلی مخصوصاً اشراف بت پرست مکه که با ظهور اسلام همه منافع نامشروعشان به خطر افتاده بود از هیچ گونه توطئه‌ای برای نابود کردن اسلام و پیامبر ﷺ فروگذار نکردند. در عین حال آیه فوق به صراحت به مسلمانان وعده می‌دهد که خداوند شر آنها را دفع می‌کند، نقشه‌هایشان نقش بر آب و توطئه‌های آنها خنثی می‌گردد و این یک پیشگویی اعجاز‌آمیز است.

۶. در آیه ۹ سوره احزاب اشاره به اعجاز دیگری شده است که در جنگ احزاب واقع شد؛ می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نعمت خدا را بر خود

۱. تفسیر برهان، جلد ۲، صفحه ۴۲۳، حدیث ۲.

۲. سوره یس، آیه ۸.

به یاد آورید آنگاه که (در جنگ احزاب) لشکریایی (عظیم) به سراغ شما آمدند؛ ولی ما باد و طوفان سختی بر آنان فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی دیدید (و به این وسیله آنها را در هم شکستیم)؛ و خداوند همیشه به آنچه انجام می دهید بینا است.»: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا﴾.

کسانی که داستان جنگ احزاب را در قرآن مجید و روایات و تواریخ مطالعه کنند به خوبی می دانند که در این میدان یک نابرابری شدید در میان مسلمین و دشمنان آنها وجود داشت و چنان مدینه را محاصره کرده بودند که بر حسب ظاهر سقوط مدینه حتمی بود و کار به قدری بر مسلمانان مشکل شد که به تعبیر قرآن ﴿إِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ... وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا﴾: «و زمانی که چشمها از شدت وحشت خیره شده و دلها به گلوگاه رسیده بود... و مومنان تکان سختی خوردند.»<sup>۱</sup>

در چنین شرایطی ناگهان نسیم رحمت الهی وزیدن گرفت و مبدل به طوفانی شد که همه چیز را دگرگون ساخت، خیمه و خرگاه و زندگی کفار را در هم ریخت، رعب و وحشت شدیدی در قلبهای آنها افکند و امدادهای غیبی الهی به یاری مسلمین شتافت و مشرکان بی آن که با این همه زحمت کاری انجام داده باشند عقب نشینی کرده به مکه بازگشتند.

اصولاً تمام اخبار غیبی قرآن که در بخش گذشته به گونه‌ای گسترده از آن بحث کردیم می تواند در این بحث مورد استناد قرار گیرد. چرا که هر یک از آنها

یکی از معجزات پیامبر اسلام ﷺ محسوب می شود و هر کدام به تنهایی دلیلی بر صدق گفتار او است.

یک بار دیگر آنچه را که در بحث اعجاز قرآن از نظر اخبار غیبی (در ده بخش) ذکر کردیم مورد مطالعه قرار دهید که هر کدام از آنها شاهدی است بر بحث هایی که در این فصل داریم.



اما موارد خاصی که قرآن دست روی آن گذارده عمدتاً داستان شق القمر است که در سوره قمر آیات ۱ تا ۳ آمده است؛ می فرماید: ﴿اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ - وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ - وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقَرٌّ ۖ﴾: «قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت! - و هرگاه نشانه و معجزه ای را ببینند روی برمی گردانند و می گویند: "این سحری همیشگی است" - آنها (آیات خدا را) تکذیب کردند و از هوای نفسشان پیروی نمودند؛ و هر امری سرانجامی دارد (و حق عاقبت آشکار خواهد شد)».

در این که آیا منظور از شکافته شدن ماه به عنوان یک معجزه در این جهان رخ داده است؟ یا اشاره به شکافته شدن ماه در آینده و در پایان جهان به عنوان یکی از نشانه های آغاز آخرت می باشد؟ مشهور و معروف میان مسلمانان همان احتمال اول است و به گفته فخر رازی: «تمام مفسران بر این عقیده اند که ماه (به



عنوان یک معجزه) از هم شکافته شد و روایات، دلیل بر وقوع این حادثه است و در کتاب صحاح خبر مشهوری که جمعی از صحابه نقل کرده‌اند در این زمینه دیده می‌شود.<sup>۱</sup>

مرحوم طبرسی نیز در مجمع البیان حدیث انشقاق قمر را از گروه عظیمی از صحابه پیامبر و گروهی از مفسران نقل می‌کند و تنها مخالف در این مسأله را سه نفر (عثمان بن عطاء، از پدرش و همچنین حسن و بلخی) می‌شمرد و سپس می‌گوید: «گفتار آنها صحیح و قابل قبول نیست زیرا مسلمانان اجماع و اتفاق بر این مسأله دارند؛ بنابراین اعتنایی به قول مخالف نمی‌شود و مشهور بودن آن در میان صحابه مانع از قول برخلاف می‌شود.»<sup>۲</sup>

جمعی از مفسران دیگر نیز عباراتی شبیه آنچه از طبرسی و رازی نقل کردیم ذکر کرده‌اند.

علاوه بر اینها در خود این آیات قرائن روشنی بر این معنا وجود دارد از جمله:

۱. جمله: «وَانْشَقَّ الْقَمَرُ» به صورت فعل ماضی ذکر شده است که دلیل بر وقوع چنین کاری است و اما این که فعل ماضی به معنای مضارع باشد گرچه در مواردی از قرآن مجید آمده است؛ ولی چون یک استعمال مجازی است نیاز به قرینه دارد و در اینجا قرینه‌ای در کار نیست.

۲. آیه دوم که می‌فرماید: «وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ» بهترین گواه این معنا است. زیرا مشاهده آیه و اعراض کردن از آن و نسبت سحر

۱. فخررازی، جلد ۲۹، صفحه ۲۸.

۲. مجمع البیان، جلد ۹ و ۱۰، صفحه ۱۸۶.

به پیامبر دادن همه اینها نشان می‌دهد که معجزه‌ای در کار بوده است.

۳. جمله: «وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ» که در آیه سوم بود خبر از تکذیب آنها نسبت به پیامبر اسلام، حتی بعد از مشاهده این معجزه می‌دهد و اگر اعجازی در کار نبوده این تعبیرها به هیچ وجه درست نبود.

۴. افزون بر اینها روایات زیادی در منابع حدیث اسلامی، درباره وقوع این اعجاز نقل شده که در حد شهرت و تواتر است و جمعی از مفسران از جمله طبرسی، فخررازی و سید قطب و برسویی در روح البیان تواتر اخبار شق القمر را پذیرفته‌اند؛ و هرگز نمی‌توان با پاره‌ای از این وسوسه‌ها و استبعادها دست از آیات و روایات برداشت.

تنها چیزی که در اینجا ممکن است به عنوان قرینه‌ای بر وقوع این حادثه در آینده ذکر شود قرار گرفتن نزدیکی قیامت در کنار شق القمر است که می‌فرماید: «اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ». به خصوص این که هر دو به صورت فعل ماضی ذکر شده است.

ولی همان گونه که جمعی از مفسران گفته‌اند: نزدیک شدن قیامت با ظهور پیامبر اسلام حاصل شد. چرا که در حدیث معروفی می‌خوانیم: «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ»: «مبعوث شدن من و قیامت همچون این دو دست» اشاره به انگشت مبارکش کرد که در کنار هم قرار گرفته بود.<sup>۱</sup>

لذا در آغاز سوره انبیاء می‌خوانیم: «اِقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ»: «حساب مردم به آنان نزدیک شده، در حالی که در غفلت‌اند و روی

۱. تفسیر فخررازی، جلد ۲۹، صفحه ۲۹ - مجمع البیان ذیل آیه ۱۸ سوره محمد ﷺ.

گردانند!» و در آیه ۶۳ سوره احزاب می‌خوانیم: ﴿قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا﴾: هنگامی که از پیامبر سؤال کردند قیامت کی خواهد آمد؟ خداوند فرمود: «بگو: "علم آن تنها نزد خدا است" و چه می‌دانی شاید قیامت نزدیک باشد.»

مطابق روایت مشهور، مشرکان نزد پیامبر خدا آمدند و گفتند: «اگر راست می‌گویی و تو پیامبر هستی ماه را برای ما دو پاره کن.» فرمود: «اگر این کار را بکنم ایمان می‌آورید؟» گفتند: «آری» - و آن شب چهاردهم ماه بود - پیامبر از پیشگاه خداوند تقاضا کرد آنچه را خواسته بودند به او بدهد ناگهان ماه به دو پاره تقسیم شد و رسول الله آنها را یک یک صدا می‌زد و می‌فرمود: «ببینید!»<sup>۱</sup> و چیزی نگذشت که دو قطعه ماه به فرمان خدا به هم پیوستند و دوباره به صورت اول برگشتند.

حذیفه؛ صحابی مشهور داستان شق القمر را در حضور جمعی در مسجد مدائن نقل کرد و هیچ کس بر او ایراد نگرفت با این که آنها عصر پیامبر را درك کرده بودند (و این نشان می‌دهد که این مسأله در میان آنها مسلم بوده است).<sup>۲</sup>

۱. مجمع البیان و کتب تفسیر دیگر ذیل آیه مورد بحث.

۲. این حدیث را سیوطی در کتاب در المنثور و قرطبی ذیل آیه مورد بحث نقل کرده‌اند.

## سؤالات مختلف پیرامون شق القمر

در برابر آیات فوق و روایات مشهور اسلامی که در همه کتاب‌های معروف حدیث و تفسیر شیعه و اهل سنت آمده است بعضی با استناد به اشکالاتی مایل‌اند دست از ظهور آیات بردارند و آن را مربوط به حوادث آغاز قیامت و به اصطلاح: «أَشْرَاطُ السَّاعَةِ» بدانند که از جمله:

### ۱. اشکال از نظر تاریخی

از جمله ایرادهایی که بعضی از ناآگاهان به مسئله شَقُّ الْقَمَر دارند این است که این امر، با آن همه اهمیتی که دارد باید در تواریخ جهان ثبت گردد، در حالی که چنین نیست و ما اثری از آن در تواریخ نمی‌بینیم. ولی برای این که روشن شود این ایراد تا چه حد قابل اهمیت است باید تجزیه و تحلیلی روی جهات مختلف این مسأله صورت گیرد:

۱. باید توجه داشت که ماه همواره در نیمی از کره زمین قابل رؤیت است نه در تمام آن؛ بنابراین نیمی از مردم روی زمین از این حساب خارج‌اند.
۲. در نیمی از همین نیم کره نیز اکثریت قریب به اتفاق مردم در خوابند، زیرا بعد از نیمه شب است؛ به این ترتیب تنها یک چهارم مردم جهان می‌توانند از چنین حادثه‌ای باخبر شوند.

۳. در بخش قابل رؤیت نیز هیچ مانعی ندارد که قسمت‌های قابل توجهی از آسمان ابری و چهره ماه با ابر پوشیده شده باشد.

۴. حوادث آسمانی در صورتی جلب توجه افراد می‌کند که یا مانند صاعقه‌ها توأم با سر و صدای شدید باشد، یا مانند خسوف و کسوف کلی، نور بطور کامل قطع شود آن هم برای یک مدت نسبتاً طولانی.

به همین دلیل در خسوف‌های جزئی و ماه گرفتگی‌های مختصر اگر قبلاً از طرف منجمین اعلام نشود کمتر کسی با خبر می‌گردد، و حتی گاه بسیاری از مردم از خسوف کلی نیز بی‌خبر می‌مانند.

تنها دانشمندانی که اجرام آسمانی و ماه را رصد می‌کنند و یا کسانی که تصادفاً چشم آنها به آسمان بیفتد ممکن است از چنین جریانی باخبر شوند و عده‌ای دیگر را نیز باخبر سازند.

بنابراین چنین حادثه کوتاه مدتی آن طور که ابتدا تصور می‌شود مایه جلب توجه عمومی مردم جهان نیست؛ مخصوصاً مردم آن زمان که اصولاً برای اجرام آسمانی اهمیت کمتری قائل بودند.

۵. به علاوه وسائل ثبت مطالب در تاریخ و نشر آن در آن زمان‌ها محدود بود و حتی افراد باسواد بسیار کم بودند و کتاب‌ها همه خطی بود.

مثل امروز نبود که حوادث مهم، برق آسا به وسیله رادیوها و تلویزیون‌ها و مطبوعات در سراسر جهان نشر شود؛ و در همه تواریخ ثبت گردد.

با توجه به این جهات هرگز نمی‌توان از عدم ذکر این حادثه در غیر تواریخ اسلامی تعجب کرد و آن را دلیل بر نفی آن گرفت.

## ۲. از نظر علمی

گاه به استناد هیأت بطلمیوس که زمین را مرکز عالم، و افلاك نه گانه را در اطراف آن همانند طبقات پوست پیاز می دانست و معتقد بود که این افلاك مانند جسم بلورینی است که همه به هم پیوسته و ستارگان و اجرام آسمانی در دل افلاك میخکوب شده اند، و همراه حرکت افلاك گردش می کنند و هر گونه خرق و التیام (پاره شدن و به هم آمدن) در افلاك محال است. به همین دلیل پیروان این عقیده هم معراج جسمانی را انکار می کردند و هم شق القمر را، چرا که هر دو موجب خرق و التیام در افلاك می شد!

ولی امروز که فرضیه هیأت بطلمیوس به افسانه ها و اسطوره ها سپرده شد، و بطلان افلاك نه گانه از طریق علمی و حسی به ثبوت رسیده دیگر زمینه ای برای این سخنان باقی نمانده است.

گاه گفته می شود: از نظر علم امروز نیز شکافته شدن ماه مسأله ساده ای نیست؛ زیرا هر چند این کره یک پنجاهم کره زمین است ولی با این حال کره عظیمی است که وقوع انشقاق و انفجار در آن عامل بسیار نیرومندی می خواهد.

پاسخ این سؤال از نظر خداپرستان روشن است. هیچ کس ادعا نکرده که شق القمر تحت یک عامل طبیعی صورت گرفته بلکه جنبه اعجاز داشته و متکی به قدرت بی پایان پروردگار بوده و می دانید نه تنها شکافته شدن ماه برای او مشکل نیست؛ بلکه ایجاد منظومه یا منظومه ها و کهکشان های دیگری در برابر اراده و

مشیت او سهل و آسان است.

همان خدائی که انفجار نخستین را در دل خورشید در آغاز به وجود آورد و سیارات بزرگ منظومه شمسی از آن جدا گشته و هر کدام به گوشه‌ای پرتاب شدند و در مدار خود به حرکت در آمدند. آری! همان خداوند می‌تواند در کره ماه که به مراتب کوچک‌تر از آن بلکه قابل مقایسه با آن نیست در لحظه خاصی برای اثبات نبوت پیامبرش چنین انفجار و سپس التیامی را ایجاد کند.

تنها کسانی در این گونه مسائل ایراد می‌کنند که قدرت خدا را - اَلْعِیَاضُ بِاللّٰهِ - ناچیز می‌شمردند و یا خبر از پیدایش منظومه‌های بزرگ آسمانی بر اثر انفجارهای پی در پی ندارند.

### ۳. شق القمر از نظر آیات

می‌گویند: پاره‌ای از آیات در قرآن مجید وجود دارد که نشان می‌دهد پیامبر اسلام ﷺ جز قرآن معجزه‌ای نداشت. آنها برای اثبات پندار خود به آیه ۵۹ سوره اسراء استدلال می‌کنند که می‌فرماید: ﴿وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ﴾: «هیچ چیز مانع ما نبود که این معجزات (در خواستی بهانه جویان) را بفرستیم جز این که پیشینیان (که همین درخواستها را داشتند)، آن را تکذیب کردند.»

همچنین به آیات ۹۰ تا ۹۳ سوره اسراء توسل جسته‌اند که گروهی از پیامبر

تقاضاهای مختلفی کردند؛ گاه گفتند: ایمان نمی‌آوریم مگر این که چشمه‌ای از این سرزمین (خشک و سوزان) برای ما خارج سازی و گاه گفتند: باغ بزرگی از درختان نخل و انگور در اختیارت باشد و نه‌رها از میان آن به جریان اندازی. یا سنگ‌های آسمانی را آنچنان که می‌پنداری بر سر ما فرود آوری. یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما بیاوری. یا خانه‌ی پر نقش و نگاری از طلا داشته باشی. یا به آسمان بالا روی.

به این هم قناعت نمی‌کنیم مگر این که نامه‌ای (از سوی خداوند) برای ما بیاری. پیامبر اسلام ﷺ در مقابل این درخواست‌ها یک جمله فرمود: «سُبْحَنَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا»: «بگو: "منزه است پروردگارم (از این سخنان بی معنی)!" مگر من جز انسانی فرستاده (از سوی خدا) هستم؟!»<sup>۱</sup> آنها می‌گویند: مفهوم این سخن این است که اقدام به هیچ معجزه‌ای نکرد.

## پاسخ

توجه به یک کلمه که در کلمات جمعی از مفسران بزرگ آمده است جواب این ایراد را روشن می‌سازد و آن این که معجزات دو گونه است: معجزاتی که برای اثبات صدق دعوی پیامبر ﷺ و تشویق مردم به ایمان و تخویف منکران ضرورت دارد یعنی معجزات منطقی برای حق طلبان و حقیقت جویان که قرآن از آن چنین تعبیر می‌کند: «وَمَا نُزِيلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا»: «ما



معجزات را فقط برای بیم دادن (و اتمام حجت) می فرستیم»<sup>۱</sup>.

دسته دوم معجزاتی است که اقتراحی نامیده می شود یعنی معجزاتی که بهانه جویان آن ها را مطالبه می کنند نه برای حق طلبی و یقین به صدق دعوی نبوت و سپس ایمان آوردن؛ بلکه به گمان این که طرف را ناتوان سازند و اگر هم توانایی داشت او را متهم به سحر و ساحری کنند.

پیامبران تنها به سراغ قسم اول می رفتند و هرگز تسلیم پیشنهادهای بهانه جویان و معجزات اقتراحی نمی شدند.

لحن آیات ۹۰ تا ۹۳ سوره اسراء به خوبی نشان می دهد که این درخواست های عجیب و غریب و ضد و نقیض مشرکان عرب، هرگز از روی حقیقت جویی سرچشمه نگرفته بود؛ بلکه هدف بهانه جویی و ایجاد شک در نبوت پیامبر اسلام ﷺ و تقویت پایه های شرك و بت پرستی بود؛ و لذا حتی مفهوم سخنان خود را هم درست بررسی نمی کردند. در یک جا تقاضای معجزه ای می کنند که باعث نابودی آنها شود - مانند: نازل شدن سنگ های آسمانی بر سر آنها - و گاه معجزه ای را تقاضا کرده بودند مانند بالا رفتن به آسمان. سپس بلافاصله آن را نفی می کنند و می گویند: ما به آن ها ایمان نمی آوریم تا نامه ای از سوی خدا برای ما بیاوری. گاه تقاضای امور محال می کنند مانند این که خدا و فرشتگان را نزد ما آوری در حالی که خداوند نه مکان دارد و نه جسم و نه جسمانی است.

تازه اگر هدف پی بردن به حقانیت پیامبر است چرا شش معجزه مختلف تقاضا

می‌کنند مگر یک مورد کافی نیست؟

اینجا است که هیچ پیامبری نمی‌تواند در مقابل این گونه بیهوده گویی‌ها سر تسلیم فرود آورد.

از همه این‌ها گذشته اعجاز کار پیامبر نیست؛ کار خدا است و در اختیار پیامبر نیست؛ بلکه در اختیار خدا می‌باشد. او می‌تواند تقاضای معجزه از خداوند کند و خداوند هر مورد را صلاح بداند در اختیار او می‌گذارد و از این رو در ذیل آیات ۹۰ تا ۹۳ سوره اسراء می‌خوانیم: ﴿قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا﴾: «بگو: "منزه است پروردگارم (از این سخنان بی معنا)! مگر من جز انسانی فرستاده (از سوی خدا) هستم؟!» که هر کاری بخواهم انجام دهم.

لذا در آیه ۳۸ سوره رعد می‌خوانیم: ﴿وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾: «و هیچ پیامبری نمی‌توانست معجزه‌ای بیاورد مگر به اذن خدا».

اما این‌که می‌گوید: اگر ما در برابر خواست‌های شما تسلیم نمی‌شویم به خاطر این است که پیشینیان تکذیب کردند. این سؤال را بر می‌انگیزد که تکذیب پیشینیان چگونه می‌تواند سبب محرومیت نسل‌های بعد، از مشاهده معجزات شود؟

پاسخ سؤال این است که: این یک تعبیر رایج است که در برابر اصرار کسی ما می‌گوییم: نمی‌توانیم تسلیم بهانه جویی‌های تو شویم و اگر طرف مقابل پیرسد چرا؟ می‌گوییم: این کار سابقه زیادی دارد. افراد دیگری نیز چنین پیشنهادهایی داشتند ولی هرگز تسلیم حق نشدند؛ شرایط و وضع شما نیز همانند آنها است. به تعبیر دیگر معجزاتی را که پیشنهاد می‌کنید جنبه حقیقت جویی ندارد؛ بلکه

اقتراحی و بهانه جویانه است، و به یقین اگر پیشنهاد شما عملی شود باز هم ایمان نمی‌آورد آن گونه که در امت‌های پیشین نیز افرادی مثل شما بودند که معجزاتی را طلب کرده و سپس تکذیب کردند. کوتاه سخن این که درست است که قرآن به تنهایی یک معجزه روشن و جاویدان است و هر گاه جز آن معجزه دیگری برای پیامبر اسلام ﷺ نبود، می‌توانست به تنهایی گواه صدق او باشد. ولی این دلیل بر آن نیست که پیامبر ﷺ غیر از این معجزه روحانی و معنوی، معجزات جسمانی و مادی نداشته است؛ بلکه آیات و روایات و تواریخ اسلامی و سیره‌های پیامبر می‌گویند: معجزات دیگری وجود داشته است و شک نیست که ضمیمه شدن معجزات محسوس و مادی با آن معجزه معنوی بزرگ، حقانیت دعوت پیامبر ﷺ را آشکارتر می‌سازد.

## **گردآوری قرائن، يك راه مطمئن ديگر**

### **اشاره**

برخلاف آنچه بعضی می‌پندارند راه اثبات صدق دعوی نبوت تنها مسأله

معجزات نیست؛ بلکه گاه از جمع آوری قرائن مربوط به زندگی آن پیامبر و صفات و ویژگی‌های اخلاقی و عملی او و محتوای دعوت و برنامه‌هایی که به کار می‌بسته، آنچنان سند روشنی می‌توان تهیه کرد که با قوی‌ترین معجزات برابری می‌کند؛ بلکه گاه از معجزات نیز پیشی می‌گیرد.

این نوع استدلال در سخنان پیشینیان نیز کم و بیش دیده می‌شود هر چند به صورت یک دلیل منسجم کمتر به چشم می‌خورد. به همین دلیل لازم است قبلاً توضیحاتی درباره آن داده شود:

### جمع آوری قرائن یک دلیل رایج در همه علوم

امروز در علوم مختلف از این طریق برای پی بردن به حقایق بهره زیادی گرفته می‌شود؛ در کشف جرائم، در شناخت انواع بیماری‌ها، در پی بردن به چگونگی شخصیت بزرگان پیشین در طول تاریخ، در کشف مسائلی مربوط به جهان خلقت، زمین و آسمان، گیاهان و حیوانات همه از این روش استفاده می‌شود. تفاوتی که این روش با مسأله استقراء که یکی از طرق برهانی است دارد این است که: در استقراء بررسی روی افراد سبب می‌شود که به یک حکم کلی آشنا شویم. مثلاً تعداد دنده‌های انسان‌های زیادی را بشماریم و بعد به عنوان یک قانون کلی در کتاب‌ها بنویسیم که هر انسانی دارای فلان تعداد دنده است؛ ولی در روش جمع آوری قرائن آثار یک موضوع خاص و به اصطلاح جزئی حقیقی مورد بررسی قرار می‌گیرد و از مجموعه آثار، پی به مؤثری می‌بریم. به عنوان مثال هر گاه جنایتی در نقطه‌ای رخ می‌دهد و شخصی را به عنوان متهم

در دادگاه احضار می‌کنند و او به کلی منکر می‌شود و شاهد و گواهی نیز در میان نیست؛ یک قاضی باهوش در اینجا تنها به این قناعت نمی‌کند که چون متهم منکر است و شاهی در کار نیست باید پرونده مختومه شود؛ بلکه با تحقیقات گوناگون به گردآوری قرائن می‌پردازد و امور زیادی را مورد بررسی قرار می‌دهد.

#### الف- سوابق متهم.

ب- نوع رابطه‌ای که متهم با کسی که جنایت بر او واقع شده داشته است و این که آیا خصومت و اختلافی در کار بوده یا نه؟

ج- مکان و زمان وقوع حادثه و این که متهم آیا می‌تواند توضیح دهد که در آن زمان کجا بوده است؟

د- نوع سلاح یا گلوله‌ای که در این حادثه به دست آمده و آیا هرگز متهم با چنین سلاحی سر و کار داشته یا نه؟

ه- ملاحظه وضع بدنی متهم و شخصی که جنایت بر او واقع شده است، که آیا آثاری از درگیری در بدن آنها دیده می‌شود یا نه و آیا متهم توضیحی برای آن آثار دارد یا نه؟

و- احساسی که به متهم، هنگام مشاهده لباس مقتول و بر اثر دیدن آثار جرم دست می‌دهد که آیا هیجان زده می‌شود یا آرامش خود را کاملاً حفظ می‌کند؟

ز- وضع روحی متهم و مقایسه آن با سابق. آیا وضع او یکسان است یا ناآرامی بر روح او حاکم شده است؟

ح- آیا در پاسخ به سؤالات بازپرس و قاضی گرفتار دست پاچگی، هیجان،

تناقض گویی و مانند آنها می شود یا نه؟

همچنین مسائل بسیار دیگری که، هر چند یک به یک برای اثبات مطلبی کافی نیست ولی گاه بررسی آنها جای هیچ گونه شک و تردیدی باقی نمی گذارد که جرم به وسیله متهم واقع شده است و همین به قاضی قوت قلب می دهد که مسأله را با حوصله دنبال کند و چه بسا متهمی به اقرار طرف نیز می شود.

بلکه می توان گفت اقرار یک دلیل ظنی است؛ زیرا بسیار دیده شده است که افرادی برای فرار از چنگال مجازات، پول هنگفتی به دیگری داده اند که اقرار کند و او را امیدوار نموده اند که سرانجام نجاتش می دهند.

همچنین شهادت شهود یک دلیل ظنی است؛ زیرا احتمال خطا یا تبانی در مورد آنها غیر ممکن نیست (شک نیست که شهادت شهود و اقرار پذیرفته می شود، منظور این است که آنها در نهایت امر، دلایل ظنی مقبولی هستند در حالی که جمع آوری قرائن در صورتی پذیرفته می شود که به مرحله قطعی و یقینی برسد).

در قضاوت های اسلامی نیز نمونه های روشنی از این مسأله دیده می شود که گاه حتی به وسیله یک قرینه، حکمی اثبات شده است مانند: داستان اختلاف غلام و مولی در عصر امیرالمؤمنین علیه السلام و دستور (صوری) گردن زدن غلام و عقب کشیدن یکی از آن دو، سر خود را که معلوم شد غلام او است.

یا داستان اختلاف آن دو زن بر سر نوزاد و دستور (صوری) شقه کردن آن نوزاد و گذشت مادر واقعی از حق خودش که دلیل بر صدق دعوی او بود، و امثال و نظایر دیگر.

به هر حال استفاده از این روش برای رسیدن به نتایج قطعی نه تنها در مسائل قضایی بلکه در بسیاری از علوم و همچنین مسائل مختلف اجتماعی و سیاسی معمول و کارساز است، و ما در مسأله اثبات نبوت انبیاء به خوبی می‌توانیم از این روش استفاده کنیم و گاه تأثیر آن در ایجاد اطمینان و یقین از معجزات معمولی بیشتر است.

با این اشاره به سراغ آیات قرآن می‌رویم تا ببینیم در زمینه این دلیل (به صورت کلی) چه بیانی دارد و سپس به سراغ زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌رویم و قرائن مختلف را از زندگی آن حضرت گردآوری کرده برای داوری و قضاوت خوانندگان در کنار هم قرار می‌دهیم.



اما در قسمت اول در آیات متعددی از قرآن اشارات پرمعنایی نسبت به این دلیل دیده می‌شود، از جمله:

۱. آیاتی که از وجود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تعبیر به شاهد و سراج منیر (چراغ پر نور) و برهان و شمس کرده است.

در آیه ۴۵ و ۴۶ سوره احزاب می‌خوانیم: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً - وَ دَاعِياً إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجاً مُنِيراً﴾: «ای پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت دهنده و بیم دهنده. - و تو را دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او قرار دادیم و چراغی روشنی بخش.»

در این دو آیه از یک سو پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان شاهد و گواه، معرفی شده که

طبق یک تفسیر شاهد و گواه بر حقانیت خویش است، زیرا اوصاف و اخلاق و برنامه‌های سازنده و سوابق درخشان و عملکرد او گواه بر حقانیت مکتب و صدق دعوت او است.<sup>۱</sup>

از سوی دیگر پیامبر ﷺ به عنوان چراغ روشنی بخش و نور افشان شناخته شده و می‌دانیم چراغ، خود دلیل بر خویشستن است و نیاز به معرف ندارد، و به گفته معروف: «آفتاب آمد دلیل آفتاب».

تعبیر به برهان در آیه ۱۷۴ سوره نساء: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا»: «ای مردم! دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده؛ و نور آشکاری (کتاب آسمانی) به سوی شما نازل کرده‌ایم» اشاره دیگری به این حقیقت است.

زیرا «برهان» از ماده بَرَه (بر وزن فرح) به معنای سفید شدن است و از آنجا که استدلال‌ات روشن چهره حق را آشکار و نورانی و سفید می‌سازد به آن برهان گفته می‌شود و به عقیده جمعی از مفسران، منظور از برهان در این آیه شخص پیامبر ﷺ<sup>۲</sup> و منظور از نور، قرآن مجید است، بنابراین وجود شخص پیامبر ﷺ به عنوان برهان معرفی شده و این به خاطر آن است که علاوه بر معجزات، آثار و قرائنی در وجود او است که از حقانیت او خبر می‌دهد.

همچنین در تفسیر «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا»: «به خورشید و گسترش نور آن در

---

۱. در تفسیر دیگری برای آیه فوق، پیامبر ﷺ به عنوان شاهد و گواه بر انبیاء پیشین یا شاهد و گواه اعمال امت در قیامت معرفی شده، در حالی که بین این سه تفسیر منافاتی نیست و می‌تواند هر سه در معنای آیه جمع باشد.

۲. از کسانی که این معنا را پذیرفته یا به عنوان یک تفسیر نقل کرده‌اند مرحوم طبرسی در مجمع البیان و علامه طباطبائی در تفسیر المیزان، و مراغی و قرطبی در تفسیر خودشان (ذیل آیه مورد بحث) می‌باشند.



صبحگاهان سوگند»<sup>۱</sup> در روایات متعددی آمده است که «شمس» اشاره به وجود پیامبر اکرم ﷺ و قمر اشاره به وصی بر حق او علی علیه السلام است.<sup>۲</sup>

بدیهی است که برای اثبات وجود آفتاب نیاز به دلیلی جز همان وجود او نیست. چرا که آفتاب تابنده و پرفروغ به محض طلوع از افق مشرق، همگان را از وجود خویش آگاه می‌سازد.

گذشته از این تعبیرات، قرآن مجید در آیات دیگری روی این مسأله انگشت گذارده و به پاره‌ای از دلایل حقانیت پیامبر ﷺ اشاره کرده از جمله روی موضوع درس نخوانده بودن او به عنوان قرینه تکیه می‌کند مثلاً در آیه ۴۸ سوره عنکبوت می‌فرماید: «وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَا رَتَابَ الْمُؤْتَلُونَ»: «تو هرگز پیش از این هیچ کتابی نمی‌خواندی، و با دست خود چیزی نمی‌نوشتی، مبادا کسانی که در صدد (تکذیب و) ابطال سخنان تو هستند، شک و تردید کنند.»

در اینجا قرآن نشان می‌دهد که اگر پیامبر ﷺ درس خوانده بود جای این بود که کسی به شک بیفتد، آیا قرآن از سوی خود او است یا از سوی خدا؟ ولی با توجه به درس نخواندن او و فوق العادگی قرآن مجید از جوانب مختلف نباید جای تردید برای کسی باقی بماند که این کتاب از سوی خدا است.

البته این تنها یک قرینه از قرائن بسیاری است که در وجود او دیده می‌شود، و دلیلی بر صدق دعوت او است و به درستی هر گاه مجموعه این قرائن را در کنار

---

۱. سوره شمس، آیه ۱.

۲. در تفسیر برهان، جلد ۴، صفحه ۴۶۶ پنج حدیث در این زمینه نقل شده است البته این تفسیر منافات با تفاسیر دیگر که برای شمس وجود دارد نیست، و همه ممکن است در معنای آیه جمع باشد.

هم بچینیم مسأله آفتابی تر می شود.

تعبیر به «مُبطِّلون»: «کسانی که می خواهند حق را باطل کنند» نشان می دهد که حتی اگر پیامبر ﷺ درس خوانده بود باز هم جای این نبود که این کتاب را محصول فکر او بدانیم، چرا که از فکر و دانش بشر به یقین بالاتر است، بلکه این امر تنها می توانست دستاویزی برای بدخواهان و مبطلان گردد.

و نیز در آیه ۱۶ سوره یونس می خوانیم: ﴿قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُمْ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾: «بگو: اگر خدا می خواست، من این (قرآن) را بر شما نمی خواندم؛ و (خداوند) از آن آگاهتان نمی کرد؛ چه این که مدت ها پیش از این، در میان شما زندگی نمودم؛ (و هرگز آیه ای نیاوردم؛) آیا نمی فهمید؟!»

در واقع پیامبر ﷺ روی این قرینه تکیه می کند که من سال ها پیش از این در میان شما زندگی می کردم و هرگز این گونه سخنان (آیات قرآن) از من نشنیده اید، اگر این آیات از ناحیه من بود لابد در این مدت چهل سال چیزی بر زبانم جاری می شد و حداقل گوشه ای از آن را از من می شنیدید.

به گفته جمعی از روانشناسان، نبوغ فکری و اکتشاف و ابداع مسائل تازه در انسان معمولاً از سن بیست سالگی شروع می شود و حداکثر به ۳۰ تا ۴۰ سالگی می رسد، یعنی اگر انسان تا این تاریخ دست به ابتکار تازه ای نزند، بعد از آن غالباً منتفی خواهد بود.

این موضوع که امروز به عنوان یک کشف روانشناسی تلقی می شود به یقین در گذشته تا این حد روشن نبود، ولی غالب مردم با هدایت فطری به این موضوع

توجه دارند که عادتاً ممکن نیست انسان افکار خاص و مکتب و روش تازه‌ای داشته باشد و چهل سال در میان قوم و ملتی زندگی کند و مطلقاً آن را بروز ندهد، و لذا قرآن می‌گوید: چطور شما نمی‌فهمید که این امر امکان‌پذیر نیست.

تکیه کردن قرآن مجید در آیات متعددی بر امّی بودن پیامبر ﷺ نیز اشاره پر معنایی به همین گونه قرائن است، که یک فرد درس نخوانده چگونه ممکن است کتابی بیاورد با آن محتوای بی نظیر و جامعیت فوق العاده و حقایقی که با گذشتن هزار سال و بیشتر، نو بودن خود را کاملاً حفظ کرده است، و برای حل مشکلات زندگی بشر در زمینه‌های معنوی و مادی یک نسخه‌ی عالی محسوب می‌شود.

از آنچه گفته شد به این نتیجه می‌رسیم که قرآن مجید توجه خاصی به این دلیل (جمع آوری قرائن) دارد. اکنون به شرح و بیان تفصیلی این قرائن در مورد پیامبر اکرم ﷺ باز می‌گردیم و مسائل زیر را تحت مطالعه دقیق قرار می‌دهیم:

- محیط دعوت او و شرایط حاکم بر آن.

خصوصیات اخلاقی و روانی و سوابق پیامبر اسلام ﷺ.

- موفقیت زمانی دعوت از نظر وضع عمومی جهان به خصوص منطقه ظهور پیامبر ﷺ.

- محتوای دعوت و اصول مسائلی که مردم را به سوی آن فرا می‌خواند.

- وسائلی که برای پیشرفت مقاصد خود از آن استفاده می‌کرد.

- یا عدم سازش او با خواسته‌های انحرافی محیط و چگونگی موضع‌گیری در برابر خرافات.

- چگونگی افرادی که به او ایمان آوردند که از چه قشر و چه قماش بودند.
- میزان اعتقاد خودش به اهدافی که مردم را به سوی آن فرا می خواند.
- سرعت پیشرفت دعوت او و میزان اثری که احکام و قوانینش در جامعه گذارد.
- و علائم دیگر.

### ۱. محیط دعوت پیامبر ﷺ و شرایط حاکم بر آن

این مسأله مورد اتفاق تمام مورخان بزرگ است که عرب قبل از قیام پیامبر ﷺ در وضع بسیار بدی از نظر عقاید خرافی، انحطاط اخلاقی، اختلافات و جنگ های داخلی خانمان سوز و شرایط بد اقتصادی به سر می برد. نسیم علم و دانش در آن محیط نمی وزید و حتی اثری از تمدن صوری بشر نیز در آنجا وجود نداشت و به همین دلیل آنها را قومی نیمه وحشی معرفی کرده و نام عصر جاهلی را برای آن زمان برگزیده اند.

قرآن مجید، تعبیرات صریح و روشنی از آن عصر دارد، که می تواند وضع آن زمان را به خوبی ترسیم کند (حتی به فرض این که کسی به قرآن مجید به عنوان یک وحی الهی ننگرد نمی تواند این حقیقت را انکار کند که ذکر چنین اوصافی در آن عصر در قرآن مجید دلیل بر واقعیت آن است و گر نه از هر سو مورد انکار قرار می گرفت).

در یک جا می فرماید: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾: «خداوند بر مؤمنان نعمت بزرگی بخشید، هنگامی که در میان

آنها، پیامبری از خودشان برانگیخت؛ تا آیات او را بر آنها بخواند، و آنها را پاکیزه سازد و کتاب و حکمت بیاموزد؛ هر چند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند.<sup>۱</sup>

تعبیر به «ضَلَالٍ مُّبِينٍ» که در این آیه و در ذیل آیه ۲ سورۀ جمعه نیز آمده، اشاره پرمعنایی است به وضع دوران جاهلیت که گمراهی آشکار بر سراسر آن حکم فرما بود. چه گمراهی از این آشکارتر که بتهایی را از سنگ و چوب با دست خود بتراشند و پرستش کنند. و از آن بدتر بت‌هایی از خرما بسازند و بپرستند و در خشکسالی و قطعی بخورند. دختران خود را با دست خویش زنده به گور کنند و به این عمل فخر و مباهات نمایند که نگذاریم ناموسمان به دست بیگانگان بیفتد.

در آیه ۵۸ و ۵۹ سورۀ نحل آمده است: ﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ - يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾: «و هنگامی که به یکی از آنها بشارت دهند دختر نصیب تو شده، صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می شود؛ و بشدت خشمگین می گردد. - بخاطر بشارت بدی که به او داده شده، از قوم و قبیله خود پنهان می شود؛ (و نمی داند) آیا آن (دختر) را با قبول ننگ نگهدارد، یا (زنده) در خاک پنهانش کند؟! آگاه باشید که بد حکم می کنند!»

چه گمراهی از آن آشکارتر که انواع خرافات و موهومات بر آنها حاکم باشد، فرشتگان را دختران خدا بدانند ﴿وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا﴾:

---

۱. سورۀ آل عمران، آیه ۱۶۴.

«و آنها فرشتگان را که بندگان خداوند رحمانند مؤنث پنداشتند»<sup>۱</sup>.

در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ﴾: «آنها برای خداوند دخترانی قرار می‌دهند؛ - او منزّه است»<sup>۲</sup> و آیات دیگر.

چه گمراهی از آن واضح‌تر که جنگ و خونریزی در تمام دوران سال (به استثنای ماه‌های حرام) بر آنها حاکم بود و کینه‌های قبیله‌ای از پدران به فرزندان به ارث می‌رسید و سال‌های سال ادامه داشت، همان گونه که قرآن می‌فرماید: ﴿وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا﴾: «و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود، به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید، و او میان دل‌های شما، الفت برقرار ساخت، و به برکت نعمت او، برادر شدید! و شما بر لب حفره‌ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد»<sup>۳</sup>.

چه گمراهی از این آشکارتر که حتی مراسم نماز و نیایش آنها مضحک و نفرت‌انگیز بود، گاه زنان به صورت برهنه مادرزاد برگرد خانه خدا طواف می‌کردند و این کار خود را عبادت می‌شمردند و گاه با کف زدن و سوت کشیدن مراسم نماز به جای می‌آوردند: ﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً﴾: «(آنها که مدعی بودند ما هم نماز داریم)، نمازشان نزد خانه کعبه، چیزی جز سوت کشیدن و کف زدن نبود»<sup>۴</sup>.

انواع خرافات و موهومات بر اجتماع آنها حاکم بود، هر قبیله‌ای سعی داشت

۱. سوره زخرف، آیه ۱۹.

۲. سوره نحل، آیه ۵۷.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۴. سوره انفال، آیه ۳۵.

قبیله خود را قبیله برتر معرفی کند و بر سر همین برتری جویی، کینه‌ها و حسادت‌ها و گاه خونریزی‌ها در میان قبایل ظاهر می‌گشت تا آنجا که برای اثبات فزونی قبیله خود به سراغ قبرها می‌رفتند و قبور مردگان را بر می‌شمردند و به استخوان‌های پوسیده نیاکانشان در زیر خاک افتخار می‌کردند. قرآن مجید می‌گوید: ﴿الْهَيْكُمُ التَّكَاثُرُ - حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾: «افزون طلبی (و تفاخر) شما را به خود مشغول داشته است. - تا آن جا که به دیدار قبرها رفتید (و به فزونی قبور مردگانتان افتخار کردید)»<sup>۱</sup> همچنین موهومات و مفاسد و فجایع دیگری از این قبیل. انحطاط آن محیط و فقر معنوی و مادی چنان بود که آن سرزمین را در ردیف عقب مانده‌ترین سرزمین‌های جهان جای داده بود.

یکی از مورخان غربی درباره محیط حجاز در عصر جاهلیت از بعضی از مورخان معروف چنین نقل می‌کند: «در آن زمان که دیمتریوس سردار بزرگ یونانی به قصد تصرف عربستان وارد پترا (یکی از شهرهای قدیمی حجاز) شد اعراب ساکن آنجا به او گفتند: "ای دیمتریوس پادشاه! چرا با ما جنگ می‌کنی ما در ریگستانی به سر می‌بریم که فاقد کلیه وسایل زندگی و محروم از تمام نعمت‌هایی است که اهالی شهرها و قصبات از آن متمتع و بهره‌مندند، ما سکونت در چنین صحرای خشک را بدین جهت اختیار نمودیم که نمی‌خواهیم بنده کسی باشیم بنابراین تحف و هدایایی را که تقدیم می‌نماییم از ما قبول کن و لشگریان خود را از اینجا کوچ داده و مراجعت کن..."

دیمتریوس این پیام صلح را مغتنم شمرد و هدایا را پذیرفت و از چنین جنگی که

---

۱. سوره تکاثر، آیات ۱ و ۲.

مشکلات زیادی در برداشت صرف نظر کرد.<sup>۱</sup>

اصولاً در طول تاریخ، حجاز تحت سیطره کشور گشایان قدیم قرار نگرفت و استقلال خود را حفظ کرد، و به گفته تحلیل گران علتش این بود که تسلط بر چنین سرزمین بی آب و علفی که فاقد همه چیز بود، به زحمت و مشکلات آن نمی‌ارزید: و نیز به همین دلیل است که آثار تمدن کشورهای قدیم، مانند ایران و روم، که در بسیاری از نقاط شبه جزیره یافت می‌شد در محیط حجاز وجود نداشت.

حال باید فکر کرد یک انسان معمولی هر قدر از نظر نیروی اراده و فکر قوی باشد، اگر در چنین محیطی زندگی کند چگونه خواهد بود (مخصوصاً اگر درس نخوانده باشد).

آیا کسی که پرورش یافته محیط جهل و فساد است ممکن است بنیانگذار علم و دانش و فضایل اخلاقی گردد؟ آیا هرگز شنیده‌اید که از میان اقوام وحشی یا نیمه وحشی دانشمندان بزرگ و فیلسوف‌های نابغه‌ای برخیزند؟

اگر از یک زمین مستعد و آماده، گل‌های زیبا و گیاهان باطراوت بروید جای تعجب نیست؛ تعجب در این است که از شوره‌زار گلستانی بروید.

به هر حال این مسأله ممکن است به تنهایی برای اثبات حقانیت پیامبر اسلام ﷺ کافی نباشد ولی بدون شک یکی از قرائنی است که هر گاه با قرائن آینده ضمیمه گردد، برهانی قوی و دندان‌شکن خواهد بود.

این سخن را با گفتاری از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) - که عصر اسلام و جاهلیت هر دو

---

۱. تاریخ تمدن اسلام و عرب، تألیف دکتر گوستاوبون، صفحه ۸۸



را درك کرده - در ترسیم عصر جاهلیت پایان می‌دهیم:

«أَرْسَلَهُ عَلَىٰ حِينٍ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ طُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ، وَأَعْتِزَامٍ مِنَ الْفِتَنِ، وَانْتِشَارٍ مِنَ الْأُمُورِ وَ تَلَظُّ مِنَ الْحُرُوبِ وَ الدُّنْيَا كَاسِفَةً النُّورِ، ظَاهِرَةً الْغُرُورِ، عَلَىٰ حِينٍ اصْفِرَارٍ مِنْ وَرَقِهَا، وَ إِيَّاسٍ مِنْ ثَمَرِهَا وَاعْغُورَارٍ مِنْ مَائِهَا، قَدْ دَرَسَتْ مَنَارُ الْهُدَىٰ وَظَهَرَتْ أَعْلَامُ الرَّدَىٰ، فَهِيَ مُتَجَهِّمَةٌ لِأَهْلِهَا، غَائِبَةٌ فِي وَجْهِ طَالِبِهَا، ثَمَرُهَا الْفِتْنَةُ، وَطَعَامُهَا الْجَيْفَةُ، وَ شِعَارُهَا الْخَوْفُ وَ دِثَارُهَا السَّيْفُ.» : (خداوند او را در زمانی فرستاد که مدت‌ها از بعثت پیامبران پیشین گذشته بود و امت‌ها در خواب عمیقی فرو رفته بودند، فتنه و فساد جهان را فرا گرفته بود و اعمال خلاف میان مردم منتشر شده بود، آتش جنگ زبانه می‌کشید و دنیا بی فروغ و پر از مکر و فریب گشته بود، این در حالی بود که برگ‌های درخت زندگی به زردی گراییده و به ثمره زندگی امیدی نبود آب حیات زندگی انسانی به زمین فرو رفته و آثار هدایت فرسوده شده، پرچم‌های هلاکت و بدبختی آشکار گردیده و دنیا با قیافه زشت و کریه به اهلش می‌نگریست، و با چهره عبوس با طالبانش روبرو بود، میوه درختش فتنه، و طعامش مردار بود، در درون وحشت و اضطراب و در برون شمشیر حکومت می‌کرد)<sup>۱</sup>

در جای دیگر از همان حضرت می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ، وَ أَمِينًا عَلَى التَّنْزِيلِ، وَ أَنْتُمْ مَعْشَرُ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ وَ فِي شَرِّ دَارٍ، مُنِخُونَ بَيْنَ حِجَارَةِ حُشْنٍ وَ حَيَاتٍ صُمٍّ، تَشْرَبُونَ الْكَدِرَ، وَ تَأْكُلُونَ الْجَشِبَ وَ تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ تَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ الْأَصْنَامُ فَيْكُمْ مَنْصُوبَةٌ

وَالْآثَامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ: «خداوند محمد ﷺ را مبعوث ساخت تا جهانیان را بیم دهد و امین آیات او باشد در حالی که شما ملت عرب بدترین آیین‌ها را داشتید و در بدترین سرزمین‌ها زندگی می‌کردید در میان سنگ‌های خشن و مارهایی کرو فاقد شنوایی (که خطرناکترین مارها هستند) آب‌های آلوده می‌نوشیدید و غذاهای ناگوار می‌خوردید، خون یکدیگر را می‌ریختید و پیوند خویشاوندی را قطع می‌کردید - فرزندان را به دست خود کشته یا زیر خاک پنهان می‌نمودید - بت‌ها در میان شما برپا بود، و گناهان تمام وجود شما را گرفته بود»<sup>۱</sup>

کوتاه سخن این‌که: بررسی قرآن مجید و روایات اسلامی و مجموعه تواریخی که در شرق و غرب درباره عصر جاهلیت نوشته شده نشان می‌دهد که همه اتفاق دارند محیط قیام پیامبر اسلام ﷺ از منحط‌ترین و عقب افتاده‌ترین محیط‌ها بود، محیطی که به هیچ وجه با ظهور چنین دین و آیین پیشرو در جهات مختلف هماهنگ نبود.

## ۲. ویژگی‌های اخلاقی و سوابق پیامبر ﷺ

یکی از بهترین طرق شناخت مدعیان راستین از دروغین ویژگی‌های اخلاقی آنها است، این ویژگی‌ها می‌تواند به عنوان قرائن و نشانه‌های روشن برای نفی یا اثبات حقانیت مدعی مورد استفاده قرار گیرد. هرگاه پاکی و تقوا، بزرگواری و گذشت، مهربانی و محبت، زهد و پارسایی، شجاعت و شهامت، و سوابق خوب اجتماعی در مدعی دیده شود بسیار مشکل می‌شود که او را صادق ندانیم و به

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۶.

عکس اگر دنیاپرستی و ماده گرایی و دلبستگی به مال و مقام و جاه و قدرت، همراه با بی تقوایی و دروغ و کینه توزی و انتقام جویی و مانند آن از رذایل اخلاقی در او باشد هرگز نمی توان آن مدعی نبوت را، راستین دانست.

خوشبختانه سوابق زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - به خاطر اقامت طولانی چهل ساله قبل از نبوتش در میان مردم آن محیط - روشن است و تاریخ او که به دست دوست و دشمن نوشته شده ترسیم گویایی از آن نشان می دهد.

در تمام تواریخ مسأله پاکی و امانت داری پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان یک مسأله مورد قبول همگان ذکر شده و لقب امین را همه درباره او شنیده اند و جالب این که بعد از آغاز دعوت به اسلام، باز مردم - با تمام مخالفتی که با او داشتند - امانات خود را نزد وی می گذاشتند و لذا هنگام هجرت به مدینه (یعنی پس از گذشتن سیزده سال از دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله) به علی رضی الله عنه دستور داد که در مکه بماند و امانات مردم را به آنها برساند، بعداً به مدینه مهاجرت کند.

حسن خلق و گذشت و جوانمردی پیامبر صلی الله علیه و آله و خلاصه صفاتی را که شایسته یک رهبر بزرگ الهی است از خلال حوادث مختلف زندگی او مخصوصاً فتح مکه، جنگ احد، و نیز رفتارش با اسرای جنگی و بردگان و قشرهای محروم جامعه به خوبی می توان دریافت.

تا آنجا که این مسأله را به عنوان نقطه ضعفی برای او قلمداد کردند و آیین او را آئین بردگان و محرومان دانستند و اغنیاء و ثروتمندان از او فاصله گرفتند، و پیشنهاد کردند که برای حمایت و نزدیکی آنها نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله لازم است پابرهنگان و محرومان را از خود دور سازد.

این معنا با اشاره روشنی در آیه ۲۸ سوره کهف آمده: ﴿وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عِینَکَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زِینَةَ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَلَا تُطِيعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾: «با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و شام می خوانند، و تنها رضای او را می طلبند؛ و هرگز بخاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آنها برمگیر. و از کسانی که قلبشان را از یادمان غافل ساختیم و از هوای نفس پیروی کردند، و کارشان افراطی است، اطاعت مکن.» و از تو انتظار دارند محرومان را از خود دور سازی تا به سوی تو آیند.

او کسی بود که بزرگترین دشمن خود ابوسفیان یعنی آتش افروز خطرناک جنگ های ضد اسلامی را بخشید و خانه او را هنگام فتح مکه، پناهگاه و محل امن برای مردم مکه قرار داد و مکیانی که مرتکب جنایات زیاد بر ضد او و پیروانش شده بودند را مورد عفو عمومی قرار داد و همین حسن خلق و گذشت و بزرگواری سبب شد که اطراف او را گرفتند.

در جنگ احد نیز که جمعی از تازه مسلمانان فرار کردند و او را در میان دشمنان تنها گذاشتند و ضربه های سنگینی بر وجود مبارکش وارد شد، باز فرمان عفو عمومی صادر کرد و همه را بخشید تا آنجا که آیه زیر در این زمینه نازل گشت: ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾: «به سبب رحمت الهی، در برابر مؤمنان، نرم و مهربان شدی! و اگرخشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند. پس آنها را ببخش و برای آنها آمرزش بطلب؛ و در کارها، با آنان

مشورت کن! <sup>۱</sup>.

در این آیه هم نرمش قلب و درون پیامبر ﷺ توصیف شده و هم زبان ملایم و پر مهر او، و نه تنها در برابر خطاهایشان مأمور به عفو شده بلکه مأمور بوده از خدا نیز تقاضای آمرزش برای آنها کند و به آنان شخصیت داده و آنها را طرف مشورت خود قرار دهد.

او به قدری دلسوز نسبت به مؤمنان و غیر مؤمنان بود، که از عدم ایمان گروهی، سخت رنج می برد تا آنجا که نزدیک بود از غصه هلاک شود.

در آیه ۶ سوره کهف می خوانیم که خداوند در مقام دلداری به پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: ﴿فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا﴾: «گویی می خواهی، خود را به خاطر اعمال آنها از غم و اندوه هلاک کنی اگر به این گفتار ایمان نیاورند!». شبیه همین معنا در آیه ۳ سوره شعراء آمده است: ﴿لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾ <sup>۲</sup>.

به راستی تا رهبری چنین نباشد حق راهبری را به معنای واقعی ادا نخواهد کرد و در آیه ۱۲۸ سوره توبه آمده است ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَّحِيمٌ﴾: «به یقین، پیامبری از میان شما به سویتان آمد که رنجهای شما بر او سخت است؛ و اصرار بر هدایت شما دارد؛ و نسبت به مؤمنان، رؤف و مهربان است».

مسلماً بحث پیرامون ملکات اخلاقی پیامبر ﷺ و ویژگی های اخلاقی او

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲. «باخع» از ماده بَخَع (بر وزن تخت) به معنای هلاک شدن از شدت غم و اندوه، و به تعبیر دیگر دق مرگ شدن است.

گسترده‌تر از آن است که در این سخن کوتاه بگنجد، هدف این بود که تنها اشاره گذرایی به این مسأله به عنوان یکی از قرائن کرده باشیم.

### ۳. محتوای دعوت

برای پی بردن به صدق و کذب مدعی، بررسی محتوای دعوت او غالباً یک دلیل قانع کننده است. یک آیین آسمانی که از علم بی پایان خدا سرچشمه گرفته و از طریق وحی نازل شده، ویژگی‌های خاص خودش را دارد. در حالی که یک مکتب دروغین که برای اهداف مادی و شیطانی از سوی فرد یا افرادی به وجود می‌آید، دارای ویژگی‌های دیگری است.

اولی، هدف گیریش هدایت انسان‌ها، تقویت نفوس، برقراری عدالت، فراهم آوردن صلح و سازش و امنیت و بالأخره تکامل انسان در جنبه‌های معنوی و مادی است. در حالی که دومی، تلاشی است برای تحمیق انسان‌ها و تحذیر افکار و بهره‌کشی هر چه بیشتر و استعمار و استثمار، و مسلماً چنین اهدافی برنامه‌های دیگری را می‌طلبد.

با توجه به آنچه در بالا گفته شد یک نگاه اجمالی به مجموعه معارف و قوانین و برنامه‌های اسلامی می‌افکنیم، به خصوص آنچه در قرآن مجید بر آن تکیه و تأکید شده است.

۱. نخستین چیزی که در این زمینه به چشم می‌خورد و شالوده اصلی تمام معارف و قوانین اسلام را تشکیل می‌دهد، مسأله توحید و مبارزه با هرگونه شرک است.

پیامبر اسلام ﷺ با تکیه بر این اصل، انسان را از قید هر پرستشی، جز پرستش خدای یگانه آزاد ساخته و به سوی خداوند یگانه‌ای که خالق آسمان و زمین و جامع جمیع صفات کمال، و آگاه از درون و برون انسان‌ها است دعوت می‌کند، و زنجیرهای اوهام و خرافات و پرستش انسان‌ها و یا سنگ و چوب و انواع بت‌ها را از هم می‌گسلد.

یهود و نصاری را بر بشر پرستی مذمت می‌کند و می‌گوید: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ»: «(آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند»<sup>۱</sup>.

در یک مقایسه جالب از زبان یوسف پیامبر بزرگ خدا خطاب به زندانیان هم بندش می‌فرماید: «أَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرَ أَمِ اللَّهِ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»: «آیا خدایان متعدد و پراکنده بهترند، یا خداوند یگانه‌ای که بر همه چیز قاهر است؟!»<sup>۲</sup>.

۲. هیچ چیز را در سرنوشت انسان جز خداوند مؤثر نمی‌داند، و همه را به توکل به او دعوت کرده می‌فرماید: «الْإِنْسَانُ لِلَّهِ بِكَافٍ عَبْدُهُ»: «آیا خداوند برای (نجات و دفاع از) بنده اش کافی نیست؟!»<sup>۳</sup>.

۳. این از یک سو، از سوی دیگر انسان را در گرو اعمال خویش می‌شمرد و تنها راه نجات و پیروزی را در سعی و تلاش و کوشش هر چه بیشتر می‌شمرد و می‌فرماید: «وَأَنْ لِّیْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»: «و این که برای انسان چیزی جز (حاصل) سعی و کوشش او نیست»،<sup>۴</sup> و «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ»: «(آری)

۱. سوره توبه، آیه ۳۱.

۲. سوره یوسف، آیه ۳۹.

۳. سوره زمر، آیه ۳۶.

۴. سوره نجم، آیه ۳۹.

هرکس در گرو اعمال خویش است»<sup>۱</sup>.

۴. در اسلام همه انسان‌ها از هر نژاد و هر زبان یکسان شمرده شده‌اند و از این

نظر هیچ گونه امتیازی در میان آنها وجود ندارد جز به تقوا و پرهیزکاری.<sup>۲</sup>

۵. تمام مؤمنان را برادر یکدیگر خطاب می‌کند و به این ترتیب نزدیک‌ترین

پیوند ممکن میان دو انسان را، پیوندی که بر اساس برابری و مساوات است

می‌شمرد و می‌گوید: «مؤمنان برادر یکدیگرند؛ پس بین دو برادر خود صلح و

آشتی برقرار سازید و تقوای الهی پیشه کنید، تا مشمول رحمت او شوید.»<sup>۳</sup>

۶. عدالت اجتماعی را اصل اساسی حاکم بر اجتماعات بشری می‌داند و همه

مؤمنان را دعوت به قیام به قسط می‌کند و حتی می‌گوید: نباید خصومت‌های

شخصی یا قبیله‌گی مانع از اجرای عدالت شود.<sup>۴</sup>

همچنین رابطه نزدیک خویشاوندی و پدر و فرزندی و مانند آن نباید از اجرای

عدالت جلوگیری کند و کفه دآوری به سود آنها (بدون دلیل) سنگین گردد.<sup>۵</sup>

۷. حاکمیت، اصل اتفاق بر روابط انسان‌ها را پذیرفته و همگان را دعوت می‌کند

که از نعمت‌هایی که خدا به آنها داده (نعمت علم، مال، مقام و موقعیت اجتماعی)

به دیگران ببخشند.<sup>۶</sup>

۸. بر صله رحم و رعایت پیوند خویشاوندی تأکید می‌کند<sup>۷</sup> و مخصوصاً برای

---

۱. سوره مدثر، آیه ۳۸.

۲. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۳. سوره حجرات، آیه ۱۰.

۴. سوره مائده، آیه ۸.

۵. سوره نساء، آیه ۱۳۵.

۶. سوره بقره، آیه ۳.

۷. سوره بقره، آیه ۲۷.



پدر و مادر احترام فوق العاده‌ای قائل است تا آنجا که اگر مسلمان هم نباشند، خوشرفتاری با آنها را توصیه می‌کند.<sup>۱</sup>

۹. حمایت از مظلومان در شرق و غرب جهان نیز از مسائلی است که اسلام بر آن تأکید دارد. حتی ظاهر آیات قرآن این است که در این مسأله فرقی میان هم‌کیشان مسلمان و غیر آنها نیست. چنانکه در آیه ۷۵ سوره نساء می‌خوانیم: ﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ﴾: «چرا در راه خدا، و (برای رهایی) مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده‌اند، پیکار نمی‌کنید؟!». بنابراین حمایت از آنها تا سر حد جنگ و پیکار لازم شمرده شده است.

۱۰. احترام به حقوق زن - مخصوصاً در آن محیطی که حق او به کلی پایمال شده بود تا آنجا که حق حیات برای زنان قائل نبودند و آزادانه دختران را به زیر خاک می‌کردند - نیز مورد تأکید قرار گرفته تا آنجا که می‌گوید: همان اندازه‌ای که زنان وظیفه و مسؤولیت دارند به همان مقدار دارای حق‌اند چرا که حق از وظیفه جدا نیست ﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَ بِالْمَعْرُوفِ﴾.<sup>۲</sup>

۱۱. همزیستی با پیروان ادیان دیگر و صاحبان کتب آسمانی و دعوت از همه برای تکیه کردن روی نقاط مشترک چنانکه در آیه ۶۴ سوره آل عمران می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾: «بگو: "ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و

۱. سوره لقمان، آیات ۱۴ و ۱۵.

۲. سوره بقره، آیه ۲۲۸.

چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما، بعض دیگر را - غیر از خدای یگانه - به ربوبیت نپذیرد<sup>۱</sup>».

۱۲. در اسلام اهمیت فوق العاده‌ای به علم و دانش داده شده و صدها آیه قرآن از این معنی حکایت می‌کند و این امر با توجه به محیط نزول قرآن که کانون جهل و بی سودای بود بسیار جالب است. نخستین آیاتی که بر پیامبر نازل شد تأکید بر علم کرد<sup>۲</sup> و در یک جا به قلم سوگند یاد می‌کند<sup>۳</sup> و اصولاً برتری آدم (و نوع بشر) را در فضیلت علم و دانش می‌شمرد<sup>۴</sup>.

۱۳. مسأله امر به معروف و نهی از منکر - که نوعی نظارت عمومی بر کل جامعه به وسیله کل جامعه است و مسئولیت متقابل برای همه افراد در برابر هرگونه مفسده اجتماعی یا ترك انجام وظیفه قائل می‌شود - نیز یکی از نقطه‌های درخشان این آیین است<sup>۵</sup>.

۱۴. سرچشمه بسیاری از مفاسد و ناهنجاری‌ها، گرایش شدید به امور مادی و مسابقه در تجمل پرستی و زندگی پر زرق و برق است و اسلام برای بستن این سرچشمه به ساده زیستن و ترك تجمل پرستی دعوت می‌کند<sup>۶</sup> در عین این‌که استفاده معقول و منطقی از مواهب مادی و حتی زینت‌ها را مباح می‌شمرد<sup>۷</sup>.

۱۵. رعایت ادب و حسن برخورد با دیگران و ملاحظه موازین اخلاقی در همه جا سفارش شده که در سوره لقمان آیات ۱۸ و ۱۹ به بخش مهمی از این مسأله

---

۱. سوره علق، آیات ۱ تا ۵.

۲. سوره قلم، آیه ۱.

۳. سوره بقره، آیات ۳۱ تا ۳۳.

۴. سوره آل عمران، آیات ۱۰۴ و ۱۱۰ و آیات دیگر.

۵. سوره زخرف، آیات ۳۳ تا ۳۵.

۶. سوره اعراف، آیه ۳۲.

اشاره شده، و همچنین در سوره حجرات آیات ۱۱ و ۱۲ و سوره فرقان آیه ۷۲ و آیات دیگر.

همچنین در آیه ۱۹۹ سوره اعراف می‌خوانیم: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾: «(به هر حال) با عفو و مدارا رفتار کن، و به کارهای شایسته دعوت نما، و از جاهلان روی بگردان (و با آنان ستیزه مکن)»<sup>۱</sup>.

۱۶. قرآن مجید در مورد جانشین ساختن بحثهای منطقی با پیروان مذاهب دیگر، به جای تعصب‌های کورکورانه می‌گوید: ﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾: «با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما؛ و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن»<sup>۲</sup>.

۱۷. خضوع در مقابل حق و پذیرش آن از هر که باشد یکی از نقاط روشن آیین است، می‌فرماید: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ - الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾: «پس بندگان مرا بشارت ده. - همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند؛ آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، و آنها خردمندانند»<sup>۳</sup>.

۱۸. اخلاص نیت از انگیزه‌های غیر الهی از اصولی است که قرآن مجید و روایات اسلامی مکرر در مکرر بر آن تأکید کرده، اعمالی را پاک و مقبول خداوند و موجب نجات و سعادت می‌شمرد که به قصد تظاهر و خودنمایی و ریاکاری

---

۱. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که این آیه جامع‌ترین آیات اخلاقی در قرآن مجید است (مجمع البیان، ذیل آیه فوق).

۲. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

۳. سوره زمر، آیات ۱۷ و ۱۸.

نباشد، بلکه اهداف والای انسانی و اخلاقی و الهی در آن منظور گردد و رکن اساسی آن را تشکیل دهد. در هفت آیه قرآن روی عنوان: «مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» تکیه شده.<sup>۱</sup>

از یک سو صدقات خالصانه مؤمنان را تشبیه به باغ پر بار و پر ثمری می‌کند که بر اثر نزول باران رحمت الهی، میوه‌اش دو برابر می‌شود.<sup>۲</sup> و از سوی دیگر اعمال ریاکاران غیر مؤمن را به بذریه تشبیه می‌کند که در خاک کم عمقی که روی تخته سنگی قرار گرفته افشاند شده و باران همه را می‌شوید و با خود می‌برد.<sup>۳</sup> ۱۹. در اسلام اسراف و تبذیر شدیداً نکوهش شده و تبذیر کنندگان به عنوان برادران شیطان معرفی شده‌اند: «إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ»<sup>۴</sup>.

۲۰. حمایت از کودکان بی سرپرست و یتیم نیز از اصول اساسی اسلام است، که در آیات فراوان و روایات بسیاری بر آن تأکید شده تا آنجا که خوردن مال یتیمان همچون خوردن آتش شمرده شده: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّهُمْ يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا»<sup>۵</sup>.

در جای دیگر اصلاح کارهای آنها توصیه شده است، می‌فرماید: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ»: «و از تو درباره یتیمان سؤال می‌کنند بگو: "اصلاح کار آنان بهتر است"»<sup>۶</sup>.

---

۱. سوره اعراف، آیه ۲۹، سوره یونس، آیه ۲۲، سوره عنکبوت، آیه ۶۵، سوره لقمان، آیه ۳۲، سوره غافر، آیات ۱۴ و ۶۵، و سوره بینه، آیه ۵.

۲. سوره بقره، آیه ۲۶۵.

۳. سوره بقره، آیه ۲۶۴.

۴. سوره اسراء، آیه ۲۷.

۵. سوره نساء، آیه ۱۰.

۶. سوره بقره، آیه ۲۲۰.

۲۱. در اسلام، اسیران محترم هستند و نسبت به خوشرفتاری با آنان توصیه شده و کمک به آنان در قرآن مجید جزء برنامه ابرار و نیکان شمرده شده است: ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾<sup>۱</sup> در حدیثی از امام علی علیه السلام، می خوانیم: «إِطْعَامُ الْأَسِيرِ وَالْإِحْسَانُ إِلَيْهِ حَقٌّ وَاجِبٌ»: «و غذا دادن به اسیر و نیکی به او حق واجب است»<sup>۲</sup>.

۲۲. مشورت در امور نیز یکی از مهمترین مسائلی است که قرآن مجید و روایات اسلامی بر آن تأکید نموده و حتی پیامبر صلی الله علیه و آله با آن عقل کل، مأمور به مشورت بوده ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾<sup>۳</sup>. و اصولاً مشاورت در امور مهم اجتماعی را یکی از نشانه های ایمان می داند: ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾<sup>۴</sup>.

۲۳. مبارزه با خرافات نیز جزء برنامه های قطعی پیامبر صلی الله علیه و آله بود. این در حالی است که مدعیان دروغین نبوت، اصرار دارند به خرافات دامن بزنند و افکار مردم را از این طرق تحذیر کنند، و برای جلب تمایل عوام با خرافاتشان هماهنگ می شوند، ولی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این سد را می شکند و حتی در جایی که خرافه ای در نظر مردم به نفع او تمام شود با آن مبارزه می کند.

چه خرافه ای از بت پرستی بالاتر که سرتاسر جزیره عربستان را فرا گرفته بود، تا آنجا که مخالفت با آن بسیار مشکل و عجیب و حتی احياناً نشانه جنون شمرده می شد. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را به خداوند یگانه دعوت کرد گفتند: ﴿أَجْعَلِ الْأَلَهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾: «آیا او به جای این همه خدایان، خدای

۱. سوره دهر، آیه ۸.

۲. وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۶۹، ابواب جهاد العدو، باب ۳۲، حدیث ۳.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۴. سوره شوری، آیه ۳۸.

واحدی قرار داده؟! این براستی چیز عجیبی است!<sup>۱</sup>.

ظاهراً یکی از دلایل نسبت دادن جنون به پیامبر اسلام ﷺ نیز همین بوده که او با مسأله بت پرستی که از مسلم‌ترین مسائل محیط بود به مبارزه برخاست. در مجموع، عرب جاهلی گرفتار خرافات زیادی بود که شرح آن به طول می‌انجامد و پیامبر اسلام ﷺ با همه آنها مبارزه کرد.

۲۴. آزاد ساختن انسان از قید هوی و هوس و از اسارت در چنگال انسان‌های دیگر، و یا اسارت در آداب و رسوم و سنن غلط نیز از مسائلی است که اسلام به آن اهمیت بسیار می‌دهد تا آنجا که یکی از صفات ویژه پیامبر ﷺ را این می‌شمرد که: «و بارهای سنگین، و زنجیرهایی را که بر آنها بود، (از دوش و گردنشان) بر می‌دارد»: ﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾<sup>۲</sup>.

در حدیث معروف نبوی یکی از سه گناهی که هرگز خدا آن را نمی‌بخشد این شمرده شده که انسان، آزادی انسان آزاده‌ای را سلب کند و او را به صورت برده درآورد و بفروشد.<sup>۳</sup>

۲۵. منع از تکاثر و فزون‌طلبی و حرص و آز در امور مادی، یکی دیگر از برنامه‌های اصلی این آیین است که در آیات متعددی از قرآن مجید و همچنین روایات اسلامی به آن اشاره شده است، تا آنجا که آن را به عنوان یکی از خصیصه‌های مذموم زندگی دنیا شمرده و هم ردیف لهو و لعب و تفاخر قرار

---

۱. سوره ص، آیه ۵.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۳. عن النبي ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى غَافِرُ كُلِّ ذَنْبٍ إِلَّا مَنْ جَهِدَ مَهْرًا أَوْ اغْتَصَبَ أَجْرًا أَوْ بَاعَ رَجُلًا حُرًّا» (سفينة البحار، مادة اجر).

داده است<sup>۱</sup> و آن را سبب بی خبری از خدا معرفی می کند و آنها را که برای اثبات فزونی قوم و قبیله خویش، راهی گورستان شدند تا قبرهای مردگان خود را بشمارند سخت مذمت کرده، می فرماید: ﴿الْهَيْكُمُ التَّكَاثُرُ - حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾<sup>۲</sup>. داستان قارون مستکبر مستکثر و خود برترین را که سرانجام خود و تمام اموالش به قعر زمین فرو رفتند را با شرح مفصلی بازگو می کند و به پیروان برنامه های آنان هشدار می دهد؛ و پیامبرش را از این که چشم به امکانات مادی این گونه افراد بدوزد و آن را نشانه فضل و برتری آنان بداند نهی می نماید<sup>۳</sup>.

۲۶. دعوت به اتحاد و همبستگی را می توان جزء دستوراتی که در سرلوحه برنامه های اسلامی قرار گرفته، شمرد که با تأکید فراوان در قرآن مجید از آن یاد شده است. همگان را دعوت به اتحاد و نهی از تفرقه می کند و نسبت به بازگشت به اختلافات و نفاق های جاهلیت هشدار می دهد و افراد پراکنده را بر لب پرتگاهی از آتش شمرده<sup>۴</sup> و تنازع و اختلاف را سرچشمه سست شدن جامعه و از میان رفتن قدرت و شوکت آن می شمرد<sup>۵</sup>.

۲۷. احترام به قانون نیز از مهمترین دستورات اسلام است تا آنجا که می گوید: حتی اگر قانون بر ضد شما تمام شود، آن را محترم شمرید: ﴿كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ﴾: «همیشه قیام به عدالت کنید. برای خدا گواهی دهید، اگر چه به زیان شما، یا پدر و مادر و

---

۱. سوره حدید، آیه ۲۰.

۲. سوره تکوین، آیات ۱ و ۲.

۳. سوره طه، آیه ۱۳۱ و سوره قصص، آیه ۷۶ به بعد.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۵. سوره انفال، آیه ۴۶.

نزدیکانتان بوده باشد!»<sup>۱</sup>.

شکستن حریم قوانین را حرام می‌داند و تعدی از حدود الله را ظلم و ستم می‌شمرد: «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»<sup>۲</sup> و نشانه ایمان راستین را تسلیم مطلق در برابر قانون حق و ترك اعتراض بر آن حتی در محیط فکر و اندیشه و عقل می‌شمرد.<sup>۳</sup>

۲۸. ترك انتقامجویی نه تنها سیره مستمره شخص پیامبر ﷺ بود که تجلی آن در جنگ‌های اسلامی مخصوصاً در داستان فتح مکه کاملاً آشکار شد، بلکه کراراً پیروان خود را به آن توصیه می‌کرد.

در یک جا همه را به عفو و گذشت و صرف نظر کردن از لغزش‌های دیگران دعوت می‌کند، و آنها را به عفو الهی که در انتظار آن هستند متوجه می‌سازد: «وَلْيَغْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ»<sup>۴</sup>.

بلکه فراتر از آن می‌گوید: در مقابل بديها نه تنها انتقامجویی نکنید بلکه بدی را به نیني پاسخ گوید، تا سرچشمه جوشش محبت گردد: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»<sup>۵</sup>.

ولی با این حال اجازه نمی‌دهد که دشمنان کینه توز از رحمت و رأفت اسلامی سوء استفاده کنند بلکه دستور می‌دهد همان گونه که باید در مقابل دوستان یا دشمنان فریب خورده، نرم و مهربان باشید در برابر دشمنان لجوج و سرسخت،

۱. سوره نساء، آیه ۱۳۵.

۲. سوره بقره، آیه ۲۲۹.

۳. سوره نساء، آیه ۶۵.

۴. سوره نور، آیه ۲۲.

۵. سوره فصلت، آیه ۳۴.



با خشونت و شدت عمل برخورد کنید، تا آنجا که یاران راستین پیامبر ﷺ را با این اوصاف معرفی می‌کند: «در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند»: ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾<sup>۱</sup>.

۲۹. دعوت به تقوا در تمام زمینه‌ها نیز از مسائلی است که اسلام به هر مناسبت روی آن تکیه می‌کند و به سراغ آن می‌رود و آن را تنها راه نجات بشر و زاد و توشه آخرت<sup>۲</sup> و معیار شخصیت انسان‌ها<sup>۳</sup> و برکات دنیا<sup>۴</sup> و سعادت آخرت<sup>۵</sup> و سبب بینایی و آگاهی<sup>۶</sup> می‌شمرد.

۳۰. «حُبِّ فِي اللَّهِ وَ بُغْضِ فِي اللَّهِ» نیز از اصول تعلیمات اسلام است؛ و به عبارت دیگر برای خدا دوست داشتن و برای خدا دشمن داشتن. یا به تعبیر روشن‌تر هر کس که در راه ایمان و حق و عدالت و تقوا و پاکی گام بر می‌دارد را دوست خود بدانید و با او پیوند محکم دوستی بر قرار سازید و به عکس از ناپاکان و بدان و آلودگان و ستمگران فاصله بگیرید که در آیات قرآن به عنوان نشانه اصلی حزب الله<sup>۷</sup> و در احادیث اسلامی محکم‌ترین دستگیره ایمان و اسلام «أَوْثَقُ عُزْرِ الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ»<sup>۸</sup> و افضل اعمال<sup>۹</sup> شمرده شده است. اینها بخشی از تعلیمات اسلام در اصول و فروع است.

---

۱. سوره فتح، آیه ۲۹.

۲. سوره بقره، آیه ۱۹۷.

۳. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۴. سوره اعراف، آیه ۹۶.

۵. سوره مریم، آیه ۶۳.

۶. سوره انفال، آیه ۲۹.

۷. سوره مجادله، آیه ۲۲.

۸. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۲۵.

۹. سفینه البحار، جلد ۱، صفحه ۲۰۱.

آیا می‌توان باور کرد انسانی درس نخوانده و برخاسته از محیط ظلمانی جاهلیت و پرورش یافته در کانون کفر و فساد و بی‌عدالتی و خشونت، تعلیماتی این چنین با خود بیاورد جز این‌که از طریق وحی آسمانی و الهام الهی و تأیید او باشد. اصولاً بررسی محتوای دعوت هر آیینی، برای دانشمندان از بهترین دلایل برای اثبات صدق و کذب مدعای آن آیین است و گاه بر بسیاری از معجزات پیشی می‌گیرد. چرا که بسیاری از وسوسه‌هایی که دربارهٔ معجزات از سوی مخالفان لجوج ابراز می‌شد (مانند تهمت سحر و امثال آن) در مورد بررسی محتوای دعوت، بی‌معنا است، حتی می‌توان کتابی قطور در این مورد تألیف کرد؛ و مخصوصاً تعلیمات اسلام در تمام زمینه‌های اعتقادی و اخلاقی و اجتماعی و نیز در مسائل فردی و گروهی و معنوی و مادی میدان وسیع و گسترده‌ای است برای این مبحث.

مسئله این مجموعه از یک عرب بیابانی درس نخوانده و برخاسته از عقب مانده‌ترین محیط‌ها نمی‌تواند یک مسأله عادی باشد و به عقیده ما هیچ معجزه‌ای از این بالاتر نیست و حداقل قرینه‌ای است که با انضمام به قرائن دیگر، مجموعه اطمینان‌بخشی را به وجود می‌آورد.



#### ۴. عمق تأثیر او در محیط

درست است که تأثیر گستردهٔ یک مکتب در یک محیط به تنهایی نمی‌تواند دلیل بر صحت آن باشد زیرا آیین‌های نادرستی را می‌شناسیم که مدت‌ها محیط‌های

وسیعی را تحت تأثیر خود قرار داده بودند و سرانجام از هم پاشیدند یا هم اکنون نیز بعضاً ادامه دارند ولی چگونگی این تأثیر می تواند به عنوان یک قرینه زنده در کنار قرائن دیگر مورد توجه قرار گیرد.

هنگامی که این تأثیر به صورت جهش در جنبه های مثبت و با داشتن کمترین ضایعات صورت گیرد، مسلماً نشانه ای از عمق و اصالت آن مکتب است. کیست که کمترین اطلاعی از تاریخ عرب و اسلام داشته باشد و بتواند فاصله عظیمی را که در مدت ۲۳ سال دعوت پیامبر ﷺ - فاصله ای که به طفره فلسفی بیشتر شباهت داشت تا به یک انقلاب - به وجود آمد را انکار کند.

قوم متروک و فراموش شده ای که نام و نشانی در تاریخ نداشتند و از نظر جامعه شناسی، هیچ گونه آمادگی برای پیشرفت چشمگیر حتی در چند قرن بعد در پیشانی آنها خوانده نمی شد، ناگهان دگرگون شوند و وارد مرحله جدیدی از یک تمدن عظیم گردند، نه تنها خودشان دگرگون شوند بلکه جهان عصر خود را نیز دگرگون سازند و آثار این انقلاب و دگرگونی در قرن های آینده و تا زمان نامحدودی نمایان باشد.

تمدنی که مسیر تاریخ بشریت را عوض کند و تمدن های عظیم پنج گانه عصر خود یعنی تمدن روم و ایران و مصر و بابل و یمن را تحت الشعاع خود قرار دهد.

این درست همان چیزی است که مورخان و جامعه شناسان با معیارهای شناخته شده ای که در دست دارند قادر به تفسیر آن نیستند. هر چند کتاب هایی به نام تاریخ تمدن اسلام یا نام های مشابه دیگر نوشته اند ولی اعتراف دارند که هنوز

نکات حل نشده فراوانی در مورد پیدایش و نفوذ اسلام در جهان برای آنها وجود دارد.

قابل توجه این که این انقلاب و دگرگونی (بر خلاف سایر انقلاب‌ها) تنها در یک بُعد صورت نگرفت و تنها جنبه سیاسی یا اقتصادی نداشت بلکه تمام ارکان جامعه و نظامات اجتماعی و فرهنگی و اخلاقی و اقتصادی و آداب و رسوم و همه چیز را دگرگون ساخت.

کوتاه سخن این که: ابعاد تأثیر اسلام در محیط ظهور خود و سپس در کل جهان و در کل تاریخ بشریت مطلب در خور دقتی است که می‌تواند قرینه روشنی از قرائن حقانیت آن باشد و شرح آن، تألیف کتاب جداگانه‌ای را طلب می‌کند.



## ۵. چگونگی وسایل نیل به هدف

هر فرد یا گروهی برای رسیدن به اهداف خود ناچارند از وسایلی بهره گیرند، انتخاب نوع این وسایل تا حد زیادی می‌تواند به شناخت اصالت و حقانیت آن مکتب و یا ساختگی بودن آن کمک نماید.

آنها که برای رسیدن به اهداف خود استفاده از هر وسیله‌ای را جایز می‌شمردند و اصل «هدف، وسیله را توجیه می‌کند»: «الْغَايَاتُ تُبَرِّرُ الْوَسَائِلَ» را برنامه اصلی خود قرار می‌دهند، مسلماً از اصالت برخوردار نیستند. ولی آنها که برای نیل به اهداف مقدس خود از وسایل مقدسی بهره می‌گیرند، نشانه حقانیت خود را از این طریق آشکار می‌سازند، و درست پیامبران راستین و دروغین را از همین

طریق می توان شناخت.

آنان که برای رسیدن به اهداف خود، هیچ گونه قید و شرطی را به رسمیت نمی شناسند و استفاده از هر وسیله ای را اعم از مشروع و نامشروع مباح می دانند، آنها که مفاهیمی همچون عدالت، امانت، راستی و احترام به ارزش های انسانی را تا آنجا محترم می دانند که به اهدافشان کمک کند، و هرگاه در جهت مخالف اهدافشان قرار گیرد با همه وداع می کنند مسلماً در زمره پیامبران دروغین اند.

پیامبران راستین، آنها هستند که حتی در جنگ های خود نیز اصول انسانی را محترم می شمردند، و در سختی ها و گرفتاری ها هرگز از آن عدول نمی کنند به هنگام پیروزی، اصول عدالت و عفو و گذشت را درباره دشمن به فراموشی نمی سپارند، و در مواقع خطر و احتمال شکست متوسل به وسایل غیر انسانی نمی شوند.

اگر این اصل کلی را با زندگی پیغمبر اسلام ﷺ بسنجیم و رفتار او را با دوستان و دشمنان در موقع پیروزی و شکست در سختی ها و راحتی ها مورد توجه قرار دهیم به خوبی می توانیم قبول کنیم که او از کسانی بود که در انتخاب وسایل نیل به هدف، سخت گیر و کنجکاو و پیرو ارزش های خاصی بود و هیچ گاه در مواقع خطر، به امور غیر انسانی متوسل نشد و مسائل دقیق اخلاقی را حتی در میدان نبرد رعایت کرد.

او به هنگام پیروزی بر خطرناک ترین دشمنان خود، (یعنی فتح مکه) فرمان عفو عمومی را صادر کرد، و حتی قاتلان و جنایتکاران جنگی را بخشید.

هنگامی که شنید یکی از فرماندهان سپاه، شعارهای انتقام جویانه سر داده است

و می‌گوید: «الْيَوْمَ يَوْمُ الْمَلْحَمَةِ الْيَوْمَ تُسْتَحَلُّ الْحُرْمَةُ، الْيَوْمَ أَذَلَّ اللَّهُ قُرَيْشاً»: «امروز روز جنگ و خونریزی و انتقام است، امروز احترام افراد پایمال می‌گردد، امروز روزی است که خداوند قریش را ذلیل کرده است» فوراً دستور برکناری او را صادر کرد و فرمود: به جای این شعار (زشت و ناروا) چنین شعار دهند: «الْيَوْمَ يَوْمُ الْمَرْحَمَةِ ... الْيَوْمَ أَعَزَّ اللَّهُ قُرَيْشاً»: «امروز روز بخشش است ... امروز خداوند قریش را عزیز کرد.»<sup>۱</sup>

حتی موقعی که بزرگان مکه صف کشیده بودند ببینند پیامبر اسلام ﷺ درباره آنها چه حکمی صادر می‌کند - و بسیاری از مردم انتظار شدت عمل و خشونت فوق العاده‌ای را از این دشمنان کینه توز داشتند - رو به آنها کرده فرمود: «چه می‌گویید و چه گمان می‌برید از من نسبت به خودتان؟» سران مکه گفتند: «ما جز نیکی از تو گمان نداریم ...» پیامبر ﷺ فرمود: «من به شما همان می‌گویم که یوسف به برادران جفاکار خود گفت: ﴿لَا تُثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَعْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ اِذْهَبُوا وَ أَنْتُمْ الطُّفَاءُ»: «توییخ و ملامتی امروز بر شما نیست، خداوند شما را می‌بخشد و او ارحم الراحمین است». بروید همه شما آزادید.»<sup>۲</sup>

هنگامی که خالد بن ولید بدون دلیل اسیران طایفه بنی خزیمه را کشت، و این خبر به پیامبر اسلام ﷺ رسید، سخت ناراحت شد و دو یا سه بار فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدٌ»: «خدایا! من از آنچه خالد انجام داد اظهار بیزاری نزد تو می‌کنم»، سپس امام علی (ع) را فرمود: «با مبلغی پول به میان آن قبیله برود

۱. این مطلب با عبارات مختلفی در بحار الانوار، جلد ۲۱، صفحه ۱۰۵ و ۱۳۰ در حَبِيب السَّيْرَةِ، جلد ۱، صفحه ۲۸۸ و طبری در جلد ۲، صفحه ۳۳۴ و کامل ابن اثیر، جلد ۲، صفحه ۲۴۶.

۲. سوره یوسف، آیه ۹۲.

و دیه کشتگان آنها و عوض اموال تلف شده ایشان را بدهد و در کسب رضایت آنان بکوشد.<sup>۱</sup>

این امور حتی در جنگ‌های دنیای امروز و حتی در مهد تمدن صنعتی به چشم نمی‌خورد، همان گونه که دنیا در حوادث پایان جنگ جهانی اول و دوم و جنایات بی حساب ارتش‌های پیروز، شاهد فجیع‌ترین انتقام جویی‌ها بود، حال چگونه پیامبر اسلام ﷺ توفیق این عفو و مرحمت را در میان یک قوم نیمه وحشی پیدا کرد؟ این سؤالی است که فرزندان باید به آن پاسخ گویند.

پرهیز و اجتناب او، از وسایل خرافاتی و غیر انسانی به اندازه‌ای بود که حتی اگر مقدمات آن به طور طبیعی فراهم شده بود باز آن را بر هم می‌زد هر چند ظاهراً به زیان او بود. در حادثه وفات ابراهیم فرزند پیامبر ﷺ می‌خوانیم: که مقارن این حادثه آفتاب گرفت، و گروهی از مردم، آن را کرامت و اعجازی از سوی پیامبر ﷺ تلقی کرده گفتند: آفتاب به خاطر مرگ ابراهیم گرفت.

پیامبر ﷺ فوراً به منبر رفت و فرمود: «إِنَّهَا النَّاسُ إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَاتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ يَجْرِيَانِ بِأَمْرِهِ مُطِيعَانِ لَهُ، لَا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا انْكَسَفَا أَوْ أَحَدُهُمَا صَلُّوا ثُمَّ نَزَلَ مِنَ الْمِنْبَرِ فَصَلَّى بِالنَّاسِ صَلَاةَ الْكُسُوفِ فَلَمَّا سَلَّمَ قَالَ: "يَا عَلِيُّ قُمْ فَجَهِّزْ ابْنِي"»: «ای مردم! آفتاب و ماه دو نشانه از نشانه‌های خداوند است، به فرمان او حرکت می‌کنند و مطیع امر او هستند، نه برای مرگ کسی تاریک می‌شوند و نه برای زندگی کسی، هنگامی که کسوف (و خسوف) روی می‌دهد نماز بخوانید. سپس از منبر پایین آمد و با مردم نماز کسوف (نماز

آیات) خواند و پس از سلام فرمود: "ای علی! برخیز و مقدمات فرزندم را فراهم کن."<sup>۱</sup>

این داستان نشان می‌دهد که پیامبر ﷺ حتی قبل از مراسم دفن فرزندش ابراهیم، به سرعت اقدام بر این کار کرد تا این فکر نادرست را در نطفه خفه کند هر چند ظاهراً به نفع او بود، ولی او نمی‌خواست برای پیشبرد اهداف و مقاصدش از وسایل نادرست و نامشروع بهره گیرد.

گرچه سخن در این باره به درازا کشید ولی ذکر این نکته نیز در پایان لازم است که ریزه کاری‌هایی که در آداب جنگ در اسلام آمده و پیامبر ﷺ بر آن تأکید داشت و عملاً پایبندی خود را به آن نشان داد، شاهد دیگری بر مدّعی فوق است.

هنگامی که سپاهیان اسلام آماده حرکت برای یکی از میدان‌های جهاد می‌شدند پیامبر ﷺ آنها را با این جمله‌ها به وظایف حساس خود آشنا می‌ساخت: «... بروید به نام خدا و از او استمداد جوئید و برای او طبق آیین پیامبر ﷺ جهاد کنید. ای مردم هیچگاه گرد مکر و فریب نگردید و در غنائم خیانت روا ندارید. کشتگان دشمن را مورد هتک قرار ندهید و چشم و گوش و بینی و دیگر اعضای آنها را - آن گونه که در جاهلیت معمول بود - قطع نکنید. پیرمردان و پیرزنان و کودکان را به قتل نرسانید و متعرض رهبانان که در غارها و دیرها ساکنند نشوید. هرگز درختان را از ریشه نزنید مگر این که مجبور شوید، نخلستان‌ها را نسوزانید و در آب غرق نکنید، درختان میوه را قطع ننمایید و زراعت‌ها را به آتش

---

۱. بحار الانوار، جلد ۲۲، صفحه ۱۵۵، حدیث ۱۳ (باب عَدَدُ أَوْلَادِ النَّبِيِّ)



نکشیدو ... حیوانات حلال گوشت را جز برای مصرف غذای خود از بین نبرید  
هرگز آب‌های دشمن را با زهر آلوده نسازید و از حيله (و شبيخون زدن)  
پرهیزید.<sup>۱</sup>

خود پیامبر ﷺ در عمل، به تمام امور پایبند بود تا آنجا که در جنگ خیبر که  
مدت‌ها قلعه‌های مستحکم آنها محاصره بود و به آسانی گشوده نمی‌شد کسی  
پیشنهاد کرد من راه آب قلعه را می‌دانم و به شما نشان می‌دهم تا آن را ببندید.  
پیامبر ﷺ فرمود: «من آب را به روی آنها هرگز نمی‌بندم».

همچنین هنگامی که چوپانی که چهارپایان یهود را در اختیار داشت گفت:  
«حاضر من همه اینها را در اختیار شما بگذارم»، پیامبر ﷺ راضی نشد در امانتی که  
به وی سپرده‌اند خیانت کند.<sup>۲</sup>

## ۶. ایمان و فداکاری او در راه هدفش

یکی دیگر از قرائن عمده برای شناخت مدعیان راستین از دروغین میزان ایمان  
آنها به مدعای خود و از خودگذشتگی و فداکاری در راه آن است.  
مدعیان دروغین چون از حقیقت امر آگاهند طبعاً فداکاری زیادی در راه هدف  
خود ندارند به علاوه به آسانی حاضر به مصالحه و گذشت و تحریف مدعای  
خود هستند در حالی که مدعی راستین، هیچ یک از اینها را برای خود جایز  
نمی‌شمرد.

---

۱. این حدیث با عبارات مختلف در منابع گوناگون آمده است، از جمله در کتاب وسائل الشیعه، جلد ۱۱،  
صفحه ۴۳ باب **أَدَابُ أُمَرَاءِ السَّرِیَاءِ وَ أَصْحَابِهِمْ**، حدیث ۲ و ۳.

۲. سیره ابن هشام، جلد ۳، صفحه ۳۴۴.

درست است که این امر به تنهایی کافی نیست، ولی برای ضمیمه کردن به قرائن دیگر قرینه خوبی محسوب می‌شود.

در هیچ یک از تواریخ دیده نشده که پیامبر اسلام ﷺ در جایی، از اعتقادات خود عقب نشینی کرده باشد و یا از میدان جهاد فرار کند. حتی در میدان اُحد هنگامی که جنگ به منتهی درجه و خامت رسید و غالب لشکریان (یا همه جز علی عليه السلام) از میدان خارج شده به گوشه‌ای پناه بردند، پیامبر ﷺ همچنان در میدان ایستاد و با این که جراحات پیشانی و دندان او را آزار می‌داد و ظاهراً امیدی به نجات او نبود ایستادگی نمود.

در داستان بیماری ابوطالب و آمدن قریش نزد او (که در آغاز کتاب گذشت) خواندیم که وقتی آنها به پیامبر اسلام ﷺ پیشنهاد کردند که در مبارزه با بت پرستی کوتاه بیاید؛ و دست از خدای یگانه بردارد، فرمود: «لَوْ وَضَعُوا الشَّمْسَ فِي يَمِينِي وَالْقَمَرَ فِي يَسَارِي عَلَى أَنْ أَتْرُكَ هَذَا الْأَمْرَ حَتَّى يُظْهِرَهُ اللَّهُ أَوْ أَهْلَكَ فِيهِ، مَا تَرَكْتُهُ»: «اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپم بگذارند که دست از این دعوت بردارم هرگز چنین نخواهم کرد تا زمانی که خداوند این دین را همه جا ظاهر سازد یا من در این راه هلاک شوم.»<sup>۱</sup>

در داستان دیگری می‌خوانیم که: قریش نزد پیامبر اسلام ﷺ آمدند و به او وعده دادند که آن قدر مال و ثروت در اختیارش بگذارند که غنی‌ترین مردان مکه شود و هر زنی که می‌خواهد به همسری او درآورند و به دنبال او گام بردارند، ولی دست از بدگویی بت‌های ما بردار، و اگر چنین نمی‌کنی پیشنهاد دیگری داریم که

هم به سود تو است و هم به صلاح ما و آن اینکه یک سال تو خدایان ما همچون  
لأت و عزی را پرستش نمایی و یکسال هم ما خدای تو را می پرستیم تا ببینیم  
سرانجام چه می شود. اینجا بود که سوره ﴿يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾ نازل شد و با  
صراحت و بصورت مکرر پیامبر ﷺ به آنها جواب منفی داد.<sup>۱</sup>

در تفسیر سوره طه ذیل آیه ۲ می خوانیم: هنگامی که بعد از نزوح وحی و قرآن  
پیامبر آنقدر عبادت کرد که پای مبارکش متورم گردید، آیه فوق نازل شد و او را از  
این کار بازداشت و فرمود: «ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را سخت به  
زحمت بیفکنی» و این نشان می دهد که او تا چه حد به دستورات خود ایمان  
داشت.

داستان مباحله و دعوت پیامبر ﷺ از دشمنان خود - که اگر راست می گویند بیایند  
با او مباحله کنند، و هر کدام از خدا بخواهد اگر دیگری راستگو نیست، عذابی بر  
او نازل سازد و رسوایش کند - نشانه دیگری از ایمان راسخ او به مکتب خویش  
است؛ زیرا پیامبر ﷺ اعلام آمادگی کامل در این راه کرد و مخالفان سرباز زدند،  
چرا که اطمینانی به استحکام پایه های مذهب خود نداشتند.

مورخان شرق و غرب از ایستادگی حضرت محمد ﷺ در برابر حوادث و مقابله  
با مشکلات بزرگ که هرگز از یک انسان عادی ساخته نیست حکایت هایی بسیار  
کرده اند.

گوستاولبون مستشرق معروف فرانسوی می نویسد: «او از هیچ خطری فرار  
نمی کرد و در عین حال خود را بی جهت نیز به خطر نمی افکند.»<sup>۲</sup>

۱. همان مدرک، صفحه ۷۰.

۲. تمدن اسلام و عرب، صفحه ۱۱۹.

شاگرد بزرگ مکتب آن حضرت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) درباره وضع پیامبر (صلی الله علیه و آله) در میدان های جنگ می گوید: «كُنَّا إِذَا احْمَرَّ الْبَاسُ وَلَقِيَ الْقَوْمُ الْقَوْمَ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) فَمَا يَكُونُ أَحَدٌ أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ»: «هنگامی که آتش جنگ بر افروخته می شد و دو گروه در مقابل هم قرار می گرفتند ما به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پناه می بردیم، و هیچ یک از ما به دشمن نزدیکتر از او نبود.»<sup>۱</sup>



## ۷. ایمان آوردندگان به او چه گروهی بودند؟

افراد ناصالح معمولاً کسانی همانند خود را به گرد خویش جذب می کنند، این قاعده گرچه همیشگی نیست ولی غالباً چنین است، آری:

«ذره ذره کاندرا این ارض و سماست جنس خود را همچو کاه و کهرباست» و تا آنجا روشن است که در ضرب المثل معروف می خوانیم: «امام زاده را از زوارش باید شناخت». دلیل آن هم روشن است زیرا افراد سودجو و فرصت طلب همیشه به سراغ کسانی می روند که حاضرند با آنها معامله کنند، امتیازی بدهند، امتیازی بگیرند و به مقاصد نامشروع خود برسند.

این مسأله مخصوصاً در مورد نزدیکان و خواص و محرمان اسرار آن شخص روشن تر است. اگر دیدیم خاصان و رازداران و معتمدان او از اشخاص پاک و صادق و با ایمانی بودند، معلوم می شود که پاکی و ایمان و صداقت در پیشوای آن مکتب موجود است. و به عکس اگر افراد کلاش و فاسد و نادرست، اطراف او را گرفته بودند می فهمیم که آب از سرچشمه گل آلود است.

۱. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۳۲ - همین مضمون با کمی تفاوت در نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۹ آمده است.

اکنون نگاهی به خاصان و رازداران و شاگردان اصلی مکتب پیامبر اسلام ﷺ می‌افکنیم. افرادی همچون علی بن ابیطالب و در مراحل بعد کسانی همچون سلمان و ابوذر و مقداد و عمار یاسر و صهیب و بلال و امثال آنها را می‌بینیم که هر کدام نمونه‌ای از تقوا، فضیلت، ایمان، آگاهی و پارسایی بودند.

اصحاب صفه همان مهاجران پاکبازی که چشم از تمام زندگی خود در مکه پوشیده بودند و به صفوف یاران پیامبر ﷺ پیوستند در حالی که در شدیدترین وضع اقتصادی زندگی می‌کردند، نمونه دیگری از این افرادند.

گروه هفتاد نفری که برای تبلیغ اسلام به سرزمین نجد رفتند و همه در این راه شربت شهادت نوشیدند کسانی بودند که شب‌ها مشغول عبادت بودند و روزها به هیزم کشی می‌پرداختند و دسترنج خود را در اختیار اصحاب صفه می‌گذاشتند.<sup>۱</sup>

در میان یاران خاص او کسانی بودند که از موقعیت اجتماعی و جنبه‌های مادی و ظاهری، در سطوح کاملاً پایین قرار داشتند ولی پیامبر اسلام ﷺ آنها را به خاطر امتیازات معنویشان گرامی می‌داشت و بر دیگران مقدم می‌شمرد تا آنجا که این موضوع سبب اعتراض سخت مخالفان گردید و عده‌ای از بزرگان آنها نزد پیامبر ﷺ آمدند، در حالی که افرادی همچون سلمان و صهیب و ابوذر و عمار و خباب و امثال آنان از یاران تهیدست نزد پیامبر ﷺ حضور داشتند.

هنگامی که چشمشان به این صحنه افتاد با غرور و تکبر خاصی گفتند: «لَوْ نَحْيَيْتَ عَنَّا هَؤُلَاءِ (وَ) رَوَائِحَ صَنَائِهِمْ ... جَلَسْنَا نَحْنُ إِلَيْكَ وَ أَحَدْنَا عَنْكَ فَلَا يَمْنَعُنَا

۱. منتهی الآمال، وقایع سال چهارم هجری. همین معنا با مختصر تفاوتی که در تاریخ کامل ابن اثیر، جلد

۲، صفحه ۱۷۱ آمده است.

مِنَ الدُّخُولِ عَلَيْكَ إِلَّا هُوَ لَا»؛ «اگر اینها و بوی زننده و نامطلوبشان را از ما دور می‌ساختی نزد تو می‌نشستیم و از تعلیمات تو فرا می‌گرفتیم، تنها چیزی که مانع آمدن ما نزد تو می‌شود همین‌ها هستند.» در اینجا بود که آیه: ﴿وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ﴾<sup>۱</sup> نازل شد و به پیامبر ﷺ دستور داد، همیشه با این گروه از پاکدلان پابره‌نه باشد و چشم به زرق و برق ظاهری ثروتمندان خودخواه ندوزد.<sup>۲</sup>

در آیه بعد از آن در برابر این گونه تقاضاهای مستکبران، بیان تند و کوبنده‌ای آمده است می‌فرماید: ﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا﴾: «بگو: "حق از سوی پروردگارتان برای شما آمده است! هرکس می‌خواهد ایمان بیاورد (و این حقیقت را پذیرا شود)، و هر کس می‌خواهد کافر گردد". ما برای ستمکاران آتشی آماده کرده‌ایم که سرا پرده‌اش آنان را از هر سو احاطه کرده است».

این بیان صریح و قاطع به خوبی اثبات می‌کند که اسلام از چه قشری حمایت می‌کرده و چه افشاری، ایمان آوردندگان صفوف مقدم اسلام بودند.

قرآن مجید وجود افراد مؤمن و پاکدل و درستکار را پیرامون پیامبر ﷺ یکی از شواهد حقانیت او شمرده و می‌گوید: ﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ...﴾: «آیا آن کس که دلیل آشکاری از پروردگار خویش دارد، و به دنبال آن، شاهده‌ای از سوی (خدا) آمده»<sup>۳</sup> همچون کسی است که این امتیازات را ندارد.

۱. سوره کهف، آیه ۲۸.

۲. این داستان را بسیاری از مفسران و مورخان با عبارات مختلفی نقل کرده‌اند، تفسیر مجمع البیان و قرطبی، ذیل آیه ۲۸ سوره کهف.

۳. سوره هود، آیه ۱۷.

بسیاری از مفسران معتقدند که «بَيِّنَةٌ»، همان قرآن یا معجزات است و منظور از «شاهد» همان پیروان فداکار و مؤمنان مخلص است.

اصولاً ایمان آوردن شخصی مانند علی عليه السلام با آن مقامات علمی و معنوی و اخلاقی که از نهج البلاغه او آشکار است، می تواند شاهد گویایی بر حقانیت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.



## ۸. پیشرفت سریع

پیشرفت سریع و خارق العاده یک آیین و ایجاد تحوّل عظیم و گسترده، می تواند قرینه دیگری برای اصالت و حقانیت آن باشد. زیرا چنین تأثیری هنگامی ممکن است که پایه های آن مکتب روی فطریات و واقعیات زندگی و منطبق بر قوانین آفرینش باشد، همان قوانینی که حاکم بر زندگی انسان ها است.

یک قانون غیر فطری و ناسازگار با روح و جسم انسان به زحمت پیشرفت می کند؛ و اگر پیشرفت کند باید از عوامل فشار برای آن کمک گرفته شود. مثلاً کمونیسم در آغاز دعوت خود، پیشرفت سریع و چشمگیری داشت، ولی همه می دانیم با توسل به زور و خونریزی های بی حساب و دیکتاتوری شدید انجام گرفت. حال اگر پیشرفت سریع و عمیق مکتبی مخصوصاً در عمق افکار جامعه صورت گیرد نشانه اصالت آن است. ما می دانیم اسلام در همان قرون نخستین مناطق وسیعی را فتح کرد بی آنکه حتی پای یک سرباز اسلامی به آنجا رسیده باشد.

به هر حال پیشرفت سریع اسلام در ظاهر و باطن جامعه بشری و در مناطق وسیعی از جهان آن هم در یک مدت کوتاه چیزی نیست که بر کسی مخفی باشد و جالب این که پیدایش این آیین از یک سرزمین عقب مانده نیمه وحشی صورت گرفت و در مدت کوتاهی تمام دنیای متمدن آن عصر را تحت نفوذ خود قرار داد.

این نفوذ سریع و گسترده، هنوز به صورت یک معما برای مورخان بزرگ غیر اسلامی باقی مانده است؛ لذا به عنوان نمونه به موارد زیر اشاره می‌کنیم:

۱. نویسندگان کتاب تمدن غرب و مبانی آن در شرق که سه تن از دانشمندان معروف غربی هستند هنگامی که به فصل پیدایش گسترش اسلام می‌رسند صریحاً اعتراف می‌کنند: «با تمام کوشش‌هایی که برای شناخت و پیشرفت سریع اسلام شده - تا آنجا که در مدتی کمتر از یک قرن توانست بر قسمت عمده جهان متمدن آن روز سایه افکند - و علیرغم تفسیرها و تحلیل‌هایی که در این قسمت از تاریخ به عمل آمده هنوز این مسأله به صورت یک معما باقی مانده است.»<sup>۱</sup> این اعتراف، نشان می‌دهد که این پیشرفت وسیع و سریع یک امر عادی نبوده است.

۲. بانو واگلری دانشمند معروف اروپایی، کتابی به عنوان پیشرفت سریع اسلام نگاشته که می‌تواند شاهد دیگری برای این مسأله باشد. او این پیشرفت سریع را امری غیر عادی و اعجاز‌آمیز می‌شمرد همان گونه که قرآن را کتابی اعجاز‌آمیز می‌داند که هرگز نمی‌تواند ساخته محمد ﷺ باشد، که یک نفر عرب درس

---

۱. تمدن غرب و مبانی آن در شرق، فصل پیدایش و گسترش اسلام.



نخوانده بوده است.

۳. یک محقق ایتالیائی در فصلی از کتاب خود که درباره تاریخ ریاضیات نگاشته در مورد ریاضیات مسلمین به عنوان یک معجزه عربی یاد کرده و آنچه را در اسلام روی داده چنان سریع و شگرف می‌داند که منطق و تعبیر عادی از تفسیر آن عاجز است.

سپس می‌افزاید: «این‌که بعضی از مسلمین پیدایش اسلام و فرهنگ آن را به مشیت و تقدیر ربّانی نسبت داده‌اند ... در واقع نشان این است که این مایه پیشرفت تمدن بشری چنان با میزان امکانات و مقتضیات آن زمان‌ها ناسازگار بوده که جز با مشیت و تقدیر پروردگار نمی‌توانستند آن را تفسیر کنند.»<sup>۱</sup>

۴. برنارد شاو نویسنده معروف انگلیسی در یکی از کتاب‌های خود پیرامون عظمت پیامبر اسلام ﷺ می‌نویسد: «من برای همیشه دین محمد ﷺ را با احترام بسیار نگرسته‌ام چرا که فعالیت و شادابی شگفت‌انگیزی در آن است؛ به نظر من اسلام تنها دینی است که با ادوار مختلف زندگی تطبیق کرده و با هر عصر و زمان سازگار است ... ما قرآن را به عنوان کتاب محمد ﷺ با همان عظمت و اطمینان می‌نگریم که مسلمین آن را کتاب خدا می‌دانند.»<sup>۲</sup>

۵. همین دانشمند انگلیسی در مقاله‌ای در ارتباط با جذابیت و پیشرفت اسلام، پیشگویی می‌کند که: «اسلام بر اثر نفوذ معنوی که دارد هر سال مرتباً بر جمعیت خود، مخصوصاً در کشورهای اروپایی می‌افزاید.»<sup>۳</sup>

---

۱. فرهنگ اسلام شناسان خارجی، جلد اول، صفحه ۶۰، تألیف حسین عبداللہی خوروش.

۲. همان مدرک، جلد ۱، صفحه ۷۴.

۳. همان مدرک، جلد ۲، صفحه ۵۰۵.

اگر بخواهیم گواهی مورخان مسلمان و غیر مسلمانان را در این زمینه گردآوری کنیم کتاب بزرگی را تشکیل می دهد، لذا به همین مقدار قناعت می کنیم.

۱. اخلاق و صفات ویژه دیگر پیامبر اسلام ﷺ خود شاهد گویایی است بر اینکه او هدف مقدسی را دنبال می کند و از یک مأموریت الهی پیروی دارد و هیچ یک از نشانه های مدعیان دروغین و فرصت طلبان سودجو در اخلاق او دیده نمی شود.

تقریباً در تمام تواریخ - اعم از تاریخ هایی که به دست مسلمانان یا غیر مسلمانان نگاشته شده - به مسأله پاکی و امانت او اشاره شده تا آنجا که حتی در جاهلیت نیز همه مردم او را به این صفت می شناختند و لقب امین به او داده بودند، بلکه بعد از ظهور اسلام نیز مخالفان او امانت های خویش را نزد وی می گذاشتند به همین دلیل هنگام هجرت پیامبر اسلام ﷺ به مدینه یعنی پس از گذشتن سیزده سال از ظهور اسلام، به علی علیه السلام دستور داد در مکه بماند و امانت های مردم را به آنان برساند سپس به مدینه هجرت کند.

بهر این است این سخن را نیز از زبان دیگران بشنویم و ببینیم آنها که ظاهراً با او بیگانه اند چه گواهی های صریحی در این زمینه داده اند.

در کتاب عذر تقصیر به پیشگاه محمد ﷺ، از جان دیون پورت انگلیسی نقل می کند که: «بدون شک اگر او (محمد) را یکی از نوادر جهان و پاک ترین نابغه ای که گیتی توانسته است تاکنون پرورش دهد نیاوریم؛ باید او را یکی از بزرگترین انسان ها و یگانه شخصیتی بدانیم که قاره آسیا می تواند به وجود چنین فرزندی

بر خود ببالد.»<sup>۱</sup>

۲. در کتاب محمد رسول الله ﷺ از کتاب اسلام از نظر ولتر چنین نقل شده که ناپلئون در انتقاد از نمایشنامه ولتر که در آن اهانت‌ها به ساحت پیامبر اسلام ﷺ روا داشته می‌گوید: «ولتر به تاریخ و وجدان بشری خیانت کرده، زیرا سجایای عالی محمد ﷺ را انکار نمود و مرد بزرگی را که بر چهره جهانیان فروغ الهی تاباند، موجود دیگری معرفی کرده است.»<sup>۲</sup>

۳. اتفاقاً همین ولتر در اواخر عمر خود در آن نمایشنامه موهن تجدید نظر نموده و با صراحت اعتراف می‌کند: «در محمد ﷺ چیزی وجود دارد که احترام همگان را بر می‌انگیزد، و من در حق محمد ﷺ بسیار بد کردم.»<sup>۳</sup>

۴. در کتاب دایرة المعارف بریتانیا ذیل کلمه قرآن چنین آمده است: «محمد ﷺ در میان رجال و شخصیت‌های بزرگ دینی و مذهبی جهان، موفق‌ترین و پیروزمندترین شخصیت عالم، به شمار می‌آید و رسالت او توأم با توفیق و پیروزی قابل توجهی بوده است.»<sup>۴</sup>

۵. گوستاولویون فرانسوی نویسنده کتاب معروف تمدن اسلام و عرب می‌گوید: «سادگی و آشکار بودن اصول عقاید اسلامی، به علاوه رفتار با مردم از روی عدل و احسان که سگه روشنش بر روی دین و مذهب اسلام خورده است سبب شد که تمام روی زمین را تسخیر کند.»

۶. لامارتین شاعر معروف فرانسوی درباره او پس از شرح مفصّلی در ستایش

---

۱. عنذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، صفحه ۱۴.

۲. محمد رسول الله ﷺ، صفحه ۱۴۲.

۳. همان کتاب، صفحه ۱۴۳.

۴. دایرة المعارف بریتانیا، چاپ یازدهم، ماده قرآن.

پیامبر اسلام ﷺ چنین می‌گوید: «این است محمد ﷺ به هر میزانی که با آن عظمت را بتوان اندازه‌گیری کرد ناچاریم بگوییم در عالم بزرگتر از محمد ﷺ مردی نیست».<sup>۱</sup>

۷. طیب و نویسنده معروف مادی لبنانی در اشعار بسیار بلیغی که درباره پیامبر اسلام ﷺ سروده او را بهترین مدبر و حکیم و دانشمند و خداوند سخاوت و سخن و مرد عقل و سیاست و قهرمان میدان نبرد معرفی می‌کند؛ و اوصافی برای او در این زمینه بیان کرده که در نوع خود بی نظیر است.<sup>۲</sup>

۸. اگر چه جمعی از مورخان غربی مغرض و سودجو تلاش کرده‌اند ترسیمی بر خلاف واقعیت از پیامبر اسلام ﷺ کنند، ولی پاسخ آنها همان است که یکی از محققان خودشان به نام یوحنا واکنبرت در کتاب محمد و اسلام از نویسندگان متعصب و مغرض که بر خلاف حقیقت درباره پیامبر اسلام ﷺ مطالبی نوشته‌اند انتقاد کرده؛ چنین می‌نویسد: «به هر قدر شخص به حقایق معتبر تاریخی و مصادر موثق و صحیحی که راجع به گفتار و رفتار و حالات محمد ﷺ مطالبی از روی حقیقت نوشته‌اند مراجعه نماید، بدگویان این پیامبر مانند: مارکس و بریدر و سایر این افراد، در نظرش حقیر و بسیار ضعیف جلوه می‌کنند».<sup>۳</sup>

کوتاه سخن این‌که: نه تنها دوستان و پیروان او، بلکه مخالفان و دور افتادگان از او آن‌قدر درباره صفات و سجایا و ملکات فاضله اخلاقی و برنامه‌های پرارزش زندگی شخصی و اجتماعی او سخن گفته‌اند که هر گاه جمع آوری شود چندین

---

۱. نقل از کتاب تاریخ ترکیه، طبق نوشته فرهنگ اسلام شناسان خارجی، صفحه ۶۱.

۲. فرهنگ اسلام شناسان خارجی، صفحه ۵۳۴.

۳. محمد در نظر دیگران، به نقل از فرهنگ اسلام شناسان خارجی، جلد ۱، صفحه ۱۶۴.

کتاب بزرگ را تشکیل می‌دهد.



از مجموع این قرائن دهگانه که به هر کدام اشاره گذرایی داشتیم به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که او پیامبر صادق و رسولی راستین و مبعوث از سوی خداوند بزرگ بوده، و در این امر کمترین تردیدی نیست؛ حتی اگر از تمام معجزات و خوارق عادات او صرف نظر شود.

این دلیل به تنهایی کافی است بلکه همان گونه که در گذشته نیز اشاره شد این دلیل برای اندیشمندان از معجزات عادی و معمولی بسیار برتر و بالاتر است.

## بشارات و اشارات

### اشاره:

سومین دلیلی که برای صدق گفتار پیامبر اسلام ﷺ می توان اقامه کرد بشارات و اشاراتی است که در کتب آسمانی پیشین آمده است گر چه بسیاری از این بشارات در هاله‌ای از تعصب فرو رفته و در طول تحریفاتی که در کتب آسمانی پیشین انجام یافته، حذف یا دگرگون شده است؛ ولی باز هم نشانه‌های فراوانی در این زمینه در کتب موجود سایر مذاهب که امروز در دست ما است به چشم می خورد.

قرائن نشان می دهد که این نشانه‌ها و اشاره‌ها در آغاز ظهور اسلام بیشتر از امروز در دسترس بوده به طوری که قرآن مجید کراراً بر آنها تکیه کرده و یهود و نصاری را به دقت در آنها دعوت می کند. بدون شک اگر چنین چیزی وجود نداشت ممکن نبود قرآن با این صراحت روی نشانه‌های فوق تکیه کند.

این نکته نیز قابل توجه است که طبق تصریح بسیاری از تواریخ، آمدن گروهی از یهود به سرزمین مدینه به خاطر بشارت‌هایی بود که در کتب خود درباره ظهور

پیامبر اسلام ﷺ خوانده بودند و عشق و آرزوی درك محضر او، آنها را وادار به ترك دیار و جلای وطن نموده و در مدینه سکنی کردند. و گر نه محیط حجاز عموماً و مدینه خصوصاً جاذبهٔ چندانی برای زندگی مادی نداشت که به خاطر تجارت یا زراعت و دامداری آنجا را وطن خود انتخاب کند.

آنها خود را سزاووتر از دیگران برای پذیرش آئینی که در انتظار او بودند می دانستند، ولی بعد از ظهور اسلام و به خطر افتادن منافع نامشروع گروهی از آنان، مسأله تغییر شکل داد؛ و سرانجام به مقابله با پیامبر اسلام ﷺ برخاستند، و این معنا جای تعجب نیست چنانکه نظیر آن را در دوستی بسیاری از دوستان و پیوندهای مودّت آمیز گروهی از محبّان مشاهده می کنیم. با این اشاره به قرآن مجید باز می گردیم و آیاتی را که به این معنا اشاره می کند و یهود و نصاری را به خاطر بی توجهی به آن سرزنش می کند، مورد توجه قرار می دهیم:

۱. ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ﴾<sup>۱</sup>.

۲. ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ﴾<sup>۲</sup>.

۳. ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ﴾<sup>۳</sup>.

۴. ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ

۱. سوره بقره، آیه ۱۴۶ و سوره انعام، آیه ۲۰.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۳. سوره صف، آیه ۶.

عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ<sup>۱</sup>.  
 ۵. ﴿وَأَمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا  
 بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونَ - وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ  
 تَعْلَمُونَ<sup>۲</sup>﴾.

## ترجمه

۱. «کسانی که کتاب آسمانی به ایشان داده ایم، بخوبی او (پیامبر) را می شناسند، همان گونه که فرزندان خود را می شناسند».

۲. «همان کسانی که از فرستاده (خدا)، پیامبر اُمّی (و درس نخوانده) پیروی می کنند؛ پیامبری که صفاتش را، در تورات و انجیلی که به صورت مکتوب نزدشان است، می یابند».

۳. «و (به یاد آورید) هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: "ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم در حالی که تصدیق کننده توراتی می باشم که قبل از من فرستاده شده، و بشارت دهنده به پیامبری که بعد از من می آید و نام او احمد است". هنگامی که او (احمد) با معجزات و دلایل روشن به سراغ آنان آمد، گفتند: "این سحری آشکار است"».

۴. «و هنگامی که از طرف خداوند، کتابی برای آنها آمد که هماهنگ با نشانه هایی بود که با خود داشتند، و پیش از این، به خود نوید (آمدن این کتاب و) پیروزی بر کافران را می دادند، با این همه، هنگامی که این (کتاب، و پیامبری) را که شناخته

۱. سوره بقره، آیه ۸۹.

۲. سوره بقره، آیات ۴۱ و ۴۲.



بودند نزد آنها آمد، به او کافر شدند؛ پس لعنت خدا بر کافران باد!».

۵. «و به آنچه نازل کرده‌ام ایمان بیاورید؛ که نشانه‌های آن، با آنچه در کتاب شما است، مطابقت دارد؛ و نخستین کافر به آن نباشید؛ و آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید؛ و تنها از (مخالفت) من پرهیزید! - و حق را با باطل نیامیزید؛ و حقیقت را با این که (از آن) آگاهید، کتمان نکنید».



### آنها به خوبی او را می‌شناختند

نخستین آیه که در دو سوره قرآن آمده است می‌گوید: «پیروان کتب آسمانی به خوبی پیامبر اسلام ﷺ را می‌شناسند، آن گونه که فرزندان خود را می‌شناسند»: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا بِالْكِتَابِ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾.

یعنی نه تنها از اصل ظهور و دعوت او آگاهند بلکه نشانه‌ها و خصوصیات و جزئیات او را نیز می‌دانند، و در ذیل آیه که در سوره بقره آمده می‌فرماید: «ولی جمعی از آنان، حق را در حالی که از آن آگاهند کتمان می‌کنند»: ﴿وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾.

از عبدالله بن سلام که یکی از علمای بزرگ یهود بود و سپس اسلام را پذیرفت نقل شده که می‌گفت: «من پیامبر اسلام ﷺ را بهتر از فرزندم می‌شناسم»: «أَنَا أَعْلَمُ بِهِ مِنِّْي بِإِبْنِي».<sup>۱</sup>

در روایت دیگری آمده است: وقتی پیامبر اسلام ﷺ به مدینه آمد، عمر به عبدالله

۱. تفسیر کبیر فخر رازی و المنار، ذیل آیه مورد بحث.

بن سلام گفت: «خداوند چنین آیه‌ای بر پیامبرش نازل کرده که اهل کتاب او را همچون فرزندان خود می‌شناسند، این شناسایی چگونه است؟» عبدالله بن سلام گفت: «ما او را با صفاتی که خدا بیان کرده می‌شناسیم و هنگامی که او را در میان شما ببینیم، او را تشخیص می‌دهیم همان گونه که یکی از ما پسرش را هنگامی که در میان بچه‌ها ببیند می‌شناسد.»<sup>۱</sup>

تفسیر مشهور آیه که با ظاهر آن به خوبی سازگار است همان گونه بود که بیان شد؛ ولی دو احتمال دیگر در تفسیر آیه نیز داده شده است و آن این که ضمیر در «يَعْرِفُونَهُ» به آگاهی بر نبوت یا مسأله قبله بازگردد و بنابر احتمال اول اشاره به آگاهی اهل کتاب از مسأله نبوت و بنابر احتمال دوم اشاره به آگاهی آنها نسبت به امر تغییر قبله مسلمین از بیت المقدس به کعبه است، و البته هر دو احتمال، فوق العاده ضعیف ه نظر می‌رسد.

در دومین آیه با ذکر نه وصف از اوصاف پیامبر اسلام ﷺ که در واقع دلایل حقانیت او را از زوایای مختلف، مورد توجه قرار داده است - که بعضی اشاره به محتوای والای دعوت او و برنامه‌های او است، و بعضی به قرائن دیگر مانند: امی و درس نخوانده بودن، دلسوز و مهربان بودن و امثال آن اشاره می‌کند، و در قسمتی از این دلایل نیز روی مسأله صفات و علامات و نشانه‌های او در کتب آسمانی پیشین (تورات و انجیل) تکیه می‌کند - و می‌فرماید: «همان کسانی که فرستاده (خدا) پیامبر «أُمِّي» (و درس نخوانده) پیروی می‌کنند، پیامبری که صفاتش را، در تورات و انجیلی که به صورت مکتوب نزدشان است می‌یابند...

۱. روح المعانی، جلد ۷، صفحه ۱۰۳ و مجمع البیان، جلد ۳، صفحه ۲۸۲ و روح البیان، جلد ۳، صفحه ۱۸.

تنها آنان رستگارانند»: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ... أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.

گرچه در این آیه با صراحت نام پیامبر اسلام ﷺ برده نشده؛ ولی اوصافی که در آن ذکر گردیده آشکارا می‌رساند که منظور، آن حضرت است.

چگونه می‌توان پذیرفت که قرآن با این صراحت با یهود و نصاری سخن بگوید و خبر از وجود دلایل و نشانه‌های پیامبر اسلام ﷺ در کتب آنها بدهد، و این مسأله با حقیقت مطابق نباشد و آنها سکوت کنند؛ به یقین اگر چنین نشانه‌هایی در کتب آنها وجود نداشت، آن را دستاویز مهمی بر ضد پیامبر ﷺ می‌کردند و همه جا فریاد می‌کشیدند و اگر چنین برخوردی وجود داشت در تاریخ برای ما نقل می‌شد. بنابراین حداقل سکوت آنها دلیل روشنی بر وجود این قرائن و نشانه‌ها در کتب آنها است. به علاوه به گفته فخر رازی اگر چنین چیزی واقعیت نداشت موجب نفرت یهود و نصاری از اسلام می‌شد و شخص عاقل هرگز اقدام به چیزی که موجب نفرت مردم (مخصوصاً در زمینه دعوت) بشود نمی‌کند.<sup>۱</sup> و چنانکه بعداً خواهد آمد حتی در کتب تحریف یافته کنونی آنها بخشی از این دلایل و نشانه‌ها موجود است.

قابل توجه این که قرآن نمی‌گوید: «يَجِدُونَ عَلَائِمَهُ وَ دَلَائِلَهُ»: «نشانه‌ها و دلایل او را می‌یابند» بلکه می‌فرماید: «يَجِدُونَهُ» یعنی خود پیامبر ﷺ را در تورات و انجیل می‌یابند و این تعبیر - یعنی حضور پیامبر ﷺ در کتب آنها - تأکیدی است با نهایت وضوح بر این مطلب.

در بعضی از روایات اسلامی در ذیل همین آیه آمده است که بعضی از مسلمین دو نفر از آگاهان به تورات را جداگانه مورد سؤال قرار دادند و آن دو اوصاف پیامبر اسلام ﷺ را دقیقاً مانند هم ذکر کردند.<sup>۱</sup>

۳. در سومین آیه از زبان عیسی بن مریم علیه السلام می‌خوانیم که او با صراحت در برابر بنی اسرائیل بشارت داد که من رسول خدا هستم، و توراتی را که پیش روی من است تصدیق می‌کنم، و نسبت به پیامبری که بعد از من می‌آید و نام او احمد است شما را بشارت می‌دهم: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾ و در پایان آیه می‌فرماید: «هنگامی که او (احمد) با معجزات و دلائل روشن به سراغ آنان آمد؛ گفتند: "این سحری است آشکار"» ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ﴾.

قابل توجه این که قرآن گفتار آنها را در مخالفت با معجزات و نسبت دادن آن به سحر نقل می‌کند، ولی سخنی از مخالفت آنها در مورد اخبار مسیح علیه السلام نسبت به آمدن احمد نگفته است و این دلیل روشنی است بر این که آنها این خبر را انکار نمی‌کردند.

۴. در چهارمین آیه به نکته تازه‌ای در این رابطه برخورد می‌کنیم، می‌فرماید: «و هنگامی که از طرف خداوند، کتابی برای آنها آمد که هماهنگ با نشانه‌هایی بود که با خود داشتند، و پیش از این، به خود نوید (آمدن این کتاب و) پیروزی بر کافران را می‌دادند، با این همه، هنگامی که این (کتاب، و پیامبری) را که شناخته

---

۱. تفسیر قرطبی، جلد ۴، صفحه ۲۷۳۵ (با تلخیص).

بودند نزد آنها آمد، به او کافر شدند؛ پس لعنت خدا بر کافران باد: ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾.

این آیه اشاره به چیزی است که در شأن نزول آن آمده که یهود به خاطر نشانه‌هایی که از پیامبر اسلام ﷺ در کتب خود دیده بودند، از سرزمین و دیار خود، به مدینه هجرت نمودند، و چون در کتب خویش خوانده بودند که هجرتگاه این پیامبر ﷺ در میان کوه عیر و أحد است - دو کوهی که در دو طرف مدینه قرار دارد - آمدند و در مدینه ساکن شدند و حتی به برادران خویش نوشتند که ما سرزمین موعود را یافتیم، و به سوی ما بیایید. آنها که در فاصله نه چندان دوری بودند گفتند: ما از آن سرزمین فاصله زیادی نداریم، هنگامی که پیامبر موعود به آن جا هجرت کرد به سوی شما خواهیم آمد! و به هنگامی که با ساکنان بومی مدینه، قبیله اوس و خزرج درگیر می شدند می گفتند: «ما در سایه پیامبر جدید، بر شما پیروز خواهیم شد»<sup>۱</sup>.

ولی متأسفانه هنگامی که آن پیامبر ظهور کرد، با او به مخالفت برخاستند، چرا که او را در مسیر امیال و اهداف نامشروع خود ندیدند.

اینها همه نشان می دهد که مسأله ظهور پیامبر اسلام ﷺ تا چه اندازه در کتب آنها به وضوح بیان شده بود.

این نکته شایان دقت است که تعبیر به ﴿مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ﴾: «گواه بر چیزی است

---

۱. اقتباس از شأن نزولی که در الدر المنثور از تفاسیر اهل سنت، و تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده است - بسیاری از مفسران شیعه و اهل سنت نیز آن را در ذیل آیه آورده اند - گر چه بعضی از مفسران مانند: فخر رازی احتمالات متعددی درباره جمله ﴿وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ داده اند، ولی غالب آنها به همان معنا که در بالا گفته شد باز می گردد.

که با آنها است» با همین تعبیر یا مشابه آن، بیش از ده بار در قرآن مجید آمده است، و مفهومی این نیست که پیامبر ﷺ کتب آسمانی آنها را تأیید می‌کرد - با این که دست تحریف به سوی آنها دراز شده بود - بلکه منظور این است که صفات پیامبر ﷺ موافق و منطبق بر نشانه‌هایی بود که آنها با خود داشتند، و به تعبیر دیگر پیامبر اسلام ﷺ و کتاب آسمانی او درست همان اوصافی را داشتند که آنها از قبل با آن آشنا بودند، و در حقیقت تصدیقی بود بر کتب آسمانی آنها از این نظر که با صفات او کاملاً هماهنگ بود.

به این ترتیب تمام آیاتی که تعبیر فوق در آنها آمده، در زمره آیاتی قرار می‌گیرد که ما در این بحث به دنبال آن هستیم.

۵. بالآخره در آخرین آیه مورد بحث، یهود را مخاطب ساخته و ضمن تأکید بر لزوم ایمان به کتاب آسمانی پیامبر اسلام ﷺ که موافق با نشانه‌های نزد آنها است، می‌فرماید: «و به آنچه نازل کرده‌ام ایمان بیاورید؛ که نشانه‌های آن، با آنچه در کتاب شما است، مطابقت دارد؛ و نخستین کافر به آن نباشید»: ﴿وَأْمِنُوا بِمَا أُنزِلَتْ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ﴾.

یعنی اگر بت پرستان عرب به آن کافر شوند، عجیب نیست، عجیب این است که شما آن را انکار کنید، چرا که از شما انتظار می‌رفت نخستین مؤمنان به او باشید؛ مگر به خاطر شوق دیدار او و درك حضورش از شهرها و دیار خود به مدینه نیامدید و در انتظار ظهورش روز شماری نمی‌کردید؟! پس چرا قضیه برعکس شود و شما نخستین کافران باشید؟

سپس به انگیزه این تغییر روش، اشاره کرده می‌فرماید: به خاطر منافع مادی،

حقایق را پنهان نکنید: «و آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید؛ و تنها از (مخالفت) من بپرهیزید»: ﴿وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِنِّي فَاتَّقُونَ﴾.

اشاره به این که هر بهایی در مقابل آن بگیرد ناچیز است، هر چند تمام جهان باشد؛ اما شما دون همتان به خاطر منافع اندك مادی (احیاناً برای یک میهمانی سالیانه) آیاتی که نشانه‌های پیامبر اسلام ﷺ را در بر دارد پنهان نمودید.

سپس برای تأکید بیشتر می‌فرماید: «و حق را با باطل نیامیزید؛ و حقیقت را با اینکه (از آن) آگاهید کتمان نکنید»: ﴿وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾.

در حقیقت یهود در این زمینه مرتکب چندین تخلف شدند:

نخست این که: عهد کرده بودند که اولین مؤمنان به پیامبر ﷺ باشند در حالی که از نخستین کافران شدند.

دوم این که: حق را با باطل آمیختند تا چهره آن را مکتوم دارند و مردم را به اشتباه بیفکنند.

سوم این که: حق را آگاهانه کتمان کردند و آیات الهی را به بهای کمی فروختند. آیات متعدد دیگری: نیز در قرآن مجید آمده که از همین معنا، یعنی کتمان حقایق از سوی یهود حکایت دارد و ظاهراً همه آنها اشاره به همین مسأله کتمان آیات نبوت است.

از مجموع آنچه در آیات فوق آمده است به خوبی استفاده می‌شود که صفات و نشانه‌های پیامبر اسلام ﷺ و حتی نام مبارك او در کتب پیشین آمده و بشارات و اشارات فراوانی نسبت به این ظهور داده شده است.

اکنون به سراغ کتب عهدین (تورات و انجیل) که در دسترس ما است می‌رویم تا نمونه‌های این نشانه‌ها و اشاره‌ها را بررسی کنیم.

### بشارت بر ظهور پیامبر ﷺ در کتب پیشین

همان گونه که اشاره شد در کتاب‌های موجود یهود و نصاری امروز نشانه‌های این پیامبر بزرگ را می‌یابیم، ولی به یقین قبل از ظهورش، مسائل بیشتری وجود داشته که بر اثر ناهماهنگ بودن با تعصبات کور و کر، یا منافع سران آنها در ظلمت کتمان فرو رفته است.

در زمینه بشارات عهدین کتب متعددی نوشته شده، و یا بخشی از بعضی کتاب‌ها به آن اختصاص یافته است که پرداختن به همه آنها در شأن این مختصر نیست و تنها به چند نمونه بارز بسنده می‌کنیم:

۱. در سه مورد از انجیل یوحنا روی واژه فارقلیط یا فارقلیطا تکیه شده است که در ترجمه‌های فارسی به تسلی دهنده ترجمه شده است، از جمله:  
در یک جا می‌خوانیم: «و من از پدر خواهم خواست و او تسلی دهنده دیگر (فارقلیطا) به شما خواهد داد که تا به ابد با شما باشد».<sup>۱</sup>

در جای دیگر آمده است: «و چون آن تسلی دهنده (فارقلیطا) بیاید که من از جانب پدر به شما خواهم فرستاد، یعنی روح راستی که از طرف پدر می‌آید، او درباره من شهادت خواهد داد».<sup>۲</sup>

در باب بعد نیز آمده است: «لیکن به شما راست می‌گویم که شما را مفید است که

---

۱. انجیل یوحنا، باب ۱۴، جمله ۱۶.

۲. همان مدرک، باب ۱۵، جمله ۲۶.



من بروم که اگر من بروم، آن تسلی دهنده (فارقلیطا) به نزد شما نخواهد آمد، اما اگر بروم او را به نزد شما خواهم فرستاد».<sup>۱</sup>

قابل توجه این که فخر رازی در جلد ۲۹ تفسیر خود، صفحه ۳۱۳، از اناجیل موجود در عصر خودش از انجیل یوحنا چنین نقل می کند که در باب ۱۴ می گوید: «وَأَنَا أَطْلُبُ لَكُمْ إِلَى أَبِي حَتَّى يَمْنَحَكُمْ وَ يُؤْتِيَكُمْ الْفَارَقْلِيطَ حَتَّى يَكُونَ مَعَكُمْ إِلَى الْأَبَدِ» که عیناً همان است که در بالا ذکر کردیم، ولی با تصریح به واژه فارقلیط. همین معنا را از باب ۱۵ و ۱۶ با تصریح به واژه فارقلیط، ذکر می کند. فارقلیط که در زبان یونانی پریکلتوس یا پراقلیقوس گفته می شود، بسیاری از مسیحیان آن را به معنای تسلی دهنده یا روح القدس تفسیر کرده اند، ولی جمعی آن را به معنای بسیار ستوده - که مطابق با نام احمد است و با آیه ۶ سورة صف که می فرماید: «من بشارت به رسولی می دهم که بعد از من می آید و نامش احمد است» کاملاً تطبیق می کند - ذکر کرده اند.

آنچه از مطالعه دقیق در ریشه این لغت بر می آید این است که فارقلیط در اصل کلمه یونانی است، ریشه آن پریقلیتوس به معنای بسیار ستوده بوده که آن را با پراقلیتوس به معنای تسلی دهنده اشتباه کرده اند.

نویسنده کتاب چراغ (آقای حسینیان) در جزوه کوچک و پر محتوای خود عین متن لاتین انجیل یوحنا را از کتاب موسوم به اناجیل، طبع پاریس، تألیف لامنه، موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی در آغاز کتاب خود آورده است و به خوبی نشان می دهد که کلمه فارقلیط در آنجا به صورت پِرِکْلِپْت (که در عربی به

---

۱. همان مدرک، باب ۱۶، جمله ۷.

معنای احمد و در فارسی به معنای بسیار ستوده است) آمده، نه به صورت پَرَکلیت (پاراکلیت) که به معنای تسلی دهنده است؛<sup>۱</sup> ولی بعداً متأسفانه در متون اناجیل تعبیر اول کنار رفت و تعبیر دوم به جای آن نشست.

او نیز می‌افزاید: «قدمای نصاری از لفظ پَرَکلیت اسم خاص شخص، فهمیده بودند. چون در ترجمه‌های سریانی عین لفظ را آورده یعنی فارقلیط؛ و در ترجمهٔ عبرانی که نزد من موجود است و شخصاً مشاهده کردم فرقلیط آورده زیرا آن را اسم انسانی (معین) می‌دانستند و ترجمهٔ عبرانی و سریانی نزد مسیحیان کمال اهمیت و اعتبار را دارد.»<sup>۲</sup>

در واقع این واژه مانند واژهٔ محمد و علی و حسن و حسین علیهم‌السلام و امثال آنهاست که هرگز در ترجمهٔ عبارات، ترجمه نمی‌شود؛ مثلاً به جای جمله: «جاء علی» هیچ کس نمی‌گوید: بلند مرتبه آمد، بلکه می‌گویند: علی آمد. اما متأسفانه علمای مسیحی در زمان‌های بعد برای محو کردن این نشانهٔ نبوت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اولاً پَرَکلیت را به پاراکلیت تبدیل کردند، و ثانیاً آن را از صورت اسم خاص بیرون آورده، به صورت معنی وصفی درآورده‌اند و به جای آن تسلی دهنده گفته‌اند. (دقت کنید)

از این سخن بر می‌آید که واژهٔ اصلی اگر پریقلیتوس باشد به معنای بسیار ستوده است، و اشتباه آن با پراقلیتوس به معنای تسلی دهنده بعید نیست؛ البته احتمال تعمّد در این تفسیر نادرست نیز زیاد است.

مرحوم علامهٔ شعرانی در کتاب خود نثر طوبی، می‌گوید: «در یک کتاب لغت

۱. کتاب چراغ، صفحهٔ ۱.

۲. همان مدرک، صفحهٔ ۶.

یونانی دیده‌ام که فارقلیط را به معنای بسیار ستوده و کسی که به سر همهٔ زبان‌ها افتاده و از او به نیکی یاد می‌کنند ترجمه کرده‌اند». سپس می‌افزاید: «کتب لغت یونانی به زبان انگلیسی و لغت فرانسه همه جا موجود است (می‌توانید به آن مراجعه کنید) ولی مسیحیان آن را به تصحیف می‌خوانند و به معنای تسلی دهنده ترجمه می‌کنند و ما خود در این باب رسالهٔ مستقلى نوشته‌ایم»<sup>۱</sup>

در کتاب فرهنگ لغات قرآن نوشتهٔ دکتر قریب می‌خوانیم که: «مستفاد از روایات آن است که انبیاء عظام هر کدام به نوبهٔ خود بشارت به آن حضرت (پیامبر اسلام ﷺ) در کتابشان داده‌اند.» سپس از بسیاری از منابع اسلامی نقل می‌کند که نام آن حضرت در انجیل الفارقلیطا که معنای آن احمد است می‌باشد.<sup>۲</sup>

در کتاب التحقیق فی کلمات القرآن الکریم آمده که: «اصل این کلمه (فارقلیط) در یونانی پَرکَلِیت تحریف شده که معنای آن احمد و پسندیده است، سپس به کلمهٔ پَرکَلِیت تحریف شده که معنای آن تسلی دهنده می‌باشد.»<sup>۳</sup>

از اینها گذشته در تعبیرات خود انجیل جمله‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد این کلمه به هر تعبیری باشد سخن از پیامبری می‌گوید که ظاهر می‌شود و آئینش جاویدان است.

جمله: «من از پدر خواهم خواست، او تسلی دهندهٔ دیگر به شما خواهد داد که تا به ابد با شما خواهد ماند»<sup>۴</sup> دلیل روشنی است که منظور از تسلی دهندهٔ دیگر، پیامبری است که آئینش ابدی و جاودانی است.

---

۱. نثر طوبی، جلد ۱، صفحهٔ ۱۹۷.

۲. فرهنگ لغات قرآن، جلد ۱، صفحهٔ ۳۵۱.

۳. التحقیق، جلد ۲، صفحهٔ ۳۰۵ (ماده حمد).

۴. انجیل یوحنا، باب ۱۴، جملهٔ ۱۶.

در آنجا می‌گوید: «لیکن آن تسلی دهنده یعنی روح القدس که پدر او را به اسم من خواهد فرستاد، همان شما را هر چیز خواهد آموخت».<sup>۱</sup>

بدیهی است که این تسلی دهنده پیامبری است و نه روح القدس؛ و در تعلیمات او همه حقایق نهفته شده و چیزی ناگفتنی باقی نخواهد گذاشت.

به هر حال جای تردید نیست که کلمه احمد و یا واژه‌ای همانند آن در انجیل‌های موجود در زمان پیامبر اسلام ﷺ وجود داشته است و گر نه آیه ششم سوره صف شدیداً مورد اعتراض آنها قرار می‌گرفت و دستاویز خوبی برای مبارزه بر ضد اسلام می‌شد، در حالی که در تاریخ اسلام چنین چیزی را نقل نکرده‌اند. بنابراین چنین به نظر می‌رسد که وقتی بعضی از علمای مسیحی موقعیت خود را در خطر دیدند تصمیم بر تحریف و تبدیل آن به معنای دیگر گرفتند و حتی در بعضی از کتب مسیحیان که قرن‌ها بعد از ظهور پیامبر اسلام ﷺ در گوشه و کنار وجود داشته، همان نام مقدس پیامبر ﷺ به چشم می‌خورده است.

شاهد این سخن بیان جالبی است که یکی از دانشمندان مسیحی که اسلام را پذیرفته در کتاب خود (اَنیْسُ الْأَعْلَام) که یک کتاب تحقیقی جالب است؛ پرده از روی آن برداشته.

او که خود یکی از کشیشان معروف مسیحی بوده و تحصیلات خود را نزد علمای بزرگ مسیحی به پایان رسانیده و به مقام ارجمندی از نظر آن نائل شده، در مقدمه کتاب خود (اَنیْسُ الْأَعْلَام) ماجرای عجیب اسلام آوردنش را چنین شرح می‌دهد:

---

۱. همان مدرک، جمله ۲۶.

« ... بعد از تجسس بسیار و زحمات فوق العاده و گردش در شهرها خدمت کشیش والامقامی رسیدم، که از نظر زهد و تقوا ممتاز بود، فرقه کاتولیک از سلاطین و غیره در سؤالات دینی خود به او مراجعه می کردند؛ من نزد او مدتی مذاهب مختلفه نصاری را فرا می گرفتم، او شاگردان فراوانی داشت ولی در میان همه به من علاقه خاصی داشت کلیدهای منزل ... همه در دست من بود فقط کلید یکی از صندوق خانه ها را پیش خود نگاه داشته بود ...

در این بین روزی کشیش مزبور را عارضه ای رخ داد به من گفت: "به شاگردها بگو حال تدریس ندارم" وقتی نزد شاگردان آمدم دیدم مشغول بحثند و در معنای لفظ فارقلیطا در سریانی و پریکلتوس به زبان یونانی ... جدال آنها به طول انجامید و هر کسی رأیی داشت ...

پس از بازگشت استاد پرسید: "امروز چه مباحثه کردید؟!" من اختلاف آنها را در لفظ فارقلیطا از برای او تقریر کردیم ... گفت: "تو کدامیک از اقوال را انتخاب کرده ای؟"

گفتم: "مختار فلان مفسر را اختیار کرده ام".

کشیش گفت: "تقصیر نکرده ای ولكن حق و واقع خلاف همه این اقوال است، زیرا حقیقت این را نمی دانند مگر راسخان فی العلم، از آنها هم تعداد کمی با آن حقیقت آشنا هستند". من اصرار کردم که معنای آن را برایم بگوئید. وی سخت گریست و گفت: "هیچ چیز را از تو مضایقه نمی کنم ... در فرا گرفتن معنای اسم، اثر بزرگی است ولی به مجرد انتشار، من و تو را خواهند کشت! چنانچه عهد کنی به کسی نگویی این معنا را اظهار می کنم" ... من به تمام مقدسات قسم خوردم که

نام او را فاش نکنم پس گفت: "این اسم از اسماء پیامبر مسلمین است و به معنای احمد و محمد است".

پس از آن کلید آن اطاق کوچک را به من داد و گفت: "در فلان صندوق راباز کن و فلان و فلان کتاب را بیاور" کتاب‌ها را نزد او آوردم این دو کتاب به خط یونانی و سریانی پیش از ظهور پیامبر اسلام بر پوست نوشته شده بود.

در هر دو کتاب لفظ فارقلیطا را به معنای احمد و محمد ترجمه نموده بودند سپس استاد اضافه کرد: "علماء نصاری قبل از ظهور پیامبر اسلام اختلافی نداشتند که فارقلیطا به معنای احمد و محمد است ولی بعد از ظهور محمد برای بقای ریاست خود و استفاده مادی آن را تأویل کردند و معنای دیگری برای آن اختراع نمودند و آن معنا قطعاً منظور صاحب انجیل نبوده است."

سؤال کردم "درباره دین نصاری چه می‌گویید؟" گفت: "با آمدن دین اسلام منسوخ است،" این لفظ را سه بار تکرار نمود پس گفتم: "در این زمان طریقه نجات و صراط مستقیم ... کدام است؟" گفت: "منحصر است در متابعت محمد ﷺ".

گفتم: "آیا تابعان او از اهل نجاتند؟" گفت: "ای وَاللّهِ" (سه بار تکرار کرد) ... سپس استاد گریه کرد و من هم بسیار گریستم گفت: "اگر آخرت و نجات می‌خواهی البته باید دین حق را قبول نمایی ... " و من همیشه تو را دعا می‌کنم به شرط این‌که در روز قیامت شاهد باشی که در باطن مسلمان و از تابعان حضرت محمد ﷺ هستم ... هیچ شکی نیست که امروز بر روی زمین دین اسلام دین

خدا است ...»<sup>۱</sup>

چنانکه ملاحظه می‌کنید طبق این سند علمای اهل کتاب پس از ظهور پیامبر اسلام ﷺ به خاطر منافع شخصی خود، نام و نشانه‌های او را طور دیگری تفسیر و توجیه کردند!

## سؤال

در اینجا سؤال مطرح است که: نام معروف پیامبر اسلام ﷺ محمد ﷺ می‌باشد در حالی که در آیه ۶ سوره صف به عنوان احمد از او یاد شده است؛ این دو واژه گرچه از نظر معنا و مفهوم (ستوده)، تفاوت چندانی ندارد ولی ظاهراً دو اسم مختلف است بنابراین اگر فارقلیطا را به معنای ستوده بگیریم با هر دو می‌سازد؛ ولی تعبیر قرآن (احمد) با نام معروف پیامبر ﷺ سازگار نیست.

## پاسخ:

با توضیح چند نکته جواب این سؤال به خوبی روشن می‌شود:

۱. در تواریخ آمده است که: پیامبر اسلام از کودکی دو نام داشت؛ حتی مردم او را با هر دو نام خطاب می‌کردند: یکی محمد و دیگری احمد. اولی را جدش عبدالمطلب برای او برگزیده بود و دومی را مادرش آمنه. این مطلب در کتاب سیره حلبی مشروحاً ذکر شده است.

۲. از کسانی که مکرر پیامبر اسلام را با این نام یاد کرده‌اند؛ عمویش ابوطالب

---

۱. اقتباس با کمی اختصار از هدایت دوم، مقدمه کتاب انیس الاعلام.

بود. امروز هم در کتابی که به نام دیوان ابوطالب در دست ما است اشعار زیادی دیده می‌شود که در آن از پیغمبر گرامی اسلام به عنوان احمد یاد شده مانند:

أَرَادُوا قَتْلَ أَحْمَدَ ظَالِمُوهُمْ      وَلَيْسَ بِقَتْلِهِمْ فِيهِمْ زَعِيمٌ

«ستمگران آنها تصمیم قتل احمد را داشتند - ولی برای این کار رهبری نیافتند».

وَإِنْ كَانَ أَحْمَدُ قَدْ جَاءَهُمْ      بِحَقٍّ وَلَمْ يَأْتِهِمْ بِالْكَذِبِ

«قطعاً احمد آیین حقی برای آنها آورده - و هرگز دروغ نیاورد».<sup>۱</sup>

در غیر دیوان ابوطالب نیز اشعاری از ابوطالب نیز در این زمینه نقل شده مانند:

لَقَدْ أَكْرَمَ اللَّهُ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا      فَأَكْرَمَ خَلْقِ اللَّهِ فِي النَّاسِ أَحْمَدُ

«خداوند پیامبر خود محمد را گرامی داشت - و لذا گرامی‌ترین خلق خدا در میان مردم احمد است».<sup>۲</sup>

۳. در اشعار حسان بن ثابت، شاعر معروف عصر پیامبر نیز این تعبیر دیده می‌شود:

وَمُفْجَعَةٌ قَدْ شَفَّهَا فَقَدْ أَحْمَدَ      فَظَلَّتْ لِأَلَاءِ الرَّسُولِ تُعَدُّ

«مصیبت زده‌ای که فقدان احمد او را لاغر کرده بود - و پیوسته عطایا و مواهب رسول خدا را بر می‌شمرد».<sup>۳</sup>

اشعاری که از ابوطالب یا غیر او، نام احمد (به جای محمد) در آن آمده آن قدر فراوان است که مجال نقل همه آنها در اینجا نیست. این بحث را با شعر جالب دیگری از فرزند ابوطالب علی علیه السلام پایان می‌دهیم.

۱. دیوان ابوطالب، صفحه ۲۵ و ۲۶.

۲. تاریخ ابن عساکر، جلد ۱، صفحه ۲۷۵.

۳. دیوان حسان بن ثابت، صفحه ۵۹.



اتَّأْمُرُنِي بِالصَّبْرِ فِي نَصْرِ أَحْمَدَ      وَوَاللَّهِ مَا قُلْتُ الَّذِي قُلْتُ جَازِعاً

سَأَسْعَى لَوَجْهِ اللَّهِ فِي نَصْرِ أَحْمَدَ      نَبِيَّ الْهُدَى الْمَحْمُودِ طِفْلاً وَ يَافِعاً

«آیا به من می‌گویی در یاری احمد شکیبیا باشم - به خدا سوگند من آنچه را گفتم از روی جزع و بی صبری نگفتم.»

«من برای خاطر خدا در یاری احمد می‌کوشم - همان پیامبر هدایت که در طفولیت و جوانی پیوسته محمود و ستوده بود.»<sup>۱</sup>

۴. در روایاتی که در مسأله معراج وارد شده بسیار می‌خوانیم که خداوند پیامبر اسلام را در شب معراج بارها به عنوان احمد خطاب کرد و شاید از اینجا است که مشهور شده نام آن حضرت در آسمان‌ها احمد و در زمین محمد ﷺ می‌باشد. در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) نیز آمده است که: «پیامبر اسلام ﷺ ده نام داشت که پنج نام آن در قرآن آمده: محمد و احمد و عبدالله و یس و ن.»<sup>۲</sup>

۵. هنگامی که پیامبر، آیات فوق (آیات سوره صف) را برای مردم مدینه و مکه خواند و قطعاً به گوش اهل کتاب نیز رسید؛ هیچ کس از مشرکان و اهل کتاب ایراد نکردند که انجیل بشارت از آمدن احمد داده؛ نام تو محمد است. این سکوت خود دلیل بر شهرت این اسم در آن محیط است، زیرا اگر اعتراضی شده بود برای ما نقل می‌شد چراکه اعتراض‌های دشمنان حتی در مواردی که بسیار زننده بود نیز در تاریخ ثبت است.

از مجموع این بحث نتیجه می‌گیریم که نام احمد از نام‌های معروف پیامبر اسلام بوده است.

۱. الغدير، جلد ۷، صفحه ۳۵۸.

۲. الغدير، جلد ۷، صفحه ۳۵۸.

۲. بشارت دیگری در سفر تکوین و پیدایش تورات در فصل هفتم به چشم می‌خورد، که نشانه‌های آن جز بر پیامبر اسلام ﷺ تطبیق نمی‌کند. در جمله‌های ۱۷ تا ۲۰ چنین می‌خوانیم: «و ابراهیم به خدا گفت: "که‌ای کاش اسماعیل در حضور تو زندگی نماید ...» و در حق اسماعیل (دعای) ترا شنیدم، اینک او را برکت دادم و او را بارور گردانیده به غایت زیاد خواهم نمود، و دوازده سرور تولید خواهد نمود، و او را امت عظیمی خواهم نمود».

در کتاب انیس الاعلام متن این جمله‌های تورات را که با زبان عبری در اختیار داشته است نقل کرده و در ترجمه آن چنین می‌نویسد: «... و او را بارور و بزرگ گردانید به ماد ماد و دوازده امام که از نسل او خواهد بود و او را امت عظیمی خواهم نمود».

سپس می‌افزاید: «ماد ماد همان عبرانی محمد ﷺ است».<sup>۱</sup>

با توجه به این‌که پیامبر اسلام ﷺ مسلماً از دودمان اسماعیل است و در بشارت فوق آمده که او را امت عظیمی خواهد بود، و دوازده سرور و امام به وجود خواهد آورد، روشن می‌شود که مصداقی جز شخص پیامبر اسلام ﷺ ندارد و اگر واژه ماد ماد نیز به آن ضمیمه شود که در متن عبری آمده هر چند در ترجمه عربی به فارسی، آن را نیاورده‌اند مسأله بسیار روشنتر خواهد بود.

هر گاه گفته شود این دوازده امام و سرور و همچنین امت عظیم ممکن است

۱. انیس الاعلام، جلد ۵، صفحه ۶۹.

اشاره به موسی علیه السلام و اسباط دوازده گانه بنی اسرائیل باشد، و در واقع خداوند به ابراهیم علیه السلام بشارت به ظهور موسی علیه السلام داده است پاسخ آن روشن می باشد، زیرا موسی علیه السلام و اسباط بنی اسرائیل از دودمان اسحاق اند، در حالی که در عبارت فوق از دودمان اسماعیل معرفی شده اند که هیچ مصداقی جز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نمی تواند داشته باشد.

۳. در سفر پیدایش تورات، باب ۴۹، شماره ۱۰، چنین آمده: «عصای سلطنت از یهودا، و فرمان فرمایی از پیش پایش نهضت نخواهد نمود تا وقتی که شیلوه بیاید که به او امتها جمع خواهند شد».

ظاهر این عبارت این است که حاکمیت یهودا و فرمان فرمایی بنی اسرائیل ادامه خواهد داشت تا زمانی که شیلوه ظاهر شود و امتها گرد او جمع گردند، اما در این که منظور از شیلوه کیست یا چیست؟ نویسندگان یهود و نصاری، احتمالات بسیاری داده اند که بسیاری از آنها با جمله بالا به هیچ وجه سازگار نیست از جمله این که شیلوه به معنای محل استراحت و یا شهری در شمال بیت ایل و یا محلی که الآن آن را سیلون می نامند؛ مسلماً تعبیر به آمدن و اجتماع امتها در اطراف او اشاره به شخص است نه اشاره به مکان و محلی.

نویسنده کتاب قاموس مقدس، مسترهاکس آمریکایی ضمن بر شمردن معانی مختلفی برای این واژه، یکی از معانی آن را فرستاده ذکر می کند که با واژه رسول یا رسول الله موافق است.

تنها چیزی که در اینجا ممکن است گفته شود این است که این بشارت تورات اشاره به ظهور حضرت مسیح علیه السلام باشد همان گونه که گفته اند. ولی به گفته

فخرالاسلام در کتاب انیس الاعلام این احتمال صحیح نیست چرا که حضرت مسیح عليه السلام از سوی مادر از فرزندان یهودا است، بنابراین حاکمیت او ادامه حاکمیت یهودا است و در این صورت مصداقی برای آن جز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرستاده خدا وجود ندارد که با ظهور او حکومت آل یهود مخصوصاً در مدینه و خیر و شامات و بسیاری از مناطق دیگر برچیده شد.<sup>۱</sup>

البته بشارات متعدد دیگری نیز از کتب عهدین ذکر کرده اند که شرح تمام آنها به طول می انجامد و بعضی قابل ایراد و خدشه است، کسانی که مایل به تحقیق بیشتر در این باره باشند می توانند به کتب انیس الاعلام و بشارات عهدیه و الْبِشَارَاتُ وَالْمُقَارِنَاتُ مراجعه نمایند.

## خاتمیت در قرآن مجید

### اشاره:

مسأله خاتمیت و این که پیامبر اسلام ﷺ آخرین پیامبر الهی است از مسائلی است که همه مسلمین از هر گروه و مذهبی به آن معتقدند و نه تنها دانشمندان؛ بلکه فرد فرد توده‌های مردم مسلمان نیز با آن آشنا هستند و به اصطلاح از ضروریات اسلام است که هر کس مختصر معاشرتی با پیروان این مکتب داشته باشد به زودی در می‌یابد که آنها پیامبر اسلام ﷺ را آخرین پیامبر الهی می‌دانند.

سرچشمه این اعتقاد، به قرآن مجید و روایات اسلامی باز می‌گردد؛ زیرا این مسأله چیزی نیست که تنها با دلایل عقلی بتوان آن را اثبات کرد و به یقین بعد از قبول قرآن مجید به عنوان یک کتاب آسمانی و پیامبر اسلام ﷺ به عنوان فرستاده خدا، می‌توان به گفته آنها در این زمینه اعتماد کرد.

به همین دلیل نخست به سراغ آیات قرآن می‌رویم، سپس به شواهد تاریخی و

روایات اسلامی می‌پردازیم، و در پایان به پاره‌ای از شبهات که از سوی مخالفان اسلام در زمینه خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ اظهار شده است می‌پردازیم. عمده‌ترین آیه‌ای که به وضوح گواه بر این معنا است آیه ۴۰ سوره احزاب است: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾: «محمد پدر هیچ يك از مردان شما نبوده است؛ ولی رسول خدا و ختم کننده و آخرین پیامبران است؛ و خداوند به همه چیز دانا است».

دانشمندان آیات متعدد دیگری نیز در این زمینه ذکر کرده‌اند که اگر دلالت قطعی آنها را قبول نکنیم حداقل اشاراتی در آنها وجود دارد؛ مانند:

۱. ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ - لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾<sup>۱</sup>.

۲. ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾<sup>۲</sup>.

۳. ﴿وَ أَوْحَىٰ إِلَىٰ هَٰذَا الْقُرْآنُ لِتُنذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ﴾<sup>۳</sup>.

۴. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا﴾<sup>۴</sup>.

۵. ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾<sup>۵</sup>.

۶. ﴿إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾<sup>۶</sup>.

۷. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ﴾<sup>۷</sup>.

۱. سوره فصلت، آیات ۴۱ و ۴۲.

۲. سوره فرقان، آیه ۱.

۳. سوره انعام، آیه ۱۹.

۴. سوره سبأ، آیه ۲۸.

۵. سوره اعراف، آیات ۱۵۸.

۶. سوره انعام، آیه ۹۰.

۷. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

### ترجمه:

۱. «کسانی که به این ذکر (قرآن) هنگامی که به سراغشان آمد کافر شدند (نیز بر ما مخفی نخواهند ماند)! و این کتابی است قطعاً شکست ناپذیر - که هیچ گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است.»

۲. «زوال ناپذیر و پربرکت است کسی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا بیم دهندۀ جهانیان باشد.»

۳. «...این قرآن بر من وحی شده، تا شما و تمام کسانی را که این (قرآن) به آنها می رسد، با آن بیم دهم»

۴. «و ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم تا (آنها را به پادشاهای الهی) بشارت دهی.»

۵. «بگو: "ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم"».

۶. «این (رسالت، چیزی) جز يك یادآوری برای جهانیان نیست. (و این وظیفه من است)»!

۷. «ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.»

### تفسیر:

در نخستین آیه (سوره احزاب، آیه ۴۰) - اشاره به داستان زید شده است که به اصطلاح پسر خوانده پیامبر اسلام ﷺ بود؛ و پیامبر ﷺ با همسر مطلقه او ازدواج

کرد، تا سنت نادرست پسر خواندگی را در هم بشکنند و ضمناً زنی که با وساطت پیامبر ﷺ به همسری زید در آمده بود و بر اثر ناسازگاری جدا شد بی سرپرست نماند، - می فرماید: «محمد ﷺ پدر هیچ یک از مردان شما نبوده است» بنابراین ازدواج با همسر مطلقه زید، همچون ازدواج با همسر فرزندان محسوب نمی شد ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ﴾ سپس می افزاید: «ولی او رسول الله و خاتم پیامبران است»: ﴿وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾

در واقع در آغاز آیه نسبت پدر و فرزندی جسمانی و نسبی را بطور کامل نفی می کند؛ ولی در جمله بعد ارتباط معنوی حاصل از مقام نبوت و خاتمیت را اثبات می نماید، یعنی او پدر جسمانی شما نیست، بلکه پدر روحانی است آن هم پدری برای شما و برای همه نسل های آینده تا پایان دنیا؛ و اگر در بعضی از روایات از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده که فرمود: «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ»: «من و علی ﷺ پدران این امت هستیم» نیز اشاره به همین پدر روحانی است که از تعلیم و تربیت و رهبری سرچشمه می گیرد.

باید توجه داشت که پیامبر ﷺ چند پسر نسبی به نام قاسم، طیب، طاهر و ابراهیم داشت که همه آنها پیش از بلوغ چشم از جهان فرو بستند و به همین دلیل نام رجال (مردان) بر آنها اطلاق نشد.<sup>۱</sup>

ضمناً رابطه دیگری بین مسأله ختم نبوت و نداشتن فرزند پسر نیز وجود دارد و آن این که بسیاری از اولاد انبیاء پیامبر بودند و چون پیامبر اسلام ﷺ فرزند پسری نداشت، جای این توهم باقی نمی ماند که بعد از او پیامبر دیگری باشد، بنابراین

۱. تفسیر قرطبی و المیزان، ذیل آیه مورد بحث.



نداشتن فرزند پسر، تأکید و اشاره‌ای است بر ختم نبوت.

در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند بر هر چیز آگاه است» و آنچه از معارف و علوم و مسائل اصول و فروع لازم بوده است در اختیار پیامبر خاتم گذارده: ﴿وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾.

این احتمال در پیوند آغاز و پایان آیه نیز داده شده است که در آغاز آیه پدر بودن جسمانی آن حضرت نسبت به امت نفی شده، و لذا این سؤال به وجود می‌آید که اگر چنین است چرا امت حق ندارند با همسران پیامبر ﷺ بعد از او ازدواج کنند؟ در پاسخ می‌گوید: «او رسول خدا ﷺ است و بعلاّه خاتم و پایان دهنده و بالاترین پیامبران است، به همین دلیل حفظ احترام او لازم است و ترك ازدواج با همسران او بعد از وفاتش گوشه‌ای از این احترامات می‌باشد».<sup>۱</sup>

### مفهوم خاتم النبیین

معنای خاتم با این که روشن است - زیرا ماده خَتَم در تمام کتب لغت عرب به معنای پایان دادن به چیزی است - ولی پاره‌ای از وسوسه‌های منحرفان ایجاب می‌کند که توضیح بیشتری درباره آن داده شود.

ابن فارس که از علمای معروف لغت در قرن چهارم هجری می‌باشد در مُعْجَم مَقَائِیسِ اللُّغَةِ می‌گوید: «ختم، یک معنای اصلی بیشتر ندارد و آن رسیدن به پایان چیزی است و این که مهر زدن بر چیزی را ختم می‌گویند نیز از همین باب است، زیرا همیشه بعد از پایان دادن چیزی بر آن مهر می‌نهند».

---

۱. تفسیر قرطبی، ذیل آیه مورد بحث.

خلیل ابن احمد که از قدیمی ترین مولفان و محققان لغت عرب است و در قرن دوم هجری در عصر ائمه معصومین علیهم السلام می زیسته است؛ در معنای خاتم و خاتم می گوید: «خاتم هر چیزی، پایان و آخر آن است؛ و خاتم به معنای مَهْر است که بر گِل می زنند» هنگامی که نامه تمام می شد و آن را می بستند برای این که بیگانه ای آن را نگشاید، قطعه گِل نرمی بر محلّی که بسته شده بود می زدند و روی آن را مهر می کردند، بطوری که برای گشودن آن راهی جز شکستن مهر نبود.

سایر ارباب لغت نیز همین معنی را تعقیب کرده اند، و خاتم را به معنای چیزی که سبب پایان است و یا مَهْر است که در پایان می زنند تفسیر کرده اند.

در کتاب التحقیق که بررسی جامعی است روی منابع مهم لغت، بعد از نقل اقوال بزرگان لغت عربی می گوید: «تحقیق این است که این ماده ریشه واحدی دارد و آن در مقابل آغاز است؛ یعنی کامل شدن چیزی و به آخر و انتها رسیدن.»<sup>۱</sup>

مفسران اسلام نیز از قدیم ترین آنها گرفته تا مفسران معاصر همه از آیه فوق چیزی جز این استفاده نکرده اند که خاتم النبیین به معنای آخرین پیامبران است. مفسر معروف محمد بن جریر طبری، که در قرن سوم می زیسته، و تفسیر او از قدیمی ترین تفاسیر است در ذیل آیه فوق می نویسد: «وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ الَّذِي خَتَمَ النَّبُوَّةَ فَخَتَمَ عَلَيْهَا فَلَا تُفْتَحُ لِأَحَدٍ بَعْدَهُ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ»: «او خاتم پیامبران است، کسی که خداوند نبوت را به او پایان داد و بر آن مهر نهاد و برای هیچ کس بعد از او تا قیامت گشوده نخواهد شد.»<sup>۲</sup>

---

۱. التحقیق، ماده ختم.

۲. تفسیر طبری، جلد ۲۲، صفحه ۱۲.

مرحوم شیخ طوسی که از بزرگان فقه و تفسیر است و در نیمه اول قرن پنجم می زیسته در کتاب معروف خود تبیان، بعد از ذکر خاتَم النَّبیین می گوید: «أَيَّ آخِرُهُمْ لِأَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»: «پیامبر اسلام ﷺ آخرین پیامبران است زیرا هیچ پیامبری بعد از او تا روز قیامت نیست».<sup>۱</sup>

مفسر بزرگ طبرسی که تقریباً یک قرن بعد از او می زیسته، نیز با صراحت همین معنا را در ذیل آیه فوق آورده و آن را توضیح داده است.<sup>۲</sup>

ابوالفتوح رازی که از مفسران عالی مقام قرن ششم است، و تفسیر خود را به فارسی نگاشته در تعبیر جالبی ذیل خاتَم النَّبیین می نویسد: «و بازپسین پیامبران تا پنداری که او مُهر نبوت است، به نبوت او در بعثت انبیاء را مهر کردند».<sup>۳</sup> همچنین مفسر معروف اهل سنت فخر رازی که او نیز از مفسران معروف قرن ششم هجری است، بعد از کلمه خاتَم النَّبیین می گوید: «مفهومش این است که: "لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ": "هیچ پیامبری بعد از او نیست" و شریعت او چنان کامل شده که چیزی برای گفتن باقی نمانده».<sup>۴</sup>

بقیه مفسران نیز قرن به قرن همین معنا را دنبال کرده اند تا به مفسران معاصر رسیده است.

جالب توجه این که در قرآن مجید ماده ختم و مشتقات آن (آیه فوق) در هفت مورد دیگر به کار رفته است؛ که بدون استثناء به معنای پایان دادن به چیزی و یا مهری که در پایان می زنند آمده است و این خود دلالت دارد که آیه مورد بحث

۱. تفسیر التبیان، جلد ۸، صفحه ۳۱۴.

۲. مجمع البیان، جلد ۷ و ۸، صفحه ۳۶۲.

۳. تفسیر فخر رازی، جلد ۹، صفحه ۱۶۲.

۴. تفسیر فخر رازی، جلد ۲۵، صفحه ۲۱۴.

نیز مفهومی جز این ندارد که پیامبر اسلام ﷺ پایان بخش سلسله انبیاء علیهم السلام است و مهری است که در پایان دفتر رسالت خورده است. در نهج البلاغه و روایات اسلامی نیز عموماً خاتَم به همین معنا آمده که در پایان این بحث به قسمتی از آنها اشاره خواهد شد.



### پاسخ به چند سؤال

۱. گاه گفته می شود خاتَم به معنای زینت است؛ بنابراین مفهوم آیه چنین است که پیامبر اسلام ﷺ زینت تمام پیامبران بود، نه پایان دهنده آنها. ولی باید توجه داشت که خاتَم هرگز به معنای زینت نیامده بلکه به معنای انگشتر است و این تعبیر بسیار نادرستی است که گفته شود پیامبر اسلام ﷺ انگشتر پیامبران است. تازه همان گونه که گفتیم معنی اصلی خاتَم هرگز انگشتر نبوده بلکه به معنای مهری بوده که در پایان نامه یا بر نامه ها و کتاب هایی را که لاک و مهر می کردند می زدند، و از آنجا که مهر زدن در خاتَم و پایان قرار می گیرد، نام خاتَم بر وسیله ای که به آن نامه را پایان می دادند، گذارده شده است (توجه داشته باشید که خاتَم، به فتح تاء، به معنای «مَا يَخْتِمُ بِهِ» یعنی: چیزی که به آن ختم می کنند می باشد).

قابل توجه این که در عصر نزول قرآن و قرن ها بعد از آن، مهر اصلی اشخاص، روی انگشترهای آنها بود، و به وسیله انگشتر خود نامه ها را مهر می کردند، به همین دلیل در حالات پیامبر ﷺ آمده است: «إِنَّ خَاتَمَ رَسُولِ اللَّهِ كَانَ مِنْ فِضَّةٍ نَقَشُهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»: «انگشتر پیامبر خدا ﷺ از نقره بود و نقش آن محمد

رسول الله ﷺ بود.<sup>۱</sup>

در بعضی از تواریخ آمده که از جمله حوادث سال ششم هجری این بود که به پیامبر ﷺ عرض کردند شما که برای سران کشورها و پادشاهان نامه می نویسید، آنها نامه های بدون مهر را نمی خوانند، به همین دلیل پیامبر ﷺ انگشتی برای خود انتخاب کرد تا نامه ها را با آن مهر کند.<sup>۲</sup>

در کتاب طبقات کبری نیز آمده است که پیامبر اسلام ﷺ هنگامی که تصمیم گرفت دعوت خود را گسترش دهد و به پادشاهان و سلاطین جهان نامه بنویسد دستور داد انگشتی برای او ساختند که روی آن مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ نوشته شده بود و نامه های خود را با آن مهر می کرد.<sup>۳</sup>

با این توضیح روشن می شود که امروز گر چه خاتم به انگشت های تزینی نیز گفته می شود، ولی در زمان نزول قرآن و مدت ها بعد از آن به انگشت هایی می گفتند که با آن نامه ها را پایان می دادند، و یا نامه ها را می بستند و بر محل بسته شده مهر می نهادند.

این نکته نیز قابل توجه است که همین معنا در آیات متعددی از قرآن مجید به کار رفته و قرآن در مورد گروهی از کفار می گوید: ﴿حَتَّمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ﴾: «خدا بر دلها و گوشهای آنان مهر نهاده»<sup>۴</sup> و درك و شنوایی آنها نسبت به حق پایان گرفته است و درباره قیامت می فرماید: ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ﴾:

۱. سنن بیهقی، جلد ۱۰، صفحه ۱۲۸ و فروع کافی، جلد ۶، صفحه ۴۷۳، باب نفس الخواتیم، حدیث

اول: «كَانَ نَفْسُ خَاتَمِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ»

۲. سفینه البحار، جلد ۱، صفحه ۳۷۶.

۳. طبقات کبری، جلد ۱، صفحه ۲۵۸.

۴. سوره بقره، آیه ۷.

«امروز بر دهانشان مهر می‌نهم»<sup>۱</sup> و به سخن گفتنشان پایان می‌دهیم.

به هر حال کمترین آشنایی با معنای این واژه در ادبیات عرب و ریشه اصلی این لغت و مشتقات و موارد استعمال آن به وضوح این معنا را اثبات می‌کند که کلمه **خَاتَمُ النَّبِيِّينَ** هیچ معنایی جز پایان دهنده پیامبران نمی‌تواند داشته باشد.

## سؤال دوم

ایراد سست دیگری نیز در اینجا از سوی بعضی از ناآگاهان، مطرح شده و آن این‌که قرآن می‌گوید: پیامبر اسلام ﷺ پایان دهنده نبیین است، و نمی‌گوید پایان دهنده رسولان و ممکن است سلسله انبیاء با ظهور او پایان یابد ولی سلسله رسولان پایان نیابد.

## پاسخ

درست است که نبی به معنای هر پیامبری است که از سوی خداوند به او وحی می‌رسد، خواه مأمور به تبلیغ باشد یا نه، کتاب آسمانی داشته باشد یا نه؛ ولی رسول پیامبری است که مأمور به ابلاغ است و این سخن درست به این می‌ماند که بگوییم فلانی از سرزمین حجاز بیرون رفت، مسلماً چنین کسی از مکه نیز بیرون رفته است، اما اگر بگوییم کسی در مکه نیست ممکن است در نقطه دیگری از حجاز باشد، بنابراین اگر پیامبر ﷺ خاتم مرسلین بود ممکن بود خاتم انبیاء نباشد، ولی هنگامی که آیه می‌فرماید او خاتم انبیاء است مسلماً خاتم رسولان نیز خواهد بود.

---

۱. سوره یس، آیه ۶۵.

در بخش دیگری در آیات فوق، تعبیراتی است که بسیاری از دانشمندان آن را دلیل روشنی بر مسأله خاتمیت می‌دانند و به فرض که دلالت صریح آنها را نپذیریم، حداقل قرائن و شواهدی بر این مسأله می‌تواند باشد:

۱. نخستین آیه از این گروه می‌خوانیم: «کسانی که به این ذکر (قرآن) هنگامی که به سراغشان آمد کافر شدند (نیز بر ما مخفی نخواهند ماند!) و این کتابی است قطعاً شکست ناپذیر، - که هیچ گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی‌آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است»: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ - لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾<sup>۱</sup>.

باطل در آیه فوق به معنای چیزی است که آن را ابطال یا منسوخ نماید، بنابراین چنین کتابی جاودانی و ابدی خواهد بود؛ و این خود دلیلی است بر خاتمیت آیینی که این کتاب به آن تعلق داد، همان گونه که دلالت بر عدم تحریف قرآن نیز می‌کند.

ممکن است گفته شود باطل در لغت به معنای مبطل (باطل کننده) نیست پس چگونه آیه را چنین تفسیر می‌کنید؟

می‌گوییم: علاوه بر این که بسیاری از مفسران یکی از معانی باطل را در اینجا مبطل ذکر کرده‌اند<sup>۲</sup> اصولاً این که می‌فرماید: باطل به سراغ آن نمی‌آید مفهومی این

۱. سوره فصلت، آیات ۴۱ - ۴۲.

۲. مانند مرحوم شیخ طوسی در تبیان و طبرسی در مجمع البیان و علامه طباطبائی در المیزان و آلوسی در روح المعانی و همچنین بعضی مفسران دیگر (ذیل آیه مورد بحث).

است که باطل نمی تواند آن را از کار بیندازد به خصوص این که قبل از آن فرموده: «این کتابی است قطعاً شکست ناپذیر» که دلالت بر بقاء و ثبات آن می نماید.



در آیه بعد می فرماید: «زوال ناپذیر و پربرکت است کسی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا بیم دهنده جهانیان باشد»: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾<sup>۱</sup>.

واژه «عالمین» که تمام جهانیان را شامل می شود، با توجه به این که هیچ قیدی ندارد شامل مردم همه اعصار تا پایان دنیا می شود، نه فقط از نظر مکانی محدود نیست که از نظر زمانی نیز نامحدود است و آیندگان را نیز در بر می گیرد، به همین دلیل بسیاری از مفسران هم جهانی بودن اسلام را از آن استفاده کرده اند و هم جاودانی بودنش را.<sup>۲</sup>

این نکته نیز قابل توجه است که عالمین از ماده علم گرفته شده و تمام موجوداتی را که در گسترده علم انسان قرار می گیرند را شامل می شود، و حتی آسمان ها و زمین را در بر می گیرد، ولی با توجه به کلمه انذار که در آیه آمده است، مفهوم آن در اینجا منحصر به مکلفین جهان است.

به هر حال استدلال به آیه سوم نیز از همین طریق است، چرا که طبق این آیه پیامبر اسلام ﷺ می فرماید: «و این قرآن به من وحی شده تا شما و تمام کسانی را که این (قرآن) به آنها می رسد با آن بیم دهیم»: ﴿وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ هَٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ

۱. سوره فرقان، آیه ۱.

۲. تفسیر فخر رازی، جلد ۲۴، صفحه ۴۵. تفسیر قرطبی، جلد ۷، صفحه ۴۷۱۸. روح البیان، جلد ۶، صفحه ۱۸۸.



بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ<sup>۱</sup>.

گسترده‌گی مفهوم جمله «وَمَنْ بَلَغَ»: «هر کس قرآن به او برسد» بر کسی پوشیده نیست و همه انسان‌ها را تا پایان جهان شامل می‌شود و دلیلی بر جهانی و جاودانی بودن اسلام و قرآن است.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان ذیل این آیه تصریح می‌کند: «منظور این است که مَنْ بَلَغَهُ الْقُرْآنُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»: «تمام کسانی که تا روز قیامت قرآن به آنها می‌رسد» مشمول آیه هستند.<sup>۲</sup>

بسیاری از مفسران قدیم و جدید نیز در ذیل این آیه دلالت آن را بر مسئله خاتمیت با صراحت بیان کرده‌اند، از جمله ابوالفتوح رازی که از دانشمندان قرن سوم است، و نویسنده تفسیر روح البیان و علامه طباطبائی در المیزان و غیر آنها.



دلالت آیات ۴ و ۵ و ۶ و ۷ مورد بحث، نیز به همین طریق است، زیرا در آیه چهارم تعبیر به «كَافَّةً لِلنَّاسِ» شده که عموم مردم را شامل می‌شود و در آیه پنجم «إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً»: «من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم»، و در آیه ششم و هفتم نیز، تکیه بر عالمیان و جهانیان شده که مفهومی گسترده از نظر زمان و مکان دارد.

مجموعه این آیات می‌تواند تأیید و تأکید دیگری بر مسئله خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ و جاودانگی قرآن بوده باشد.

۱. سوره انعام، آیه ۱۹.

۲. مجمع البیان، جلد ۳ و ۴، صفحه ۲۸۲.

بعضی از نویسندگان، آیات دیگری را در این زمینه ذکر کرده‌اند که چون دلالت آنها کافی به نظر نمی‌رسید، از ذکر آنها صرف نظر شد.



### خاتمیت در روایات اسلامی

همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد اعتقاد به جاودانی بودن اسلام، مورد اتفاق همه علماء و دانشمندان اسلامی است، بلکه از ضروریات این آئین به شمار می‌رود و سرچشمه این عقیده علاوه بر آیات قرآنی، روایات بی‌شماری است که از پیامبر گرامی اسلام ﷺ و دیگر پیشوایان معصوم علیهم‌السلام رسیده است که مجموعه آنها کتابی را تشکیل می‌دهد، و در این مختصر ما به گوشه‌ای از آنها به عنوان نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. روایات متعددی که از ختم سلسله پیامبران به وسیله پیامبر اسلام ﷺ سخن می‌گویند و این روایات خود باب بسیار گسترده‌ای را تشکیل می‌دهد. از جمله احادیث این باب روایات زیر است:

۱. در حدیث مشهوری که در بسیاری از منابع حدیث و در تفاسیر نقل شده از پیامبر اکرم ﷺ می‌خوانیم که می‌فرماید: «مَثَلِي وَمَثَلُ الْأَنْبِيَاءِ كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى دَاراً فَأَتَمَّهَا وَ أَكْمَلَهَا إِلَّا مَوْضِعَ لَبَنَةٍ فَجَعَلَ النَّاسَ يَدْخُلُونَهَا وَ يَتَعَجَّبُونَ مِنْهَا وَ يَقُولُونَ: "لَوْلَا مَوْضِعُ اللَّبَنَةِ" قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ "فَأَنَامَوْضِعَ اللَّبَنَةِ حَتَّى فَحَتَمْتُ الْأَنْبِيَاءَ"»: «مثل من در مقایسه با پیامبران پیشین همانند مردی است که خانه‌ای (بسیار زیبا و جالب) بسازد و مردم وارد بشوند و از زیبایی آن در شگفتی فرو

روند و بگویند: (بنایی بهتر از این ندیده‌ایم) جز این که جای یک خشت آن خالی است، سپس رسول خدا ﷺ فرمود: "من جای آن خشت خالی هستم، آدمم و سلسله پیامبران را پایان دادم."<sup>۱</sup>

همین حدیث به طریق دیگری نقل شده و در پایان آن آمده است: «فَأَنَا اللَّبْنَةُ وَ أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ»: «من آن خشت آخرینم و من خاتم پیامبرانم».<sup>۲</sup> همین معنا با طرق متعدد دیگری نقل شده است.<sup>۳</sup>

همچنین نیز در تفسیر مجمع البیان این حدیث به این صورت آمده است: در حدیث صحیح از جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده که فرمود: «إِنَّمَا مَثَلِي فِي الْأَنْبِيَاءِ كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى دَارًا فَأَكْمَلَهَا وَ حَسَّنَهَا إِلَّا مَوْضِعَ لَبْنَةٍ فَكَانَ مَنْ دَخَلَهَا فَنَظَرَ إِلَيْهَا قَالَ: "مَا أَحْسَنَهَا إِلَّا مَوْضِعَ هَذِهِ اللَّبْنَةِ،" قَالَ ﷺ: "فَأَنَا مَوْضِعُ اللَّبْنَةِ خُتِمَ بِي الْأَنْبِيَاءُ"». «مثل من در میان پیامبران مانند مردی است که خانه‌ای بنا نموده و آن را کامل و زیبا ساخته، جز این که جای یک خشت آن خالی است. هر کس وارد آن خانه می‌شود و به آن نگاه می‌کند می‌گوید: "چه زیبا است جز این که جای این خشت خالی می‌باشد"، سپس فرمود: "من جای آن خشت خالیم و پیامبران به وسیله من ختم شده‌اند».

سپس می‌گوید: این حدیث در صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل شده است.<sup>۴</sup> و نیز در مسند احمد حنبل و ترمذی و نسایی و بسیاری دیگر از کتب حدیث و تفسیر آمده و از احادیث بسیار معروف و مشهور است.

---

۱ و ۲ و ۳. صحیح مسلم، جلد ۴، صفحه ۱۷۹۱، احادیث ۲۰ تا ۲۳.

۴. مجمع البیان، جلد ۷ و ۸، صفحه ۳۶۲.

علامه طباطبائی بعد از ذکر این حدیث می‌افزاید: «همین معنا را غیر از بخاری و مسلم، مانند: ترمذی، نسائی، احمد و ابن مردویه از غیر جابر نیز نقل کرده‌اند».<sup>۱</sup>

۲. در نهج البلاغه نیز در خطبه‌های متعددی به مسئله خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ تصریح شده است، در خطبه ۱۷۳ می‌خوانیم: «أَمِينٌ وَحْيِهِ وَخَاتَمُ رُسُلِهِ»: «محمد ﷺ امین وحی خدا و خاتم رسولان او بود».

در خطبه ۱۳۳ می‌خوانیم: «خَتَمَ بِهِ الْوَحْيَ»: «خداوند وحی را به وسیله او پایان داد» و در خطبه ۷۲، علی‌السلام به پیامبر ﷺ درود می‌فرستد و بعد او را چنین توصیف می‌کند: «الْخَاتِمَ لِمَا سَبَقَ وَالْفَاتِحَ لِمَا انْعَلَقَ»: «آن کس که ختم پیامبران پیشین و گشاینده امور بسته بود».

در خطبه ۸۷، مردم را مخاطب ساخته می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ خُذُوا عَنْ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ ...»: «ای مردم! این حقیقت را از خاتم پیامبران بیاموزید ...» و در خطبه اول نهج البلاغه می‌فرماید: «بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا ﷺ لِانْجَازِ عِدَّتِهِ وَاتِّمَامِ نُبُوتِهِ»: «خداوند سبحان محمد ﷺ را برای وفای به عهد خود و اتمام و اکمال نبوتش مبعوث ساخت».

قابل توجه این‌که با بررسی گسترده‌ای که روی ۱۱۰ مجلد بحار الانوار به عمل آمد، معلوم شد که کلمه: «خَاتَمُ النَّبِيِّينَ» و «خَاتَمُ الرُّسُلِ» و «خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ» در بیش از سیصد مورد از کتاب بحار از جلد دوم تا جلد ۱۱۰ آمده است که قسمت عمده آن روایات ائمه معصومین و تعداد کمی در تفسیرهای علامه مجلسی و مانند آن است؛ و این به خوبی می‌رساند که تا چه اندازه ختم نبوت به وسیله

۱. تفسیر المیزان، جلد ۱۶، صفحه ۳۲۷، ذیل آیات مورد بحث.

پیامبر اسلام در میان مسلمین در هر عصر و زمانی از شهرت وسیعی برخوردار بوده است.<sup>۱</sup> در کتب اهل سنت نیز کراراً واژه خاتم النبیین و خاتم الانبیاء آمده است.<sup>۲</sup>

۳. حدیث معروف مَنَزَلَتْ - که در بسیاری از کتب معروف شیعه و اهل سنت در مورد علی علیه السلام وارد شده و از مشهورترین احادیث متواتره نبوی است - دلیل روشنی بر این معنا نیست، زیرا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با سربازانش می خواست به سوی جنگ تبوک برود، علی علیه السلام را به جای خود در مدینه گذاشت و به او فرمود: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»: «تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی علیه السلام هستی، جز این که بعد از من پیامبری نیست».<sup>۳</sup>

این نکته نیز قابل توجه است که این جمله را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها در جریان جنگ تبوک بیان نفرمود؛ بلکه در موارد دیگری نیز به آن تصریح فرموده که، حداقل در شش مورد غیر از غزوة تبوک، این جمله از آن حضرت شنیده شده است.

۱. در یوم مؤاخات اول.

۲. در یوم مؤاخات دوم.

۳. هنگام تسلی دادن پیامبر صلی الله علیه و آله به ام سلیم که پدر و برادرش شهید شده بودند.

۴. در حدیثی که ابن عباس از عمر در این زمینه نقل می کند.

---

۱. با تشکر از مرکز کامپیوتری حوزه علمیه که مجموعه این مورد را که در ۲۲ صفحه بزرگ نوشته شده بود در اختیار مرکز تفسیر پیام قرآن قرار داد.

۲. به الْمُعْجَمُ الْمُفْهَرَسُ لِلْفَافِظِ الْحَدِيثِ النَّبَوِيِّ مادة ختم مراجعه شود.

۳. جالب این که این حدیث را از ۱۷۰ طریق - که یکصد طریق آن را از طرق اهل سنت، و هفتاد طریق، از طرق اهل بیت علیهم السلام است - نقل کرده اند، و از جمله کتاب هایی که این حدیث در آن نقل شده، صحیح مسلم، صحیح بخاری، سنن ابن ماجه، مستدرک حاکم، مسند احمد حنبل، ذخائر العقبی، الصّواعق المُرَقَّة، کنز العمال، ینابیع المودّة و غیر آنها نقل شده است؛ برای توضیح بیشتر به المراجعات، نامه ۲۸ مراجعه فرمائید.

۵. در حدیثی که به هنگام گفتگو درباره سرپرستی فرزند حمزه سیدالشهداء وارد شده.

۶. در حدیثی که در مورد بستن درهای خانه‌هایی که به مسجد گشوده می‌شد (جز در خانه علی ع و خانه پیامبر ص).

این حدیث به روشنی ثابت می‌کند که هیچ پیامبری بعد از پیامبر اسلام ص نخواهد آمد؛ و این مسأله از همان عصر ظهور پیامبر اکرم ص جزء واضحات شمرده می‌شد.

۴. در احادیث متعددی آمده است که احکام اسلام تا پایان جهان باقی و برقرار خواهد بود و این چیزی است که جز با خاتمیت پیامبر اسلام ص سازگار نیست، زیرا با آمدن پیامبر دیگری، حداقل قسمتی از احکام پیامبر پیشین نسخ می‌شود. از جمله در اصول کافی می‌خوانیم: «حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَلَا يَجِبُ غَيْرُهُ»: «حلال محمد ص حلال است تا ابد تا روز قیامت؛ و حرام او حرام است تا ابد تا روز قیامت؛ غیر آن نخواهد بود، و غیر آن نمی‌آید».

همین معنا در جای دیگری نیز آمده که بعد از ذکر پیامبران، امام صادق ع می‌فرماید: «حَتَّى جَاءَ مُحَمَّدٌ ص فَجَاءَ بِالْقُرْآنِ وَ بِشَرْيَعَتِهِ وَ مِنْهَاجِهِ فَحَلَالُهُ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»<sup>۳</sup>: «پیامبر ص قرآن و شریعت و طریقه‌اش را آورد، پس حلال او حلال است تا روز قیامت و حرام او

۱. برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه، جلد ۶، صفحه ۳۴۷ (ذیل آیه ۴۲ سورة اعراف) و المراجعات، نامه ۳۲، مراجعه فرمائید.

۲. اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۵۸، حدیث ۱۹.

۳. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۷، حدیث ۲.

حرام است تا روز قیامت».

ضمناً از این خبر مشهور روشن می‌شود که نه تنها پیامبر اسلام ﷺ خاتم پیامبران است، بلکه دین او و مجموعه دستورات و احکام او جاودانی است و هیچ گونه دگرگونی در آن راه نمی‌یابد و آنها که تصور کردند با قبول مسأله خاتمیت می‌توانند با فکر خود تغییراتی در تعلیمات اسلام و احکام آن ایجاد کنند، سخت در اشتباه‌اند؛ زیرا احادیث فوق می‌گوید جاودانگی نبوت با جاودانگی تعلیمات و احکام آن حضرت همراه است.

مرحوم علامه مجلسی نیز این حدیث را در بسیاری از مجلدات بحار نقل کرده است.<sup>۱</sup>

۵. در پایان خطبه معروف حَجَّةُ الْوِدَاعِ، - همان خطبه‌ای که پیامبر اسلام ﷺ در آخرین حج و آخرین سال عمر مبارکش به عنوان یک وصیتنامه جامع برای مردم بیان کرد - نیز مسأله خاتمیت صریحاً آمده است، فرمود: «أَلَا فَلْيُبَلِّغْ شَاهِدُكُمْ غَائِبَكُمْ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَلَا أُمَّةَ بَعْدَكُمْ»: «آگاه باشید! حاضران به غائبان این سخن را برسانند که بعد از من پیامبری نیست و بعد از شما امتی نخواهد بود»، سپس دست‌های مبارکش را (بعد از بیان تمام این وصایا) به آسمان بلند کرد آن گونه که سفیدی زیر بغلش آشکار شد، سپس فرمود: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ إِنِّي قَدْ بَلَّغْتُ»: «خدایا گواه باش که من آنچه را که باید ابلاغ کنم کردم».<sup>۲</sup>

۶. در حدیث معروف دیگری از پیغمبر گرامی اسلام ﷺ آمده است که فرمود: «إِنَّ الرِّسَالَةَ وَالنَّبُوَّةَ قَدْ انْقَطَعَتْ فَلَا رَسُولَ بَعْدِي وَلَا نَبِيَّ»: «رسالت و نبوت

۱. بحارالانوار، جلد ۲، صفحه ۲۶۰، حدیث ۱۷.

۲. بحارالانوار، جلد ۲۱، صفحه ۳۸۱ - نقل از خصال، جلد ۲، صفحه ۸۴.

منقطع شده است؛ نه رسولی بعد از من خواهد آمد و نه نبی»<sup>۱</sup>

این حدیث مخصوصاً از این نظر قابل توجه است که راه را بر بهانه جویان که می‌گویند: او خاتم انبیاء است نه خاتم رسولان می‌بندد.

۷. این روایات را با حدیث دیگری از رسول خدا ﷺ پایان می‌دهیم. در کتاب أُسْدُ الْغَابَةِ آمده است که عباس بن عبدالمطلب، عموی پیامبر ﷺ از آن حضرت اجازه می‌خواست که از مکه به مدینه هجرت کند و به او بیوندد و طبق بعضی از روایات، عباس از مؤمنانی بود که ایمان خود را مکتوم می‌داشت و به اذن پیامبر ﷺ در مکه مانده بود و اخبار مشرکان را برای حضرت می‌نوشت و مسلمانان مکه به او دلگرم بودند و هنگامی که کار اسلام بالاگرفت، عباس اجازه هجرت از پیامبر ﷺ خواست ولی پیامبر ﷺ به او فرمود: در این کار عجله نکن، و متن روایت چنین است: «يَا عُمُّ أَقِمِ مَكَانَكَ الَّذِي أَنْتَ بِهِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَخْتِمُ بِكَ الْهَجْرَةَ كَمَا خَتَمَ بِي النَّبُوءَةَ»: «ای عمو! (شتاب مکن و) در جایی که هستی باش زیرا خداوند هجرت را با تو ختم می‌کند آن گونه که نبوت را با من پایان داده است».

سپس قبل از فتح مکه به سوی پیامبر ﷺ به مدینه آمد و هجرت کرد، و همراه او در فتح مکه بود و با فتح مکه هجرت پایان یافت ( زیرا بعد از فتح مکه آن شهر بلد اسلام بود، نه بلد کفر که از آنجا به مدینه هجرت کنند).<sup>۲</sup>

بنابراین آخرین کسی که از مکه به مدینه هجرت کرد، عباس بود، و بعد از او مکه فتح شد و هجرت پایان یافت. بعضی نوشته‌اند که: عباس در راه هجرت به مدینه

۱. سنن ترمذی، جلد ۳، صفحه ۳۶۴.

۲. اسدالغابه، جلد ۳، صفحه ۱۱۰.



همراه با همسر و فرزندان در یکی از منازل وسط راه با پیامبر ﷺ که به قصد فتح مکه می‌آمد ملاقات کرد و به آن حضرت پیوست و پیامبر ﷺ فرمود: «هجرت تو آخرین هجرت‌ها است؛ چنانکه نبوت من آخرین نبوت‌ها است».<sup>۱</sup> احادیثی که تحت هفت عنوان در بالا ذکر شد، بالغ بر صدها حدیث می‌شوند که همه به وضوح دلالت بر این می‌کنند که مسأله خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ از آغاز اسلام از مسائل واضح و مسلّم بوده است.

این نکته نیز قابل توجه است که از تمام امامان و معصومین چهارده گانه علیهم‌السلام حدیث یا احادیثی درباره خاتمیت به ما رسیده است.<sup>۲</sup> و بعضی از نویسندگان این احادیث را در بیست گروه گردآوری کرده‌اند.<sup>۳</sup>

## چند سؤال درباره خاتمیت

### ۱. آیا سیر تکاملی انسان با مسأله خاتمیت سازگار است؟

نخستین سؤالی که در این بحث مطرح می‌شود این است که مگر جامعه بشری ممکن است متوقف شود؟ مگر سیر تکاملی انسان حد و مرزی دارد؟ مگر با چشم خود نمی‌بینیم که انسان‌های امروز در مرحله‌ای بالاتر از علم و دانش و فرهنگ نسبت به گذشته قرار دارند؟

با این حال چگونه ممکن است دفتر نبوت به کلی بسته شود و انسان در این سیر تکاملیش از رهبری پیامبران تازه‌ای محروم گردد؟

۱. بحارالانوار، جلد ۲۱.

۲. برای آگاهی بیشتر به کتاب خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل مراجعه کنید.

۳. برای توضیح بیشتر به کتاب خاتمیت آخرین پیامبر ﷺ، صفحه ۳۹ تا ۴۱ مراجعه فرمائید.

## پاسخ

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن این‌که: گاه انسان به مرحله‌ای از بلوغ فکری و فرهنگی می‌رسد که می‌تواند با استفاده مستمر از اصول و تعلیماتی که نبی خاتم بطور جامع در اختیار او گذارده راه را ادامه دهد بی آن که احتیاج به شریعت تازه‌ای داشته باشد.

این درست به آن می‌ماند که انسان در مقاطع مختلف تحصیلی، در هر سطحی نیاز به معلم و مربی جدیدی دارد تا دوران‌های مختلف را بگذراند اما هنگامی که به مرحله دکترا رسید و مجتهد و صاحب نظر در علم یا علوم مختلفی گردید در اینجا دیگر به تحصیلات خود نزد استاد جدید ادامه نمی‌دهد؛ بلکه به اتکاء آنچه از محضر اساتید پیشین و مخصوصاً استاد اخیر دریافته، به بحث و تحقیق و مطالعه و بررسی می‌پردازد و مسیر تکامل خود را ادامه می‌دهد، و به تعبیر دیگر نیازها و مشکلات راه را با آن اصول کلی که از آخرین استاد در دست دارد حل می‌کند؛ بنابراین لزومی ندارد که با گذشت زمان همواره دین و آیین تازه‌ای پا به عرصه وجود بگذارد. (دقت کنید).

به تعبیر دیگر انبیای پیشین برای این‌که انسان بتواند در این راه پر نشیب و فرازی که به سوی تکامل دارد پیش برود، هر کدام قسمتی از نقشه این مسیر را در اختیار او گذارده‌اند تا این شایستگی را پیدا کند که نقشه کلی و جامع تمام راه به وسیله آخرین پیامبر ﷺ از سوی خداوند بزرگ در اختیار او قرار گیرد.

بدیهی است با دریافت نقشه کلی و جامع نیازی به نقشه دیگر نخواهد بود و این در حقیقت بیان همان تعبیری است که در روایات خاتمیت آمده و پیامبر اسلام را

آخرین آجر یا گذارنده آخرین آجر کاخ زیبا و مستحکم رسالت شمرده است. اینها همه در مورد عدم نیاز به دین و آیین جدید است، اما مسأله رهبری و امامت که همان نظارت کلی بر اجرای این اصول و قوانین و دستگیری از واماندگان در راه می باشد، مسأله دیگری است که انسان هیچ وقت از آن بی نیاز نخواهد بود، به همین دلیل پایان یافتن سلسله نبوت هرگز به معنای پایان یافتن سلسله امامت نیست، چرا که تبیین و توضیح این اصول و عینیت بخشیدن و تحقق خارجی آنها بدون استفاده از وجود یک رهبر معصوم الهی ممکن نیست.



## ۲. آیا قوانین ثابت با نیازهای متغیر انسان ها می سازد؟

گذشته از مسأله سیر تکاملی بشر که در سؤال اول مطرح بود، سؤال دیگری نیز در اینجا عنوان می شود و آن این که می دانیم مقتضیات زمان ها و مکان ها متفاوتند و به تعبیر دیگر نیازهای انسان دائماً در تغییر است، در حالی که شریعت خاتم، قوانین ثابتی دارد؛ آیا این قوانین ثابت می تواند پاسخگوی نیازهای متغیر انسان در طول زمان باشد؟

این سؤال را نیز با توجه به نکته زیر می توان به خوبی پاسخ گفت و آن این که: اگر تمام قوانین اسلام جنبه جزئی داشت، و برای هر موضوعی، حکمی کاملاً مشخص و جزئی تعیین کرده بود جای این سؤال بود اما با توجه به این که در دستورات اسلام یک سلسله اصول کلی و بسیار وسیع و گسترده وجود دارد که می تواند بر نیازهای متغیر منطبق شود و پاسخگوی آنها باشد دیگر جایی برای

این ایراد نیست.

فی المثل، با گذشت زمان یک سلسله قراردادهای جدید و روابط حقوقی در میان انسانها پیدا می شود که در عصر نزول قرآن هرگز وجود نداشت؛ مثلاً در آن زمان چیزی به نام بیمه با شاخه های متعددش به هیچ وجه موجود نبود<sup>۱</sup> و همچنین انواع شرکت هایی که در عصر و زمان ما بر حسب احتیاجات روز به وجود آمده، ولی با این حال یک اصل کلی در اسلام داریم که در آغاز سوره مائده به عنوان لزوم وفای به عهد و عقد آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾: «ای کسانی که ایمان آورده اید! به قراردادهای خود وفا کنید» و همه این قراردادها را می تواند زیر پوشش خود قرار دهد.

البته قیود و شروطی نیز به صورت کلی برای این اصل کلی در اسلام آمده است که آنها را نیز باید در نظر گرفت. بنابراین قانون کلی در این زمینه ثابت است هر چند مصداق های آن در تغییرند و هر روز ممکن است مصداق جدیدی برای آن پیدا شود.

مثال دیگر این که: ما قانون مسلمی در اسلام داریم به نام قانون لاضرر که به وسیله آن می توان هر حکمی را که سرچشمه ضرر و زیانی در جامعه اسلامی گردد محدود ساخت و بسیاری از نیازها را از این طریق برطرف نمود. گذشته از این، مسأله لزوم حفظ نظام جامعه و وجوب مقدمه واجب و مسأله تقدیم اهم بر مهم نیز می تواند در موارد بسیار گسترده ای حلال مشکلات گردد. علاوه بر همه اینها، اختیاراتی که به حکومت اسلامی از طریق ولایت فقیه واگذار

---

۱. البته در اسلام موضوعاتی شبیه به بیمه در محدوده خاصی وجود دارد مانند: مسأله ضمان جریزه: (تعلق دیه خطای محض به عاقله) ولی همان گونه که گفتیم اینها فقط شباهتی به این مسأله دارند.

شده، به او امکانات وسیعی برای گشودن مشکل‌ها در چارچوب اصول کلی اسلام می‌دهد.

البته بیان هر یک از این امور مخصوصاً با توجه به مفتوح بودن باب اجتهاد (اجتهاد به معنای استنباط احکام الهی از مدارك اسلامی) نیاز به بحث فراوانی دارد که پرداختن به آن ما را از هدف دور می‌سازد ولی با این حال آنچه در اینجا بطور اشاره آوردیم می‌تواند پاسخگوی اشکال فوق باشد.

### ۳. آیا انسان‌ها از فیض ارتباط با عالم غیب باید محروم شوند؟!

سؤال دیگر این است که نزول وحی و ارتباط با عالم غیب و ماورای طبیعت علاوه بر این که موهبت و افتخاری است برای جهان بشریت، روزنه‌امیدی برای همه مؤمنان راستین محسوب می‌شود. آیا قطع شدن این راه ارتباطی و بسته شدن این روزنه امید محرومیت بزرگی برای انسان‌هایی که بعد از رحلت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، زندگی می‌کنند محسوب نخواهد شد؟

پاسخ این سؤال نیز با توجه به نکته زیر روشن می‌شود و آن این که: اولاً: وحی و ارتباط با عالم غیب وسیله‌ای برای درك حقایق است، لذا هنگامی که گفتنی‌ها گفته شد و همه نیازمندی‌ها تا دامنه قیامت در اصول کلی و تعلیمات جامع پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله بیان گردید؛ قطع این راه ارتباطی دیگر مشکلی ایجاد نمی‌کند.

ثانیاً: آنچه بعد از ختم نبوت برای همیشه قطع می‌شود مسأله وحی برای شریعت تازه و یا تکمیل شریعت سابق است نه هر گونه ارتباط با ماورای جهان طبیعت؛

زیرا هم امامان علیهم السلام با عالم غیب ارتباط دارند و هم مؤمنان راستینی که بر اثر تهذیب نفس، حجاب‌ها را از دل کنار زده‌اند و به مقام کشف و شهود نائل گشته‌اند.

فیلسوف معروف صدر المتألهین شیرازی در کتاب مفاتیح الغیب چنین می‌گوید: «وَحَىٰ يَعْنِي: نزول فرشته به منظور مأموریت نبوت هر چند منقطع شده است؛ زیرا به حکم «أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»<sup>۱</sup> آنچه از این راه باید به نوع بشر برسد رسیده است ولی باب الهام و اشراق هرگز بسته نشده و نخواهد شد و ممکن نیست این راه مسدود گردد.»<sup>۲</sup>

اصولاً این ارتباط نتیجه ارتقای نفس و پالایش روح و صفای باطن است و ارتباطی به مسأله رسالت و نبوت ندارد؛ بنابراین در هر زمان مقدمات و شرائط آن حاصل گردد این رابطه معنوی برقرار خواهد گشت و هیچ گاه نوع بشر از این فیض بزرگ الهی محروم نبوده و نخواهد بود. (دقت کنید).



#### ۴. آیا این آیات با مسأله خاتمیت سازگار است؟

گروهی از دین‌سازان عصر ما برای این‌که راه را برای ادعاهای خود در زمینه نبوت هموار کنند، چاره‌ای ندیدند جز این‌که نخست به سراغ خاتمیت بروند و این مسأله را که از بدیهیات و ضروریات مسلمین است زیرا سؤال ببرند، و همان گونه که روش بیمار دلان است به سراغ بعضی از آیاتی که آن را قابل تحریف و

۱. سوره مائده، آیه ۳.

۲. مفاتیح الغیب، صفحه ۱۳.

تطبیق بر مقصود خود یافته‌اند رفته و برای نفی خاتمیت به آن متشبه شده‌اند. بخشی از آنها به قدری با مسأله خاتمیت بیگانه است که ارزش طرح کردن ندارد، تنها دو قسمت را که بیشتر روی آن تکیه می‌کنند، و تا حدی قابل طرح است در اینجا یادآور می‌شویم:

۱. می‌گویند: آیه ۳۵ سوره اعراف نشان می‌دهد که امکان ظهور انبیای دیگری در آینده منتفی نیست؛ زیرا می‌فرماید: «يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»: «ای فرزندان آدم! اگر پیامبرانی از خود شما به سراغتان بیایند که آیات مرا برای شما بازگو کنند، (از آنها پیروی کنید) کسانی که پرهیزگاری پیشه کنند و عمل صالح انجام دهند، نه ترسی بر آنها است و نه اندوهگین می‌شوند».

آنها می‌گویند، این آیه با توجه به جمله‌های «يَأْتِيَنَّكُمْ» و «يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ» که فعل مضارع هستند، نشان می‌دهد که امکان دارد در آینده پیامبران دیگری نیز مبعوث شوند، و در این صورت پیروی از آنان لازم است.

اما با توجه به یک نکته، پاسخ این سخن روشن است و آن این‌که: اگر به ما قبل این آیات مراجعه کنیم و آیات ۱۱ تا ۳۴ این سوره را مورد بررسی قرار دهیم می‌بینیم کل این مباحث درباره آفرینش آدم از خاک و سپس دستور دادن به فرشتگان برای سجده به آدم و سپس سکونت او در بهشت و رانده شدن او و همسرش از بهشت به خاطر ترك اولائی که انجام دادند و آمدن آنها به روی زمین و دستورات خدا به عموم فرزندان آدم عليهم السلام است.

به تعبیر دیگر مخاطب در این آیات مسلمانان نیستند؛ بلکه مجموعه جامعه

انسانی و تمامی فرزندان آدمند و شک نیست که برای مجموعه فرزندان آدم پیامبران و رسولان زیادی آمده‌اند که نام گروهی از آنها در قرآن مجید آمده و نام بسیاری در کتب تواریخ ثبت است.

ولی آنها که خواسته‌اند از این آیه برای مقاصد خود بهره‌گیری نموده، خاتمیت را انکار کنند و راه را برای مدعیان دروغین نبوت هموار سازند، رابطه آیه را به کلی از گذشته آن بریده و آن را به صورت خطابی برای مسلمین ذکر کرده‌اند و نتیجه گرفته‌اند که مسلمانان باید در انتظار ظهور پیامبران دیگری باشند.

قابل توجه این‌که: خطاب «یا بنی آدم» چند بار قبل از آیه مورد بحث در همین سلسله از آیات تکرار شده است. آیات ۲۶ و ۲۷ و ۳۱ که آیه ۲۶ بلافاصله بعد از داستان هبوط آدم به زمین است و آیه ۲۷ بلافاصله به دنبال آن است، سپس آیه ۳۱ آمده و در چهارمین مرحله آیه مورد بحث قرار گرفته.

همچنین این نکته جالب است که: خطاب «یا بنی آدم» در هیچ آیه‌ای از قرآن جز این چهار آیه دیده نمی‌شود و خطاب مسلمانان معمولاً به «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» می‌باشد، که بیش از هشتاد مورد در قرآن مجید به همین صورت برای خطاب به مسلمین آمده است و گاه در ضمن یک خطاب عمومی‌تر به عنوان «یا ایُّهَا النَّاسُ» آمده است.

شاهد دیگر برای این مدعا این‌که در آیه ۳۸ سوره بقره، همین مضمون را پس از مسأله هبوط آدم ﷺ به زمین می‌خوانیم، می‌فرماید: ﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِیعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَاىَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾: «گفتیم: همگی از آن، فرود آید! ولی هرگاه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی



که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آنهاست، و نه اندوهگین می شوند»<sup>۱</sup>، در اینجا آمدن هدایت به همان معنای آمدن رسولان پروردگار است.

درست همین مضمون در آیه ۱۲۳ سوره طه نیز آمده است، و مخصوصاً این نکته در آن آیه جلب توجه می کند که مخاطب در آغاز آدم و حوا هستند - جمله «اهْبِطَا» صورت تنبیه است - ولی در جمله: «فَأَمَّا يَا تَيْنَكُم مِّنِّي هُدًى» مخاطب جمع است که بدون شک فرزندان آدم را نیز شامل می شود؛ زیرا شیطان هرگز از هدایت الهی بهره نمی گیرد و بنابراین نمی تواند در این مجموعه جزء مخاطبین باشد. زیرا بعد از خطاب: «وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»: «و به یقین لعنت من بر تو تا روز قیامت خواهد بود»<sup>۱</sup> که در پس لجاجت شدید او صادر شد؛ امیدی به هدایت او باقی نمی گذارد، و معلوم است که آدم و حوا دو نفر بیشتر نبودند پس مخاطب، آنها و فرزندان آنها است. (دقت کنید).

در اینجا به پایان جلد هشتم پیام قرآن (مجموعه بحث های نبوت خاصه) می رسم، اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

خداوندا! همیشه دل های ما را به نور قرآن و سنت پیامبر ﷺ و فرزندان معصومش  روشن بدار!

بارالها! توفیق خودسازی در سایه این تعلیمات حیات بخش به همه ما مرحمت بفرما!

پروردگارا! موانع راه را خودت بردار و ما را به آنچه موجب رضای تو است هدایت نما!

پایان جلد هشتم پیام قرآن

آمین یا ربّ العالمین

تاریخ ۱۳۷۲/۷/۲۸ شمسی، مطابق ۴ جمادی الاولی، ۱۴۱۴ هـ ق